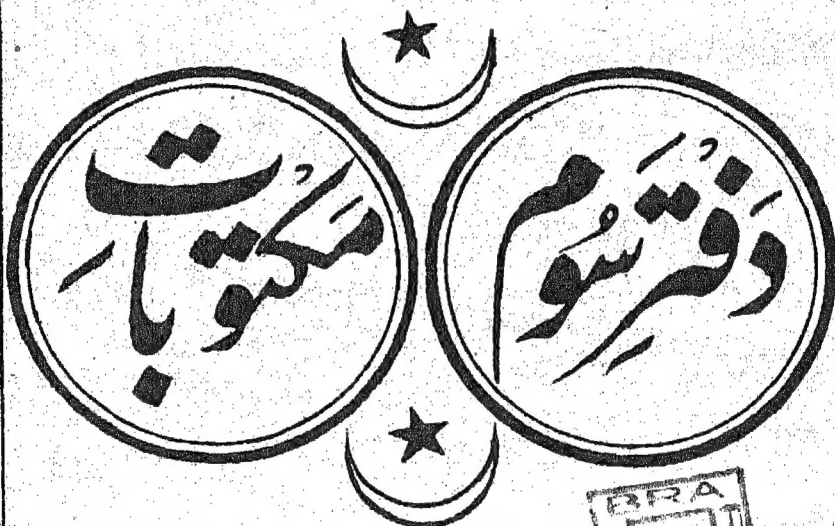


قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا

شده الحمد هر آن چیز که خاطر بخاست + آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید

(یعنی)

بایداد الهی و طفیل حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم



جناب حضرت آقا محمد معصوم قدس سره خلف الرشید عالم جناب

امام بانی مجده و الف ثانی قدس سره السامی

بطرز جدید و آئین غریب با تمام تصحیح خاکسار نور احمد عفا عنه پیوسته شد

در مطبع و زبازار آمل در سال ۱۳۰۰

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱۵	خطبه کتاب -	۵۲۶	مکتوب ششم در بیان تطبیق مینا	۵۲۶	مکتوب ششم در بیان آنکه فضل کلی	۵۲۶	مکتوب ششم در بیان آنکه فضل کلی
۵۱۶	مکتوب اول در ذکر لوازم شوق و محبت -	۵۲۷	قول مشایخ لایذکر الحمد الا الله	۵۲۷	عالم خلق راست و آنکه در تکمیل	۵۲۷	عالم خلق راست و آنکه در تکمیل
۵۱۷	مکتوب دوم در بیان آنکه فضل کلی	۵۲۸	مکتوب نهم در نصائح ضروریه	۵۲۸	و دعوت محبت رسول بر محبت	۵۲۸	و دعوت محبت رسول بر محبت
۵۱۸	مکتوب نهم در نصائح ضروریه	۵۲۹	و تعلیم طریق علییه -	۵۲۹	حق غالب میشود و در آنکه قول خواجه	۵۲۹	حق غالب میشود و در آنکه قول خواجه
۵۱۹	مکتوب دهم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۰	مکتوب یازدهم در ذکر بعضی	۵۳۰	بزرگ که مقصود از سیر و سلوک	۵۳۰	بزرگ که مقصود از سیر و سلوک
۵۲۰	مکتوب یازدهم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۱	از نصائح ضروریه و آنکه بعضی	۵۳۱	آن است که استدلالی کشفی گردد و	۵۳۱	آن است که استدلالی کشفی گردد و
۵۲۱	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۲	از اقسام اجازت موقوف بر کمال است	۵۳۲	اجمالی تفصیلی نسبت به باب جمل	۵۳۲	اجمالی تفصیلی نسبت به باب جمل
۵۲۲	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۳	مکتوب دوازدهم در تذکیر -	۵۳۳	چگونه راست آید و بیان آنکه عرف	۵۳۳	چگونه راست آید و بیان آنکه عرف
۵۲۳	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۴	مکتوب سیزدهم در غفلت -	۵۳۴	حقیقت محمدی و رسیدن بحقیقت	۵۳۴	حقیقت محمدی و رسیدن بحقیقت
۵۲۴	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۵	مکتوب چهاردهم در سرشت و خوی آن	۵۳۵	احمدی بچه معنی است -	۵۳۵	احمدی بچه معنی است -
۵۲۵	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۶	مکتوب پانزدهم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۶	مکتوب سوم در ذکر مناقب برادر	۵۳۶	مکتوب سوم در ذکر مناقب برادر
۵۲۶	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۷	را اگر بیزیت که حال نماید کبریا و دواچه	۵۳۷	خود شیخ محمد سعید -	۵۳۷	خود شیخ محمد سعید -
۵۲۷	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۸	آماده کرده است -	۵۳۸	مکتوب چهارم در بیان طریق	۵۳۸	مکتوب چهارم در بیان طریق
۵۲۸	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۳۹	مکتوب شانزدهم در جواب سوال	۵۳۹	اهل الله خلاصه سیر و سلوک ایشان	۵۳۹	اهل الله خلاصه سیر و سلوک ایشان
۵۲۹	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۰	مکتوب هیجدهم در رد سخنان جاهل و خود را	۵۴۰	و بیان فنا و بقای لطائف عالم امر	۵۴۰	و بیان فنا و بقای لطائف عالم امر
۵۳۰	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۱	بشدی گرفته اند و در تیره نیت	۵۴۱	مفصل و مناسب لطائف عالم خلق	۵۴۱	مفصل و مناسب لطائف عالم خلق
۵۳۱	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۲	مانده اند و اعتقادات شان بفرق	۵۴۲	باهر یکی از لطائف عالم امر -	۵۴۲	باهر یکی از لطائف عالم امر -
۵۳۲	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۳	شرح است در تحقیق وقت و دو و نو	۵۴۳	مکتوب پنجم در شرح حدیث ارواح	۵۴۳	مکتوب پنجم در شرح حدیث ارواح
۵۳۳	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۴	کلمه طیبه لا اله الا الله و ما یزکی	۵۴۴	الشهداء فی احوال طریقه و طریق	۵۴۴	الشهداء فی احوال طریقه و طریق
۵۳۴	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۵	مکتوب هجدهم در بعضی نصائح	۵۴۵	علاء و صفیه رفیع الشبهات الوارثه	۵۴۵	علاء و صفیه رفیع الشبهات الوارثه
۵۳۵	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۶	و آنکه در ترقی و قبول غایب محبت	۵۴۶	مکتوب ششم سلطان وقت در ذکر	۵۴۶	مکتوب ششم سلطان وقت در ذکر
۵۳۶	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۷	مکتوب بیستم در نصائح	۵۴۷	مواظف و ادائے شکر نعمت اربابان	۵۴۷	مواظف و ادائے شکر نعمت اربابان
۵۳۷	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۸	مکتوب نوزدهم در جواب سوال	۵۴۸	مکتوب هفتم در رفع شبهه معنی کلمه	۵۴۸	مکتوب هفتم در رفع شبهه معنی کلمه
۵۳۸	مکتوب بیستم در بیان آنکه فضل کلی	۵۴۹	مکتوب بیستم در شرح بعضی از ادواق	۵۴۹	طیب معنی لا موجود الا الله -	۵۴۹	طیب معنی لا موجود الا الله -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۱	و کلمات نماز -	۱۵۱	مکتوب صد و نهم در ترجیح ایمان غیب	۱۴۳	مکتوب صد و بیست و یکم در علامات
۱۳۶	مکتوب نود و چهارم در قصور	۱۵۲	برایمان شهودی -	۱۴۶	محبت ذاتیه و شرح قبض و بسط و
۱۳۸	و تحریص بر تفصیل مستحکم -	۱۵۲	مکتوب صد و نهم در حقیقت	۱۴۶	سستی در کار سالک و پیرونی باطن
۱۳۹	مکتوب نود و پنجم در ترغیب بشیر	۱۵۳	لا یدکر الله الا الله -	۱۴۶	و سالج آن و منافع محبت پر و حجت مرید
۱۴۰	نغم ظاهر و باطنه -	۱۵۳	مکتوب صد و یازدهم در اسرار	۱۴۶	بیان اقریب این طریق از طرق دیگر و
۱۴۰	مکتوب نهم و ششم در بیان ذوق	۱۵۴	و فضائل احسان با خلق الله -	۱۴۶	اکمال این طریق البته سهل است و در
۱۴۱	شرح احوال مکتوب الیه -	۱۵۴	مکتوب صد و دوازدهم در جواب	۱۴۶	ما حی طریق نقلش بندید -
۱۴۱	مکتوب نود و ششم در انداز مکتوب	۱۵۵	عرفیه مکتوب الیه که در شرح احوال خود	۱۴۶	مکتوب صد و بیست و دوم در فضائل
۱۴۱	مکتوب نود و ششم در ترغیب بشیر	۱۵۵	مکتوب صد و سیزدهم در ترجیح ایمان	۱۴۸	سجد و ترغیب بر ترقی از ذکر کبریا و بیان
۱۴۲	تخصیص سنتی و تعمیر اوقات -	۱۵۶	غیب برایمان شهود -	۱۴۸	تشریح احوال و بیان آن که او با سبحان و در
۱۴۲	مکتوب نود و نهم در شرح احوال	۱۵۶	مکتوب صد و چهاردهم در بیان	۱۴۸	تجلیات مشاهدات و اسما و صفات باید
۱۴۳	مکتوب الیه با اشاره عالی -	۱۵۶	بر جمیع وقایع اعتبار نباید نهاد -	۱۴۹	مکتوب صد و بیست و سوم در سر
۱۴۳	مکتوب صد و دوم در جواب کتابته	۱۵۷	مکتوب صد و پانزدهم در فضیلت	۱۴۹	معشوق در عاشق و محبت قلب عارف -
۱۴۴	ملا محمد باقر لایسوی که در شرح احوال	۱۵۷	استقامت -	۱۴۹	مکتوب صد و بیست و چهارم در شرح
۱۴۵	بلند و وقایع ارجمند بود -	۱۵۸	مکتوب صد و شانزدهم در حقیقت	۱۵۰	حال بار مکتوب الیه و تعبیر و آنچه -
۱۴۵	مکتوب صد و یکم در شرح احوال	۱۵۸	اتم و خلقت نام از وقایع شریفی -	۱۵۰	مکتوب صد و بیست و پنجم در بعضی از
۱۴۵	الیه که نوشته بود -	۱۵۸	مکتوب صد و هیجدهم در گنج محبت	۱۵۱	اسرار خاصه صلوة و تعبیر و آنچه -
۱۴۵	مکتوب صد و دوم در جواب کتابته	۱۵۹	و افاده فیوض بركات طالبان -	۱۵۱	مکتوب صد و بیست و ششم در پیرو
۱۴۶	ملا محمد امین با اشاره است -	۱۵۹	مکتوب صد و هجدهم در شرح دید	۱۵۲	و شرح حدیث معراج -
۱۴۶	مکتوب صد و سوم در تعبیر خیرات و کتب	۱۶۰	قصود اشارت کلمات که فوق	۱۵۳	مکتوب صد و بیست و هفتم در خصایل نماز
۱۴۶	مکتوب صد و چهارم در نصیحت مکتوب الیه	۱۶۰	کلمات دلایلت و نبوت است	۱۵۴	در فتح آثار و شریعت و اسرار محبت در
۱۴۶	مکتوب صد و پنجم در بیان حال و در	۱۶۱	و شمه از کلمات صفت علم -	۱۵۴	شرح احوال مکتوب الیه که نوشته -
۱۴۶	طلال اصول است با تامل کریمه	۱۶۱	مکتوب صد و نوزدهم در مصالح	۱۵۵	مکتوب صد و بیست و هشتم در شرح
۱۴۷	یسقون من رحمت -	۱۶۱	و تعبیر و آنچه -	۱۵۸	احوال ایشان که حصول مقامات عالیه
۱۴۸	مکتوب صد و ششم در علوم و معارف	۱۶۱	مکتوب صد و بیستم در بیان کمال	۱۵۸	مکتوب الیه و بیان آنکه عروج لطافت
۱۴۸	اتفاقات با سوره مجرب حقیقی -	۱۶۲	و نهایتی و حصول کمال این معنی	۱۵۸	عالم امر ناگیا است و نصیحت طریقه
۱۴۹	مکتوب صد و هفتم در غنیمت حجت طایب	۱۶۲	در صدیق اکبر و روحان ایمان	۱۵۸	از کجا و دل شبه بر فوق حقیقت قرآنی
۱۴۹	مکتوب صد و هشتم در حقیقت لا یدکر	۱۶۲	برین سبب برایمان است و ایمان	۱۵۸	بر کلمات نبوت و بیان آنکه نصیحت ذات
۱۵۰	الا الله آنچه تعلق بقضای آن است و در	۱۶۲	بمعاملات فوق -	۱۵۸	بهر حال و توبه است و حقوق و حقیقت
۱۵۱				۱۵۸	غیر محبتی و شریعت از راه شریعت و آنچه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۰۰	مکتوب صد و چهل و پنجم در فضیلت ذکر و شرح احوال مکتوب الیه	۱۹۱	مکتوب الیه که متضمن معارف غریبه و تحقیقات بدیهه است	۱۸۸	ملکن است بلکه واقع و در شرح احوال یاران و ترغیب حضرت طالبان حق عجل و علا
۲۰۱	مکتوب صد و چهل و ششم در شرح احوال مکتوب الیه و اشارت به بشارت	۱۹۲	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۸۹	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۲	مکتوب صد و چهل و هفتم در جواب کتاب مکتوب الیه	۱۹۳	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۰	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۳	مکتوب صد و چهل و هشتم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۴	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۱	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۴	مکتوب صد و چهل و نهم در تحقیق طهر و طهارت و کمال بودن آن با وجود شراکات و نقص که در نهاد عدم است	۱۹۵	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۲	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۵	مکتوب صد و پنجاه و یکم در شرح واقع مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۶	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۳	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۶	مکتوب صد و پنجاه و دوم در تبیین آنکه مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۷	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۴	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۷	مکتوب صد و پنجاه و سوم در ترغیب طلب فواید طلب	۱۹۸	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۵	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۸	مکتوب صد و پنجاه و چهارم در عزای خواجه محمد حنفی مرحوم و شرح صفات و غیره از خواجه	۱۹۹	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۶	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۰۹	مکتوب صد و پنجاه و پنجم در تعبیر واقع مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۰	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۷	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۱۰	مکتوب صد و پنجاه و ششم در جواب کتاب مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۱	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۸	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۱۱	مکتوب صد و پنجاه و هفتم در جواب کتاب مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۲	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۱۹۹	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۱۲	مکتوب صد و پنجاه و هشتم در تبیین فواید مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۳	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۰	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۱۳	مکتوب صد و پنجاه و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۴	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۱	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین
۲۱۴	مکتوب صد و پنجاه و دهم در تبیین فواید مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۵	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین	۲۰۲	مکتوب صد و سی و نهم در شرح احوال مکتوب الیه و بیان آنکه با وجود بنیادین

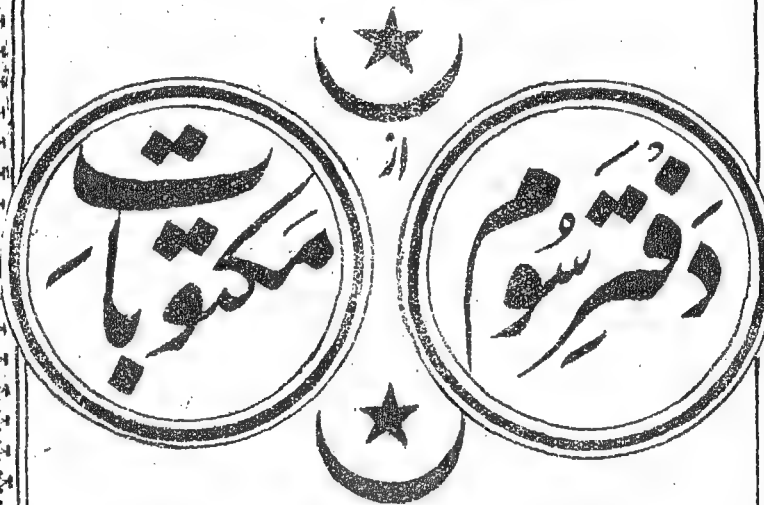
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۹۲	مکتوب دوصد و پنجاه و دوم در انداز و دعا و بشارت -	۲۸۴	بازکر بعضی معارف مناسبه آن -	۲۸۱	ترغیب برگزین بر توجیهات بر طلب -
۲۹۳	مکتوب دویست و پنجاه و سوم در نصائح نافعه بابتشارت عالیّه در شرب محمدیه -	۲۸۸	مکتوب دوصد و چهل و پنجم در جواب کتابت مکتوب الیه -	۲۸۱	مکتوب دوصد و سی و چهارم در ارجاع حوادث باراده او تعالی و تعبیر واقعه -
۲۹۳	مکتوب دویست و پنجاه و چهارم در ترغیب بر تربیت طلب و رضامندی اخوان طریق -	۲۸۸	مکتوب دوصد و چهل و پنجم در بعضی اسرار آیه ما عندکم ینفد و ما عند الله باق -	۲۸۱	مکتوب دوصد و سی و پنجم در شرح احوال مکتوب الیه -
۲۹۴	مکتوب دویست و پنجاه و پنجم در بیان مرض باطن و علاج آن و کمال ذکر و بیان سیر معشوق در عاشق و بیان نسبت کمالات این نشأه با کمالات نشأه اخروی و این نشأه پیش از مرگ نیست و تحسین حالات ملا محمد با ششم و سفارش ایشان و این باب فک - و الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله و آله و صحبه الذین هم خیر الوری بعد الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات علیهم	۲۸۹	مکتوب دوصد و چهل و پنجم در جواب بعضی احوال و اقوال مکتوب الیه که حواله نموده بابتشارت حصول اسرار عالیّه -	۲۸۳	مکتوب دوصد و سی و ششم در حل سوال مکتوب الیه که در ابتدا ظاهر در رنگ باطن سرگرم است بعد از آن رفته رفته سرگرمی سابق در ظاهر نماند -
		۲۸۹	مکتوب دوصد و چهل و پنجم در تصدیق بعضی اسرار لازم الاستتار و مکتوب الیه -	۲۸۳	مکتوب دوصد و سی و هفتم در تعبیر واقعه مکتوب الیه -
		۲۹۰	مکتوب دوصد و چهل و هفتم در بشارت حصول صحت مکتوب الیه -	۲۸۳	مکتوب دوصد و سی و هشتم در شرح احوال مکتوب الیه -
		۲۹۰	مکتوب دوصد و چهل و هشتم در بشارت حصول مناسبت بعضی اسرار و کمالات و مکتوب الیه -	۲۸۴	مکتوب دوصد و سی و نهم در جواب کتابت مکتوب الیه و بیان انوار اسرار و فضیله و الثانی بازکر مجمل از احوال یاران حضور و اشعار بکمال خاصه خود -
		۲۹۱	مکتوب دوصد و چهل و نهم در جواب عریضه مکتوب الیه -	۲۸۶	مکتوب دوصد و چهل و دهم در حافظ محمد صادق کابلی -
		۲۹۱	مکتوب دوصد و پنجاه و یکم در جواب عریضه مکتوب الیه که مشتمل بر احوال خود و یاران خود بود -	۲۸۶	مکتوب دوصد و چهل و یکم در جواب کتابت مکتوب الیه و انکه اجازت بتقدیر اشخاص محدود و جنس خلافت نیست -
		۲۹۲	مکتوب دوصد و پنجاه و یکم در بیان طریق توجیه نصیحت -	۲۸۶	مکتوب دوصد و چهل و یکم در شرح احوال سلطان وقت -

مِثْلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا فِي السَّمَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

أَعْنَى

بِفَضْلِ حَامِي وَامْرَأَةِ زَوَّاجِي



حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ

بائیں فی

بابتہم تصحیح خاکسار نور احمد رضا اللہ عنہ پوری ثم امرتسری

در مطبعہ سرکار امیر باغہ شریف عبدالمجید مطبوعہ

PE12168



M.A.LIBRARY, A.M.U.

بمداویردانی فضل رحمانی

حقی حق حق

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

جلد ثالث مکتوبات مصومیه جمع کرد حاجی محمد عاشور البخاری حسینی ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

CHECKED

الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد على كل حال والصلوة والسلام الامتثال
 الا کمالان على سيد المرسلين وخاتم النبيين كلما ذكره الذاکرون و
 كلما غفل عن ذكره الخافلون اللهم صل عليه وآله وسائر النبيين
 وآل كل وسائر الصالحين نهاية ما ينبغي ان يسئله السائلون اما بعد
 عرض مبارک و اضعف عما والله الباری حاجی محمد عاشور بن حاجی مرزا محمد
 البخاری حسینی غفر الله تعالى ذنوبهما واحسن سبحانه عاقبتهما که این
 لایک است منشوره که از رشحات سیاب فضل و موهبت در صدق باطن صدق
 جمع آمده و جواب نیست منشوره که از قعر بحر حکمت و هدایت بساط نطق افتاده

بسم الله الرحمن الرحيم

وله وآله عطف علی الصغیر و فی قوله علیه بدون اعاده الجار كما هو مذکور فی ۱۳

۱۴ بفتح سیم و کسر ما و فتح معجده یعنی بخشش ۱۵ یعنی خاتم مراد ۱۶ عه استیفاء بکلیه ابرار

نظم بنام ایزد چرخ خرم نو بهار است
 هزاران تازه گل دروے شکفته
 خط مشکین او بر لوح کافور
 هر آن حرفی که دروے چشم وارست
 درونش همچو غنچه از ورق پر
 زیکرنگی بهم مبروے و هم پشت
 بتقریر لطافت لب کشایند
 گه آن سرای قرآن باز گویند
 گه باشند چون صافی در روان
 گه آرند در طے عبارت

کز و باغ ارم را خار خار است
 دو صد زر گیس بخواب ناز خفته
 چو در پائے درختان سایه نور
 ز معنی موج زن صد چشمه سارست
 بقیمت هر ورق زان یک طبق در
 گرایشان را نه دکن لب انگشت
 هزاران گوهر معنی مناسیند
 که از قول تمییز را ز گویند
 بانوار حقائق ره نمونان
 زر جملهای ربانی بشارت

نظم
 معصومیه
 غلام محمد

چشمه

الهام التمام

شیخ

مَنْ كَلَّمَ الْإِمَامَ الْأَهْلِيَّ هَادِي الْأَنَامِ قَبْلَهُ الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ مَرْجِعُ الْأَفْطَالِ
 وَالْأَفْرَادِ سُلْطَانِ الْعَارِفِينَ سَيِّدِ الْحَقِّقِينَ مَلَاذِ الْعَالَمِينَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ
 بُرْهَانَ الْمَلَكَةِ وَالِدِينَ قُدْوَةَ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ وَأَقْفَ أَسْرَارِ الْمُنْتَشَاهَاتِ
 مُظْهِرَ رُمُوزَاتِ الْمُقْطَعَاتِ الْفَارُوقِ النَّسَبِ مُحَمَّدِي الْحَسْبِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ
 وَالْمُسْلِمِينَ شَيْخَنَا وَإِمَامَنَا الشَّيْخَ مُحَمَّدِينَ الْمُعْصُومَ مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَّ

له قوله بنام ایزد یعنی بمحمد نام پاک حق جل و علا یا قسم بنام وے سبحانه که این لای منشوره و جواهر منشوره چه خورم نو
 بهار است الخ و مراد از ان مکاتیب معصومیه است رضی الله عن صاحبها ۱۲

۱۲ قوله خار غار یعنی تردد و تفکر و اندیشه طبیعت برائے امر مرغوب و غیر مرغوب از برهان و بهار عجم ۱۲ غیاث
 ۱۳ قوله سار این لفظ برائے کثرت آمده چون کو مہار و شاد خوار و یعنی مثل و مانند چون دیوسار و خاکسار و
 یعنی جا چون نمکسار و یعنی شتر چون ساربان ۱۴ غیاث اللغات ۱۵ یعنی ہمہ کمال در کمال و خوبی در
 خوبی ست جائے انگشت نهادن نیست حتی که پشت در رنگ روست ۱۶ بیان لای و جواهر ۱۷
 ۱۸ اوائل سورۃ قرآنی ۱۲

ارشادہ علی مفاریق العالمین وساعد المسلمین من بحار بركاتہ الی یوم
الدین قطعہ بحث نشانے زستہ فکندگی تلج سرش خاک مہ بندگی

جَبِیْبُ الدِّیْنِ مُشْرِقُ اَنْوَارِ غَیْبِ نُورِ کَیْفِ کَرْدِه چُو مُوسٰی زِ جَبِیْبِ

زندگی دل چو سیح از دمش سبزه جان چون خضر از مقدش

ظہیرت اور سعادت فشان خلعت او دامن دولت کشان

صحبۃ اشکسیر میں ہر وجود ہمتیں ایثار کن بحرِ وجود

ابن الإمام الرباني الجديد الأول الثاني كاشف أسرار السبع المشافي خازن كنوز الهداية قاسم معدن الرحمة معراج الوصول منهاج القبول المتحقق بأسرار المحبة والمحبوبة الدائمة المستعبد بمناصب الخلافة والقيومية

سَيِّدَنَا وَقِيلَتَا الشَّيْخُ أَحْمَدُ ابْنُ الشَّيْخِ عَبْدِ الْأَحَدِ قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى سِرَّهُمَا
وَأَفَاضَ عَلَيْنَا وَعَلَى الْعَالَمِينَ بِرُكَايَتِهِمَا قُطْعُهُ ^{حَسَنٌ} أَوْطَلَعَ صَبَاحُ

لب او گوهر کان ملاحیت
جمال نیکو آن در پیش او کم
چنان که بر تو خورشید انجم
وز و کون مکان بار و شنائی

کہ از فے بر فلک افتادہ ہے۔ چہ میگویم چہ جا آفتاب است کہ رخشان چشمہ اش آنجا سر است
مقدس نورے از قید چہ و چون + سر از جلاب چون آوردہ بیرون + اگر چہ این

مهر بانی که آن قبایل و جهانی در باره این غریب مروت داشتند و اکثر بنقل

این آیات پابست که هر یک از آن در دست اوریاے هویت سرافراز میگردانند۔
 رباعی من بے توے قرار نتوانم کرد
 احسان ترا شمار نتوانم کرد

۱۱ اما با کجی بدیدن الاغلام الالهام او الشیخ محلی العصور والنصب مفعول لا تخفی المقدره او الرفع خبر لمخدوف
یعنی هو ۱۲ ۱۱ الفکران او الفاتحه ۱۲ ۱۱ بالفتح جمع نجم بمعنی ستاره ۱۲ ۱۱ اضطرب است از قبل خود ۱۲ ۱۱ هم
نقل است یعنی بید شد یعنی تاسف و تحیر و غمب است ۱۱ ۱۱ یعنی از قید کم و کیف ۱۲ ۱۱ و در اول از برای تشدید جمع آوری ۱۲

گر بر تن من زبان شود هر موعی یک شکر تو از هر هزار نیتوا انهم کرد
و لکن بحسب اشاره صاحب و صاحبزاده جهان شمع بحر العرفان نور حدیقه الانس
و لجان مظهر آیات الرحمن و اصل من عرفت الله طالع اللسان و اقصی
امرار مقطعات القرآن شفیع دخول الجنان مخدوم و مخدومه و مزاده ارحم
حضرت خواجہ محمد نقشبند قطب
از سر تا بقدم لطافت و نیکوئی از رشته جان دوخته است و ازل
بر سر و قد تو جامه نیکوئی بتاریخ سنه یک هزار و مفتا و سه که از لفظ
مکاتبات قطب زمان ظاهر و مہود است متصدی جمع آن گردید بیست
نیم خجسته کتابی که آن سپهر نیا بسالک حق نجم زبنا آمد
کتابی که ز لای زلف سبحانی چو آب خضر بقا بخش و جانفز آمد
چو خجسته ز دل خود حساب تاریش مکاتبات قطب زمان زبنا آمد
بیست اگر هر موعی من گرد زبانے ز تو رانم بهر یک دستانی
نیارم گوهر شکر تو سفتن سیر موعی ز احسان تو گفتن
شاید که بعبایت یکتا کے بے ہمتاے جل و علا این فائدہ تام و مائدہ عام منظور نظر
صاحب دلان شود و مقبول خاطر مقبلان گردد و جامع را در وقت خوش بدعا ابد و
فرمانندہ اللہ تبارک و تعالی طالبان صادق را از مواہد این فوائد بہرہ مند سازد و
این حقیر را بتوسل این خدمت جلیل القدر سعادت و سعادت و ارجو بحق الشیء الا حق و الیہ
الاجتہاد علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات و البرکات و التحیات علی

از صاحبزادہ

رباعی
بنا بر این صاحبزادہ

توفیق

ز حضرت راه یقین

شعر

نشد

مباحثہ

مباحثہ

مباحثہ

مباحثہ

مباحثہ

مباحثہ

مباحثہ

۱۰- حروف اول السور القرآنیۃ نحو ق ح ح الم غیر ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳

مکتوب اول (۱)

به برادر بزرگ خود قدوة کاملین امام العارفین زبدة العلماء الراسخین الوارث الکامل
والتابع البالغ منظره اسرار الرب المحمید حضرت شیخ محمد سعید قدس الله سره الاقدس
و ذکر لوازم شوق و محبت بموجب حدیث شریف من احب اخاه فلیعلم
ایاه مع اشادة الجمالیة الی حقیقة الوصل بسم الله الرحمن الرحیم
مصرع آمد از آن جناب صحیفه لبوس من + اتخذ الله الذی اذهب عنا
الحزن + بعد از تقدیم مرامیم عقیدت و نیاز معروض میدارد عنایت نامه نامی
و ملاطفه گرامی که از کمال کرم و مهربانی مصحوب فلما طاهر نامزد این مسکین بے
تسکین فرموده بودند بود و آن مستسعد گردید از راه تلمظ و مخلص پروری
مقتدات شوق آمیز و فقر مانع عشق انگیز اندر لج یافته بود مطالعه آن آتش
مشتاقان را مضاعف ساخت و شعله شوق ایماز اسر بلند گردانید مصرع
آب و آتش را مد و شدت بحر نطف + بله لطف معشوق در رنگ استغنائے او عشق آمیز
و آتش انگیزست حالت سوخته مشتاقان را این مصرع مہندی بیان نمایند

افرا

۱۵ تود منظر ظنون است از ظهور یا اسم فاعل از اظهار ۱۲ و نظم الحدیث علی ما فی مشکوة من دواية
ابی داؤد والترمذی هكذا عن المقدم بن معدیکوب عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا احب الرجل
اخاه فلیخبره انہ یحبہ یعنی چون دوست دارد مردی را پس باید که خبر کند آن مرد آن برادر خود
مسلمان را که دے دوست میدارد و او را - و فی الحصن الحصین و اذا احب اخاه فلیعلمه ذلك ۱۲

۱۳ فقط بالکسر و بالفتح روغنست که از زمین بموشد و مجازاً بادت را نیز گویند ۱۳

مصرع چونے کی سی کانگری جبت پھر کون تبت بک + عاشق مسکین را نہ تاب
 عتاب و نہ طاقت عنایت و نہ برداشت قہر و نہ یار کے مہر مصرع کہ وصل از
 ہجر باشد جان ستان تر + حدیث نفیس لو کشفہ لا خرقۃ لہ سبحات وجہہ
 مَا اَشْتَمٰی اِلَیْہِ بَصْرُہٗ مِنْ خَلْقِہٖ شاید این معنی است بیت گیرم کہ بغم خانہ ما
 یار خرامد عرق و حاصل و طاقت دیدار کہ وار و بے لای تحمل عطایا الملک الا
 مطایا ہستی عاشق تا در میان ست مور و صد بلاست صلاح او در نیستی ست و
 فلاح او در ترکیستی نامراد ترے از ممکن معلوم نیست کہ کسے باشد کمال در حق او نفی
 کمال ست و خیریت در سلب خیریت شخصی کہ کمال او در نفی کمال بود و صلاح او
 درستی از کمال مولائے خود چہ خیر داشته باشد و بحال ہستی او چگونہ اعلام نماید
 مگر آنکہ بدنامیستی صید ہستی نماید و بوجہ مویوب موجود گردد و فصیح کون العارف
 ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵

دوم

مکتوب دوم

بمجد و مزاده گرامی شیخ عبدالاحد در بیان آنکه افضلیت و ائست میان عالم خلق
و عالم امر لیکن فضل کلی مر عالم خلق راست و در شرح عبارت حضرت مجدد الف
ثانی رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُ که در مکتوب سابقه واقع شده است که در تکمیل و دعوت محبت
آن سرور علیه الصلوٰه و السلام بر محبت حق جَلَّ و علا غالب میشود و در آنکه آنحضرت
حضرت خواجه بزرگ قدس سره فرموده اند که مقصد از سیر و سلوک آنست که استدلالی
کشفی گردد و اجمالی تفصیلی گردد و نسبت بآزاد باب چهل چگونه راست آید و در بیان آنکه
عروج حقیقت محمدی از مقام خود و رسیدن آن بحقیقت احمدی بچه معنی است
و مایه نایب ذلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الصَّلٰوةِ وَ تَبْلِیغِ
الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوب مرغوب رسیده سبب مسرت گردید الله تعالی بعبادت
و استقامت و اراد و ابواب فتوح همواره مفتوح بود و بمنته و کمال گرمیه نوشته
بودید که در مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی واقع شده است که عالم خلق افضلیت
از عالم امر و در جاهای دیگر نوشته اند که ولایت احمدی فوق ولایت محمدی است
چه در اسم احمدیک طوق عبودیت است و در اسم محمد و طوق پس قول یکقدم حضرت
اطلاق نزدیک است و نیز در مکاتیب شریف آمده است که ولایت احمدی بعالم
امر تعلق دارد و ولایت محمدی علی اصاحبها الصلوٰه و السلام و التَّحِیَّهُ بَعْلَمِ خَلْقِ
از اینجا تفوق عالم امر بر عالم خلق مفهوم میشود و چه توفیق چیست سعادت آثارا

مقصود

دارد

بودند

باشد

۱۵ یعنی در مرتبه ارشاد و تبلیغ ۱۲ یعنی دعوت خلق بحق جل و علا ۱۳ یعنی ذات حق جل و علا ۱۴

و تفوق مستلزم مر افضلیت را پس افضلیت عالم امر بر عالم خلق لازم آمد و قول ثانی متنافی قول اوگشت پس وجه

توفیق چیست ۱۲

تفوق^{۱۲} دلالت بر افضلیت ندارد و درست است کہ مکان طبیعی یکے فوق از دیگرے
 بود و آن دیگر با وجود تفلیت مکان طبیعی او افضل بود در رنگ ملک کہ باعتبار
 چیز طبیعی فوق انس است این بر زمین است و او بر فلک این در ولایت صغری
 و کبری است و او در ولایت علیا^{۱۳} ذلک فضل انس راست پس هیچ تدافع نبود
 حقیقت معاملہ آنست کہ عالم امر را بر خلق تفوق است و بالذات اقرب است بعالم
 قدس و عالم خلق چون مزگے و مطہر گردد و بہمال خود برسد از عالم امر بالا رود و
 جائے برسد کہ عروج عالم امر ہم آنجا رسد پس باعتبار حال و چیز طبیعی تفوق مگر
 عالم امر راست و باعتبار عروج و آل فضل مر عالم خلق راست و کما خطہ این
 دو اعتبار حکم تفوق و فضلیت میان این ہر دو عالم دائر میشود بے تدافع لیکن
 فضل کلی عالم خلق راست چہ مدار فضل بر قربت و قربے کہ عالم خلق راست
 بعد از کمال عالم امر است ہر چند بہمال خود برسد اگر گویند کہ مرقی عالم امر ولایت احمدی
 است و این ولایت را فضل است بر ولایت محمدی کہ مرقی عالم خلق است و علیہ السلام
 والسلام چہ او را تفوق است و اقربیت بحضرت ذات تعالی پس عالم امر افضل بود
 باعتبار فضل مرقی گوئیم کہ تفوق و بل فضلیت نیست کما مرقو بر تقدیر یکسیم فضلیت
 کہ از راہ مرقی باشد تسلیم فضلیت کلی نیست فضل من بعض الوجوہ ہم کفایت
 میکند و شک نیست کہ عالم امر از چندین وجہ فضل است بر عالم خلق ہر چند معالکہ فضل
 کلی بر عکس است پس ہر دو نہ کہ مکتوبے از مکتوبات جلد اول واقع شدہ است کہ در تفسیر
 و دعوت محبت آن ہم رو علیہ السلام و علی الہ الصلوٰۃ والسلام بر محبت حق جل و علا غالب

نکات
 اثبات
 است

نکات
 فصل

۱۲ یعنی تفوق عالم امر بر عالم خلق کہ مفہوم کلام حضرت مجدد است اما تفوق چیزے دلالت بر افضلیت آن ندارد
 چنانچہ مزعم سائل است چہ راست کہ مکان الم ۱۲ میان دو قول حضرت مجدد ۱۲ یعنی اعتبار حال و
 اعتبار کمال ۱۳ یعنی عالم امر و عالم خلق ۱۴ یعنی مجموع خوبہائے عالم خلق من حیث المجموع بر مجموع خوبہائے
 عالم امر راجع است و افزون ۱۵ یعنی فضل کلی مر عالم خلق راست ۱۶

میشود بجهت معنی است بدانند که این سخن در رنگ آن سخن است که در رساله مبدا و معاد
 آنحضرت رنگاشته اند و از غلبه محبت آن سرور علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
 خبر داده اند که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست میدارم که رب محمد است
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و حل آنرا با بنما فرموده اند بآن رساله رجوع نمایند نوشته اند
 که محبت و معرفت در مرتبه صفات است و پس در مرتبه ذات تعالی این قسم محبت
 را گنجایش نیست الخ اگر گویند که مغلوبیت تقاضای اصل محبت میکند و در مرتبه
 ذات که مرتبه سقوط نسب و اعتبار است هرگاه نسبت محبت ساقط باشد باید که
 محبت مغلوب بهم نباشد گوئیم در وقت عروج که هنگام استهلاک است نسبت محبت
 در رنگ سایر نسب ساقط است لیکن زمان نزول که زمان شعور است و روح و خلاق اگر
 محبت نسبی و بواسطه علاقه پیدا شود و گنجایش دارد چنانچه بعلاقه آنکه مثلاً رب
 محمد است صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و مانند آن ایضا پدید می آید که حضرت ایشان
 نوشته اند و نیز از حضرت خواجه بزرگ منقول است که مقصود از سیر و سلوک آنست
 که استیلائی شقی شود و اجالی تفصیلی گردد این قول نسبت باطل کشف و از باب علم است
 می آید اما از باب جهل که از کشف و فهم تفصیلی بهره ندارند نسبت با آنها چگونه راست
 آید و این مردم چه چیز طلب نمایند بدانند که این قول نسبت بهم راست است مطابق
 نفس امر لیکن کسی که بطلب زرد گناه قول چیست یا آنکه گویم که حکم نمودن که
 از باب جهل مطلقاً از کشف و تفصیل بهره ندارند در چیز منع است چه هرگز از ایشان
 بکمال رسیده است باطن او از حجب برآمده است و کشف عطا و ادراک بر محیط

چنانکه

نقشیده

تفصیل

با

لله جمع نسب از آن مرتبه که هستی است اینجا همه حیرت است یا جهل بلکه بدوق نفی محبت در آن مرتبه میکند و هیچ
 خود را شایان محبت او نمیداند محبت ذاتی که گفته اند مرا و از آن ذات احدیت نیست بلکه ذات با بعضی از
 اعتبارات ذات است ۱۲ مبدا و معاد

حاصل نموده است که از رقیبت ماسوا محترشته است و بفنا و بقا رسیده گفته
 اند تا نیایی نرسبی و یافت عین کشف و شهود است و از مصیق استدلال و اجمال
 برآمده است و بر تقدیر تسلیم آنکه کشف و شهود و راه معرفت و یافت است گویم که
 این قول موجب حصر نیست که غیر این مقصد از سیر و سلوک نیست چه معرفت الله
 مقصد استی است از سیر و سلوک و آنچه درین قول مذکور است نیز از مقاصد است
 بعضی را حاصل شود و بعضی را نه لیکن حصول معرفت همه را ناگزیر است که ولایت خاصه
 بے آن صورت پذیر نیست بر این تقدیر اگر حصر گوئیم حصر اضافی خواهد بود نسبت
 به آنچه در اذیان عوام نقش بسته است که مقصود از سیر و سلوک طریقه صوفیه مشاهد اولیا
 و انوار غیبی است و کشف احوال مخلوقات و ظهور خوارق و کرامات بنابران فرموده که
 مقصود از آن تکمیل ایمان است نه تماشائے صور غیبیه که دخل عبثت خوش گفت نیست
 کرامات تو اندر حق پرستی است + جز این کبر و ریاء و عجب و ستی است
 یعنی چیزے را که کرامت خیال کرده از کشف و خوارق عاوت کرامت نیست کرامت
 حقیقی مقصود بر آنست که حق پرست باشی و از دقائق شرک بر آئی و معرفت راه یابی
 و فنا وستی حاصل کنی که کمال انسانی منحصر در آنست و هر گاه خواهی که اظهار کرامت
 خرق عادت نمائی و خلق را متعجب خود گردانی و ازین راه از مردم امتیاز پیدا کنی بر آئینه
 کبر و ریاء و عجب و ستی پیدا یزد و از قرب جزئیه نیز فزاید و از معرفت بے نصیبی حاصل آید
 قعود باللیوم من شروءنا نفیسنا و من سبائنا عجاونا نوشته بود و نیز که این قول نسبت
 به هر سه فریق است یا خاص مبتدی و متوسط سعادت اطوار این قول نسبت به مبتدی است
 و استدلالی کشفی شدن و اجمالی تفصیلی شدن محال که مبتدی است مبتدی و متوسط
 ازین کمال در راه اند نوشته بودند که چون حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرموده

مقصود

ازین

ازین

یعنی قول حضرت ایشان قول حضرت خواجہ بزرگ است یعنی مبتدی متوسط و ستی است یعنی قول ابن حضرت ایشان و حضرت خواجہ بزرگ

بحقیقت احمدی متحد شد و آن مقام خالی ماند پس باید که وصول درین ایام الی یوم
القیام بحقیقت محمدی محال باشد لکن نامعدومته و هیچ مقامی حاصل حقیقت
موسوی که محبت صرف است و حقیقت احمدی که محبوبیت تحت است نباشد و
موجود جز محبت و محبوبیت خالصین نبود و مرکز بی دایره میباشد که تحقق باشد این
بحسب صورت محال است و میباشد که محمدی المشرق در جهان پیدا نشود که ولایت
محمدی موجود نیست تا وصل آن گردد و بداند که حضرت ایشان قدس الله تعالی سره
در مکتوب دیت و نیم از جلد اول تصریح کرده اند که مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی
در اینجا تعین مکانی خلق و امر اوست علیه و علی الله الصلوٰه والسلام و تعین
و جوبی که تعین مکانی او ظل آنست چه عروج تعین و جوبی را معنی نیست و متحد
گشتن بآن تعین معقول نه تم کلامه برین تقدیر همیشه شباهات بسیار متصور میگردد و چه
منشأ شباهات عروج تعین و جوبی است و متحد گشتن بآن کما لا یخفی و لیس فلیس
تعجب که بعض کلام را مطالعه کرده اند و بعض را نا دیده اند و از شباهات میمانند و بر تقدیر
تسلیم گوئیم که حقوق ظل باطل موجب انعدام ظل نیست اینجا تبدل صفاتست فنا و
بقا که دورکن ولایت اند اینجا نیز تبدل صفاتست سبک بقا معدوم میشود و
تبدل حقیقت محالست خلقتم لایبده شنیده باشند تعجب است که انعدام حقیقت از
کجا فهمیده اند و این شباهات بر آن نموده زیاده ازین نیست که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم از آن حقیقت عروج فرموده بحقیقت فوقانی رسیدند و باوصاف آن

نیز

در کتابات معصومیه

امکانی ظاهر است

نگارند

کردند

تبدیل

مستقیم

پیغمبر خدا

یعنی مقام حقیقت محمدی ۱۲ یعنی سبب معدوم و مفقود بودن حقیقت محمدی در مقام خود ۱۲ ۱۳
حقیقت محمدی حاصل بود و آن معدوم شده و منتقل گشته ۱۳ ۱۴ چه مرکز عین نقطه وسط دایره را گویند ۱۴ ۱۵
کلام حضرت المجد قدس سره ۱۵ و چون نیست مراد تعین و جوبی که منشأ شباهات سابقه بود پس نیست و نا بود گردید وجود
شباهات فافهم ۱۶ یعنی شباهات وارد کنندگان بعضی حصص کلام را مطالعه کرده اند و بعضی حصص دیگر را نا دیده ایراد
شباهات الخ ۱۷ یعنی شمار اسامی دوام و استیجابی مخلوق شده اند ۱۷

حلول آن

نا
نا
ناعبدی از الصلوٰۃ والسلام
این

سیرم

نیز تصف گشته حقیقت سابق بریاست و وصول بآن واقع و حیل و آن بین
 الحقیقتین بر حال و مرکز و دائره بر یا بلکه تسمیه آن بحقیقت محمدیه باعتبار ماگان روا
 و آنچه حضرت ایشان نوشته که مقام حقیقت محمدیه خالی ماند نیز دلالت دارد بر آنکه
 آن مقام بعد عروج آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بحال خودست پس آنچه لازم
 اوست از محبوبیت و محبتیت و مرکزیت و عدم مرکزیت نیز بحال خویش باشد و هر که
 از راه استعداد مناسبت باین مقام دارد و محمدی الشربست چه این مقام مقام حقیقت
 مقام محمدی است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی *

مکتوب سوم (۳)

بمجد و مراده گرامی شیخ محمد خلیل الله در ذکر بعضی مناقب و آثار برادر گلان خود امام
 العارفین قدوة الصالحین واقف اسرار کلام مجید حضرت شیخ محمد سعید که بتقریب
 مرقوم گردیده و فی الحال و فصلی علی حبیبیه و آله و سلم از خودی بار آثار قبول
 کرامت از ایشان پیدا بود و از زمان صبا اظہار ولایت و نجات ہویدا و زمان حیات
 حضرت قطب الولاية خواجه محمد باقی رضى الله عنه ایشان خورد سال بوده اند و کلام
 صوری خواجه نرسیده لیکن خواجه در حق ایشان فرموده بودند که محمد سعید حریف است از

گردیده
 و ہویدا
 قطب الولاية
 قدس سره

۱۵ قولہ آثار بمیزه و کسر ثانی مثلثه آثار و نشانه های نیک و کارهای پسندیده ۲۰ فرزند دوم حضرت مجدد قدس سره
 اند و ملاقات مشرف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنج هجری شهر شعبان بوده ۱۲ زبدة المقامات ۱۵ بکسر اول بجهت معنی
 کودکی ۱۳ بفتح اول اصالت و بزرگاری و گرامی شدن ۱۴ ملاقات ظاہری حضرت خواجه محمد باقی ۱۵
 در زبدة المقامات آورده که حضرت ایشان میفرمودند که محمد سعید چهارده پنج ساله بود که دسے رابنخوری پیش آمد در غلبات آن
 ضعف از دسے پرسیده شد که چه میخواهی بے اختیار گفت حضرت خواجه را میخواستیم من این حرف اورا بحضرت خواجه
 قدس سره عرض کردم فرمودند که محمد سعید شما رندی و حرفی نمود و غایبانہ از ما نسبت در بود ۱۲

کلمات
بسته

ما غائبانه نسبت گرفته است ^۱ فی المهدی یطق عن سعادة جده ^۲ و تحصیل کمال
 ظاهری و باطنی در خدمت والد بزرگوار خود نموده اند و در مفهده سالگی علوم ظاهره
 معقوله و منقوله را بدرجه کمال رسانیده اند و در رنگ والد بزرگوار خود بکمال تشیخ و
 تقوی ^۳ آراسته و متابعیت سنت و عمل بعزمت پیراسته ^۴ کلام و تواضع تمام و
 تقصد و زاهدانها تمام و بذل موجود و نفی وجود ^۵ و وجود طریقه ^۶ ائمه ایشان است قرآن مجید را
 بسند عالی بخوید نموده اند و در حدیث نبوی علی مصدیرها الصلوٰه والسلام ^۷ سند جید
 و رتبه قصوی دارند و در فقهیات و دستگاه علیا حضرت ایشان از اکثر اوقات که احتیاج
 بتحقیق مسلمه فقهیه میشد از ایشان بیان آن میخواستند و گاهی که حل مشکلات
 مسائل میکردند و راه خلاصی از بعضی از مضائق مینمودند آنحضرت بسیار خوشوقت میشد
 و دوباره ایشان میکردند و در حضور آنحضرت بمراتب کمال و تکمیل رسید بودند و بحکایت
 ایشان در آن وقت نیز تعلیم طریقه و ارشاد طلبیه میفرمودند و با وجود کمال عقل معاد و عقل
 معاش نیز درجه کامل دارند چنانچه حضرت ایشان در اکثر امور مصلحت و مشوره بایشان
 مینمودند و اصرار بایشان را میپسندیدند و در امور باطن نیز ایشان صاحب امر آنحضرت
 بودند و اصرار بایشان در میان می آوردند که کم کس در آن شریک بود و یا اصرار
 غایبه و محاطات خاصه آنحضرت متبشیر و متحقق اند از باب امراض صوری از توجیه
 ایشان شفا میجویند و احوال مضموی از تصرف شان را به بحیثیت میپویند
 باجماع ایشان بر صدق قول قطب المحققین و ارث السلفین حضرت خواجہ نقشبند قدس

نقائس

بانی
نورانی

بیشتر

۱ یعنی این کودک در گهواره خود گویاست از سعادت بخت خود یعنی در سیه آلود سعادت بخت یعنی نیک بخت
 بودن موجود است ۲ قوله ائمه برون صیغه یعنی خوب و عیب ما خود از انقیاد بخت یعنی شاد شدن و بغایت
 خوش شدن ۳ غیاث ۴ سند جید نیک و خوب باعتبار اریان و استخوان ۵ قوله مشوره و نفع سیم
 و ضم شین و سکون و او صلاح برسی و کنگاش و باین معنی بکون شین و ضم و او نیز آمده و نفع و او به ثبوت
 غیر سده ۶ غیاث اللغات

صلی اللہ علیہ وسلم

ریاضت

ن

تشیخ

ع

سره اند کہ فرمود و اند کہ مفضل یا نیم این نقل در بزرگی ایشان کافی است کہ س آری اند کہ
ایشان در محالہ می بینند کہ اصحاب کرام رَضِیَ اللہ عَنْہُمْ و حضرت پیغمبر با علیہ و علی
الہ الصلوٰۃ و السلام جمع اند و ایشان با چندے از یاران حضرت ایشان نیز در آن
مجلس حاضرند و درین میان اصحاب کرام کاغذے طلب مینمایند کہ خدمت آن سرور
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نامہ نویسند کاغذ حاضر کردند و نامہ نوشتند باین مضمون
کہ ایشانات و مایان در غایت الہی جل سلطانہ بر ابرہیم و ما اینہم محسن و ریاضت
شاکر کشیدیم و اینہا نہ و جہش صیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در جواب
آن این لفظ قرآنی نوشتہ اند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل
العظیم و در تبیین معارف و حقائق و شرح اسرار و دقائق زبان عالی و بیان شافی
دارند و چون نزد اہل معنی اعلائے کمالات و اظہر کرامات سخن در دقائق ذات و حقائق
صفات است تعالی و تقدست کہ از جوش فوق و خروش شوق سر برزودہ بہت
لاجرم از شرح کمالات و بسط کرامات ایشان لب فرو بستہ عوالہ بر موقوفات و مکتوبات
ایشان مینماید تا ازین بآن پے برند و از معنی بصورت گرایند خوش گفت
مصرع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا

مکتوب چہارم

بفضیر حقیر جامع این مکتوبات قدسی آیات محمد عاشور بخاری در بیان طریق اہل اللہ و
خلاصہ سیر و سلوک ایشان و بیان قہائے لطائف عالم امر و بقائے آنہا مفصلاً

۱۰ یعنی این جامع کہ خواجہ محمد سید از شانت فافہم ۱۱ یعنی گواعتبار شرف صحبت و عدم آن در میان موجود
و مستحق فافہم ۱۲ بہر اہی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ۱۳ و یوئیدہ حدیث رواہ دزین عن ابی
عبیدہ رحمہ قال یا رسول اللہ احدثنا احسن ما اسلمنا و جاهدنا معک قال نعم قوم یکونون من بعدکم یؤمنون بی و لم یرونی و ایضا
حدیث رواہ احمد طبری بن رافعی و طبری نسیم حرمت لمن لم یرنی و امن بی ۱۴ آخر المشکوۃ

وَمُنَا سَبَبِ لَطَائِفِ عَالَمِ خَلْقٍ بِأَهْرِ كَيْهِ اَزِينِ لَطَائِفِ عَالَمِ اَمْرِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَحْمَدُكَ وَنُصَلِّیْ عَلٰی حَبِیْبِكَ وَآلِهِ وَنُسَلِّمُ بِدَانَدِ كِه قَنَائِ قَلْبِ عِبَادَتِ
 اَزِنِ بِلَانِ مَاسَوْنِ اوست سُبْحَانَهُ وَعَدَمِ خُطُوْرِ غَیْرِ مُحَمَّدٍ كِه اَكْر تَشْكُلُفِ اَرْخُطَارِ غَیْرِ مُطَابِرِ
 مَخْطُوْرِ نَكِرِ دَوِّ بَقَائِ اَن بَحْرِ سِت كِه قَنَائِ اَو اَز ظُهْوَرِ اَن بِحْصُوْلِ شَیْئِ سِتِه وَ اَن
 ظُهْوَرِ تَجَلِّیْ فَعْلِ حَقِّ سِت سُبْحَانَهُ بِرِ قَلْبِ اَكْر كُوْنِدِ كِه بَعْدِ اَز قَنَائِ ظُهْوَرِ اَن تَجَلِّیْ سِت یا بَعْدِ
 اَز تَجَلِّیْ اَن قَنَائِ سِت كُوْنِمِ كِه لَازِمِ و مَلْزُومِ هِم اَمْدِ بِلَانِ سَمْنِ شَیْخِ الْاِسْلَامِ اَلْضَارِیْسِتِ
 قُدِّسِ سِتِه كِه تَانِیَابِیْ نَزِیْهِ وَ تَانِیْهِ نِیَابِیْ نِزَامِ كِه اَمِ كِیْهِ پِشِ كُوْبُوسِتِنِ یَا
 پِیُوسِتِنِ چُونِ اَز ظُهْوَرِ تَجَلِّیْ فَعْلِ قَلْبِ فَا نِیْ كِرِدُودِ و اَن قَنَائِ سَالَكِ مَنْفِیْ شَوُودِ
 وَ خُودِ اَمْتَلُوبِ اَلْفَعْلِ یَا بَعْدِ اَز اَن لُفْعِلِ حَقِّ بَاقِیْ كِرِدُودِ فَعْلِ خُودِ اَلْفَعْلِ حَقِّ یَا بَعْدِ
 اَز اِن قَنَائِ رُوحِ سِتِ وَ قَنَائِ رُوحِ اَز ظُهْوَرِ تَجَلِّیْ صِفَاتِ اَوْ تَعَالِیْ بِحْصُوْلِ مِیْ پُوْنِدِ
 وَ بَقَائِ رُوحِ نِزِیْدَانِ صِفَاتِ قُدِّسِ بُوْدِ بَعْدِ اَز اَن قَنَائِ سِرِ سِت كِه مُفْنِیْ اَن شَیْئَاتِ
 وَ اَعْتِبَارَاتِ صِفَاتِ وَ بَقَائِ اَوْ بَعْدِ اَز قَنَائِ اَوْ بَا نِ شَیْئَاتِ وَ اَعْتِبَارَاتِ بُوْدِ بَعْدِ
 اَز اَن قَنَائِ خَفِیْ سِتِ وَ مُفْنِیْ اَن صِفَاتِ سَلْبِیَّهِ تَنْزِیْهِیْ هِسْتِ وَ بَقَائِ اَن بَا نِ
 بَعْدِ اَز اَن قَنَائِ اَخْفِیْ سِتِ وَ مُفْنِیْ اَن مَرْتَبِیْ هِسْتِ كِه كَالِیْ رِزْخِ سِتِ مِیَانِ مَرْتَبِیْ
 تَنْزِیْهِیْ وَ مِیَانِ اَحْدِیْثِ مُجَرَّدِ وَ بَقَائِ اَخْفِیْ بَعْدِ اَز قَنَائِ بَا N مَرْتَبِیْ مُقَدِّسِ چُونِ سِیْرِ
 بَا نِیْجَارِ سِدِّ دَرَجَاتِ وَ اِلَیْ عَالَمِ اَمْرِ بِنَهَا یْتِ آیدِ كِه اِن لَطَائِفِ خَمْسَه دَر مَرْتَبِیْ وَ اِلَیْ
 بَعْدِ اَز اَن اَكْر فَضْلِ اَلْهٰی مَدِ وَ فَرَا یِدِ سِیْرِ دَر كَمَالَاتِ لَطَائِفِ خَمْسَه عَالَمِ خَلْقِ كِه نَفْسِ اِنْسَانِیْ وَ
 عَنَّا صِرَ اَرْجَعِ هِسْتِ خَوَابِ اَفْتَادِ و اِن لَطَائِفِ خَمْسَه عَالَمِ خَلْقِ اَصْلِ لَطَائِفِ خَمْسَه عَالَمِ اَمْرِ اَمْدِ
 مُعَاكَلَه لَطِیْفَه نَفْسِ اَصْلِ مُعَاكَلَه قَلْبِ سِتِ وَ مُعَاكَلَه لَطِیْفَه بَادِ اَصْلِ مُعَاكَلَه لَطِیْفَه رُوحِ سِتِ

بَیِّنَات

حله خطور بالضم كِه شَتْنِ اَنْدِیْشِه بَدَلِ ۱۲ یعنی ابوالحسن ازا و اود حضرت ابوالیوب انصاری رحمه الله كه ازا كا بر محمد بن بود
 هست او گفته كه من از سه صد تن مدیث نوشتم ام كه همه سنی بوده اند ۱۳ از باد آب آتش خاک ۱۴

جان فائده دار

وَمُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ آبِ صِلِ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ سِرِّتِ وَمُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ نَارِ صِلِ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ خَفِيِّ
 اِسْتِ وَمُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ خَاكِ صِلِ مُعَامَلَةُ لَطِيفَةِ رَاحَتِي اِسْتِ بَابِدِ اِسْتِ كِه فَائِدَةُ قَنَارِ وَاِل
 صِفَاتِ بَشَرِيَّةِ اِسْتِ وَرِفِ شَرِكِ خَفِيِّ اَلْكَرِ چِه سِرِّتِ وَخَفِيِّ وَخَفِيِّ بَا حُكَايِمِ شَرَعِي مَكْلَفِ نَشْدِه
 اِنْدِ وِشَرِكِ اَنَهَارِ وَاِ رِ سَلَامِ اَعْتِبَارِ نَمُودِه اِنْدِ لَكِيْنِ دَرِ مَرْتَبَةِ وِلَايَتِ خَاصَّةِ اَزِ رِفْعِ اَن
 شَرِكِ خَفِيِّ چَارِهِ نَيْسِتِ وَبِهَرِ چِنْدِ اَنَهَا نَا زَكْتِ وَا نُوْرَانِي تَرَانْدِ شَرِكِ اَنَهَا خَفِيِّ تَرَسْتِ وَرِفْعِ
 اَنِ شَرِكِ دَقِيقِ تَرِ وَا تَوَانْدِ بُوْدِ كِه بَعْضِ رَا فَنَاءِ قَلْبِ وَرُوحِ دَسْتِ وِدِ وَا فَنَاءِ سِرِّتِ نَشُوْدِ
 بَعْضِ رَا فَنَاءِ سِرِّتِ نَشُوْدِ وَا فَنَاءِ دَوِ لَطِيفَةِ كِه بَعْدِ اَزِ اَنِ سِتِ نَشُوْدِ وَا فَنَاءِ سِهْمَانِ لَطِيفَةِ قَلْبِ
 رُوحِ وَا سِرِّتِ اَلْكَفَارِ وَا زَاوَلِيَا بُوْدِ لَكِيْنِ چُونِ فَرَا حَقَائِقِ هَرِ يَكِ اَزِ يَنْ لَطَائِفِ حُلُوْهِ
 اَيْدِ اَنِ لَطَائِفِ كِه دَرِيْنِ نَشَاءِ بَدُوْلَتِ قَنَاءِ وَا بَقَا مَشْرُوفِ نَشْدِه اِنْدِ اَزِ ثَمَرَاتِ مَنَاجِ
 مَنَابِهَةِ اَنِ قَنَاءِ وَا بَقَا فَائِدَةُ كَامِلِ نَكِيرِ نَدَمِ مَنْ كَانِ فِي هَذِهِ اَعْنَى فَوُوْ فِي الْاٰخِرَةِ
 اَعْنَى وَاَصْلُ سَبِيْلَاهُ وَالسَّلَامُ

مکتوب پنجم (۵)

بِقَاعِنِي عَارِفِ كَشْمِيْرِي دَرِ شَرَحِ حَدِيثِ اَرْوَا حُمِّ اَيِّ الشَّهَادَةِ فِي اَجْوَابِ طَبِيْرِ
 خُضْرِ الْحَمْرِ بِرِطْرَقِيَّةِ عُلَمَاءِ وَصُوفِيَّةِ مَعَ دَفْعِ الشُّبُهَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِ بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَسْبَغَ مِنْ اَفْضَالِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِي

اے یحییٰ بن کریم دین دار دنیا کور و دا آخرت نیز کورست۔ واقعست در سورۃ بنی اسرائیل ۱۲ علی عن ابن عباس ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا صحابه انزلنا اصاب لخوانکم يوم واحد جعل الله ارواحهم في جود طير خضر ترو انهم الجنة
 تا کل من ثمارها و تاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش فلما وجدوا طیب ما کلهم و مشربهم و مقبلهم قالوا من
 یبلغ اخواننا عنا انما احياء فی الجنة لئلا یزهدوا فی الجنة ولا ینکوا فی الحب فقال الله انا ابلغهم عنکم فانزل
 الله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون الی اخر الایات۔ رواه
 ابو داود ۱۲ مشکوة کتاب الجهاد

الرَّحْمَةِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَالْهِدَى عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَكْلِ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ رَهْنَايَةً
سُؤَالَ السَّائِلِينَ وَغَايَةً أَمَلِ الْأَمِلِينَ . اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَنَابُ كِمَالَاتِ دَسْتِكَاهِ
فَضَائِلِ وَفَوَاضِلِ بِنَاهِ رَامُشْمُولِ عَنَائَاتِ خَوَلِيشِ وَشَشْتِ مَبْعَارِجِ قُرْبِ تَرْقِيَاتِ بِلَانْدِ
كِرَامَتِ فَرَمَیْدِ پَرِشَیْدِ بُوْدَنْدِ كِهْ أَنْجَمِ دَرِ حَدِيثِ آمَدِهْ هَسْتِ كِهْ آرَوَاحِ شَهیدِ دَرِ آخَوَافِ طَیْرِ
خَضِرَانْدِ بَچِهْ مَعْنِیْ سَتِ وَكَلَامِ شَرَفِ سَتِ آرَوَاحِ كُشَلِ رَاكِهْ دَرِ جَوْفِ جَانُورِ بَاشَنْدِ مَحْذُومِ
أَوَّلِ حَدِيثِ رَا بَا شَرِحِ آنِ اِیْرَادِ مِیْنَامِیْمِ بَعْدَ اَزَانِ تَحْرِیْرِ شَبَهَاتِ كِهْ اِیْرَادِ نَمُودِهْ اَنْدِ وَ اَنْجُوْبِهْ هَرِ
كَلَامِ مَكْتُوبِیْمِ عَنْ مَسْرُوقٍ تَابِعِیْ جَلِيلٍ قَالَ سَأَلْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ عَنْ هَذِهِ

قوله فضائل جمع فضیله یعنی اوصاف لازمه غیر متحدیه بسوئے غیر چنانکه حسن و ذکا و حیاء و اصالت و نجابت و شرافت و قوله
فواصل جمع فاضله یعنی اوصاف متحدیه بسوئے غیر چنانچه عطا و علم و هنر ۱۲ یعنی مرویست از مسروق که تابهست جلیل
القدر از اعلام فقهاء گفت مسروق پرسیدیم ما این مسعود را از تفسیر این آیت دگمان بهتر آن گمانی را که گفته شد در راه خدا آمده
بلکه زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند تا آخر آیت گفت یعنی این مسعود به تحقیق پرسیدیم یعنی پیغمبر خدا را از تفسیر این آیت
پس فرمود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارواح شان یعنی ارواح کسانیکه گفته شد در راه خدا در دوزخ پزندگان سبزهست
بر آنکه طیر جمع طایرست اما بر واحد نیز اطلاق کرده میشود و لفظ خضر یعنی خاکی و سبزه و سکون خدا منقو طیر جمع خضرست مراد اوست
که آفریده شود بر آن ارواح شهدا بعد از آنکه مفارقت کرد از ابدان خود جمیع احوال پزندگان تعلقی گیر و آن ارواح بآن اجسام
و با ش آن اجسام نائب و بدل و عوض از ابدان ایشان بسوئے و در اشارت است بقول حق تعالی بلی اجماع عند دهم پس
ارواح شهدا میرسند بسوئے آن اجسام بسوئے آن چیز که خواشند ماند از لذتهاست حتی و بسوئے و راه میماند ترا قول حق عز
وجل یُرْزَقُونَ اَلْهَمْسُ مَرَّانِ پزندگان را یا ارواح شهدا را قندیلها آویخته شده بهر شش لبزله آشیانهاست پزند سیر
کنند و میچرخند و میخورند از بارهائے و لذتهاست بهشت هر جای که میخواهند پستری جمع میکنند بسوئے آن قندیلها پس در نکریست
بسوئے ایشان پروردگار ایشان نگرستی بعنایت خاص و تحلی مخصوص پس گفت پروردگار تعالی آیا خواشند داری چیزی را
و یکسج آرزو داری گفتند چه چیز خواهیم و چه آرزو کنیم و ما آنکه ما میچرخیم از بهشت هر جای که میخواهیم پس کرد پروردگار تعالی آنرا
یعنی سوال را بایشان نه یا پس هنگامیکه دیدند که ایشان گفته اند نیشو از خواستن و سوال کردن گفتند بے پروردگار
میخواهیم که باز گزافی چاهناست ما را در تنهاست ما را در دنیا بفرست تا آنکه گفته شویم در راه تو و شهید شویم در راه تو
بار دیگر پس چون دیدند دست پروردگار تعالی که نیست ایشانرا هیچ حاجت از جهت حصول ثواب عظیم گذشته
شدند روايت نمود این حدیث را مسلم رحمه الله علیه ۱۳

الایة ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
الایة قال ای ابن مسعود انا قد سألنا ای رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
فقال یعنی النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم ارواحهم ای ارواح المقتولین فی
سبیل الله فی اجواف طیر خضر الطیر جمع طائر ویطلق علی الواحد و خضر
یضیم وسکون جمع اخضر ای یخلق لارواحهم بعد ما فارقت ابدانهم هیکل
من تلك الهيئة تتعلق بها وتكون خلفا عن ابدانهم والیة الاشارة بقوله
تعالی بل احياء عند ربهم فیستولون بها الی نیل ما یشتون من اللذات
البحریة والیة یرشد قوله عز وجل یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله
لها ای للطیر اولاد و اولاد قنادیل معلقة بالعرش بمنزلة اوكار الطیر
تشرح ای تسیر وترعى وتتناول من الجنة ای من ثمراتها ولکن انها حیث
شاءت شئت و ای ترجمع الی تلك القنادیل فاطلع الیهم ربهم اطلاعة
فقال هل تشتهون شیئا فقالوا ای شیء تشتهی ونحن نشرح من الجنة حیث
نشئنا نفعل ذلك ثلث مراتب فلتاذا انهم لم یترکوا من ان یسألوا قالوا یا رب
فرید ان ترزق ارواحنا فی اجسادنا حتی نقول فی سبیلک مرة أخرى فلتاذا
ان لیس لهم حاجة یرکوا رواه مسلم ورنجا و شبهه ایراد کرده اند شبه اول آنکه
این تشریح و تمییز از و اح است که از ابدان انسانی برآورده بابدان حیوانی درآرند
شبه ثانی آنکه جماعه که بتناسخ و نقل روح قائلند باین حدیث تمسک آرند جواب این
شبهات بحد و حدیث اول آنکه نهادن این ارواح در اجواف طیر برائے اجماع
است

له فی المشکوة انا قد سألنا عن ذلك رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال الخ ۱۲ ۱۳ اشارت
کریمه که واقع است در آل عمران و باره لن تناول یعنی ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون
الخ یعنی و مرده گمان کن که اگر کشته شده اند و راه خدا بلکه زنده اند نزدیک پروردگار غرضش روزی داده میشود نشان دادن
با آنچه عطا کرده خدا ایشان را از فضل خود الخ ۱۱

آبدان آن طیور نیست تا تو هم تسامح پیدا آید بلکه در رنگ آنست که مر و اید یا متاع
 نفیس را در صندوق به بند بجهت تشریف و تکریم آن هر چند این ارواح محیی آن آبدان
 نباشند اما رواست که متوشل آن آبدان نعم و لذات فراگیرند حتی که در بدن انسان
 تصرف میکنند هر چند محیی انسان نیستند اما باکم و لذت انسان مثلند و متاع کم
 میگردند پس این آبدان طیور مر آن ارواح را در رنگ آلات و مرکب باشند تا بسبب
 آن آبدان هر چه میخواهند در بهشت جائے میگیرند و تفریح بینمایند و مشاهد میکنند
 آنچه در بهشت است از آرزوهای دیرین و مانند آن و بهیچ و لذت گردند از قرب حق
 جل و علا و جوار فرشتگان مقرب و جود دوم آنست که گفته اند که میتوان این ارواح
 متمثل میشوند بصور طیر خضر چنانچه فرشته بصورت آدمی متمثل میشود پس آبدان سوائے
 ارواح نیستند بلکه ارواح متجسّد اند و مؤید این توجیه است آنچه در صحاح احادیث
 از طرق متعدده واروده است ارواح الشهداء طیر بیض و فی بعض الطرق فی
 صور طیر و فی بعضها ارواح الشهداء عند الله کطیر خضر و وجه تأیید آنکه ظاهر
 این احادیث بر تمثیل این ارواح بصورت طیر مطابق مافتد پس حدیث ما نحن فیه
 هم بر آن محمول باشد فان الحدیث یفوت بعضه بعضا و وجه شوم آنست که این آبدان
 بر صفت آبدان انسانیه اند و هر چند بر صورت طیر اند لیکن بر صفات طیر نیستند و معتبر
 صفات و معانی است نه صورت و ظاهر جعفر طیار که دو جناح دارد و طیران مینماید

نباشد
 نیست
 مثلند
 میگرد
 مثلند
 شوند
 مجسمه

نیم
 سیم
 صفات
 نباشد

له آن چیز که بران سوار شوند از قسم مویشی و کشتی ۱۲ شکوفا و ناز بود گیا یا کس خوشبو و گلهای غیر مرغ
 و پرنده مافی کتاب الجنائز من المشکوّة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قل انما نسمة المؤمن طیر
 تعلق فی شجر الجنة حتی یرجع الله فی جسده يوم یبعثه رواء عاتق و النساء و البهقی ۱۳ یعنی جعفر بن ابی طالب
 کبیره ابو عبد الله کان اشبه الناس خلقا و خلقا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کان اکبر من علی بن ابی طالب
 الاولین هاجر الی ارض الحبشة و قدّم منها علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین فتح خیبر بعدة الی
 موته و قاتل فیها حین قطعت یداه جمیعاً ثم قتل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله ابدل ربیبی یر جنائز
 یطیر بها فی الجنة حیث شاء فمن هنالك قبل لرجع فر و الجنائز ۱۴ من الامتداد باب مخلصاً

نتوان گفت که از بدن انسانی برآمده بدن طیر درآمده است و بعید نیست که تسمیه آن
 بطیر بسبب انتقال آنهاست از جائے بجائے برسمیه طیر نه مشتی بر اقدام چنانچه
 آدمی در دنیا میگرد و پس هیچ تنزل و نقص لازم نیاید و گمان تناسخ نیز باطل است چه
 این ابدان مقرر وائی از روح نیستند تا مستلزم نفی حشر و نشر گردد و چنانچه اهل تناسخ
 بان قائلند بلکه این ابدان تا روز حشر است چنانچه در حدیث دیگر آمده است ^{۱۲} حَتَّى
 يُرْجَعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِيُعْثِيَ الْأَجْسَادَ وَبَعْضُهُمْ كَفَتْهُ أَنْدَكُ تَنَاسُخِ نَزْوَالِ
 تَنَاسُخِ رُوحِ أَرْوَاحِ سَتِ بَأْثِدَانِ دِیْگَرِ دِیْنِ عَالَمِ نَهْ دَرِ آخِرَتِ چَایِنِ جَماعه مَنکَرِ آخِرَتِ وَ
 بَهشتِ وَ دَفْنِ اند و وجه چهارم آنست که قاضی بیضاوی گفته است ^{۱۳} قَالَ الْحَدِيثُ
 تَمَثَّلُوا بِأَمْثَلِهِمْ وَمَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَهْجَةِ وَالسَّعَادَةِ شَبَهَتْ بَهْجَتَهُمْ وَبَهْجَتُهُمْ وَ
 تَمَثَّلُوا مِنَ الشَّلْطِ ذِي أَنْوَاعِ الْمُسْتَهْنِيَاتِ وَالشَّبَوَةِ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُونَ وَفَوْقَهُمْ
 مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَانْخِرَاطِهِمْ فِي عَمَارِ الْمَلَا الْأَعْلَى الَّذِينَ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِمَا إِذَا
 كَانُوا فِي أَجْوَافِ طَيْرٍ خُضِرَ تَسْرُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ وَتَأْوِي إِلَى قَنَائِدِ
 مَعْلَقَةٍ بِالْعَرْشِ وَجِهَ خَمْسِ أَنْكَهْ نَحْی طَرِ فَا تَرِ این مسکینِ رَاه یافْتِه سِتِ آنست که میبایند
 که طیر خضر کنایه از لطیفه اخفی باشد از لطائف خمسهِ عالمِ امر که قلب و روح و ستر و
 خفی و اخفی است و اخفی اعلائے لطائف عالمِ امر است و فوق همه آن در شان آن
 در حدیث قدسی که نقل میکنید آمده است وَفِي الْأَخْفَى أَنَا وَتَجْزِي این لطیفه طیر
 برائے آنست که طیران عالمِ قدس مینمایند و از همه آن لطائف بالا میروند و چه اصل او
 در مراتب و جوب فوق اصول لطائف عالمِ امر است و مخفی بجهت آنکه نور اخفی را
 نور سبز قرار داده اند که بهترین رنگهاست و رسیدن روح بمقام اخفی که فوق او است
^{۱۴} بِمَرَاتِبِ

عالم
ال

^{۱۲} یعنی حق تعالی فرماید که من در لطیفه خفی موجودم چنانکه فرموده و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن ^{۱۳}

^{۱۴} یعنی بدو مرتبه چه فوق روح سبست و فوق سبب خفی است و فوق آن اخفی ^{۱۵}

و طیران آن در ضمن اخفی کمال اوست و باین طیران بجای میرسد که از اصل خود
 میگذرد و از استعداد خود ترقی مینماید و از همه آن لطائف بالا میرود و حق جوار برین
 فی الاخفی تو فی الاخفی انا واروده است پیدا میکند خوش گفت بیت
 مور مسکین ہوئے داشت که در کعبه رسد * دست در پائے کبوتر زد و ناگاه رسید
 و چون اخفی را این قرب منزلت باشد که قنایل معلقه بالعرش در حق آن توان
 گفت وَالرُّوحُ بَعْدَ وُصُولِهِ فِي جَوْفِ الْأَخْفَى تَسْرِعُ مِنْ جَنَّةِ الْقُرْبِ وَالْوَصَالِ
 حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِي إِلَى تِلْكَ الْقَنَادِيلِ وَيَعْرِجُ الْجُزْءُ إِلَى مَقَامِ الْكُلِّ وَيَجُوزُ
 الْقَيْدَ فِي الْإِطْلَاقِ الْمَاحِجِ لَا تَارَ فَتَكُونُ فِي غَايَةِ الْقُرْبِ وَنَهَايَةِ الْوَصَالِ كَأَنَّ الْأَوَّلَ
 إِشَارَةٌ إِلَى تَابِ قَوْسَيْنِ وَالثَّانِي إِيمَاءٌ إِلَى أَوَادِنِي وَهَذِهِ الْحَالَةُ تَحْصُلُ لِلرُّوحِ
 بِمُصَاحَبَةِ الْأَخْفَى وَدَوَالِ الْعَيْنِ وَالْأَثَرِ مِنْ أَثَارِ الْأَخْفَى وَلَقَدْ شَاهَدْنَا بَعْضَ
 السَّالِكِينَ الَّذِينَ وَلَايَتُهُمْ غَيْرُ وَلَايَةِ الْأَخْفَى حَصَلَ لَهُمْ فِي صُحْبَةِ الشَّيْخِ الْمُتَحَقِّقِ
 بِكَمَالَاتِ الْأَخْفَى الْوَاصِلِ إِلَى الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ الَّتِي هِيَ وَلَايَةُ الْأَخْفَى كَمَا لَا ت
 الْأَخْفَى وَتُحَقِّقُ بِمُجَادِبَةِ صُحْبَةِ الشَّيْخِ بِتِلْكَ الْوَلَايَةِ وَعَرَجَ بِدَرَكَةِ شَيْخِهِ فَوُت
 اسْتِعْدَادِهِ خُوشِ گُفْتِ بَيْتِ اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست
 ز بخت مقبلان این هم عجب نیست * و بما یستبغی أَنْ یَعْلَمَ أَنَّهُ یَجُوزُ أَنْ یُحْمَلَ
 کِسْفُهُ تِلْكَ الْأَرْوَاحُ فِي جَوْفِ الْأَخْفَى وَعُرُوجُهَا إِلَى تِلْكَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا عُمُومًا
 عَلَى ظَاهِرِهِ وَحَقِيقَتِهِ وَیَجُوزُ بِنَاءُ عَلَاقَةِ الْأَخْفَى بِمُقْتَضَى الْحَدِيثِ النَّفْسُ مَعْلُ الْقُرْبِ
 وَمَوْطِنُ الْوَصْلِ أَنْ یَكُونَ كِنَايَةً عَنْ حُصُولِ مَرَاتِبِ الْقُرْبِ لَهَا وَوُصُولُهَا إِلَى دَرَجَاتِ
 الْوَصْلِ سَوَاءً كَانَ بِوُصُولِهَا إِلَى مَقَامِ الْأَخْفَى وَتَحَقُّقِهَا بِهَا أَلَا يَهْ أَوْ بِطَرِيقِ اخْرَاجِهَا
 بِخَفْ عَنِ أَرْيَابِهِ فَإِنَّ مِنْ كُلِّ مَرِّ اللَّطَائِفِ طَرِيقًا مُوصِلًا إِلَى الْمَطْلُوبِ وَإِنْ كَانَ الطَّرِيقُ
 مُتَعَارِفَةً فِي الْوُصُولِ وَالْإِصْطِلَاقِ بِنَفَاوَةِ الْعُلُوِّ وَالسُّفُلِ الْوَاقِعِ فَمَا يَبْهِنُ فَإِنَّ قِيلَ

از دوزخگاه

و الوصل
و الوصل

والوصول

بها

مُقْتَضٍ قَوْلِهِ فِي الْأَخْفِ أَنَا أَنْ يَكُونَ الطَّرِيقُ كُلُّهَا مُنْتَهِيَةً إِلَى الْأَخْفِ قُلْنَا الظَّاهِرُ
الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ وَفِي الْأَخْفِ أَنَا وَرَاءَ الْأَخْفِ أَنَا بِحَيْثُ لَا يَكُونُ بَيْنَ الْأَخْفِ وَبَيْنَ
الْمَطْلُوبِ حَائِلٌ بِخِلَافِ الطَّرِيقِ الْآخَرِ مِنَ اللَّطَائِفِ لِأَخْرِجُو جُودَ الْحَائِلِ وَالْوَسَائِطِ
بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَطْلُوبِ عَلَى مَا يَشْهَدُ بِهِ الذَّوْقُ وَالْوَجْدَانُ + +

مکتوب ششم (۶)

بِسُلْطَانِ وَقْتِ دُرِّ ذِكْرِ مَوَاعِظِ وَأَدَاةِ شُكْرِ نِعْمَتِ امْنِ وَأَمَانِ بِمَوْجِبِ مَنْ لَمْ يَشْكُرْ
النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ وَأَظْهَرَ
بُرْهَانَكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ فِي الْعَيْنِ وَلَا يَشْهَدُكَ الْعَيْنُ فَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى الشَّيْءِ مِنْ
عَيْنِهِ وَقَدْ حَالَ الْحُجُبُ فِي الْبَيْنِ صَلِّ عَلَى الْهَادِي إِلَيْكَ بَعْدَ مَا وَقَبَ غَاسِقُ الْجَهَالَةِ
وَارْتَفَعَ ظُلُمُ الضَّلَالَةِ مُحَمَّدٌ أَشْرَفُ الْبَرِيَّةِ وَاللَّهُ وَصَحْبُهُ ذَوِي الْقُوَى الْقُدْسِيَّةِ
مَا دَاوَتْ الْأَزْمَانُ وَتَسَلَّطَ الْأَسْبَابُ وَلَا كَوَانُ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قَالَ
قَدْ أَخَذَ بِيَدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ فَمَشَى قَلِيلًا فَقَالَ يَا مُعَاذُ
أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَوَفَاءِ الْعَهْدِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ
وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ وَحِفْظِ الْيَتَامَى وَكَلِمِ الْغَيْظِ وَلَيْنِ الْكَلَامِ وَبَذْلِ السَّلَامِ وَلَوْ مَرَّ بِكَ مَا هُوَ التَّقْوَى
فِي الْقُرْآنِ وَحُبِّ الْآخِرَةِ وَالتَّجَرُّعِ مِنَ الْحَسَابِ وَفَضْرِ الْأَمَلِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَأَنْهَكَ أَنْ
تَشْتُمَ مُسْلِمًا أَوْ تُضَيِّدَ كَاذِبًا أَوْ تُكَذِّبَ صَادِقًا أَوْ تَعْصِيَ مَآمِرًا عَادِلًا وَأَنْ تُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ
يَا مُعَاذُ أَذْكُرُ اللَّهَ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَحَجَرَ وَاحِدٍ بِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةُ السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالْعَلَانِيَةِ

والتأخر

في

والفقه

والإك

له ولعدم الحيولة بينها وبين الظرفية فافهم ١٢ هـ هكذا ورد في الحديث عن النبي صلى الله عليه واله وسلم ١٢ هـ تجب توبة من
عظم الشان وظهور البرهان ١٢ هـ قوله السر من عظم الشان لعل من كل من التوبة وقصيل لها يعني احدث الرجوع المحقق في السوء
المحقق ١٢ هـ تمسك بظاهر الحديث بعضهم فقالوا لا بد للذنوب العلانية من التوبة العلانية والخطأ عند
ادبَاب الاختيار انما هو استحبابي ١٢ از حاشية محسن حسين

رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ فَصَمَتَتْ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ أَعْفُ عَنِ الْخَادِمِ قَالَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ كَثِيرِينَ دُعَا كَوِيَانِ نِيَا زَمَنْدِ بَعْرُضِ اشْرَفِ اَعْلَى

حضرت سلطان الاسلام ظل الله تعالى على العالمين بآسطة مهابة العدل والادب انصاف هادي ماسيس الجود والاعتساف هـ خليفه ملك الافاق سبطونه والحق كان مداه آية سلكا يحوّل حول ذراه العالمون كما ترى الحجيجه بييت الله معتركا حضرت امير المؤمنين انا لله بزهانه ميرساند و اظهار نياز مندى و خاکسارى و ادائے شكر و ثناء نعمت امن و امان رونق اسلام و قوت شعائر آن میناید و بوظیفه دعائے از دیار و عمر و آیهت و ظفر و نصرت که از مدت دید بان انس و الفت یافته است در زاویه نامردی و گوشه شکستگی با جمعی از درویشان اشتغال دارد و اذان رو که این دعا از صمیم قلب است و عن ظهر الغیب امید است که قرین اجابت باشد آفتاب دولت و سلطنت بر افق مجد و علی تابان باد بالتبی الا حق و الله الا حماد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات العلیه

مکتوب هشتم

طیبه

انکه

شیخ محمد صدیق سرمندی در رفع شبهه که بر معنی کلمه طیب که نزد قوم به لام وجوده الا الله مقرر است نموده بود و بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه شریفه رسیده بسبب مسرت گردید چون شکر سلامتی و جمعیت آجتیه بود مسرت بر مسرت بخشید توقع که همی بین منوال باز رسال اخوال خیر مال منتیج و مسرور می ساخته باشند

له قول آیهت بضم اول و تشدید بائے موقده مفتوحه و فتح با بعضی بزرگی

برو

تایخ

چ

بر نیاید

الانکار

نوشته بودند که کلمه لا اله الا الله مشتمل بر دو چیز است یکی نفی و یکی اثبات آیا از این
 نفی نفی ماسوی الله مراد است یا نفی اله باطله مخدوم و ماسوی مجوز است سالکان این
 راه اکثر یعنی اول تکرار میکنند و با ندادن کلمه طیبه نفی وجود و کمالات تابعه وجود از خود
 مینمایند و از هستی موهوم منخل گشته نیستی و عدمیت ذاتی مستحق میگردند و قنا که
 رکن اعظم ولایت است حاصل مینمایند نوشته بودند که اگر نفی ماسوی الله مراد باشد
 هیچ تضایقه نیست مخدوم و ماشبه که بر شوق ثانی ایراد کرده اند اینجا نیز وارد میشود و محصل
 تضایقه میگردد و چرا که اگر ماسوی الله موجود است نفی ما نفی نمیگردد و اگر موجود نیست نفی
 آن تحصیل حاصل است در جواب گوئیم که سالک تکرار این کلمه بعنوان لا مقصود الا الله
 میکند و باین تکرار نفی مقاصد و مرادات خود مینماید هر مراد و مقصود سبب سکندری این راه
 است سالک تا از مرادات خود نبر آید و هیچ مقصودی غیر از حق سبحانه در ساحت سینه او
 نماند و خلق حتی علمی او از انشیا گسته نشود و جوالی بارگاه عزت راه نیابد مصرع
 در تو یک آرزو و بلبیس شست و دخی فلا اشکال اگر بعنوان لا موجود گوئیم هم محظوظ
 مدفع است چه برین تقدیر گوئیم ماسوی الله موجود نیست تعدوم است لیکن موجودات
 مصرع ما عده باینستیهانما در رنگ دایره موهومه که از گردش نقطه جواله بهم رسیده
 است بنا بر آن در ذهن عوام و متخلفه سالک بعنوان موجود مقرر شده است
 سالک بتکرار این کلمه نفی وجود آن مینماید تا از غلط حس بر آید و از جهل مرکب وارد و در
 دیده بصیرت او جز یک موجود نماند و در وصف خاص او که وجود است دیگر را شرکت نبود
 نوشته بودند که اگر مراد نفی اله است که معتقد کفار است پس ما که نه اله باطله در ذهن است
 و نه در خارج گفتن این نفی و اثبات چه فائده دارد مخدوم فائده آن تبصری است از کفر و
 بیزاری است از شرک و تجدید ایمان است و اثبات توحید در حدیث آمده است

۱ پس قول شایع تضایقه نیست چگونه راست می آید ۲ اذ یكون المعنى لا مقصود الا الله وهذا صحيح من غير

تکلف ۳ نفی سبب موجود نماندنش ۴ ما وانی از نادانی خود ۵

جَدُّوْا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بِهَرِ گُفْتَنِ اَنْ چندين حَسَنَاتِ در نامه او مي نويسند و
 كُفَارَتِ چندين سَيِّئَاتِ مِي نايَند و در حديث است مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَمَدَّهَا هَدًى
 اَرْبَعَةُ اَلْفٍ مِنَ الْكَبَائِرِ و در بالا گذشت هشت سالگان راه اكثر بخشن اول تَكَرَّرِ مي كنند نوشته
 بودند اگر في الواقع اَلَهَ باطله موجود نيست پس تَقِي اَنْ تَحْصِلَ حاصل است و اگر موجود است پس
 از تَقِي او تَقِي نمي شود و وجود نفس الامر ي معدوم نمي شود و همچنين معدوم نفس الامر ي موجود
 نمي آيد مخدوما اين شبهه بر تقدير نيست كه از لا اِلَهَ لا موجود و خواهييم و نفی وجود اَلَهَ كنيم بلكين
 اگر نفی استحقاق عبادت آن نمانيم معنی كلمه طيِّبَه لا استحقاق للعبادة و لا معبود باحق الا
 الله گوئيم چنانچه علماء گفته اند اسبج شبهه وارد نمي شود و آنچه نوشته اند كه موجود نفس الامر ي
 معدوم نمي شود و معدوم بوجود نمي آيد اين هر دو مقدمه در حيز منع است بر اصول اسلاميه
 درست نمي شود و مذاهب حكماست كَمَا حَقَّقَ فِي مَوْضِعِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتْبَعِ الْهُدَى وَالْاِزْمَ
 مُتَابَعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ اَوْضَلَهَا وَاكْمَلَهَا

بنفی

مکتوب هشتم

بِخَوَاجَةِ عَبْدِ اِسْلَامِ خَانِي در حلِّ سوال و از تطبيق در ميان قول مشايخ لَا يَدْرُكُ اللهُ اِلَّا
 اللهُ كَمَا فِي وجود سالك است و در آيه كريمه كِي مَسَّحَكَ كَثِيرًا وَاَنْذَرْتُكَ كَثِيرًا كَمَا ثَبَّتِ
 وجود ذاك است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِي اصْطَفَى
 نوشته بودند كه در كلمات اكابر واقع شده است مَا قَالَ اللهُ اِلَّا اللهُ وَلَا يَدْرُكُ اللهُ
 اِلَّا اللهُ وَاَمْتَنَالِ اَنْ اَزِيْنَ نَفِي وجود ذاك مفهوم ميشود و از آيه وَاَذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ

يعني هر كه بگويد اين كلمه طيِّبَه را و بگردد و در از كنند آنرا يعني بخواند لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ را از بر لسانه در نفی الهيت غير حق سبحانه امكنه
 شود و بر طرف گردانیده شود چهار هزار گناهها كس كسان و اعلم انه استحب العلماء ان يعد الصوت بقول لَا اِلَهَ اِلَّا
 اللهُ و الحديث هذا في كثرة العباد في ذكر الموضوعة ۱۲ ۵۳ و آن غير مجوز است ۱۲ ۵۳ قوله در حيز منع
 يعني منع است و مسلم نيست و بے دليل است دليل بران بايد آورد ۱۲ ۵۳ پرشانيدين بسيار از ديها ۱۲

وَأَيُّكُمْ كَثِيرًا وَكَثِيرًا كُنَّا وَجُودًا كَرِيمًا وَجُودًا كَرِيمًا وَجُودًا كَرِيمًا وَجُودًا كَرِيمًا
 بنده بسیر و سلوک هرگز حق نشود و در هیچ وقت قید امکانی از وی نبرد و ^{سایه} ^{بروز} ^{جواب} نپذیرد و بدین
 سیر روی زمین در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم
 لیکن سالک در هنگام محویت و استیلاک تعیین امکانی خود را متحقق بوجود حقایق و مخلوق
 با خلاق او تعالی میابد و در عبادات و اذکار و جز آن وجود خود را در میان نمی بیند و لا
 یَدْرُؤُا اللّٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و امثال آنرا بر زبان می آرد پس این معامله در شهر و سالک است و پس
 سخنه که کو در خدا گم شد خدا نیست پس آنچه از آیه کریمه معلوم است حقیقت و نفس
 الامریت و آنچه در کلام اکابر واقع شده است محمول بر تشبیه و تجویز است و دیگر آنچه در
 کلام اکابر واقع شده است مَا قَالَ اللّٰهُ اِلَّا اللّٰهُ مُرَادًا لِّلَّذِي خَلَقَهُ وَجُودًا كَرِيمًا
 صفات و شیون و اعتبارات است چه فنا و بقا درین مراتب است و آنچه در آیه های
 قرآنی واقع است مُرَادًا زان مرتبه ذات است پس در مرتبه صفات و اعتبارات چونکه نفی
 وجود سالک است باعتبار فنا و استیلاک مَا قَالَ اللّٰهُ اِلَّا اللّٰهُ راست و درست است و در
 مرتبه ذات بی ملاحظه اعتبار از اعتبارات فنا و بقا مقصود نیست پس فاکر را در آن
 موطن نسبت استثنائیت با مذکور است هر چند باصول خود فنا و بقا یافته باشد پس
 در اینجا وَادْكُؤُا بَكَ وَكِي كُنْجَكَ صادق بود + +

امرت

مقصود

در اینجا

مکتوب نهم (۹)

بقاضی عنایت الله در نصائح ضروریه و در تعلیم طریقه علیته که غائبانه از آنحضرت طلب نموده
 بود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْاَعْلٰی وَالصَّلٰوَةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهِ
 مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ کَآلْجَمْعِی + اما بعد صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند بفرمود آن منتهی و
 مشرف گردید محمد و اگر فتاری مادی حق جل و علا از این امراض قلبیه است فکر از اله آن

دانش

مشرف و تهج

از آنچه قبلاً مستصرع در خانه اگر گسست یک حرف بس است. مکتوب شریف بعد رسیدن
و مطالعه نمودن گم شده توقف در جواب آن همین شد که هرگاه بهم رسد بعد نظر ثانی جواب
آن نوشته شود تا حال بهم برسد ناچار بکلمه چند تصدیق ده گشت اظهار شوق و اطمینان از در
طلب نموده بود تا این شوق را نعمت عظمی دانند و این در راه سیرایه سعادت تصور فرمایند عزیز
گفته است اگر نخواسته و اندوخته خواست حق سبحانه آتش این شوق مشتعل سازد و
شعله طلب سیرین گرداند تا از ماسوی الشداکلی بیگانه کند و از کشاکش لاطائل تمام وارماند
طلب طریقه نموده بودند مخدوم مادر کار در طریقه با بر صحبت است بصحبت و توجیه سیر کارل
طالب صادق ترقیات میفرماید و به ارج قرب عروج میکند این معامله به پیام و نوشتن
راست نیاید بهر حال طریقه را بنویسد بعمل آید از خلوت بهرست فردا گردارم از شکر
چون نام بهر زمین بے بهتر که اندر کام زهره بداند که اول شرط این راه توبه است توبه
بکنند و بگویند خداوند ابرگناهی و تقصیر که از من بوقوع آمده است بدشتگی من یا بیهوشی
من ازان توبه کردم و گشتم و نه بار این استغفار خوانند استغفر الله العظیم الذی
لا اله الا هو الحق القیوم و اتوب الیه بعد ازان زبان با کام بچسباند و لبها ایبند
و متوجه قلب صنوبری که آشیانه حقیقت جامعه قلبیه است و محل آن پہلوئے چیست
زیر پستان چپ گردند و بزبان دل تکرار لفظ مبارک الله الله بکنند چنانچه در دل حرف
بگذرانند درین ذکر حبس دم نکنند و نه دم را در ذکر دخل دهند و دم بطور خودی آمده باشد و زبان
را اصلاً حرکت ندهند و مداومت برین ذکر نمایند چه در نشستن و چه در برخاستن و چه در
خوردن و چه در خفتن یا وضو و بیوضو همه وقت بگویند گفته اند دست بکار دل بیار محل نظر
مولی دل است دل پاک باید داشت و از التفات با دوزن حق سبحانه کیسو باید کرد بیت

مطلب

بیت

بازن طریقه

در بیان کلمات

دور

یعنی از ضرورتین ضروریات است ۱۲ یعنی اگر حق سبحانه و تعالی اراده دادن و مهربانی نمودن نداشته این خواست و
شوق و درود نداده و پیدا نموده پس این شوق و درود علامت عنایت حق است جل علاه ۱۳ و در فی الحدیث من قال هذا الکلمه
عشره واثلاثین مره فی دوائیه من قال ثلاث مرات و فی دوائیه خمس مرات غفر له و ان کا علیہ مثل ذلک العشره ما خرد

در بیان کلمات

کن

ذکر و ذکر تا ترا جان ست + پاکی دل ز ذکر حسان ست
وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ أَتْبَعَ الْهُدَى +

مکتوب دهم (۱۰)

بیرزا

بمیرزا الطیف بخاری در غیب بر ما اوست ذکر و تحریر بر تحصیل فناء قلبی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَدَى وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَكَةِ الْتَقَى أحوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حمد است امید که آن عزیزم الوجود نیز سلامت و بعافیت بوده بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیّه مستقیم و مستقیم باشد و از قشر لب آید و از لفظ بمعنی گرانید خوش گفت بیت قومی ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در محانی + اوقات را بذر و فکر محمود دارند و در کتب مرضیات مولای حقیقی جل شانہ بجان کوشند و فرصت رغبت شمرند و توشه آخرت را آماده سازند چندان اوست بذکر قلبی نمایند که ذکر و حضور بلکه دل شود و صفت لازمه او گردد که بتقی نقی نشود چنانچه سمع صفت بیامعه و بصیر صفت با صبره و انقطاع تام دل را از ماسومی حاصل شود و نسیان مادی و اوقالی نمایند بحدی که اگر تکلف ماسومی بیاورد دهند یادش نیاید این حالت معبر بفتائے قلبی است و منزل اول است از منازل حصول مصرع این کار دولت است کنون تا گرد دهند + محمد ماکر مصلح آثار تقوی شاعر شیخ عبد الرحمن از عزیزان است و از دوستان صمیم هر قدر رعایت و تفقد حال مشارالیه خواهند فرمود بیست مرتبه فقر خواهند شد

بیرزا

صمیمی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

مکتوب یازدهم (۱۱)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

بمحمد باقر لامبوری در ذکر بعضی از مضامین ضروریه و آنکه بعضی از اقسام اجازت موقوف بر کمال مجاز که نیست + بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْوَدَى وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الْبَرَكَةِ الْتَقَى أحوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حمد است امید که آن عزیزم الوجود نیز سلامت و بعافیت بوده بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیّه مستقیم و مستقیم باشد و از قشر لب آید و از لفظ بمعنی گرانید خوش گفت بیت قومی ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در محانی + اوقات را بذر و فکر محمود دارند و در کتب مرضیات مولای حقیقی جل شانہ بجان کوشند و فرصت رغبت شمرند و توشه آخرت را آماده سازند چندان اوست بذکر قلبی نمایند که ذکر و حضور بلکه دل شود و صفت لازمه او گردد که بتقی نقی نشود چنانچه سمع صفت بیامعه و بصیر صفت با صبره و انقطاع تام دل را از ماسومی حاصل شود و نسیان مادی و اوقالی نمایند بحدی که اگر تکلف ماسومی بیاورد دهند یادش نیاید این حالت معبر بفتائے قلبی است و منزل اول است از منازل حصول مصرع این کار دولت است کنون تا گرد دهند + محمد ماکر مصلح آثار تقوی شاعر شیخ عبد الرحمن از عزیزان است و از دوستان صمیم هر قدر رعایت و تفقد حال مشارالیه خواهند فرمود بیست مرتبه فقر خواهند شد

عَلَى كُلِّ حَالٍ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْاَتَمَّانِ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ
 النَّبِيِّينَ وَالْاَيُّوْمُ كُلِّ وَسَائِرِ الصَّلَاحِيْنَ صَحِيفَهٗ گرامی که از راه محبت ارسال داشته بودند رسید
 خوشوقت گردانید باید که بهرین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است
 آنچه از سرگذشت خود و مقدمات طلب و هجوم و ساوس اولاً و قلبت آن ثانیاً و از حلاوت
 ذکر و ظهور اشتیاق و اذواق نوشته بودند همه بوضوح انجامید خوش گفت بیت
 بصلحش تا رسم صد بار از پا افکند شوقم + که نوپر و از م و شاخ بلبک آشیان دارم
 چون دین راه در آمده اید مر وانه در آید و لوازم طلبکاری را کار فرمایید و عروقه و نفی شریعت
 غرر را از دست ندهید و سنن نبویه را علی صاحبها الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ بندگان
 محکم گیرید و از بدعت و صحبت مبتدع محترز باشید و کمربند را در خدمت مولای حقیقی
 جلّ سلطانة چست بر بندید و دوام توجه و اقبال را بجناب قدس او تعالی از اجل نعم
 دانید و استهلاک و ضحلال مد فضا کے اطلاق عظیم مقاصد شمرید و هر چه مانع و
 منافی آن دولت باشد صد فرسنگ راه از ان بگریزید و بر محبت و اطاعت شیوخ مستقیم
 باشید که مدار این راه بر آن است گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است اجابت
 که بشما گفته آمد موافق آن بعمل آید این نوع اجازت برائے آنست که چند کس یکجا
 نشسته مشغولی کنند در طریقه ما از تنها نشستن این روش بهتر است تا فیض یکدیگر برسانند
 منعکس شود و توقوت بر کمال مجاز له نیست این قدر هست که او سر حلقه می شود و در این
 ضمن هم تربیت اوست و هم تربیت سترشدان او حق سبحانه بدرجات کمال و اکمال
 ترقیات و مادیات و عجب و پندار بر ما تا و . وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ امْتَبَعَ
 الْهُدَىٰ وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ
 وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَا

بیت

پند
افسنظ
بیرگر
بیرگر
قدرت

له بضم اول و ضم و او دوم و سکون ثانی و ثلثه و فتح ثالث یعنی دستاویز محکم و عروقه که یعنی رسن شهرت دارد و خطاست ۱۲ غیث

مکتوب دوازدهم (۱۲)

بِحَافِظِ مُحَمَّدٍ شَرِیفِ لَاهُورِی در تذکره بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ
وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند احوال و اوضاع اینجند و مستوجب حمد است و الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ عَافِيَتَكُمْ وَاسْتِقَامَتَكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ وَالسُّنَّةِ السَّيْنَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ
عَلَيْ صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالنَّحْيَةُ فَإِنَّهَا مَلَكَ الْأَمْرَ وَمَذَارُ النَّجَاةِ وَدُونَهُ خَرُطُ
الْفِتَادِ أحوال را نویسان باشند و توشه آخرت را آماده سازند و گریه سحر را معتنم شمرند و روزی
بوندن استوای یوماءه فهو مغبون و دوستان را بدعای سلامتی خاتمه یارند و السلام
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی الیه الصلوة
والتسلیمات و البرکات علی

تذکره

دارند

مکتوب سیزدهم (۱۳)

نیز بحافظ محمد شریف لاهوری در وعظت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ
وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند مکتوب شریف که در نیوا ارسال داشته بودند رسیده سبب
مسترت گردید جمعیت باشند و همواره در ترقی بوندن استوای یوماءه فهو مغبون چون
نسبت شما باین کار بر قوی است امیداریم است باجماع آنچه تقدست آنرا بنواز و از مدو شکر
آن بجا آرند لکن شکر کنیم لازید نکم و آنچه نسیم است مترصد حصول آن باشند فإن
المؤمن مع من أحب گریه سحر را معتنم شمرند و توشه آخرت را آماده سازند جَلَّتْ الرَّاحِقَةُ
تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَ الْمَوْتُ بِحَذَائِفِهِ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ مَامُولُ از دوستان
دُعَاءِ سلامتی خاتمه است والسلام

سحر را

له عن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا ذهب ثلث الليل قام فقال یا ایها الناس اذكروا الله اذكروا الله
اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فیہ المواتی ۱۲ المشکوة باب البکاء

مکتوب چهارم (۱۳)

باسلام خان در انر عشق و خواص آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ الْمُجْتَبَى وَعَلَى سَائِرِ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى بِرِفَاتِ نَامَهُ
گرامی که بمحبوب واک چوکی از سال داشته بودند رسید چون مشعر از سلامتی آن مشفق مع تواب
بود سبب فرحت فراوان گردید اظهار گلمندی از قیلت از سال مراسلات نموده بودند مگر ما
فقیر در این معنی بسیار کامل است مَعَ ذَلِكَ مَرْدُودِ آن حدود هم کم اند محذور خواهند شد
خدا نخواسته باشد جل شانه که در نسبتها فتور و در محبتها قصور رفقه باشد بلکه به بطا و
زمان امید است که نسبت معنوی بیفزاید و بر شهر آتش شوق مشتعل شود و باده محبت
در جوش آید شربت شراب کهنه المذت و گرد و هر چند که کل جدد کذبند لیکن شوق
و محبت هر قدر کهنه بود و دیرینه تر باشد نشئه دیگر ارد و ثمرات بے اندازه بخشد حب قدیم است
که سلسله وجود و ایجاد را جویانیده است و عشق دیرینه است که عاشق را از معشوق جدا نموده
و شوق ازلی است که آتش شوق بمعشوق منتسب گردانیده و بر شوق حادث غالب آمده محب
معا لکه است عشق بر چند منشا ظهور و اظهار گشته و کثرت را از وحدت نمودار ساخته است
نسبت اجمال کثرت و واسطه است هلاک و فنا و عاشق در معشوق هم عشق است عرف
رقی بجمع الاضداد است در عشق چنین بود عجیبها باشد ظهور اثینیت مقتضای
ذات عشق است چه نسبت را از وجود اثین چاره نبود و محبت بے محب و محبوب صورت
نه بند و و محو اثینیت تقاضای صنعت عشق است که بِالْحَدِ الْمُنْتَسِبِينَ قائم است یا
گوئیم که عشق بمعشوق مثبت اثینیت است و وجود عاشق میخوابد و عشق عاشق سبب محبت
عاشق است و نافی اثینیت فنا و محو است عاشق ببال بے جذب معشوق صورت نمی بندد

بزر

درین باب

مصحح
کلیه کلمات و احوال است
درین باب

ایست

خ
مصحح
منتسبین

۱۵ روزگان بان اطراف ۱۲ و کلمه شش ماهها ۱۳ اشارت است بخدی که دارد دست اندرین باب ۱۲
یعنی زیرا که عشق نسبت است و نسبت را از وجود الح ۱۲

پس عمده درین باب نیز عشق معشوق آمد خوش گفت بهیت ادا ئے حق محبت عتبات
 است ز دوست + و گرنه عاشق مسکین هیچ خورسندست + وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ
 عَلَی سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَیْهِ وَعَلَی الْإِلَهِ الصَّلَوَاتُ وَ
 التَّسْلِیْمَاتُ وَالْبَرَکَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ الْعُلَیَّ

مکتوب پانزدهم (۱۵)

نیز باسلام خان در بیان آنکه آدمی را ناگزیرست که تا تل نماید که برائے فدا چه آماده کرده است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَصْنَعَتْ مَا حَمَدَهُ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 عَلَی حَبِیبِهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِهِ وَعَلَی الْإِلَهِ وَصَحْبِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَأَخْبُوا الشُّنَّةَ مِنْ خَلْفِهِ
 أحوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حدیث المَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى سَلَامَتَكُمْ وَ
 اسْتِقَامَتَكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
 لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِإِحْدِثِ بِسْمِ اللَّهِ نَاگزیرست که در محال کار و تقدیر و کار خود تا تل
 نماید و نمیک بگذرد که برائے روز موعود که مقدار آن پنجاه هزار سال است چه آماده کرده است و از
 حسنات او که ارم قابل قبول است و کدام لائق رزق و عن حق سبحانه و تعالی آدمی را عیب
 و مهمل نیا فریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید مقصد
 از خلقت او ادا ئے وظائف بندگی است و تحصیل فنا و نیستی که حاصل معرفت است عباد
 که در آن وجود عابد در میانست آن عبادت شایان جناب قدس نیست آنجا همه درین ^{آفرینش} خالص
 میخوابند و بشرکت رضی نئے و تعادلات و مخالفت نفس طلبند و ما بوالهوسان در پی

۱۵ بدانکه این آیه کریمه واقعست در سوره شوری و باره قدس الله (۲۰) ۱۵ قوله پنجاه هزار سال اشارتست بکرمیه که واقع
 است در سوره معارج و باره تبارک فی یوم مکان مقداره خمسين الف سنه ۱۲ ۱۵ قال الله تبارک الغسیم انما
 خلقکم عبثا و قال عز وجل ایحسب الانسان ان یتراک سدا ۱۲ ۱۵ قال الله تبارک و تعالی و ما خلقت الجن و
 الا انس الا لیسجدن ای یعرفونی ۱۲ ۱۵ قال عز وجل الا لله الدین الخالص ۱۳

نیز باسلام خان

بایضا

بایضا

بایضا

نه

مراوات نفیس و درستیها و لذت عاجله سعی داریم بنیات بنیات و مآظلمهم الله و لکن
 کائنات انفسهم یظلمون مامل از دوستان دوعائ سلامتی خاتمه است والسلام
 علیکم و علی سائر من اتبع الهدی + +

مکتوب شانزدهم (۱۶)

بمحمد صادق پسر نصیر خان در جواب آنوله او در دوستان جامع که خود را ارباب شیخی گرفته اند
 و در تیر ضلالت مانده اند و معتقدات ایشان نیز برون شریعت عزراست و در تحقیق وحدت
 وجود و فواید کلمه طیبیه لا اله الا الله و ما یُناسب ذلک + بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ أَصْعَفَ مَا جَدَّ لَا جَمِیعَ خَلْقِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَی أَفْضَلِ الرُّسُلِ وَخَیْرِ
 خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّینَ وَحَافِظُوا عَلَیْنِهِ مِنْ خَلْفِهِ +
 اما بعد مکتوب مرغوب که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت و بخوا
 متضمن عافیت و استقامت دوستان بود و فرحت بر فرحت افزود و حمد الله سبحانه که از
 فقر خالی نیستند و تقریب یاد آوری مینمایند از احوال بعضی از ساکنان آن
 بودند و پاره از معتقدات ایشان را بیان نموده بودند بوضوح انجامید نوشته
 توحید بسیار است همه اوست میگویند و اسم ذات میگویند که اسم کل است چنانچه اسم زید را چه
 زید است و وجود زید است همه اسم علیهم و وارد پیش کجاست هر عضو را اسم جداست زید
 هیچ جان نیست همچنین در اینجا هم میگویند که حق سبحانه و تعالی باین قسم در جمیع اشیا ظهور
 آمده است و ابد الله نیز باین طور گذشته خواهد گذشت پس اگر هر شئی را الله بگوئیم جائز باشد
 که فناء مطلق نیست مگر بحسب ظاهر وجود موهوم متحد و مآثور است این عبارات لفظی و حد
 و اثبات کثرت است که منافی مذہب محققان صوفیه است و انحصار وجود مطلق است در

له توحید بل کسر بیابانی که رنده در این هلاک شود و غیث است یعنی مجموع عالم و مجموع موجودات و

۱۶۱

صوفیان و طریقه

۱۶۲

۱۶۳

صوفیان محققین

وجود مقیّدات یعنی وجود حق جَلّ و علا در وجود ممکنات منحصرست و مطلق راجز در مراتب
تقیّدات وجودی نه و بطلان آن اظهر من الشمس است چه لازم می آید که حق سبحانه و تعالی
در وجود و سایر کمالات محتاج بکمکن باشد چنانچه کلی طبعی که منحصرست در افراد و در وجود خود
محتاجست بآنها بلکه درین ضمن نفی واجبست تعالی و این کفر صریحست پس البسته
وجود واجب تعالی در اے وجود ممکنات باید شمرده و اثبات باید کرد و مطلق را در اے مقیّدات
باید فهمید و باید دانست که برین تقدیر نسبت اثبیت در وجود واجب و وجود ممکن پیدا
می شود و قضیه مقررّه است الاثنان متغایران و چون تغایر آمد اتحاد ذاتی میان
واجب و ممکن نشد این اشکال نیست صعب که بر سئله وحدت وجود واردست زیرا که
اگر مطلق را منحصر در مقیّدات میگویند کفر لازمست چنانچه گذشت و اگر منحصر نیست وجود
علیه دار پس توحید و اتحاد نشد و اگر گویند اثبیت وقتی باشد که عالم موجود بود عالم
نزد اینها جاز و روهم نیست میگویند الا عجب ان ما شئت رائحة من الوجود گوئیم برین
تقدیر اتحاد ذاتی نشد و همه اوست نمیتوان گفت موهوم با موجود چه اتحادست و کدام
عیثیت و اگر همه اوست باینجی گویند که همه نیستند موجود اوست تعالی پس درست و
راست است لیکن درین هنگام همه اوست گفتن بطریق تجوّز خواهد بود نه بر سبیل حقیقت
چنانچه صورت زید را که در آینه منعکس شود بر سبیل تجوّز گویند که این صورت عین زیدست
و یا زید را در آینه دیدم باجمله ظهورات و انعکوسش را بطریق تشبیه و تقطیر عینش میتوان
گفت نه بحقیقت نفس امر مگر آنکه اصطلاح برین معنی نمایند که خارج از بحثست چنانچه
اسد را چار گویند و اصطلاح بر بندند فی الحقیقه اسد است و چار چار با اصطلاح اسد
چار نشود و آنچه بعضی اکابر گفته اند همه اوست نه باینجی است که مطلق تنزیل نموده منحصر
در مقیّدات شده و تنزیز تشبیه شده است و مرتبه تنزیز نامده حاشا که مراد اکابر آن باشد

در

درست است عین وحدت است

یعنی پس لازمست دو واجب که وجود واجب با تعالی هم ۱۲ یعنی بر تقدیریکه وجود واجب و مطلق را در اے وجود ممکن و مقیّدات
اثبات باید کرد و باید فهمید ۱۳ یعنی موجودات خارجیه بواسطه از وجود نه تشبیه اند ۱۴

اوست نماز است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنرا ستون دین فرموده است
 هر که آنرا برپا داشت دین را برپا داشت و هر که هدم کرد نماز را دین خود را هدم کرد و نماز را معراج
 مومنین فرموده که الصلوة معراج المؤمنین و راحت خود در نماز و است و قره عین در نماز
 فرموده ارحنی یا لکال و قره عینی فی الصلوة قریکه و حین ادائے نماز است بیرون آن
 نیست چنانچه در حدیث آمده است اقرب ما یكون العبد الى الرب فی الصلوة و نیز در
 حدیث آمده است حجابی که در میان بنده و خداست جل و علا در نماز برداشته میشود و نیز
 واروده است الساجد یسجد علی قدحی الله فلیسجد و لیرغب بالجملة هر کما که است
 منوط با ثبوت این احکام شرعی است و رائے آن ضلالت و گمراهی است فاما بعد الحق
 راء الصلوة قرآن مجید و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام همه ناطق
 با ثبوت این احکام شرعی اند صراط مستقیم این است و رائے آن همه سبل شیاطین است
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ خَطَابًا
 ثُمَّ قَالَ هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ ثُمَّ خَطَّ خُطُوطًا عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَقَالَ هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ عَلَى
 كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ وَقَرَأَ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتْبَعُوهُ الْآيَةَ
 دَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ وَالْإِسْنَاءِيُّ كُلُّهُمْ مُتَّفِقُونَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَجُمُعُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عِلْمُ الْأَرْجَاءِ لَا يَكْبُرُ
 فَيَسْتَوِي بَرُّهُ وَشَرُّهُ شَرِيعَتِ بَرِّهِ نَاقِصُ عَقْلَانِ كَفَرُوا بِالْحَقِّ وَاسْتَعَاذَ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ وَآيَاتِهِ عَنْ هَذَا الْاِعْتِقَادِ نَوَاشِئُهُ بَدَنُهُ كَرِهَتْ كُتُبَ وَرِسَالِ ابْنِ قَدَرٍ مَفْهُومِ
 شده است که نه اوست و نه غیر اوست درین باب هم حیران است که هر گاه نه اوست نه غیر
 پس چیست جائے حیرانی است بدانند که اگر عالم را مظهر اسماء الهی گفته شود تعالی پس عین
 ذات او نیست و این ظاهر است و غیر هم نیست بمعنی بیابان و متقل چه اسماء و صفات

له یعنی خیالات باطله که از اوست و دانست بیدرت ۱۲ یعنی عالم نه عین حق است و نه غیر حق جل و علا ۱۲ یعنی
 عالم برین تقدیر غیر ذات حق هم نیست و مراد از غیر مابین و متقل چیست یعنی مابین از حق نیست و نه وجود مستقل دارد ۱۲

سبیل التماس

سبیل التماس

سبیل التماس

چونکہ قائم بذات اندہمباین نیند و بخود استقلال ندارند چنانچہ صورت زید کہ در آئینہ منعکس شود
 میتوان گفت کہ این صورت نہ عین زید است و نہ غیر زید نوشتہ بودند کہ وارد شدہ است ات
 اللہ خلق آدم علی صورۃ باز یچون و بیچگونہ و بے شبہ و بے نمونہ میگوید جائے چیرانی
 محذوب و ماسیح جائے چیرانی نیست آنچہ از دین بقطع و تواتر ثابت شدہ است بان عقدا و راسخ
 باید داشت و این قسم الفاظ را از ظاہر صرف باید نمود یا علم از با حق سبحانہ احوالہ باید کرد و در حق
 مجمع علیہ شبہ را راہ نباید داد و حق سبحانہ حضرت آدم را علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
 کمالات خویش آراستہ کرد و بصفات خود موصوف ساخت و در ذات اتم گردانید پس مشارکت
 و مشابہتے اورا علیہ السلام با حضرت پیداشد ہر چند آن مشابہت در اسم بود و آن مشارکت
 در صورت باشد نہ در حقیقت مثلاً علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چہ مقدار است و قدرت
 اورا با قدرت او تعالی کہ اسم است ہر اے علی هذا القیاس سائر الصفات پس باعتبار این
 مشابہت صوری و مناسبت اسمی بسبیل تجویز و تشبیہ میتوان گفت ات اللہ خلق آدم
 علی صورۃ اینجا الطیفہ الیت دقیق در لفظ علی صورۃ گویا ایماست بانکہ این مشارکت
 و مناسبت در صورت و در اسم است نہ در حقیقت چہ این کمالات و اوصاف کہ در ممکن است
 در جنب صفات و کمالات واجب باعتبار اختلاف آثار گویا حقیقت دیگر دارند و ماہیت
 مختلف ہر کتے نیست مگر در نام و صورت مآللذاب و دت الاذباب نوشتہ بودند کہ قرآن
 را میگوید کہ معجزہ است اگر مراد آنست کہ مقصود از انزال قرآن آنست کہ معجزہ باشد نہ
 چیز نامے دیگر کہ قرآن متضمن آنست از امر و نہی و اخبار پس این فی الحقیقت ناگروہ نیست
 با حکام الہی دستہزا و تحریر است بایاتہائے قرآنی عجب است کہ با عجاز قرآن قائلند و
 شک نیست کہ اعجاز قرآن ازین راہ است کہ کلام حق تعالی نہ کلام بشر ہر گاہ نزو

۱۲ پس چہ جائے چیرانی ۱۲ رواہ الشیخان بلفظ خلق اللہ آدم علی صورۃ ۱۲ بیان بخوبی مجازی حدیث
 مذکور است ۱۲ یعنی ہمہ مقدار نیست ۱۲ یعنی ہمہ اعتبار نیست ۱۲ چہ نسبت خاک را با عالم پاک ۱۲ یعنی
 اگر مراد ایشان از قول ایشان کہ قرآن معجزہ است آنست کہ مقصود از اسم

ایشان حق تعالیٰ را وجودی نیست جز در ممکنات چنانچه خود میگویند که زید کجاست زید
 بیج جائے نیست پس قرآن را که انزال کرد و رسولان را که فرستاد و قل من انزل الکتاب
 الذی جائء به مؤمنی نوشته بودند که واقع شدہ است اَلَا لَئِنْ بَکَلْتُ شَيْءٌ مِّمَّنْ يَحِيطُ بِحُكْمِهِ
 و بچہ طرز محیط است بدانند کہ احاطہ بر دو نوع است اگر احاطہ را با احاطہ علمی فرو آریم
 چنانچہ جمعی از محققان بآن رفته اند و قرآن مجید نیز بآن ناطق است وَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَاطَ
 بِکُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بیج جائے تحیر و محال ریب نیست و اگر وائے احاطہ علمی احاطہ ثابتیم
 پس گوئیم کہ احاطہ و معیت حق جل و علانہ از قبیل احاطہ جسم جسم است کہ منافی تنزیہ و
 تقدیس است این احاطہ از جملہ متشابهات است در رنگ ید و وجه ایمان آریم کہ او تعالیٰ
 محیط است و باباست و کیفیت آن مشغول نشویم و آنچه مذکور و مکشوف میشود او تعالیٰ
 را از ان منزہ و مبرا دانیم این است طریق تسلیم در متشابهات اگر در حضور میبودند زیاده
 برین گفته میشد بِسْمِ اللّٰهِ بِنَحْوِ اللّٰهِ اَحْکَالِ ہمین قدر اکتفا نمایند نوشته بودند کہ لَا
 اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اگر باین معنی گوئیم کہ کافران بُشہارا آلہہ میگویند آنرا نفی باید کرد و اللّٰہ
 اثبات باید کرد درست است و اگر بکنی لَا مَعْبُودَ اِلَّا اللّٰهُ گفته میشود پس مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ
 برائے چه بگویند و لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰہ ہم برائے چه بگویند درین ہم ثانی میشود و ہمین اسم ذات اللّٰہ
 کافی است درین باب چه حکمت است بدانند کہ کافران کہ بُشہارا آلہہ میگویند اللّٰہ بمعنی
 معبود گویند نہ اللّٰہ بمعنی خالق و واجب الوجود کہ اکثرشان مُشَرک فی العبادۃ اند پس مال
 ہر دو شوق یکے بود تانفی معبودات باطلہ نمایند اثبات معبود بحق صورت نہ بہند و
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ کلمہ توحید است و توحید موقوف است بر نفی شرک پس اول نفی شرکاء

۱۵ نظم الایہ ہکذا و ما قد و اللّٰہ حق قدہ اذ قالوا ما انزل اللّٰہ علی بشر من شئی قل من انزل الہم ہذہ
 الذکریمہ وقعت فی سورۃ الانعام من الجزء السابع (واذا استمعوا) ۱۲۵۱ الذکریمہ ہذہ فی اخر سورۃ حم السجدۃ
 من الجزء الخامس العشرین (البیرد) ۱۲۵۲ اعلم ان ہذہ الذکریمہ وقعت فی اخر سورۃ الطلاق من الجزء الثامن
 والعشرین (قد سمع اللّٰہ) ۱۲۵۳ کہ آیات واحادیث بدان ماضی اند ۱۲۵۴ از تحقیق و تردید شما ۱۲

ترتیب اول

الحکم

الحکم

تأیید

تأیید

ضروری آمد تا حق تعالی را بوجدانیت بشناسد پس اینجا ایراد ثانی برائے نفی است نه برائے اثبات تا ثانی و ثالث و رابع را الی ما شاء الله تعالی نفی نکند اثبات واحد چگونه نماید محمد رسول الله را که میگویند نه برائے اثبات معبودیت او بلکه تا تصدیق رسالت او صلی الله علیه و سلم نمایند بعد تصدیق توحید که ایمان موقوف باین دو تصدیق است باید دانست که صورت ایمان چنانچه موقوف است بر نفی آلهه آفاقی که اضمنا و سائر معبودات کفره است حقیقت ایمان موقوف است بر نفی آلهه انفسی که عبارت از هوای نفسانی است و گرفتاری است بادیون حق جل و علا آیه کریمه اَقْرَبَتْ مِنَ اتِّخَاذِ الْهَوَا هُوَلَهُ شایده این معنی است بزرگان گفته اند که هر چه مقصود است معبود است پس طالب حق جل و علا از تکرار آن چاره نیست لهذا اهل شد این کلمه طیبه را برائے سلوک و تسلیک اختیار فرموده اند تا سالک بتکرار این کلمه از هوای نفسانی و وسوسه شیطانی و مقاصد انسانی بتمام برآید و مقصود و محبوب او غیر از ذات منزه نماند و فنا حاصل شود و بلیت میچکس را تا نگردد او فنا + نیست ره در بارگاه کبریا

پس کلام را برائے اثبات اله نگویید تا بنویسید که این ثانی میشود بلکه برائے نفی ثانی میگویند که بآن گرفتاریست و باین گرفتاری در بارگاه کبریا خوار و بے اعتبار است آری اسم ذات جذب و محبت می آرد و قسمی از فنا می بخشد لیکن کلمه نفی و اثبات بر سلوک و رفیع علائق ناگزیر است تا فنا حقیقی حاصل شود و محجب بتمام مرتفع گردد

تا بجا رود لا زوی راه + نرسی در راهی الا الله درین راه غیب الغیب هر خس و خاشاک این راه بند برائی آنا الله می سراید و گرفتاری خود دلالت مینماید پیر کامل بمثل بلکه سابقه و کرم مینماید تا سالک بیچاره را ازین گردابها

۱۵ افاده که زائد است بر اصل جواب که دانستن آن ضرور و لابد است ۱۶ بلکه این کریمه واقع است در سوره جاثیه و بارگاه الیه نیر (۲۵) و در سوره فرقان ادعیت من اتخذ الخ واقع است ۱۷ یعنی کلمه لا اله الا الله ۱۸ جواب است از قول او اسم ذات الله کافی است ۱۹

بر آرد و مطلب اعلی ذلالت نماید طالب ذات احدیت را باید که از همه مشاهدات و تجلیات
بگذرد و در تحت لا آرد که این همه البته بظلال است و تسلی است بشبه و مثال بلکه ایستاد
هم محو عارف نبود و قبله توجه را پرانده نسازد حضرت خواجه شبنم قدس سره فرموده اند
هر چه دیده شد و شنید شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لانی آن باید کرد
و شیخ ابوالحاق گازرونی پیغمبر خدا را صلوات الله تعالی علیه و علی آله و سلم بخواب دید و
پرسید یا رسول الله ما التوحید فرمود کل ما یجس بیاک أو یخطر فی خیالک فالله
تعالی ما و ذاء ذلک مخدوم این قسم مردم که این نوع معتقدات دارند و خود را بسند شیخی
گرفته اند خصوص دین انداز صحبت شان دور باید بود و از دین بیگانه اند و از ربیقه اسلام
بیرون در کجه ضلالت مستغرقند و دیگر از راه میسرند ضلکوا فاضلکوا از اینها دور باشند
و صحبت شان را ستم قاتل دانند که بخت ابدی میسرساند فوز من هجبتهم و رؤیتهم اکثر
ما تفر من الاسد عجب است از برادران شما که باین قسم مردم گرویده اند و دین و ایمان
خود را از دست میدهند عجب تر آنکه شما نوشته اید که تربیت میابند کسی که در دین و ایمان
سخن باشد تربیت او چه خواهد بود و او خوشتر گم است کرار میری کند و همنوزیم
هیچ نرفته است در مایه توبه مفتوح است ما کم یغیر غر ایمان را بر باد نهند خبر کردن شرط

مکتوبات معصومیه

بمزا ابوالکالی در بعضی فصلی ضروریه و در بیان آنکه مدار ترقی و وصول غالباً بر صحبت

است و حضرت سید شیری گفته است که برتر از خیال قیاس گمان و فهم و ذریه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم و دفتر تمام
گشت و پایان سید عمر و ما یحسان در اول وصف توانده ایم و قوله جیسر ان باب ضرب می آنچه بگذرد در دل تو با خطور کند خیال
تو پس ضایع تعالی بالله است ۱۲۲ بعضی بختین جهنم بعضی با کسر و ذوق سارق ۱۲۳ قوله یحیه بالضم و تنیدیم بیان دریا و در برین
موضع دریا یعنی در میان دریا گرازی غرق اند ۱۲۴ اشاده الی حدیث و راه الدرقی و این حاجه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
الله یقیل توبه العبد الم یغتر یعنی بدینکه ضایع تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم و غرغره
آید و شکر کردن آواز در گلو و جان در حلق ۱۲۵

بآن است و چون طریقه بزرگان با اتباع سنت و اجتناب از بدعت است تا حصول صحبت
 بر متابعت سنت مستقیم باشند و احیاء سنن متروکه نمایند در حدیث آمده است ^{له} من ایتی
 سنتی بعد ما اُمیتت فله اجر مائت شهید و احیاء سنت متروکه عبارت از آنست
 که در عمل آرد و اعلائے آن آنست که دیگران نیز ولایت نماید تا بعمل آرند ترقی و حصول مراتب
 قرب همه وابسته با اتباع سنت است آیه کریمه ^{له} قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوْنِی
 یُحِبِّکُمْ اللَّهُ شاید این معنی است و از بدعت دور شوند و محترز باشند و با مبتدع صحبت ننمایند
 و در مجلس خود جای ندهند و در حدیث آمده است اَهْلُ الْبِدْعَةِ کَلَابُ اَهْلِ النَّارِ و اوقات
 را بوظایف طاعات و اذکار و ادعیه که از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 مأثور است و در کتب احادیث مذکور است معور و اندوخته و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله هر قدر که
 تواند نمود و بکنت از یکدیگر تا پنجم از با اتفاق صوفیه علیه در تنویر باطن این کلمه سودمند ترست
 مانند ذکر قلبی و اشغال و مراقبات باطنی که در طریقه معمول است متعارف است بحضور
 وار و حقائق آگاه مولانا عبد الخالق که متوطن آنجا است و مدتی در صحبت گذرانید و صاحب
 حال و کمال است چند گاه است که جهت ملاقات فقیر اینجا آمده است اگر بخاطر برسد
 اشاره فرمایند که او را رخصت آنجا کند که وطن مالوف اوست و از جانب فقیر بطریق سفارت
 با آنجناب شغل و مراقبه باطن بگوید و توجهات نماید شاید راه ترقی بکشد چون ملاقات
 فقیر بالفعل به اشکال نیست این طریق بخاطر سببه است بیشتر مختارند و السلام
 علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
 الصلوات و التسلیمات

مکتوب مشروطی

سلمه فی مشکوٰۃ من احیای سنته من سنتی قد اُمیتت بعدی فان لمن الاجر مثل اجر من عمل بها و اه الترمذی
 و فی مشکوٰۃ ایضا من تمسک بسنتی عند فساد امتی فلجر مائت شهید و اه البیهقی ۱۲ سلمه با کمالین کریمه واقع است در
 سوره آل عمران و پاره نیک ازل ۱۲ سلمه مانند حسن حسین بخزری و اذکار معنوی رحمتها الله تعالی ۱۲ سلمه یعنی و صحبت میان ۱۲

بصوفی پائیده محمد کابلی در نصائح او یَسْمِعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ سُبُّتِ بِرِجْ جَزْ عَشَقِ
خُدائے احسن است. اگر شکر خوردن بود جان کنن است. سعادت آتار اگر قناری داد
حق جل و علا از آتش امراض قلبیه است فکر از آله آن از اہم مہام است مصرع در خانہ اگر
کس است یک حرف بس است. آتش تعالی ہمارہ با خود دارد و یک لحظہ بغیر خود گذارد و وفیت
و یتقامت نصیب وقت گرداند وَالسَّلَامُ

مکتوب نوزدهم (۱۹)

بکام پائیده محمد کابلی در جواب اشو کہ کہ نموده بود یَسْمِعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ خُشْدُہ و
نُصَلِّیْ عَلَیْ حَبِیْبِہِ وَاللّٰہُ وَنُسَلِّمُ اللّٰہُ تَعَالٰی اَنْ بَرَادِرِیْ رَا اَز رِقِیَّتِ اُخْوَالِ کَہ زانیدہ بِخَوَلِ
اُخْوَالِ بَرَسَانْد و از غیب بعین و از اجمال تفصیل آرد و از تلویح بکلیں و از حروف بمعانی
مُشَرَّف سازد کتابتہ کہ بہ فرزند می محمد عبد اللہ نوشتہ بودند رسید اشو کہ چند دان مندج
بود جواب آنرا ازین فقیر در خواست نموده بودند نوشتہ میشود استماع فرایند سوال اقل آنکہ
در قرآن مجید و در حدیث قدسی تصریح است بآنکہ حضرت آدم ابو البشر علی نبینا و علیہ
الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ مخلوق بید اللہ است تعالی اگر ازید قدرت مراد داریم تخصیص آدم را
وہمچہ باشد چہ مخلوقات دیگر ہم بقدرت مخلوق شدہ اند و اگر ازید قدرت مراد داریم مذہب
مُجْتَمِعہ قوت پیدا میکند جواب رواست کہ مراد ازید قدرت داریم چنانچہ مذہب ماولین متشابه
است و تخصیص آدم علی نبینا و علیہ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ برائے تشریف و تکریم است
نہ برائے حصر چنانچہ در آیه کریمہ اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْہُمْ سُلْطٰنٌ وَاَمَّا اَنْ اَنْ قُرْآن
مَجِیْب بسیار واقع شدہ است و تخصیص در فکر دالت بر تخصیص و نفس الامر نمیکند و اگر ازید قدرت

یعنی از آتش ضرورت است ۱۲ یعنی بزرگتر از اہل حالات و از عالم بحال دیگر رسانند و ترقی دہندہ یعنی حق سبحانہ و تعالی ۱۳ یعنی جامعہ
بحسبیت حق تعالی قائل اند ۱۴ اعلم ان اصناف العباد الیاء المتکلم لہن اللہ تعریف والتکریم کافی ناقض اللہ و روح اللہ و بیت اللہ
وامثالہا و لکرمۃ ہذہ واقعت فی سورۃ بنی اسرائیل من الجزاء الخامس عشر (۱۵) ۱۲

در این مکتوب
تفسیر
و از تفصیل باطل

مُرَاد مَازِیم صِفَتِ یَدِ کَیْفِ بَحْقِ تَعَالٰی اِثْبَاتِ خَوَایِمِ کَرْدِ دَر رَنگِ تَشَابِهَاتِ وَیْکَرِ مَذْهَبِ
 مَجْتَمَعِ رَاقِیَوِیَّتِ بَر تَقْدِیْرِ سِتْ کِه اِثْبَاتِ یَدِ جِسْمِی نَمُودِه اَیْدِ تَعَالٰی اَللّٰهُ عَن ذٰلِکَ عَلُوْا کِبَرًا
 سُوَالِ دُوْمِ اَنکِه اَز خَیْرِ التَّابِعِیْنَ اَوَّلِیْسِ قَرْنِی مَنقُولِ سِتْ مَن عَرَفَتْ اَللّٰهُ لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ
 مَعْنٰی اِیْنِ عِبَارَتِ چِیْسِتِ بَدَانَتِ کِه دَر صَحِیْحِ اِیْنِ نَقْلِ تَرُوْ دِسْتِ چِه اِگَر شَیْءِ رَا بَر عَوْمِ بَکْزَارِیْمِ
 لَازِمِ مَیْ اَیْدِ کِه اَز عَارِفِ اِیْنِ جِزِیْرِ خَوَایِمِ مَعَارِفِ وَجُوبِی بَاشَدِ خَوَایِمِ حَوَادِثِ کَوْنِی مَخْفِی نَمَازِ اَن
 خِلَافِ وَاقِعِ سِتْ هَر گَاهِ بَسِیْدِ اَنْبِیَا عَلَیْهِمْ وَ عَلٰی اَللّٰهِ اَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ اَجْمَلُ التَّحِیَّاتِ حُکْمِ شَد
 کِه قُلْ لَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ الْغِیْبِ لَا سْتَکُنْتُ مِنْ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِی السُّوْءُ بِدِیْکَرَانِ چِه رَسَدِ وَاِگَر
 شَیْءِ رَا مَعَارِفِ بَاطِنِی تَخْصِیصِ بَکِنِمْ نِیْمِ شِکْلِ مِیْشُودِ هَر گَاهِ مَقَرِّ رِقَوْمِ بَاشَدِ کِه رَوَاسِتِ کِه وَلِی اَز
 وِلَایَتِ وَ قَرَبِ خُودِ اَگَاهِ نَبَاشَدِ رَفِیْقًا مَن عِلْمِ دِمَا مَن جِیْلِ بَجَمِیْعِ مَعَارِفِ چِه رَسَدِ اَصْحَابِ کِیَامِ
 عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ کِه دَر اَعْلٰی طَبَقَةِ وِلَایَتِ اَنْدِیْجِ قَضِیصِ شَهْوِیْ مَثَابَه اَز اَکْثَرِ اَنهَآ مَنقُولِ
 نِیْسِتِ دَر خِلَافِ حَضَرَتِ عِثْمَانِ چُون اَنسِ بِنِ بَیْزِیْمِ اِیْشَانِ رَسِیْدِ وُورِ اِهْ ظَاهِرِ اَنْظَرِ
 بِجَمِیْلِ اَز اِنْسَارِ وَاقِعِ شَدِه بُوْدِ حَضَرَتِ عِثْمَانِ فَرَمُوْدِ اَیْدِ اِدْخُلْ عَلٰی اَحَدِکُمْ وَ عَلَیْ عَیْنِیْهِ اَنْزَلَ الزَّیْنَا
 حَضَرَتِ اَنسِ اَز دُوسْتِ تَعَجُّبِ گِفْتِ اَوْحٰی بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمْ
 کَشَفِ وَ خَوَارِقِ چُون دَر اَن وَقْتِ قُلْتِ دَشْتِ ذَمِنِ حَضَرَتِ اَنسِ بَدَانِ طَرَفِ زَفْتِ وَ
 بَر تَقْدِیْرِ صَحِیْحِ نَقْلِ عِبَارَتِ رَا اَز ظَاهِرِ مَصْرُوفِ بَا یَدِ سَاخْتِ بَا فَعْلِ اَنْجِه بَخَا طَرَاهِ مِیَا بَدَانَتِ
 کِه مُرَادِ اَنَسْتِ کِه لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ مِمَّا یَحْتَاجُ اِلَیْهِ فِی الْمَعْرِفَةِ یَعْنِیْ هَر کِه خَدَارِ اَشْتَاخْتِ
 اَز مَقْبُولَانِ گِشْتِ وَ مَقْبُولِ اَصْلًا نِیْمِ اَز اِنْدِیْسِ هَر چِه اَوْرَادِ اِلَیْهِ مَعْرِفَتِ دَر کَارِ سِتْ بَا اَنْعَامِ
 فَرَا یَسِیْدِ بُوَا سَطَرِ بَطْرِیْقِ اَلْهَامِ وَ کَشَفِ یَا بُوَا سَطَرِ پِیْرِ وُورِ شَدِ وَاَللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْحَالِ
 جَوَابِ سُوَالِ سِیَوِمِ مُرَادِ اَز اَدَبِ کِه اَکَا بَرِ طَرِیْقِ فَرَمُودِه اَن اَلطَّرِیْقَةُ کُلُّهَا اَدَبٌ اَدَبِ شَرِیْعَتِ
 وَاَدَبِ طَرِیْقَتِ کِه کُنَا یَتِ اَز رِعَا یَتِ وَ مَتَابَعَتِ شَیْخِ خُوسْتِ هَمِه دَر اَوَا یَسْ شَرِیْعَتِ

از مکتوبات

مکتوبات معصومیه

جلد ثالث

۴۵

اَللّٰهُ وَلَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ الْغِیْبِ اِلَّا ۱۲ هَذَا مِنْ اَقَاوِیْلِ بَعْضِ اَکَابِرِ الطَّرِیْقَةِ الْعَاصِرَةِ
 اَللّٰهُ وَلَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ الْغِیْبِ اِلَّا ۱۲ هَذَا مِنْ اَقَاوِیْلِ بَعْضِ اَکَابِرِ الطَّرِیْقَةِ الْعَاصِرَةِ

مُسَدِّحُ سِتِّ وَبَيَانُ شَأْنِي دَارُو

مکتوب بیستم (۲۰)

بشیخ محمد سعید فاروقی در شرح بعضی از اذواق و صحیفه شریفه رسید و مستر بخش گزید
 حَمْدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ که بدوق و شوقند و از یاد فقر افارغ نه غیبت این طائفه باین طائفه است
 و در حریم خاص شان محرم و همراز المؤمنه من احبت حدیث نبوی است علیه و علی الله
 الصلوة والسلام در حصول حقیقت محبت کوشند و از یاد کیفیت آن خواهند تا معیت ائمه
 حاصل نمایند و از خود گذشته همواره با محبوب بوند صفت محبت بود که صدیق اکبر که در شان او
 آمده و لکن نعمی و قد فی قلبه از همه پیش قدم ساخت و بدولت محبت خاصه برد و ندائے
 تبارکی شنوید و بنویسید مَا طَعَنَ بَاثِنِينَ اللَّهُ قَالَ لَهَا مَكْرَمٌ وَمَتَّازٌ كَرَانِيدٌ خُوشِ كَفْتِ
 بیت بکنج غار گزینیم خلوت از همه خلق + گر آن لطیف جهان یار غار ما باشد
 بعضی اذواق و واردات که در کتابت میان خواجه نوشته بودند مطالعه آن خوشوقت خست
 اللَّهُمَّ زِدْ آوَاذِيكَ از جانب دست راست شنوده و روشنائی که از انجانب دیده اید وارد است
 از حق جل و علا بر روح که مقام آن جانب راست است فرو آمده است و آنرا در حق
 خود آورده است ملک است که از عالم غیب بر ملکیت روح که محل هوش و شعور است استیلا
 نموده آنرا زیر و بر ساخته است لاجرم سستی و بخود می آورده إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا
 قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ الْحَالُ مُعَامَلَةٌ شَمَا

له هذا قطعاً من حديث رواه الشيخان ۱۲ اشارت است بآیه سوره قبه یعنی اذا خرجوا الذين كفروا فاما في الذين اذها
 في الغار ۱۲ قوله توید بضم نون و کسر او و یاء مجهول خبر خوش و بیضی بفتح نون و یاء مجهول گفته ۱۲ از غیبات ۱۲ عن
 ابن بن مالک بن ان ابابکر الصديق قال فطرت الى اقدم المشركين على رؤسنا ونحن في الغار فقلت يا رسول الله
 لو ان احدهم نظر الى قدمهم ابصرنا فقال يا ابابكر ما طعنك الا مشفق عليه ۱۲ مشكوة باب المجزات
 ۱۲ بن کریمه واقع است در سوره نمل و باره و قال الذين ۱۲

از لطیفه قلب گذشته بطیفه روح قرار یافته است و ارتقا نموده امیدوار فوق باشند و هست
را بلند دارند و کینه ماقبل بیت بوصالش تارسم صد بار از پا انگند شوقم *
که نوپروازم و شاخه بستان آشیان دارم * مامول از دوستان دعائے سلامتی
خاتم است والسلام علیکم وعلیٰ سائر من اتبع الهدی *

مکتوب لبت و یکم (۲۱)

بصوفی نوربیک در نصیحت او بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد
الذین اصطفی خدمت صوفی نوربیک ازین دور افتاده سلام عافیت انجام خوانند احوال
بهمه حال مستوجب حمد ذی الجلال است امید که آن عزیز نیز بجمعیّت ظاهر و باطن باشد و
بر جاده شریعت علیّه مستقیم بود و از قشر بلب آید و از لفظ بعنی گراید نسبت باطن را
نیک محافظت نمایند و در ازو یاد کیفیت آن کوشند با خلق کمتر اختلاط کنند و زوایه
ناظرادی از دست ندهند با بچه نوشته آخرت را آماده سازند جائز است الرجفة تشبهها
الزائد فتر جاء الموت یحذّر فیه مامول از دوستان دعائے سلامتی خاتم است والسلام
النفیة الاولى ۱۲

اولاً و آخراً

مکتوب لبت دوم (۲۲)

بحافظ ابواسحاق در مدحی طریقه صوفیه علیّه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب که درین و لامر سواد داشته بودند نور
آن بهیج و مسرور گردید الله تعالی بجمعیّت و عافیت دارد و بر جاده شریعت محمدی علیّه
و علیٰ اله الصلوة والسلام و سنت احمدی مستقیم گرداند و از تعلقات دنیا
و گرفتاری ماسوائه محرز ساخته در مسرورات معرفت و سراییده قرب خویش انش و الفت

له در آینه در پی او آید در پی آینه در آمد مرگ تمام خود را بگذارد یعنی سر و دکنار که چیز جمع حذور با نعم و حذور با کسر
حذور یعنی شریف و جمیع کثیر نیز آمده عرب گوید اعطاه الله دنیا بخدا فیرا داد او دنیا بتمام ۱۳ منتخب

و بدین معنی در عالم اسباب وابسته بسوکت طریقه تصوفیه است این بزرگواران در محبت حق
جَلَّ و عَلا از خود و از غیر خود گسسته اند و در عشق و از آفاق و انفس گذشته ما سوار در راه او
در باخته و با وساخته اند اگر چهل دارند و دارند و اگر واصلند با و واصلند باطن شان را بهیچ
انقطاع از ما و من او تعالی رفته داده است که اگر سالها یا دوا سوسه نمایند میا دشان نیاید
و از آنانیت نفس نبوع گذشته اند که خود کلمه انا را بر خود و شرک میدانند ^{لحم} جَلَّ و عَلا صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا ^{لحم} اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رِجَالٌ لَا تُلَهِیْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ خُذُوا مَا مِنْ اِزِین
قوم بگردان یا از نظار گیان این قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم هر کس که نبوس این
راه دارد و تخم این اندیشه در دل می کار و باید که همه چیز را گذشته صحبت این اکابر اختیار نماید و
جان نثار و از هم طلب گاری کند و از هر جا بوی ازین دولت بمشام جان برسد اینے آن شود
خوش گفت بهیت بعد ازین مصلحت کار دران می بینم که روم بر در میخانه و خوش نشینم
ما حول از دوستان دُعای سلامتی خاتمه است وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ اَتْبَعَ الْهُدًی

مکتوب (۲۳) لیب و سوم

بمزا غصه و شرح اذواق و تبصیر وقائع که نوشته بودند پس ^{بسم} الله الرحمن الرحیم
بعده الحکم و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه تشریفه رسیده سبب مسرت گردید
چون متضمن احوال علییه و وقایع سنیه بود و فرحت بر فرحت افزود از قنای لطائف منسه
و نفی یافت از خود و اثبات یافت خود بخود که نوشته بودند و این بیت را حسب حال یافته
بیت نمیدیدند ^{بسم} محبتان بخلوت خویش ^{بسم} قنای که یافته و دلداری و ذوق صحبت خویش
بوضوح انجامید ^{بسم} حایست صحیح حق سبحانه و تعالی ^{بسم} تمبرین ^{بسم} منوال ^{بسم} راه ترقیات ^{بسم} مفتوح

له اشارات كثيرة كبرية كواقعة سورة اعراب الزبارة (ال) واجمى (ال) ونظم الاية هكذا من المؤمنين رجال صدقوا ما
 ١٢٤ اشارت اليهم وقفت في سورة النور من الجزء الثامن عشر ونظم الاية هكذا في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر
 فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال رجال ال ١٥ **س** يعني قلب وروح وسرور وفي ١٦ **س**

وارواللهم زد نوشته بودند که در خواب می بینم که کلاه و بالائے آن قوطه علقه دار چنانچه
 عربان و قوطه گذاشته می پوشند تو بر سر من نهاده و میگوئی که آنچه در ما بود همه را بشما
 دادیم و امانت شما بشما رسانیدیم ^{لنا} و خدا این خواب بشارت است بزرگ مبارک باشد لیکن این
 عبارت را بران محمول باید داشت که آنچه در ما بود بشما دادیم موافق ظرف و استعداد شما
 یا آنچه در ما بود از امانت شما بشما دادیم چنانچه فقره دوم قرینه است بر آن نوشته
 بودند که بعد از نماز تهجد مشغول بودم دیدم که میان دل و سر دایره کلان پیدا شد و
 در میان آن دایره دل خود را مثل چله کمان یا قتم چنانچه یک چله بر دو کمان زده کرده
 باشند بدین صورت بجانب یک کمان که نظر میرفت وحدت صاف میدید و بجانب کمان
 دیگر که نظر میرفت کثرت در نظر می آمد این کثرت بهم رفته رفته وحدت صاف شد
 و در هر دو کمان وحدت صاف دید میشد و ما قلب را بر رخ گفته اند ما نا که این صورت
 بر رخ قلب است که بنظر در آمده است و آنچه در یک کمان وحدت صاف بنظر در آمد و در
 کمان دیگر کثرت از قباب قوسین است و آنکه کثرت بهم رفته رفته وحدت صاف شد
 و در هر دو کمان وحدت دیدیم مقدمه او اذنی است و آنکه گفتیم که مقدمه او اذنی
 است زیرا که حقیقت او اذنی وقت تحقق شود که قوس کثرت باطل از نظر ساقط گردد
 و منظور نظر جز قوس وحدت نبود و آنچه بعد از این نوشتند که این یافت بنفس یا روح
 مخصوص نبود بلکه این معامله خود بخود بود شعر بر سقوط قوس کثرت است از نظر الغیب
 عند الله سبحانه نوشته بودند که درین میان یک نسبت مخصوص وارو شد که هرگز دل
 را بان آشنائی نبود چنانچه غریبه بشهری که هرگز ندیده باشد در آید بگویند ان اللوک اذا
 دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذ لک خوش گفت بیست

۱- باینکه قوطه بالضم کمر بند و جامه نادر و خسته و رنگ جامی و یعنی دستار و مال نیز آمده و علقه بکسر اول جسم ظاهری که بسته
 و آویزان باشد بجزیره مثل دوال تازیانه ۲- غیث ۳- یعنی مراد بقول آنچه در ما بود خصوص است نه عموم ۴- این
 کریمه واقع است در سوره نمل از پاره و قال الذین (۱۹) ۱۲

بوصلش تارسم صدارت پافکنه شوم * که نوپروازم و شاخه بلندے آشیان دارم
و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوبات چهارم

بلا مشتاق بهر کی در حل شبهه که از آیه کریمه و اتبع ملة ابراهيم حنیفاً می آید
و تحقیق حدیث لا تفضلونی علی یونس ابن مثنی و در شرح الایمان لا یزید و لا
یقل و در رفع توهم مساوات ایمان عوام با ایمان انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام و
وقع توهم افضلیت شهدا که بعضی مزایا مخصوص اند بر انبیاء علیهم الصلوٰۃ و
السلام بسم الله الرحمن الرحیم بعد التمجید و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند
کتابت که از راه محبت فرستاده بودند رسید مسرت بخش گردید انسوله چند نموده بودند
مخدوم اخل این انسوله را علماً و مشلخ نموده اند مع ذلک سوال را از جواب چاره
نیت چیزی درین باب مینویسد سوال اول آنکه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم
علیه نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام میفرماید اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا و نیز فرموده و
اتبع ملة ابراهيم حنیفاً پس بمقتضای این هر دو کریمه حضرت ابراهیم علیه السلام
مقتدی و متبوع بودند و پیغمبر ما علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام تابع باشند و حال آنکه
پیغمبر ما علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام با قطع افضل اند و همین اشکال در ماده همت
آوم علیه السلام می آید حق تعالی میفرماید اِنِّیْ جَاعِلُکَ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً فلزم فی
هذه الایة ما لزم فی الایة السابقة جواب در کریمه اِنِّیْ جَاعِلُکَ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً
هیچ اشکال نیست چه این حکم خلافت مرنوع انسان راست خصوصیت بحضرت آدم
علیه السلام ندارد چنانچه جواب ملائکه بران دلیل است که اتجعل فیها من یتفسد فیها

طه شد و حیث انک ان اتبع ملة ابراهيم حنیفاً واقع است در آخر سوره نمل و باره رجا (۱۴) ۱۲ که از کس
مکتوبات کما هو محقق فی محله ۱۲

وَيُسْفِكُ الدِّمَاءَ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَنُفِكَ مَا فِي رُءُوسِ النَّاسِ سِتْرَهُ دَرَادِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 و بر تقدیر تسلیم این خلافت خاص بوقت حضرت آدم علیه السلام بوده نه خلافت نبوت
 تا اشکال متصور شود چنانچه در شان حضرت داود علیه السلام فرموده ^{علیه} يٰۤاٰدُۢمُ اِنَّا
 جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ وَدَرِثَانَ حضرت مهدی علیه الرضوان و ابر و دشمن
 فَاِنَّ فِیْهِمْ خَلِیْفَةَ اللّٰهِ الْمُهَدِّیَّ وَازِیْنَ قَبِیْلِ سِتْ قَطْبِ اِزْشَاد وَغَوْثِ وَ قَطْبِ مَدَارِ
 که در هر وقت میباشد که قطبیت و سایر مناصب مخصوص بازمینه ایشانست و همچنین
 قَدْ حِیَّ عَلٰی رَقَبَةٍ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره فرموده است
 مخصوص با اولیاء آن وقت است علی ما حقیق آری که میراثی جاعلک للناس
 اِمَامًا حَکَمَ عَامٍ و مؤید است قَالَ الْقَاضِی فِی تَفْسِیْرِهِ وَاِمَامَتُهُ حَامَةٌ مُّؤَبَّدَةٌ اِذَا لَمْ
 یُبْعَثْ نَبِیٌّ بَعْدَهَا اِلَّا کَانَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ مَا مُوَدَّ اَبَآئَیَّاهُ چنانچه کریمه اتبعوا ملة ابراهيم
 خنیفا و الال بران دار ولیکن این آیات قبح در فضیلت آنسرور علیه و علی الرضوانه
 و السلام ندارد و مفسران گفته اند یعنی پیروی می کن در توحید یا در روش دعوت بحق کُلِّ
 و علی چنانچه او بر حق و مدارا بدلائل یک بعد دیگر و مجاوله بقدر فهم هر کس دعوت مینماید و
 نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک بسبیل سلوک متبوع است پس اتباع
 آنسرور مهتر ابراهیم را علیه الصلوة و السلام بسبب آن بود که بعد از وبعوث شده
 نه بهجت آنکه دون او بوده و حکم اَنَا اَكْرَمُ الْاَوْلَیِّیْنَ وَاَلَا خِیْرَیْنِ عَلٰی اللّٰهِ مقرر است که
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام از همه انبیا اکرم و افضل است و ضییب او در فضیلت
 از مجموع انبیا و اصفیا اجزل و اشمل و ازین قبیل است آنچه وارد شده است فیهمذ هم
 اقتداه که ازین امر در فضیلت او علیه الصلوة و السلام هیچ قبح لازم نیست بآنکه

در تفسیر
 انبیا و اصفیا

در تفسیر

در تفسیر

۱- این کریمه واقع است در سوره ص از پاره و مال (۲۳) ۲- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رأيتهم الى ان
 السود قد جاءت من قبل خراسان فأتوها فان فيها خليفة الله المهدى دواه احمد والبيهقى ۳- مشکوة باب اشراط
 الساعة ۴- ای فی الحکمة لا فی جمیع الاحکام کالایضه ۵- یعنی سخی اتباع رفتن است براسی که شیوع بران راه رفته باشد ۶-

گوئیم که گاه است که فاضل را امر بتابعیت مفضل کنند و ازین امر بتابعیت هیچ قصور
 در فضیلت او لازم نیاید قال الله تعالى لنبییم علیہ وعلیٰ الہ الصلوٰۃ والسلام وشاروہ
 فی الامر امر مشورت باصحاب کرام خالی از تضمن امر بتابعیت شان نیست و الا مشورت
 را چه فائده باشد و تحقیق این مقام و حقیقت این معاظمه را حضرت ایشان ماقدر سنا
 الله سبحانہ کسیر از راه کشف و عرفان در کاتب خود نوشته اند از اینجا ملاحظه نمایند
 سوال دوم آنکه جناب مقدس حضرت رسالت پناه محمد رسول الله صلی الله علیہ وعلیٰ الہ
 الصلوٰۃ والسلام باقطع افضل انبیاء پس حدیث لا تفضلونی علی یونس بن متى
 چه معنی است و حدیث من قال انا خیر من یونس بن متى فقد کذب چگونه بود و جواب
 میتواند که معنی چنین باشد لا تفضلوا بحیث یلزم نقص المفضل او یؤدی الی الخصومة
 و الذراع و نیز میتواند که تفضیل ندیدیم جمیع انواع فضائل هر چند پیغمبر را علیه الصلوٰۃ
 والسلام افضل کلی است چنانچه امام افضل است از مؤمن مطلقا هر چند افضل اوان در
 و نیست و نیز میتواند که معنی آن باشد لا تفضلوا من تلقاء انفسکم و اهوایکم
 و نیز میتواند که این قول از روی تواضع و هضم نفس فرموده باشد و نیز میتواند که معنی
 لا تفضلونی فی نفس النبوة باشد كما قال الله تعالى لا تغرق بین احد من رسله
 و نیز میتواند که این قول پیش از علم با فضیلت خود باشد باید دانست که تخصیص حضرت
 یونس علیہ السلام باین حکم با آنکه همه انبیاء را درین امر شرکت است بواسطه آنست که
 چون از روی علیه السلام زکوة بوقوع آمده بود از نبوت محل توهم منقوصت شده
 بواسطه رفع این و شتم تخصیص او باین حکم فرموده که ازین رهگذر هیچ مقصود در رتبه او
 در رتبه نبوت او پیدا نشده بحکم الثابت من الذنب من لا ذنب له و حکم اولیٰ یبدل
 الله سبائهم حسنات و میتواند که همین اعتبار فرموده باشد من قال انا خیر من

له هذا الحدیث من عن عبد الله بن مسعود عن موقوفه و رواه ابن ماجه ۱۲ مشکوة اخرا باب التوبة سلمه الا من
 تاب و عمل صالحا فاولئك یبدل الله الخ ۱۲ سورة الفرقان و جزء وقال للذین (۱۴) ۱۲

یونس ابن مثنیٰ فقد کذب یعنی هر که نظر بر زلت او علیه السلام نموده خود را بر وی فضل دهد
و خود را از زلت و معاصی بری تصور نماید پس تحقیق او دروغ گو است قال الله تعالی
فَإِنْ شَأْنُهُ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ تَعَالَىٰ أَيْضًا فَاجْتَبِهْ
رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ سَوَالِ شُوم آنکه مقرر و مبین است که فضل کلی مرانیا است
علیهم الصلوٰة والسلام بر جمیع افراد اُمت و در حدیث صحیح آمده است که بعضی کمالات
در بعضی افراد اُمت است که مزیت بر انبیا دارد کالشهداء فی سبیل الله احتیاج
بغسل ندارند و بلفظ موتی خوانده و انبیا بغسل محتاج اند و بلفظ موتی خوانده جواب
این فضل راجع بفضل جزئی است که در آن محذور نیست هر جائیکه حجام بصفت بر عالم
ذی فنون فضل دارد و فضل کلی مرانیا و عالم راست سوال چهارم علمائے ماتریدیه گفته
اند که ایمان لا ینبغی و لا ینقص ازین عبارت لازم می آید که ایمان عوام مومنان مثل
ایمان انبیا و علیهم السلام و حال آنکه ایمان انبیا علیهم السلام اکمل است فی
القرب و الذرجة جواب ایمان انبیا و ایمان عوام را در نفس ایمانیت شرکت تسوی
است و مزیت ایمان انبیا راجع بصفات کامله ایمان است ایمانی که مقرون باعمال
صالحه است و یکسوت از سیات و شبهات صفائے دیگر دارد و نورانیت علمیه و
نتایج و ثمرات بزرگ آورده بلکه توان گفت که نوع دیگر گشته در رنگ افراد انسان که در
نفس انسانیت شرکت دارند و متساوی اند و نظر بکمال نقصان صفات جمعی را از آنها
کالا نغایم بَلْ هُمْ أَصْلُ فَرَمُودِه و از حقیقت انسانی بر آورده و آنچه در حدیث آمده است

۱۲۱
الصلوات والتسلیات

سوره بکره این که در سوره الانبیا از پاره اقرب (۱۲) واقع است ۱۲ فی سوره القلم و الجود تبارک الذی (۲۹) ۱۲ قل
صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباد الله لا ناسا ما هم بانبياء ولا شهداء یعطهم الانبياء والشهداء یوم القیامة بمكانهم من الله
قالوا یا رسول الله تجبرنا من هم قال هم قوم تحابوا بروح الله علی غیر ارحام بینهم ولا اموال یعاطونها الخ واده ابو
داؤد ۱۲ مشکوة باب الحب فی الله ۱۲ خون کشنده با ستره زن ۱۲ از تابان ابوالمنصور ماتریدی ۱۲

کُوْنُوْا اٰیْمَانُ اَبْنٰی بَکْرِ مَعَ اٰیْمَانِ اُمِّیْ کُوْنُوْا اِیْنَ رُحْمَانِ اِمْرَجْ بِصِفَاتِ کَامِلِهٖ اَسْتَ
 کِه نُوْرَانِیْتِ وِصْفَاے اِیْمَانِ رَا مَافَزَانِدُوْلَہٗ مِیْزَانِ رَا رَاجِحْ مِیْکُنْدِ چہ صِفَاتِ وَاغْرَضِ
 دِیْمِیْزَانِ مَوْعُوْدِ مَوْزُوْنِ سِتْ چَرَا اِیْمَانِ اَوْ رُضَا رَاجِحْ نِیَا دِیْدِہٗ اَوْ مَبُوْتِہٗ کِه مِیْشِ اَز مَوْتِ سِتْ
 مَشْرُفْ گِشْتِہٗ اَسْتَ وَا بَیْنِ صِفَتِ دِیْمِیَانِ صَحَابَہٗ کَرَامِ مَتَازِ وِیْشِ قَدَمِ نُوْدِہٗ وَا ہِذَا
 بِدَوْلَتِ مَعِیْتِ بِمَقْضَاے کَرِیْمِہٗ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ وَا کَرِیْمِہٗ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا مَشْرُفْ شَدِہٗ وَا زِ
 مِیْیَانِ اَنْحَابِ کَرَامِہٗ بِنِشَارِ تِیْنِ مَوْتِ کِه عِیْنِ مَعْرِفَتِ سِتْ وَا کَمَلِ اِیْمَانِ مَبِشْرْ گِشْتِہٗ
 حَيْثُ وَا دَفِیْ شَآئِہٗ مَنَ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیْمَتِ یَمِیْنِیْ عَلٰی وَجْہِ الْاَرْضِ فَلِیَنْظُرَ اِلَی الْاُفْکِ
 اِیْنَ اَبْنٰی قُحَا فَا ہَرْ چِنْدِ سَاِیْرِ صَحَابَہٗ نِیْزِ بَیْنِ مَوْتِ مَتَحَقِّقْ بُوْدِنْدِ لَیْکِنْ تَخْصِیْصِ اَوْ بَیْنِ بِنِشَارِ
 مُشْتَعِرْ بِکَمَالِ اَوْ سِتْ بَیْنِ صِفَتِ اَز دِیْگَرَانِ وَا ہَرْ کِه دَرِیْنِ مَوْتِ کَامِلْتَرِ سِتْ اِیْمَانِ اَوْ بَانَدِہٗ
 اَنْ نِیْزِ کَامِلْتَرِ چِہٗ اِیْنِ مَوْتِ مَنْتِجِ اَطْمِیْنَانِ نَفْسِ سِتْ وَا طْمِیْنَانِ نَفْسِ اِیْمَانِ حَقِیْقِیْ سِتْ کِه اَز
 زَوَالِ مَحْفُوْظِ سِتْ کَرِیْمِہٗ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِہٖ کُوْیَا اِشَارَتِ بَیْنِ
 اِیْمَانِ سِتْ وَا نَا کِه دِر حَدِیْثِ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اِیْمَانًا لَیْسَ بَعْدَہٗ کُفْرٌ مَطْلُوْبِہٗ مِیْنِ
 اِیْمَانِ سِتْ اِیْنِ اَنْ مَوْتِ سِتْ کِه حَیَاةٖ اَبْدِیْ مِیْرَسَانْدُوْا نُوْرِ قَرَبِ وَا مَعْرِفَتِ مَتَحَقِّقِ
 مِیْسَا زُوْ کَرِیْمِہٗ اَوْ مَنَ کَانَ مَیْمَتًا فَا حَیٰتِہٗ وَجَعَلْنَا لَہٗ نُوْرًا یَمِیْنِیْ یُہٗ فِی النَّاسِ
 اِیْمَانِ سِتْ بَیْنِ مَعْنٰی وَا السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَا عَلٰی سَاِیْرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالتَّرَمُّ مَتَابَعَةُ
 الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَا عَلٰی اِلٰہِ الصَّلٰوٰتِ وَالتَّلِیْمٰتِ وَالْبَرَکٰتِ وَالتَّحِیَّاتِ

مکتوب سبت و پنجم (۲۵)

بِیْمِیْرِ عَبْدِ الْفَتْحِ وَلِدِ حَقَائِقِ آگَاہِ مِیْرِ مُحَمَّدِ رُحْمَانِ قُدِّسَ سِرُّہٗ دِر اَوَّلِ لَوَازِمِ طَلِبِہٖ کَارِیْ
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوَةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ مِیْرَسَانْدِ
 اِسْ اِشَارَتِ سِتْ بَکَرِیْمِہٗ کِه دَاقِعِ سِتْ دِر سُوْرَہٗ نِسَا از پَارَہٗ وَالْمَحَصِّنَاتِ (۵) ۱۲ اِسْ اِشَارَتِ سِتْ بَآیَہٗ کِه دِر سُوْرَہٗ
 اِنْعَامِ وَا پَارَہٗ وَلَوَاتِنَا (۸) دَاقِعِ سِتْ ۱۲

مجاہد بی امور مستوجبِ حمد است امید کہ آن عزیز نیز بعافیت باشد و بر جادہ سنت سنۃ
و شریعت علیہ ستقیم بود و از لوازم طلبکاری فارغ نباشد و ہموارہ متعیش و مضطرب
باشد سیری و فرغ نصیب اعدا یاد بزرگے گفته است کہ تصوف صراط است چون سکون
آمد تصوف نماند مرید را بدین صفت باید شد کہ حتی اذا ضاقت علیہم الارض بما رحبت
و ضاقت علیہم انفسہم و ظنوا ان لا ملجأ من اللہ الا الیہ چون طالب صادق
بدین صفت شود امید است کہ بحر خشش بخوش آید و نوید نعمت تاب علیہم لیستوبوا
بگوش جانفش برساند و او را از بے ستانہ عجب است کہ جوانان ستعد خواب خرگوش
آرام گرفته اند و از لوازم طلب فرو نشسته و در رنگ طفلان از جواہر نفیسہ مخرف ریزانے
چند مشغول شدہ بیت در جہان شاہدے و مافارغ + و قرح جرعہ و ماہشیار +

مکتوب بہت و ششم (۲۶)

بصوفی سید کاتبی در تعبیر و قرائع و شرح احوال او بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
و سلام علی عبادہ الذین اصطفی کتابتے کہ متضمن قرائع روشن و احوال پسندیدہ بود
رسید و خوشوقت ساخت شد سبحانہ الحمد کہ بعافیت اند و در کار خود سرگرم و واقفہ کہ نوشتہ
بودند در یک واقعہ مصحف و در واقعہ دیگر خلعت بشما وادہ نیک و بیشتر اند و آنچه نوشتہ بودند
اکثر کہ باحوال خود متقیہ میشوم خود را بنیایم و در مراقبہ چنان مشاہدہ میشود کہ ہر یک کو
بشاہدہ چرائے شعلہ میکند و در گفتن کلمہ طیبہ لذتے روئے میدہد کہ اشک بے اختیار روانہ میشود
آیا کمال فناے نفس بہین است یا چیزے دیگر تعالیم نمایند کہ این احوال خوب پسندیدہ است
و از لوازم و ملاکات فناے نفس است لیکن فناے نفس فی نفسہ امرے دیگر است
انجا ہمہ آنست کہ برتر زبان است + آئے آنچه نوشتہ آید کہ خود را بنیایم و آنچه

۱۲ قولہ جاری متعین درائے مکررہ جائے جاری شدن چیزے و راہ ہائے روان شدن چیزے ۱۳ اشارت
است بر کلمہ کہ واقعہ است در سورہ توبہ از پارہ یحذرون (۱۱) ۱۲

بعد ازین نوشته آید که نه خود را دانسته میشود و نه عالم را اگر بعد از قنای قلب روید از
مقدمات قنای نفس است و از لوازم آن باجمه امیدوار باشند و هَلْ مِنْ قَرْنٍ یَدُکُوبَانِ مَتَّوَجَّهِ
فوق بودند مَضْرَعِ هِنُوزِ اِیْوَانِ استغنا بلند است نوشته بودید که بر سر نماز هم جمعیت روی
میدهد اکثر اوقات که خود مقید میشوم مثل شعله آفتاب ما بهتاب در نظری آید فقیر در درک آن
عاجز است بدانند حالتی که در نماز دست میدهد اصل است و این شعله آفتاب که خود را میباید
میتواند که آثار بقا بود و این نور از حیات بود که مترتب بر موت است چنانچه کریمه اَوْ مِنْ کَانَ
مِیتًا فَاحْیِیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا الْاَیَّهَ اشْعَاکَ بران دارد و السَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

۱۰۶

ع بودند

بپایید

۱۰۷

مکتوب بیست و ششم

بلا عطاء الله سورتی در نصیحت او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلٰی
عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی فضائل باب اخوی ملا عطاء الله از پنجانب سلام عافیت انجام داد
و دوستان دور افتاده را بدعای خیر یاد آرد و مخدوم عمر چند وزه که بسبب عزیز است باید که در
اعترافشیا مصروف گردد و آن کسب مرضیات مولای حقیقی است جلّ سُلْطَانُهُ کَرَمَتْ
درین امر خطیر حسرت بر بندند و هر چه منافی آنست از آن کیسو شوند کمال در حق بنده آنست که
مولای او از ورطی بود لهذا مقام رضا فوق مقامات آمد علامت این رضا آنست که بنده از و
تعالی راضی شود و در مرادات و مقتضیات خلاف رضا مندی او تعالی از و بظهور نیاید و در
ایلام در رنگ انعام کشاده پیشانی بود و در اولم و نواهی او چمن بابر و نباشد و جمیع افعال در پی
مشیح الصّدّ باشد و بقضا و قدر او عزّ بَرّهائِهِ الْقِیَادُ و س تسلیم داشته باشند و السَّلَامُ

خود

در مرادات و مقتضیات او تعالی خلاف رضا مندی از و

مکتوب بیست و هفتم

یعنی این عدم یافت خود و نادانستن خود را و عالم را اگر بعد از الخ ۱۲ ۵۲ یعنی طالب زیادت گشته ۱۲ ۵۳ در سوره
انعام و پاره لوانتا (۸) واقع است ۱۲

مکتوبات

مکتوبات

مکتوبات

شیخ نور محمد سورتی نصیحت بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند احوال همه حال مستوجب حمدت خیریت دوستان مسؤل و مامول اوقات را بزرگ و فکر معمر دارند و در کسب فضیلت موالی حقیقی جلت عظمت بجهان کوشند و توشه آخرت را آماده سازند جائز الرجاء تنبها الزاد فتر جاء الموت یحدا فیه جاء الموت بما فیه احوال نویسان باشند و کیفیت راه و فرزندان قلمی نمایند و سعی کنند که روزی باشند ابواب ترقیات مفتوح بود من استوی یوماه فهو مغبون دوستان بدعا خیر یا دارند

والسلام

مکتوب لبست و بهم (۲۹)

بمیر محمد امین بخاری در شرح تبیین کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدونی و کریمه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الا ینسب الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال النجیات بجناب سیادت و نقابت پناه میرساند احوال و اوضاع فقراء اینجی و مستوجب حمدت و المسؤل من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم ظاهر و باطنا صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت حمد الله سبحانه که با وجود غل صورتی و تعلقات ششی در روابط معنوی و محبتها فتور زفته است میدست که روز بروز در تراید باشد و روز افزون بود و حجت این طائفه با این طائفه است المؤمن مع من احب حدیث نبوی است علی مصادرها الصلوة والسلام والنجية نوشته بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدونی و مفسران بر بیغرفون تفسیر کرده اند و در جائی دیگر حق تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجن والانس ان یحملنها و اشفقن منها و حملوها الا انسانا اگر مراد از انانیت معرفت باشد یا انسان خصوصیت

۱- بلکه این کرد و واقع است در سوره الذاریات از پاره قال فما ظنکم (۲۷) اما کریمه انا عرضنا الامانة پس واقع است در سوره احزاب از پاره و من یقین (۲۳) ۲- قوله خصوصیت دارد یعنی هیچ خصوصیت ندارد چه معرفت حق تعالی حاصل است هر چه را که اقال تعالی دان من شی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تفسیرم ۱۳ بنی اسرائیل

دارد و اگر مراد چیز دیگر است اعلام نمایند و خود را و در این شبهه خصوصیت آن ندارد که
 لِيَعْبُدُونِ رابره غیر فون تفسیر کنیم لِيَعْبُدُونِ را بهر معنی که تفسیر کنند و امانت را هم بهمان
 معنی بگیرند یعنی لِيَعْبُدُونِ اگر معنی خود داریم چنانچه اکثر علمائے مفسرین گفته اند و از
 امانت هم تکالیف شرعیه که حاصل آن عبادت است بگیریم یا از هر دو جا معرفت مراد داریم
 شبهه می آید که وجه تخصیص محل امانت بانسان چیست جواب گوئیم که وجه تخصیص میتواند که
 شرافت و بزرگی انسان بود و اهتمام به نشان او هر چند جن را نیز شرکت بود چنان درین تکلیف
 تابع انسان است و متابع شریعت پیغمبر علیه و علی اله الصلوٰۃ والسلام که لیلۃ یحیی دعوت
 کرد و اینها ایمان آوردند و بقولے بامر رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم رفته قوم خود را دعوت
 کردند و گفتند یا قومنا احيوا داعی الله و امنوا به و از قحطی آنکه معلوم میشود که پیش ازین
 تابع شریعت حضرت موسی علی نبینا و علی الصلوٰۃ والسلام بوده اند چنانکه گفته اند انما سمعنا
 کتابا انزل من بعد موسى الاية و الصلوة و السلام و عرض امانت و محل آن خاص بانسان
 بود و جن را در آن شرکت نباشد هر چند هر دو را برائے عبادت یا معرفت آفریده باشند و هیچ
 محظوری نبود بدانند که این سوال را جواب بماند و دیگر هم هست و رائے این دو جواب که بران تقدیر اصلا شبهه
 وارد نمیشود اول آنکه لِيَعْبُدُونِ بر معنی خود باشد چنانچه علما فرموده اند و امانت بمعنی معرفت
 گوئیم چنانچه آن مشفق نوشته اند اشکال وارد نمیشود دوم آنکه مجاهد لِيَعْبُدُونِ را به غیر فون
 تفسیر کرده است لکن معنی معرفت را عام گرفته است که شامل موقد و مشرک و مطیع و عاصی است که همه
 می شناسند اما بعضی فرمان نمیرند و بر خیزد عبادت شرک یک بگیرند برین تقدیر از امانت
 معرفت که خاص موقدان و یا اولیاست اگر بگیریم یا عبادت و تکالیف شرعیه خواهیم نیز اشکال
 نمی آید سیوم آنکه مفسران گفته اند که میتوان که لِيَعْبُدُونِ باین معنی باشد که ای لیکونوا عبادا

له حالانکه عبادت بمعنی تکالیف شرعیه بمعنی معرفت مرجع را هم شامل است حسب منطوق آیه اولی ۱۲ یعنی پیغمبر ما
 علیه الصلوٰۃ والسلام در شب جن را بشنازاد اسلام دعوت فرمود و اینها ایمان آوردند ۱۳ اشارت است بکبریا که واقع است در
 سورة احقاف از پاره ۴ (۷۶) ۱۴ یعنی تکالیف شرعیه ۱۵

برین تقدیر هم اشکال دارد نیست چهارم آنکه اگر مرد از انسان در کبریه و حمله‌ها انسان حضرت
 آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام باشد چنانچه مفسران گفته اند نیز شبهه دارد نیست
 پنجم آنکه حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه ویرای در مکتوب بنقاد و چهارم از مکتوبات
 جلد ثانی بر نگاشته اند که این امانت بزرگم این حقیر قیومیت جمیع اشیاء است بر سبیل نیات
 که مخصوص بخل افراد انسان است یعنی معامله انسان کامل تا بجای میرسد که او قیوم جمیع
 اشیاء بحکم خلافت میسازند و همه را فاضله وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط
 او میسرانند اگر ملک است با و متوکل است و اگر انر و جن است با و تشبیه و فی حقیقه
 توحید جمیع اشیاء با و است و همه نگران اویند یعنی را و ایند یانه فرمود الله کان ظلوما
 کثیر الظلم علی نفسه بحيث لا یقیمین وجوده و لا من توابع وجوده اثر
 و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم ننمایند شایان تحمل بار امانت نبود جهل و لا کثیر انجمل بحیث
 لا یكون له علم و لا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جعل عن العلم
 بالمقصود و این عجز و جهل دران موطن کمال معرفت است لان اجملکم اعرفهم شئ و
 لا شک ان اعرفهم الیقین بخل الامانیه این دو صفت گویا علت اند مرخل بار امانت را
 این عارف که منصب قیومیت اشیاء شرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات خلایق با و
 مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطانت کما وصول آنها مرطوب بتوکل و وزیر است تم
 کلامه برین تقدیر نیز ایراد شبهه نمیشود والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی
 و التزم متابعه المصطفی علیه وعلی الیه الصلوات و التسلیمات و البرکات علی

مکتوب سی ام (۳۰)

شیخ حسین منصوح بندری در شرح احوال او از حصول فائزتم بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میسرانند مکتوب مرغوب که مصحوب

قاصداً از سال داشته بودند سبب مسرت گردید چون متضمن اذواق پسندیده بود مسرت
بر مسرت افزود حق سبحانه و تعالی بهمین بنوال ابواب ترقیات را مفتوح دارد و بر جاوه
سمن مرضیه استقامت کرامت فرماید از استمرار حالت زوال عین و اثر و از دوام دید رجوع کمال
بصل خود و بحق عدم مقید بحد مطلق نوشته بودند نیک و مبارک است معتبر در فائز و ماست
که دوام نپذیرد و آنچه دوام ندارد از چیز اعتبار ساقط است و این قسم فنا که عدم نیز در رنگ وجود
از وی جدا شود واصل لایق گردد از آثار تجلی ذات است بیت گرد بر سر کوئے عشق پاک شده شوی
شکرانه بده که خون بهائے تو منم و عروجه درین دلا روئے داده بود و رفعت خود را از بعض
مشایخ وقت دیده مردم نموده بودند بوضوح انجامید محل تحیر نیست ذلک فضل الله یؤتی
من یشاء و الله ذو الفضل العظیم خوش گفت بیت سعادت هاست اندر پرده غیب
نمکن تا کرار یزد و حبیب میان شیخ جمال جمعیت باشند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب سی و یکم (۳۱)

بخواجہ عبد الصمد کابلی در تاشف بر اطوار خویش بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
و السلام علی عبادہ الذین اصطفی ہزار افسوس عمر گرانمایہ در ہوا و ہوس رفت و در حیران
و معصیت گذشت در دیوار بر کردار این دوز کار گریان و زار زار است و ہر سنگ و سفال زین
حال فریاد میکند ما لهذا خلقنا و کما لهذا اُمرت بیت ہر دو عالم در لباس تعزیت
اشک بارند تو در معصیت اذکروا لله و توبوا الی الله جاءت الراجفۃ تتبعھا
الرادفۃ جاء الموت بما فیہ یحذرون و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے

مکتوب سی و دوم

بقاضی حیدر لاهیوی در تحریر تحصیل معرفت ایمان حقیقی بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَكْمَلَ الْحَمْدَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْأَمَّتَانِ الْأَكْمَلَانِ
 عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ الذَّاكِرُونَ وَكُلَّمَا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِهِ
 الْغَافِلُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَائِرِ النَّبِيِّينَ وَآلِ كُلِّ وَسَائِرِ الصَّالِحِينَ +
 صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند و بدو آن بیعت و مشرف گردیده چون متضمن
 اظهار شوق و منبجی از دروطلب بود مسترت بر مسترت بخشید الله تعالی زد این شوق را نعمت عظمی
 دانند و این در در انتم بایه سعادت تصور فرمایند عزیزه گفته است اگر نخواسته واد نداد و خواست
 حق سبحانه آتش این شوق را مشتعل سازد و شعله طلب را سر بلند گرداند تا از ماسوا مطلوب باطل
 بیگانه و از کثاکش تفرقه بتمام برساند و مطلوب اصلی رساند مطلوب درین نشأ فانیه تحصیل
 معرفت حق است جل و علا و معرفت را صورتیت و حقیقت صورتش آنست که علما گرام
 بیان نموده اند و طلق ایمان بآن مربوط است و حقیقت معرفت که اهل الشربان ممتاز اند عبارت
 از فانی المعروف است و مشروط است باین صورت که بآن صورت نرسند و ایمان حقیقی که
 از زوال محفوظ است باین معرفت منوط است ^{موقوف} مانا که در حدیث نفیس اشارت باین ایمان است که
 واروده است اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ وَآيْنٌ فَمَا كَمْ مَنَاطٍ مَعْرِفَتِ
 امریت و جدانی و ذوقی که گفتن و نوشتن راست نیاید و بدین و مطالعه کتب صورت نرسد
 وَمَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ عَمَّا لَذَّتْ لِي شَمَائِلُ بَيْتِ الْبَيْتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ناگزیر است که در حاصل کار و تقدیر و کار خود تامل نمایند هر که معرفت مسطوره حاصل است فقط
 که و بشری آنچه مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و از ظل حاصل شتافت لعل لوی قدس سره
 بیت چون بدستی تو خود را از سخت پیوسته آنحضرت نسب کردی درست بود و آنکه
 دانستی که ظل کیستی + فارغی که مودی و گزینی + و هر که این معرفت حاصل نیست اطلب

یعنی اگر حق سبحانه و تعالی دادن مطلوب و مقصود خواسته این درو و تعطش در طلب مقصود هرگز نداده فافهم ۱۲ ما نا
 یعنی شاید و یقین هر دو باید ۱۳ و فی الحصن الحصین للجزیری ۱۴ اللهم انی اسئلك ایمانا لا یرتد و نفعیا لا یفقد و مرا فقه
 نبینا محمد فی اعلى درجة الجنة الجنة الخلد (س حب ص) ۱۵ یعنی و هر که بخشید نداشت ۱۶

آن فراغ نبود و از هر جا بوی ازین حدیقه دولت بشتام جان او برسد از پی آن بشود و افسوس
است آنچه ازین کس در نشأ فانی طلب داشته اند بجا نیار و بامور دیگر پرداز و تعمیر ^{بیت} چیرے
که تخریب آن خواسته اند نماید ^{بیت} ترسم که یار با مانا آشنا بماند تا دامن قیامت
این غم بماند ^{و در این باره} وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَاللَّزِمَ مَتَابَعَةَ
الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَىٰ ۝

شعبه

مکتوب سی و سوم (۳۳)

نصف

بخواه عجب شد کولابی در بیان آنکه مشهور در مرآت کثرت نه وحدت حقیقی است بلکه ظلال
ظلال آن و در بیان آنکه مشهور از روح داخل کمال نیست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ مِيرَسَانِدِ اُخْوَالِ و اوضاع فقراء این حد و مستوجب
حمد است اَلَسُّوْلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَافَيْتُمْكُمْ وَاسْتَقَامَتْكُمْ عَلَىٰ جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ
وَالسُّنَنِ السَّيِّئَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَىٰ صَاحِبِهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ وَالنَّجْدَةُ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ
که درین ولا فرستاده بودند رسید چون متضمن شوق و شمع از در طلب بود فرحت بر فرحت
افزود اَللَّهُمَّ زِدْ اُخْوَالَ خُوْدِ رَیْنِ بَیْتِ حَوَالِهِ مُدَوِّدِ بَیْتِ دُرُودِ یَاقُو اَمْنِیْنِ شَد
از کثرت شوق بهر کجایم نگریم روی ترا می بینم و محذوم احوال شمار از مضمون این
بیت بلند میدانم باطن شما متوجه تشریف صرف است و مضمون این بیت شمع از مشهور و وحدت
در مرآت کثرت است محذوم آنچه در مرآت کثرت مشهور است نه وحدت حقیقی است بلکه
شیخ و مثال اوست و ظلیست از ظلال او و تعالی و راز الوار است و از دید و دانش با جدا
مصلح در کدام آنکه در آید و بحق را سبحانه در مرآت خلق جستن در رنگ آنست که کس
آفتاب را در طشت آب جوید ^{بیت} کس در صحن کاجی قلبه جوید ^{بیت} اصْنَاءُ الْعُمَرِ فِي طَلَبِ الْحَالِ
خوش گفت بیت تو از خوبی نمی گنجی بهالم مرا هرگز کجا گنجی در آغوش نوشته بودند

کہ اگر طالبے را این دید روئے دهد کہ بچشم ظاهر از روح طیبہ مشاہدہ او مے شدہ باشد در باب
 او چه حکمست محمد و مشاہدہ از روح خواہ بچشم سر بود خواہ بچشم ستر داخل هیچ کمال نیست
 و منزلی از منازل قرب بان وابستہ نہ کمال آنست کہ باطن از دید و دانش ماسوائے وارید
 نامے و نشانے از غیر در دیدہ ستر نماند مصرع تو مباحث اصلاً کمال این ست و بس این نوع
 چیز ما کہ سالکان را در آتش و راه دست میدہد در رنگ محبتات بدعی ست در علم بلاغت کہ تخمین
 کلام مے بخشد و در بلاغت هیچ دخل ندارد بلکہ این مشاہدہ از روح از محبتات ہم ساقط است
 چہ بسیار است کہ این نوع مشاہدات از مطلب باز دارند و در تو ہم کمال افکنند نفع این امور اگر
 ازین مضرت خالی باشد زیادہ ازین نیست کہ اعانت در طلب سالک میکنند و مجد کار او میشوند
 نوشته بودند کہ بعضی التماس ہا در عربیہ سابق معروض داشتہ بود مگر صد جواب ست محمد و
 ظاہر این کتابت در ایام آزار فقیر رسید بود در آنوقت طاقت جواب نوشتن بلکہ خواندن
 و تامل نمودن ہم نہ بود الحال آن کتابت ہم نہ رسید معذور دارند و السلام علیکم و علیٰ امن
 و تامل نمودن ہم نہ بود الحال آن کتابت ہم نہ رسید معذور دارند و السلام علیکم و علیٰ امن

مکتوب سی و چہارم

لکدیکم

بشیخ امان اللہ بنیرہ شیخ حمید بنگالی نصیحت و ترغیب تحصیل معرفت بسم اللہ
 الرحمن الرحیم الحمد للہ العلیٰ الاعلیٰ والصلوٰۃ والسلام علیٰ رسولہ سید الانوار
 محمد المصطفیٰ و علیٰ آلہ وصحبہ البرکۃ الثقیۃ صحیفہ گرامی رسید خوشوقت ساخت
 حمد اللہ سبحانہ کہ بعافیت اندواز یاد فقر فارغ نہ اظہار اشتیاق ملاقات نمودہ بودند
 اللہ تعالیٰ بوجہ احسن میسر سازد امید کہ بارہ این شوق مشتعل شود و نار محبت سر بلند
 گردد و تا از ماسوائے تمام برآند و راجحہ مطلوب بمشام جان رساند بیت عشق آن شعلہ
 است کان چون بر فروخت ہر چہ جز معشوق آنرا جملہ سوخت ہر طریقہ بزرگان

لے بنیرہ روزن صغیرہ فرزند زادہ عموما و محنی پسر زادہ خصوصاً دگا ہے دختر زادہ را نیز گویند غیاث

استقامت دارند و جائے شانز انیک نگه دارند و خدمت فقر و طالبان را بوجہ احسن کنند
بر جاوہ شریعت محکم باشند و منت رسول ^{صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم} بدنمان گیرند و از بد
مختار بودند و با مبدع طبعست ندارند و از وسع گزینان بودند ^{آهل البذعۃ کلاب اهل الشار}
شنیده باشند و در طریقہ بزرگان امر سے اخذات نکنند کہ برکات طریق تازمانے فائزست
کہ با نور محمدی از املوث نساخه اند و از طلب حق جل و علا باز نشینند و معرفت او تعالی راہ
جویند و از ہر جا بویے ازین حدیقہ دولت بشام جان برساز پیے آن شوند مطلوب دین
نشاء فانیہ حصول این دولت است مقصود از خلقت انسانی تحصیل معرفت است افسوس
است کہ آنچه از وی طلب داشته اند بجا نیاورد و با مہر دیگر و از وسعت رسم کہ یار با آشتا
بماند تا دامن قیامت این غم بماند از ورود بعضی تفرقہای صومی نگاشته بودند
اللہ تعالی بجمہیت مبتدل گرداند و از کشاکش مایوس گرداند اکثر مسلمانان کہ از ان دیارے آیند
شکایت از حاکم آنجا مینمایند و از بیدینی و بی عملی او نالان ^{اللہ سبحانہ} کہ اہل اسلام از شر او
خلاص شدند و از شدت اورمانی یافتند ظلم حاکم از شامت اعمال است اعمالکم ^{عبدالکم}
خود را با صلاح باید آورد و بوسع و تقوی باید ساخت و من یتق الله يجعل لہ مخرجاً و
یزدقہ من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی اللہ فہو حسنہ مآمول از احیہ و دعائے سلامتی
خاتم است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے

مکتوب سی و پنجم (۳۵)

شیخ حسین منصوب جلدی در بیان حقیقت فنا و بقا حقیقت اطمینان نفس و اشیاء و نبش
تجد و امتثال و در آنکہ اختصاص تجلی ذات بآن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام بچہ سنی است
وزوال عنین و اثر آیات مخصوص محمدی است و بیان منتهائے عروج عالم امر و نفس مطمئنہ و

لہ قال تعالی کلاما یقض ما امرہ ۱۱ و آخر است این کہ در سورہ طلاق از پارہ قدس اللہ (۲۸) و قال تعالی ایضا و من
یتق اللہ يجعل لہ من امرہ یسر ذلک امر اللہ انزل الیک و من یتق اللہ یجعل لہ مخرجاً و یعظم لہ اجرہ ۱۲

عناصر ربّه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَلِیِّ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ
 اصْطَفٰی خُصُوصًا عَلٰی سَیِّدِ الْوَرٰی صَاحِبِ قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَذُنِیْ وَعَلٰی اٰلِهِ وَصَحْبِهِ
 الْبَرَكَةُ الْبَلَدَةُ صَحِیْفَهٗ گرامی رسید مسرت بخش گردید چون متضمن احوال صحیح و اذواق بنیّه بود
 فرحت بر فرحت افزود آنچه از حصول فنا و استتلاک اولاد و حقوق عدم مقید بکارم مطلق ثانیاً
 در رنگ حقوق وجود و کمالات تابعه وجود حاصل خود نوشته بودند بوضوح اینجا میسر این نوع
 استتلاک و حقوق درجه اعلاست در فنا که نه از وجود اثر ماند و نه از عدم و آنچه نوشته
 بودند که درین و لا باز آن عدم را مجاور و قریب نمودند و از سابق نازکتر و لطیف گشته کانه
 در نظر بصیرت نمیدرآید قبل ازین که قیام عکس بآن عدم بوده انحال نچنین است بلکه معامله
 منعکس گردیده مخدوم این دیدار آثار بقا است و تجرّ از نزول که معتبر بسیر غن الشد باشد
 حقیقت اطمینان درین موطن است و اسلام حقیقی اینجا صورت میبندد نوشته بودند
 که در توشیح حال یعنی اوان عروج گاه عالم را معدوم مییافت و گاه موجود ساعه
 فساد و در هنگام فنا اتم همیشه از معدوم و مستمر العدم میدید و موجود جز حق تعالی
 را نمییافت باز در وقت رجوع و نزول گاه عالم بنظر در می آمد و گاه محقق گشته
 و الحال موجود میباید و پلیم همه از دست را چرب تر میبندید چنان است و هر کدام ازین دید
 صحیح و مبتنی بر وجه وجهیت و معامله تجرّ و امثال منی برین و توشیح حال است کما
 لَا یُخْفٰی عَلَی النَّٰظِرِیْنَ فِی کَلَامِ شَیْخِنَا وَاِمَامِنَا قَدْ سَأَلْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْاَقْدَرِ
 وَاَوْفَرِهِ که حضرت ایشان از در واقع دیده اند نیک و بیشتر است و طیران که بے توشیح جوارح
 باشد طیران روحی است که سرچ التیسر از طیرانیکه بتوشیح جوارح بود شتان کابینه نما
 نوشته بودند و ایداته که در صلوات خمس رو میبرد چه نویسد بکے نماز معراج موثر است
 و موطن کمال قرب و اذواق و وار و ات آنرا باور دات و دیگر چه نسبت کتابت که بدست
 ولید ادبر کی فرستاده بودند دران مندرج بود که نوشته که این قسم فنا که عدم نیز در رنگ وجود

و آنچه

در توشیح

نصفاً ظاهر و از دست ما در

باشد

ازوے جدا شود و باصل لاحق گردد آن از آثار تجلی ذات ست از کلام اکابر مفہوم میشود
 کہ تجلی ذات مخصوص بحضرت خائیت ست علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ والسلام و مکمل
 تابعان او الخ مخدوم و ما تجلی ذات بالاصالة مخصوص بآن سرور ست علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ
 والسلام لیکن بطیف و تبعیت او سایر انبیاء علیہم الصلوٰۃ و التحیات و مکمل
 تابعان او را نصیب ست مدعو اولی باین دولت است علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ و
 السلام و دیگران بطیف او درین دعوت شریک اند و تبعیت او از اولش امیدوار ایضا
 نوشته بودند کہ مفہوم گشتہ است اگر سالک محمدی المشرقت عین و اثر ہر دورا کم میسازد
 و غیر او را اثر زائل نمیشود مخدوم و ما غیر محمدی اگر در صحبت پیر کامل و مکمل محمدی المشرقت
 بکمال ولایت محمدی بطیف او برسد ممکن بلکہ واقع ست درین صورت میتواند کہ عین اثر
 ازوے زائل شود و این نوع فنا حاصل نمایند صاحبین فنا اگر محمدی ست جائے سخن نیست اگر
 محمدی نیست پس آنچه در مادہ غیر محمدی نوشته است از ان راہ امیدوار ست خوش گفت
 بیت مومسکین ہوے داشت کہ در کعبہ سدہ دست در پائے کہوتر زد و ناگاہ رسید
 و تحقیق تقدّم یا تاخر فناے نفس از فناے لطائف خمسہ عالم امر در جائے دیگر این فقیر نوشته
 است از انجا طلب باید نمود نوشته بودند کہ بار ما معلوم میگردد کہ لطائف خمسہ فوق محمد دلی
 مالا نہایت و عروج اندانہ کیفیت صور آنها مری نمیکرد و آیا این قسم عروج سالکان را بوقوع
 مے آید یا نہ اگر مے آید اعتبار مے دارد یا نہ بدانند کہ این عروج سالکان را و مے میدہد و بسیار
 اعتبار دارد این لطائف کہ اجزائے انسانند اگر از انکثر خود عروج نمایند باصول خود کہ
 فوق عرش ست ملحق خواهند شد و از انجا بدائرہ ظلال اسماء و صفات کہ اصول آنهاست و
 معتبر ست بولایت صغری کہ ولایت اولیاست خواهند نمود و از انجا بدائرہ اصول اسماء
 و صفات کہ بولایت کبری تعلق دارد و ولایت انبیاست علیہم الصلوٰۃ و التسلیات
 ملحق خواهند شد نہایت عروج این لطائف تا این دائرہ اصول اسماء و صفات ست و بالآخر

۱۵۱

عبدی قلب عروج در سر و دخی و افغانی

ولایت صغری و ولایت کبری

آن عالم امر را گذر نیست نصیب از آن مقام نفس مطمئنه راست و فوق محال که مطمئنه کار و بار
 بعالم خلق عافت و غنصر خاک از همه عناصر بالاتر میرود و پستی او باعث سر بلندی او میگردد
 بیت خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل این کمال البسته کمالات
 نبوت است که بالا صالت نصیب انبیاست علیهم الصلوات والبرکات و پوراست و
 تبعیت شان آننان را ازین کمالات نصیب است و لا یدرین من کاس الکرام نصیب
 و آنچه در واقع بانی اولوالعزم مصافحه کرده اند امیدوار میکنند که از کمالات شان بهره ور
 گردند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
 وعلى الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی

مکتوب سی و هشتم

بلاشتاق بهرلی در آنکه محبت جذب معانی مینماید و ترغیب بر وظائف طاعات عزت
 انقطاع و آنکه مقصود از سیر و سلوک نه شیخی و نه مرید گرفتن است بلکه مقصود حصول نیستی و
 و گم شدن است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت باید که همسرین
 احوال ظاهر و باطن خود را بنویشته باشند که سبب توجیه غایبانه است مخدومها هر چند
 صحبت تاثیر عظیم دارد لیکن محبت غایبانه نیز جذب معانی مینماید و راه فیض را میکشاید
 غم بوی جنسیت کند جذب صفات بر وظائف طاعات سرگرم باشند و کمالات
 را در خدمت مولای حقیقی جل شانزه چست بر بندند و عزت را غیب باشند و بقدر
 ضرورت با خلق در آمیزند بی ضرورت باینها صحبت داشتن ستم قابل است آری باطلیه
 صحبت دارند و بقدر افاده و استفاده باینها مختلط بودند عزیز گفته است لا تخطب
 الا شرا و لا تقطع عن الله بحجة الاخیار و از عدم اطلاع بر احوال خود و احوال

باج

خان

یاران دربار نباشند مقصود احوال است علم باحوال اگر بدین نعمت است و اگر بدین غم نیست
 هرگز از شما نصیب است البته از شما فیض مند خواهد شد مقصود از سیر و سلوک شیخی و مرید گر فتن
 نیست مقصود از ان اوائی و ظالفی بندگی است بی منازعت نفس و غیر مقصود نیستی و گنجی
 است و زوال رعوت و انانیت آیه که معرفت بان مربوط است هر که باین کس رجوع میکند
 و انابت می آرد و او را از حق باز داشته بخود مشغول میسازد و هر که رجوع نمی آرد او را بحق میسازد
 ممنون او باید شد ربایمی یارب همه خلق را بمن بدخو کن + و جمله جهانیان مرا یکسو کن +
 لعنه دل من صرف کنی از هر چیت + در عشق خودم یکجیت و یکرو کن + وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاخِرًا

مکتوب سی و نهم (۳۹)

بمیر الشیخ نجفی کابلی در تحریر بر طلب حق جل و علاه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بَعْدَ التَّحْمِیْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْتِسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند مجاری امور مشکورت امید که آن عزیز نیز
 سلامت و عافیت باشد و بر جاوه شریعت علیه و سنت سنیة مستقیم بود و از قشر
 بلب آید و از لفظ المعنی گراید خوش گفت بیت قومی ز وجود خویش فانی + رفته
 ز حروف در معانی صحیفه شریفه رسید سبب مسرت گردید باید که هم برین متوال از احوال
 خیر مال خودی نوشته باشند که باعث توجیه غایبانه است اظهار طلب نموده بودند حق
 سبحانه آتش طلب را مشتعل گرداند و شعله شوق را سر بلند کند تا از ماسوی تمام برماند و
 بحجت ذاتیه رساند مگر ما باندازه محبت و شوق راه فیض مفتوح است و از باطن بیابان
 راه کشاده امیدوار باشند نوشته بودند که یکی از خلفائے این سرزمین افر شود که واسطه
 حصول مطالب این فقیر بود و توجهات مصروف میباشته باشد محمد و ما شیخ عبد الکریم اینجا
 حاضر بود باو گفته ام و خواجه محمد حنیف بهما نجاست بشما خواهد فهمانید احتیاج نوشتن

له دعوت بصفتین سرکشی و خود آرائی ۱۲

در نامه

بودند و شما را بگویند

نیست به هر کدام که رجوع نمایند نیک است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب سیم و ششم

بغلام محمد افغان در تعجیر واقعه که دیده بود که فنا فی الله شود و بقاء باشد و در آن که مطلوب
 درین نشأه فانیه همین در دو شوق است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الله تعالی مشمول
 الطاف و عنایات خویش دارد و صیغه گرامی رسیده سرت بخش گردید چون متضمن احوال و
 اذواق شریفه بود سرت بر سرت افروخته بود که شب بعد از او ای نماز تهجد دیدم که تو
 ظاهر شدی و باین بنده میگوئی که فنا فی الله شود و بقاء باشد نشود بعد از افاقت خود را فنا
 فی الله مییافت از بقاء باشد هیچ اثر نبود و این واقعه و این یافت اثر فنا فی الله
 است که در حضور بیان میکرد و متها در آن بودید خدا الله سبحانه علیه هذه العطية
 العظيمة و على سائر نعمائه بدانند که فنا کمالیست نخستین از کمالات ولایت و شرط کمالات دیگر
 است گفته اند بیست تو باش اضلا کمال این است و بس روز و رگم شود وصال این است
 پس و مشایخ را در بیان فنا و بقاء احوال است از انجا این معانی را فرافتن دشوار است
 تنقیح و توضیح که حضرت ایشان ما قد سئل الله سبحانه و سیرة این عالم را بیان نموده
 و بذروه علیار ساینده امر و دیگر است و حقیقت دیگر دارد گو یا حقیقت فنا درین موطن است
 من لم یکن یکن یکن لذت می شناسی بخدا تا بخشش و آنچه بعد از آن دیده آید
 فقیه بصورت مصافحه هر دو دست شمار ابد و دست خود گرفته ام بعد از آگاهی ازین واقعه
 آثار بقاء و خود مییابد و این معنی روز بروز در تزیید است واضح گردید مگر ما فنا و بقاء هر دو در کن
 ولایت اند که شد که از هر کدام شراب یا فایده و ایما نه حاصل نموده آید و آنچه در واقعه گفته که
 بقاء باشد نشود می تواند که باین اعتبار باشد که هنوز هنگام آن نرسیده است و می تواند که باین اعتبار
 باشد که بقاء موهبت صرف است که مقدمه آن که فناست نیز موهبت است پس معنی

جایگاه

جایگاه

جایگاه

چنان باشد که در حصول بقا ثقب کش که بے سعی تو بعد از فنائے اتم از راه فضل و موهبت آن
 مشرف خواهند ساخت بخلاف فنا که هر چند موهبت است لیکن مقدمات آن کسبی است
 چه فنا که انتفاست نتیجه نفی است و نفی کسبی است چه نفی طریقت است و انتفا حقیقت
 و طریقت بظاهر یکبست است و حقیقت موهبت است پس فنا فی الله شویعی در
 تحصیل مقدمات او کوشش کن و نفی را کمال سان تا انتفا بر وجه کمال آید دیگر آنچه مقصود
 از سیر و سلوک است زوال گرفتاری است از مادیات حق جل و علا و خلاصی است از شر
 نفس و ریخت و انانیت او که در فنا حاصل است و معالیه بقا از مزال اقدام سالکان است
 محل توهم آنست که بنده مگر حق شود تعالی عن ذلک هر چند توهم مدفع است بآنکه حقیقت
 بقا تخلق است باخلاق حسنه بعد از اخلاص از اخلاق سینه که بقنا مربوط است لهذا گفته فنا
 شویعی طالب فنا شود بقا شویعی کوشش حصول آن مکن اگر از خود عطا میفرماید نعمت
 است عظمی و امید است که از زلت محفوظ دارند و دیگر قبض و بسط احوال اند که سالک را رؤی
 مید باز و در قبض از جانروند و بطاعات و عبادات بیشتر رغبت نمایند و آنچه در واقعات
 خود را محله محله بلبائی و یواقیت مبینند بسیار خوبست بیشتر بقا است از
 در طلب و شوق مطلوب و تعطش و بے آرامی خود را ظاهر نموده بودند نیک مبارک است اللهم
 زد درین نشأه فانیه بهمین درد و شوق مطلوب است و تعطش و بے آرامی مرغوب یافت بر
 وجه کمال موعود بنشأه باقیه است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله کلایت مزیت
 انسان بر سایر مخلوقات بهمین درد و بے آرامی است که کار انسان را فوق برده است بیت
 قدسیان را عشق هست و نیست + در دراجز آدمی در خور نیست
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ تَابَعُوا الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ
 إِلَهِ الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْخَالِدَةُ

۱۵ که بسی وقت محتاج است ۱۲ لغز نگاه پائے راه روندگان ۱۳ بداند که این کریم در سوره عنبوت
 از پاره امن خلق واقع است ۱۴ در بین پلایه سبائی در ۱۵

مکتوب سی و نهم

بصوفی سعد الله کابلی شرح اذواق و احوال او که نوشته بود و در بیان آنکه آنچه مقرر قوم است
 آنست که یافت مطلوب منحصر در نفس است و نزد حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ
 بِسِرِّهِ حَقِيقَتِ يَافِتِ بِيرونِ النَّفْسِ سِتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ
 عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى کتابتے کہ برادر دینی ملا سعد الله فرستاده بود رسید خوشوقت
 ساخت آنچه در واقعہ دیدہ اید کہ مکتوبے بشمار رسیده است کہ نوشته اند کہ ترا مناسبتے بقرآن مجید
 حاصل شدہ است و نیز از کمالات فرقانی حظے گرفته حافظ محسن گوید کہ مرا ہرگز فلانے زین
 کمالات چیزے نگفتہ است بدانند کہ قرآن کلام حق تعالی است و صفت حقیقی او عزَّ اَنْبُیاءُ
 کمالات او لَا تُحْصَوْنَ وَلَا تُحْصَى است تا کہ ام صاحب دولت باشد کہ درین دریائے بیکران
 شناوری یا غرقے ازان بدست آرد تا در حرفے ازان بدست آرد این واقعہ شما امیدوار
 ساختہ است حق تعالی شما را حافظ مذکور را ازین سر چشمہ قطرہ بکام جان برساند اِنَّهُ الْمُبِیِّنُ
 لِكُلِّ عَسِيرٍ اَرْحَمَ اَرْحَمِیَّتٍ وَ حُضُورِیْ کِیْفِیَّتٍ خَاصٍ در نماز فرض و نفل و در تجلیات
 و محویت و ملائشی نیز دران و در بیرون آن و مزینت کیفیات نماز بر غیر آن کہ نوشته بودند
 بوضوح انجامید نیک و مبارک است حالت نماز چہ امریت نداشته باشد کہ نماز معراج مؤمن است
 و کمال معراج فوق سائر کمالات است حدیث اَرْحَمِیْ یَا بِلَالُ وَ حدیث قُرَّةُ عَیْنِیْ فِی
 الصَّلَاةِ مؤید این معنی است نوشته بودند کہ روزے در گوشہ خزیدہ بتضرع و زاری بتجی بودم
 و اشک از چشمہا جاری بود و درین میان گویا تو حاضری و بمن میگویی کہ فلانی تو سیر
 آفاقی و سیر انفسی را با انجام رسانیدہ چہ انعم میخوری و چہ میخواهی امیدوارم کہ اطلاع یابم

بایں

بایں

بایں

بایں

بایں

۱۵ غیر محدود و غیر محصور است ۱۶ غفۃ بالضم بقدریک مشت از آب و با نعمت یکبار آب برداشتن بدست و با کسر
 نزع از آب برداشتن بدست ۱۷ قوله خزیدہ از خزیدن بجائے و زائے معجمین یعنی داخل شدن و مخفی گشتن ۱۸

که دایره سیر آفاقی و انفسی بجا نتهی میشود و طالبین زمان بکدام مقام مشرف میگردد و بداند
 که سلوک سیر آفاقی است و جذب سیر انفسی میگویند که سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی
 قرب در قرب سیر آفاقی مطلوب بیرون از خود جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گردل
 خود گردیدن و این هر دو رکن ولایت اند تا هر دو حاصل نشوند ولایت صورت نه بند و مقرر
 قوم است که نهایت ولایت بنهایت سیر انفسی است و رائے این کما فی نیست که در ولایت
 معتبر بود کمال محال شهود انفسی گفته اند بیرون از خود شهود یافت نیست ^{نه}
 چون جلوه آن جمال بیرون ز تو نیست + پادرومان و سر جیب اندر کش
 و نزد حضرت ایشان ما قد سنا الله سبحانه بسیره یافت مطلوب بیرون آفاق و انفس
 است چه مطلوب بیرون آفاق و انفس است هر چه در مراتب آفاق و انفس ظاهر است همه
 بطلال وابسته است دایره ظن سیر انفسی نتهی میشود و معامله اصل با و رائے سیر آفاقی و سیر
 انفسی است و ورائے جذب و سلوک است از انفس در رنگ آفاق باید گذشت تا آنچه مطلوب
 بمشام جان برسد ^{نفس} لذت شناسی بخدا تا بخشی + پس سالک چون سیر آفاقی
 و انفسی با انجام برساند بنهایت ولایت صغری برسد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهارم (۴۰)

بکلام محمد لا هوری در تحقیق عدیبت ذاتیه انسان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ خُصُوصًا عَلَىٰ سَيِّدِ الْوَرَىٰ صَاحِبِ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ
 أَذْنَىٰ وَعَلَىٰ آلِهِ وَاصْحَابِهِ نَحْمَدُكَ يَا هُدَىٰ نَامَهُ نَامِي وَصِفُهُ كَرَامِي كَمَا نَمُرُ دَائِرِ الْمَسْكِينِ نَمُوهُ
 بُوْدُنُهُ وَوَدَّ أَنْ مَشْرُفٌ كَرُوْدُ اللَّهِ تَعَالَىٰ فِي مَرَارِجِ قُرْبِ تَرْقِيَاتِ دُمَادٍ وَجَذَبَاتِ وَعَنَابَاتِ
 خَوِيشِ كَرَمٍ وَمَتَا زَكَاةٍ مَكْرَمًا وَجُودِ سَائِرِ كِمَالَاتِ كَمَا نَبِجِ وَجُودِ خَاصَةِ حَضْرَتِ رَبِّ مَعْبُودِ
 اَزْوَاجِ كِمَالَاتِ هَرِجِ دُرْمَكْنِ نُوْدَارِ سِتْفَادِ وَسِتْقَارِ اِزَانِ حَضْرَتِ آنْجِه ذَاتِ مَكْنِ

عدم است که بواسطه انعکاس کمالات وجود ناکشته و باین کمال عاریتی و هستی انعکاسی خود را کامل
 و خیر تصور نموده است و دعوی شرکت و همسری بوجوه حقیقی پیدا کرده و بنیاد و دراز برین بنیاد
 نهاده و ازین رکن در آنانیت و سرکشی و عنوت بهم رسانده و چون سابقه عنایت و رحمت او در
 حقیقت خود را کمابهی دریابد و بر عذریته ذاتیه خود مطلع گردد و داند که این کمالات در عاریتی
 است و این خیریت انعکاسی است نه ذاتی این زمان سرشته سعادت بدست آید و رانحه
 از مطلوب بشام جان او برسد بیست چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردی و گر
 نیستی و چون این دید عاریت غالب آید در دست کمالات را از وجود و سایر صفات باطل سپارد
 و خود را که مرآت کمالات بود خالی محض باید و بواسطه خیریت نه بیند بلکه عدم محض باید و اثری از
 وجود و صفات در خود بیند این زمان بطن حقیقی مستعد گردد و آنچه مقصود از آفرینش او
 بود بجا آرد چه مطلوب دین نشاء فانیه ازین کس انتقا نیستی است نه تو میباش صلا
 کمال نیست و بس کمال و بحق او انتقا کمال است و خیریت در سلب خیریت بیچاره که
 نصیب او از مطلوب است هلاک نیستی است و کمال او سلب کمال از کمال مطلوب چه دریابد
 بحسن و جمال او چگونه برود که آن یوجد بعد العدم و یوکد بالولادة الثانية فخر
 یکون هو العارف والمعروف فهو الذاکر والمذکور اراده قدوم باین دیار اظهار نموده
 بودند نه کرم نما و فرود آ که خانه خانه رشت + در یوزه که ازین دور از کار نموده اند از راه
 حسن ظن است و الا این فقیر خود را هیچ وجه قابل هیچ نداند ایصال منازل قرب امر عظیم
 آری بمقتضای آن عند ظن عبیدی بی ممکن است که برون ظن شما بشما معامله فرماید
 بیست میتواند که در اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطره بارانی را والسلام او که

و آخرًا

مکتوب حیل و حکم

له يقول الله انا عند ظن عبدي بي و انا معه اذا ذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملأ ذكوري في
 ملائخير منه الى رواه البخاري و مسلم و الحصن الحصين

۱۶۵ سلطان عبد الرحمن در غایت کسب مرضی حق جل و علا یسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی الله تعالی همواره بعنایات و جذبات معنویہ مکرم و ممتاز دارا و صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت اظهار شوق ملاقات نموده بودند حق سبحانه اکثر شوق را مشتعل گرداند و ناکره محبت را سر بلند سازد تا از اسو بنام بر نماند و در سایه سرا پرده قرب برساند حیات چند روزه گیسو منقش است باید که در کسب مرضی مولا حقیقی جل شانه مصروف گرد و دیگر و فکر بشود تنگنای دنیا که فانی و در معرض هلاک است که آن میکند که با خیرت عوض نموده آید و در تحصیل آن از ملک بدنی و تنگنای سردی و رضامندی حضرت صمدی بازمانده شود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الیه الصلوٰت و السَّلَامَات و البرکات علی

مکتوب چهل و دوم

۱۶۶ بصوفی سحر کابی در جواب و قانع روشن او و آنکه نسبت از هر جابر سازیر خود باید و نیست یسبح الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی الله تعالی که برادر عزیز ملا سحر فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حمد لله سبحانه که بحجیت اند و روزیہ بداند آنکه در واقعه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی الیه و سلم و حضرت جبرئیل علیه السلام دیده آید و باید گیر مکالمه نموده آید و نسبت و کیفیت خاص که برین احوال مترتب گشته و روز دیگر که نسبت محبت و تلاشی و شوق و شورش که در سراقاده و در نماز عصر که کیفیت عظیم دست داده همه بوضوح پیوست و بخت شدلی گردید و حضرت ایشان ملا و حضرت خواجہ بزرگ و غوث ثقلین که دیده آید و سیکویند این اعزّه برائے تربیت شما آمده اند و نسبتها از هر که کم رسیده و جلعتها عنایت فرموده نیک مبارک است لیکن اینقدر باید دانست که از هر جافین نسبت که مشاهده کرده شود آنرا راجع به پیر خود باید ساخت که بصورت عزیز که متمثل شده افاضه

نسبت فرموده است وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب چهل و سیوم

بخواجه محمد حنیف کابلی دراز جاع خاوت بار اوده و تقالی و عدم تلتون بآن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ باخوی ارشدی میرساند احوال و اوضاع فقرا این حدود متوجیب حمت المسؤل من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم ظاهرًا و باطنًا احوال انویسان باشند و روز به بوند من استوی یوماه فهو مغبون آنچه دور افتاده را بدعای خیر یا آورند از تقلبات زمانه و انقلاب ایل زمانه دلنگ نشوند و از خفض و رفع آن تلتون نگردند بلکه عبرت گیرند و بر خود ترسان و لرزان باشند قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبهما کیف یشاء چه بید بر سر ایام خویش می لرزم به از مکر خداوندی حل شانه باید اندیشید و از استدرج باید ترسید علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم همه را از حق سبحانه باید دانست و همه را با و تقالی باید سپرد بیست از خدا دان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در تصرف اوست و ربنا لا تزعج قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من کدنا رحمة انک انت الوهاب

مکتوب چهل و چهارم

بخواجه عیسی کولابی در شرح کمالات فنا و بقا و در آنکه مدار کار بر فضل است لیکن از اعمال ناگزیر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب خوب که نامزد این مسکین نموده بودند و در آن بهجت و مسرت رو نمودن هیچ بود که در نماز عصر حاله غلوغ نمود و دید که اعتراضی که ذات اینکس بودند باهل خود نمود که در هیچ نامی و نشانی

سأله دوا این عاجزه و الترمذی بلفظ ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله الخ ۱۲ شیه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم الا و اقرعت و در سورة مائد از پاره و اذا سمعوا ۱۴ شیه و اقرعت در آن عمران ۱۲

از آنها نماند و تمام محال و متلاشی در اصل خود گشتند و اکثر محویت آنقدر رسید که شعور بر
خود و بر غیر خود نیماند و این محویت و این عود کمالات حاصل و بر چه کماله است در فنا و طمیان
نفس و اسلام حقیقی برین نوع فنا مترتب است و آنچه وارد شده مؤثراً قبل آن نموتوا
مرا از موت همین فناست که نفس درین فنا بطریق قهرمان محبت و نزول صاعقه احدیت از
دید و دانش ماسوی رسته است و از آنایت گذشته بلکه از خود مانده و نشانی نداشته و به تیغ
هوس غیب محویت مقتول گشته انجمن مقتول گم شده را توید و من کان میتاً فاحیینه
الایه و لیسارت من قتلته فانا دینه سر اوج برده و معامله او را از همه پیش ساخته این
حیات که بعد ازین موت است بگرم الله تعالی زوال پذیر نیست و چون نور بهت حضرت
موت از آن تواند برداشت صورت موت است حقیقت موت نیست تا مصداق حیات حقیقی
داشته باشد و جمیع محال بود الا ان اولیاء الله لا یؤمنون و لکن ینفقون من ذلک
الی دار شنوده باشند و کریمه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء
عند ربهم هرگز نیر و آنکه دلش زنده شد عشق و باعتبار صورت موت فرمود امان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فلامنا فاه نوشته بودند محال یاس تصور میشود
چنان مینماید که این اعمال که این مقصود دارد درین درگاه هیچ نیست و لاشه محض است حیران
که چگونه عمل کند شایسته این درگاه باشد و آنچه نوشته اند راست و درست است مدار
کار بر فضل است لیکن از عمل ناگزیر است و در عمل کوشش باید کرد و اعتماد بر فضل و رحمت
داشته باشد و این عمل لائق درگاه نباید داشت بزرگان گفته اند عمل و استغفر از آنچه
پرسیدیم ترجمان ما ترجمین قالت بیاسی من جل عیالی در حدیث آمده است که چنانچه
بعمل خود نجات نخواهد یافت گفت و لا انت یارسول الله فرمود و لا انا الا ان یتغمد فی
الله منه بر حمة آنچه در واقع دیده اند و مجلس رسالت پناه حنک الله تعالی علیهم و آله و سلم

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

در سوره انعام از یاره و لواتنا (۸) واقع است ۱۲۵ و اگر این کریمه واقع است در سوره آل عمران و یاره لن تنالوا ۱۲۵
واقع است در سوره آل عمران از یاره لن تنالوا ۱۲۵ و اما البیهقی فی الدعوات الکبیر ۱۲ مشکوة باب قیام شهر رمضان

نعمتہا است و تو امرست کہ از قسمت نمائی و تو میر جانی و فقیر را با جمعی دیگر برودہ بکار نمت
و با بوس آن سر و دیگر و علیہ الصلوٰات و التحیات مشرف گردانیدہ نیک و مبارک است
و بار دیگر دیدید کہ تو در پہلوئے آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم نشستہ و ساعت
نگذشتہ بود کہ صورت تو غائب شدہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم
بجائے تو ظاہر شد نہ بار صورت مبارک آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم غائب
گردید و تو بجائے ایشان نمودار شدی تا سہ مرتبہ اینچنین مشاہدہ یافتہ و حمد اللہ سبحانہ و علی
ذلک و علیٰ

مکتوب پہل و پنجم

بسم نور اللہ ہر بار بہ در نور عظمت مرقوم شد بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب مرغوب بیات
پناہ میر سید نور اللہ ہر سیدہ سترت بخش گردید باید کہ ہمہ بین منوال از احوال ظاہر و باطن خود
قلمی مینوہد ہند کہ باعث توجہ غائبانہ است اوقات را بیا د حق جل و علا معمور دارند و در
تحصیل مرضیات او عز و بر مانہ بجان کوشند و توشہ آخرت را ہمت سازند و دنیا برائے خوردن
و خفتن نیاوردہ اند و بہت عیش و تنعم نیا فریدہ اند محل عیش و تنعم در پیشست اللہم ان
العیش عیش الٰخرۃ بلکہ برائے طاعت و بندگی آفریدہ اند و برائے معرفت خویش آورہ اند
در ادائے وظائف بندگی جد و جہد مرغی باید داشت و در حصول معرفت و طلب آن خود را
قرار و آرام نباید داد و از ہر جا پوئے اذان بمشاہد جان برسد از پئے آن باید شد خوش گفت
بیت بچہ مشغول کنم دیدہ و دل کہ مذام دل ترا میطلب دیدہ ترا میخواہد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب پہل و ششم

بجان محمد ربک کولابی در بیان آنکہ عمیدستی حقیقی جز بدہم نیستی نتوان نمود بسم اللہ
الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و الذلیل التحيات میر ساند احوال ہمہ حال مستوجب

حَدَّثَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَافِيَتَكُمْ وَاسْتِقَامَتَكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا بِحَدِّثَاتٍ
 از شما پیر رسید چون متضمن سلامتی و ظهور نیستی و دید قصور بود بسبب مسترت گردیدن
 بِنَحْنَاهُ وَتَعَالَى اِنْ دِيرَازِ يَادَهُ كُنْ وَهِيَ حَقِيقَتِي خُودَا كَاهِي بِهَدَايَا مُنِيسَتِي صَبِيحَتِي
 نماید قَتِيلِ عَشَقِ رَا بَشَارَتِ مَنْ قَتَلْتَهُ فَاَنَادَ يَتَهُ كَانِي سَت وَكُشْتَهُ رَتِجِ مَحَبَّتِ رَا فَوَيْدِ
 فَاحْيِيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا سَرَّابِجِ بَرْدِهِ سِتْ كَرِيسِرْ كُوْنِ عَشَقِ مَاشْتَهُ شَوِي شُكْرَانَهُ
 بدو که خون بهائے تو منم + وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرٍ مِّنْ أَتْبَعِ الْهُدَىٰ وَاللَّزْمُ مُتَابَعَةُ
 الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالْحَيَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَىٰ

مکتوب چهل و هفتم

بمیرزا محمد صادق پیر نصیر خان در بیان حقائق و مضامین طریقه حضرات خواجگان و ایام
 با نچه حضرت ایشان مابان ممتازند و بیان کیفیت طریقه نفی و اثبات بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَلَا سَالَاةٍ الْحَيَاتِ میرساند مکتوب مرغوب که درینولا
 بدست کس خود نامزد این مسکین نموده بودند بورد آن مبتج و خوشوقت گردید حق سبحانه و
 تعالیٰ بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه مستقیم و مستقیم داشته باطن را به نسبت حضرات
 خواجها معبود و ارادند که این طریق از بسیار طرق دیگر بهتر و مرغوب ترست این طریق اقرب
 طرق است و البته موهل است طالب صادق اگر در صحبت پیر کامل افتد امید است که در راه نما
 و اگر در صحبت ناقص افتد گناه طریق نیست که او خود وصل نیست دیگر در صحبت او چگون
 وصل گردد و درین طریق اندراج نهایت در بابت است مبتدی شید این طریق از چاشنی
 نهایت به بهره نیست لیکن مدار طریقه مایه صحبت است و بر توجیه پیر ترقی وابسته بانست
 مرید بعد هر چند در غیبت پیر از باطن او بقدر محبت و عقیدت بهره مندست و اخذ فیوض و
 برکات مینماید لیکن از صحبت تا غیبت صد چند تفاوت است و ناز که بهائے که حضرت ایشان

ظاهر اخیریت درین باشد مخدوم و مادر هندوستان هم ولایت میسر است چرا همین جا بسیر مغوی را و
 ولایت نکنند و طالب این دولت نباشند و سفر در وطن نمایند و بسیر انفسی از سیر آفاقی
 مستغنی باشند امروز در هندوستان آن میسر است که اکثر جاها میسر نیست از کثرت قیوس و
 واردات رشک بقلع و بلاد است و از فرج صباحت و ملاحت شباهت تمام بثمرت شرب
 بطی و حُسن و لطافت دارد از انوار و برکات آن بیش از پیش امیدوار است سخن بجای میگرد
 رفت باید که بر طریق ماخوذه مداوم باشند و در نگه داشتن نسبت باطن ساعی بودند آنقدر بر
 محفط نسبت کوشند که نسبت حضور ملک دل شود و انقطاع تام از ماسوای مذکور حاصل آید
 عه این کار دولت ست کنون تا اگر او دهند و السلام اولاً و اخراً و ظاهراً و باطناً

مکتوب چهل و نهم

بمحمد میرک بیگ بخشی در بیان آنکه چون مطلوب حقیقی و راس آفاق و انفس است طالب او را
 باید که از آفاق و انفس بگذرد و ورای آن جولان نماید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْتِسَالِ الْحَيَاتِ میرساند حمد الله سبحانه که از سفر طویل بجات
 مراجعت واقع شد الحال بسیر انفسی بپردازند و از سیر تطیل بسیر تدریج برآیند و از بُعد بقریب
 اگر آیند نهایت کار نزد قوم سیر انفسی است سیر آفاقی را دور از کار میدانند و یافت مطلوب انحصار
 در انفس میگویند میفرمایند چون جلوه آن جمال بیرون تو نیست + پادرومان و سر
 بحیب اندر کش + نزد حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْغَيْرِ بِسِرِّ انْفُسِ
 در ناسیر آفاقی از یافت مطلوب تنهی است او تعالی چنانچه ورای آفاق است و راس انفس است
 نیز هر چه در مایه آفاق و انفس جلوه گریست همه آیات و ظلال است و تسلی شبه مثال
 پس مطلوب را ما ورای آفاق و انفس باید جست و ورای سلوک جذبه باید پیوست و ورای
 خروج و دخول باید طلب عقل عقیل سیر این معماران تواند کشود و راس خروج و دخول بیرون آفاق

وَالنَّفْسُ نَتَوَلَّى تَصَوُّرَهُ وَعَرَفْتُ رَبِّي بِجَمِيعِ الْأَصْدَادِ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +

مکتوب پنجاهم

بحاجی مصطفیٰ بنگالی درصحت و تفقد احوال و بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ادسال الخیات میرساند احوال او صنایع اینجی و مستوجب حمدست المَسْئُولُ مِنْ اللَّهِ سُخَّانَهُ عَافَيْتُكُمْ وَاسْتَقَامْتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا فَاتَّهَا بِإِلَاحِ الْأَمْرِ وَمَذَارِ الْجَسَادِ تَدْقِيسُ كَمَا أَزْأَحَالُ وَاصْنَاعُ شَمَااطِلَاعِ نَدَارِ دُخَاظِرِ نَكْرِ النِّسْتِ مَعْلُومِ نِيسْتِ كَنِ بَحْه وَضَعِ مِشَادِ وَبَكْدَامِ مَرْدَمِ صَحْبَتِ مِیْدَارِ بِدِشْتِ بِغَزَلِ رَاغِبِ اید یا بعشرت طریقہ بردم میگوید یانه و اگر میگوید چه قسم تاثیر میبخشد سهر حد فنا کس میرسد یانه بعلم ظاهر بیشتر اشتغال است یا بذكر و مراقبه راه ترقی مفتوح است یانه مِنْ اسْتَوَى یَوْمَآهُ هُوَ مَعْبُودٌ بِسِتِ خَوَابِمْ بِشَدَّازِ ویدیه درین فکر جگر سوز + کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت به باجمه حالات را نویسان باشند و اوقاف را معمور دارند و بعزلت بیشتر راغب بوند و از اشتغال بعلم ظاهر هم فارغ نباشند و اگر طالبی بیاید باحوال او بپردازند و توشه آخرت را آماده سازند و شبهای تاریک بگریه و استغفار روشن دارند و دوستان را بدعائے خیر یاد دارند وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا +

نا احوال

نا

مکتوب پنجاه و یکم

بجی

بمیرزا محمد مادی در بیان آنکه طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیرست و تحریر نص براتبع سنت و اجتناب از بدعت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ خَدَمًا وَوَحْدَتِ وَکَثْرَتِ ضِدِّ کِیدِ بَرْدِ نَدِ طَالِبِ حَدِثِ رَا تَرْکِ کَثْرَتِ نَاگزیرست هر قدر جهات کثرت با خود دارد همان قدر از وحدت حقیقی دور و مهجورست و وحدانی باید بود هم از روی طلب و محبت و هم از روی علم و ارادت تا مناسبت پیدا آید و مرآت

نا بیج

وحدت گردد و توحید حقیقی رسد التَّوْحِيدُ انْقِطَاعُ الْإِضافَاتِ أَوْقَاتِ رَافِدِکَ وَفکر معصوم
دارند و در تنویر باطن کوشند که محل نظر مولی است و تنویر باطن منوط بدوام ذکر و مراقبه است و
مربوط بادائے وظائف بندگی و ادائے فالص و سنن و واجبات و اجتناب از بدعت و محرکات
و مکرویات هر قدر که در اتباع شریعت و سنت و اجتناب از بدعت کوشید و آید نور باطن بفرزند
و راه بجنایات پس بکشاید اتباع سنت البته منجی است و نتیجه بخش و رافع درجات احتمال تخلف
ندارد و وارائے آن خطر و خطر است و راه شیطان فَاتَّخِذْ كُلَّ الْخَيْرِ فَمَّا أَبْعَدَ الْحَقَّ رَاةً
الضَّلَالِ دین تویم را که بوحی قطعی ثابت شده است بشریات و اوام و خیالات نیستوان
برداشت ماعذ الرسول الا البلاغ و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و البرکات العلی

مکتوب پنجاه و دوم (۵۲)

برفت بیک تحریر بر اعراض از خود و اقبال باصل و حصول استیلاک نیستی تا بقائے اتم
بران مترتب شود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
سیر ساند احوال مهمه حال مستوجب حمد است امید که آن برادر عزیز نیز بعافیت باشد و بحقیقت
صوری و منوی متحقق بود و از لفظ معنی آید و از ظل باصل گراید و از ظل باصل شاه راه است و
مانع از وصول باصل توجه ظل است بخود و اعراض او از اصل و چون بسیر سلوک بلکه بحض عنایت
از لی توجه بخود و بروزال آرد و بجائے اعراض اقبال باصل پیدا آید سر رشته سعادت بدست
افتد و متمسک بعزوه و تقنی گردد و پیوست چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردوی و اگر
زیستی بعد از وصول ظل باصل و حقوق بان سالک استیلاک و ضعیف است و فنا نیستی
و این معنی کمال است و حق او کمال و در سلک کمال است خیریت او در انتقائے خیریت معرفت

سایه زبات بعضی اول و رائے ممل شده معنیهای باطل لیهو آمیز جمع درست که معنی باطل است ۱۲ غیثات
که جنگ زنده برشته رحیم ۱۲

والبسته باین فناست قرب منوط باین ارتقاء اِذَا تَجَلَّىٰ لَكَ اللَّهُ شَيْءٌ خَصَّكَ لَهُ، وبعده از آن مستعد
آن میشود که او را از نزد خود و حیوة دهند و با خلاق خود مخلوق سازند من قَتَلْتَهُ فَأَنَا بَيْتُهُ وَتَكْمِيلُ
ناقصان بازیش گردانند کریمه او من كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي
النَّاسِ نشان حال اوست آن زمان نعمت در حق او تمام شود و منی خلافت بنظر آید
این کار دولت است کمون تا گردا دهند از ارتحال فرزند میان لشکری مرقوم نموده بودند و نوع
تا کم از فرقت او ظاهر ساخته اَنَا لِلَّهِ وَآتَاكَ إِلَهِهِ رَاجِعُونَ بتقدیر و اراده او تعالی رضای
ناگزیر است مصائب صوری و وسائل طراوت و نصارت معنویه است و بسبب ترقیات اخرویه
حق سبحانه اجر جزیل دهد و راه ترقی بکشاید و نعم البدل کرامت فرماید اِنَّهُ قَرِيبٌ مَّجِيبٌ و

مکتوب پنجاه و سوم (۵۳)

شیخ عبد اللطیف همشیره زاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى در شرح قول لَا يَذْكُرُ اللَّهُ
إِلَّا اللَّهَ و بیان آنکه تحقق بکلام مجید از آثار این دیدست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ بفرزند سعادت انما میرساند رقیبه که فرستاده بودند مطالع آن
فرحت فراوان بخشید و ذوقین ساخت شکر خداوندی جَلَّ شَانُهُ بجا آرند لکن شکر کُنتُمْ
لَا يَذْكُرُ تَكْمُلُ نوشته بودند شیخ در نماز تهجد صحن قراة قرآن مجید خود را قاری و میان
نمی یافت و قراة باین طرف منسوب دید بلکه بعض قدرت او تعالی کلام او گویا اینجا ظهور
فرموده و زبان خود را مانند شجره موسویه می یافت قول لَا يَذْكُرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهَ صدق این
حال میدید و گاهی هنگام تلاوت بقای و تحققی بآن میابد و این بیت موافق این مذاق
میشود بیت اندر سخن دوست نهان خواهم گشت + تا بر لب و بوسه نرم چو نشن بخواند +

یعنی هرگاه حق جل و علا جلوه فرماید بچیز است شود آن چیز پیش و عز وجل ۱۲ ۵۲ این کریمه در سوره

انعام از پاره اول و انما واقع است ۱۲ ۵۳ در سوره ابراهیم از پاره دوم و ابهری (۱۳) واقع است ۱۲

سعادت الطوار آنچه اول نوشته اند درجه علیاست و فقا تا اثری از آثار سالک باقی است
 بیدار گوید الله الا الله درست نمی آید و ذکر او عائد با و از اینجا تواند بود آنچه از عزیز منقول
 که در و رطبه همگانه افتاده بودند ذکر که اگر ازین و رطبه نجات یابم هرگز حق تعالی را یاد نکنم ازین
 رگبند را باشد که یا خود را یا این پستی و دنات هیچگونه شایان آنجناب مقدس ندیده و عائد
 بخود یافته و گناه یافته و گناه بزرگ تصور نموده و آنچه اهل وحدت وجود کلا بیدار گوید الله الا
 الله میگویند آنرا یا این مسایه نیست اینک ایشان بر تعین امکانی که آنرا بعنوان حقانی
 دانسته اند اطلاق میاید چه این جامع همه اوست میگویند و مقتیدات را عین مطلق است انکار
 و در مانحن فیه از تعین امکانی اینجا اثری مانده است نشان مابین ما حقیقت کلا
 بیدار گوید الله الا الله درین موطن است نه در اینجا که وجود ذکر در میانست غایب الامر اختلاف
 عنوان است بکلمه نفی و اثبات نفی عنوان غیریت نموده اثبات الوهیت خود می نمایند همان
 قصه است آنجناب اندر مکر موشی شتر شد بر سر اصل سخن رویم که عارف را هر چند در فقا
 قدم راسخ بود در کالات فوق و فوق الفوق راسخ تر باشد و باطن بطون نفوذ نماید و آنچه
 ثانیاً از تحقیق فنا و بقا بکلام مجید نوشته اند نتیجه دید اولی است و ثمره آن فناست نیک
 سائل باید نمود و قریب و منزه است که کلام را با شکم است دیگر را نیست پس عارف قریب که از راه
 کلام حاصل خواهد نمود و هم برین قیاس خواهد بود و در سخن نهان شده باطن بطون خواهد رسید
 و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و
 علی اله الصلوات و التسلیمات و البرکات علی

مکتوب پنجاه چهارم

بشیخ مظفر برهان پوری در بیان آنکه تا معامله سالک بصفات و اعتبارات است علم و تمیز را
 گنجایش است چون معامله غیب ذات افتد جهل و بی تمیزی افزاید و در ذکر بعضی از نصائح

توجه
 به

و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَرَأْسِ السَّجَّاتِ مِيرَسَانِدِ صَحِيفَةِ كَرَمِي
 سِيدِهِ سَبَبِ مَسْرَتِ گُروید چون متضمن عافیت و سلامتی اجنبه بود و منتهی بر استقامت ظاهر
 و باطن شان مَسْرَتِ مَسْرَتِ افزود نوشته بودند که اکثر اوقات در نماز فرض و نفل انواع
 انواع انوار و فیوض گوناگون رُومید بدجدیکه در هر رکعتی که میرسد در میماند و جمیع صفات و
 حرکات و سکُنات در صلوٰۃ و غیر ما بحق را بی رُجوع نیست و لفظاً انا هیچگاه خطور نمیکند و
 اینهمه احوال سنجیده و اذواق پسندیده اند الله تعالی ابواب ترقیات را همواره مفتوح وارو
 و آنچه بعد ازین نوشته آید که بعضی واردات که رُومید بدجد بتقریر و تحریر در غم گنجی الخ مانا که این
 واردات ناشی از مرتبه مقدسه غیبیات اند که نصیب از آن مرتبه جهالت و نکارست تا هر جا
 علم و تمیز را گفتگوست ناشی از صفات و شیون و اعتبارات است و چون مُعَالَفَةُ غِیْبِ الشَّيْبِ
 افتد و تمیز اصول و شیون نماید جهل و حیرت افزاید من عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانُهُ نَشَانِ جَالِ
 این موطن است از گرمی مجلس و تاثیر توجّهات و وصول طلب بفتائے قلب بعضی بفتائے
 نفس که نوشته بودند خوشوقت ساخت اللَّهُمَّ زِدْ شُكْرَ خَدَاوندی جَلَّ شَانُهُ بجا آرند
 لَئِنْ شُكِرْتُمْ لَازِدَتْكُمْ و از مکر خداوندی جَلَّ شَانُهُ بهر اسان باشند و ترسان لرزان
 بودند و استغفار را از مقام این ام خطیر لازم گیرند و توجّهات را از طلبه دریغ ندارند
 و ترقیات شان را خوانان بودند و سایر اوقات را در گوشه نامردی بسر برند و از تذکر تقصیرات
 و تفکر در آلاء و واردات خالی نباشند و نوشته آخرت را آماده سازند و در کسب مرضیات
 مولای حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ سعی بلیغ نمایند و آنچه در افتاده را بدعائے خیر یاد آرند
 و سلامتی خاتمه او خواهند و آنچه در باب خواجہ امان الله و خواجہ محمد مومن نوشته اند که احوال
 و کیفیات نیک دارند و بهر دو فنا مشرف گشته در مقام حیرت اند و واضح گردید خوشوقت
 گشت طلب تعین عدد و طالبان در حق ایشان نموده بودند این امر مفوض به رائے شما
 است بعد استخاره هر عدد که تعین کنند و هر گاه خواهند بر آن اضافه نمایند یا اجازت مطلق

فرمایند امید است که مبارک باشد لیکن هرگاه یکسے اجازت کنند باید که مشروط باتباع شریعت
الترام سنت و رسوم بر محبت شیوخ سازند و السلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی الیه الصلوات و البرکات و التسلیمات العلی

مکتوب پنجاه و پنجم

بمشيخت پناه شیخ درویش محمد برکی جالندهری در احکام موالات بافتار و احکام تقیه و
فضیلت حب و بغض فی الله تعالی و در معتقدات جماعه که میگویند که فقیری بدنا بودنت
یکسے بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ
اصْطَفَى خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِنَا لَوْزَى صَاحِبِ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَعَلَى آلِهِ نَجْوَمِ الْهُدَى
وَصَحْبِهِ الْبَرَّةِ الثَّقَةِ أَتَمَّا بَعْدَ سَلَامٍ وَتَحِيَّةٍ مِنْ مَسْكِينِ مُطَالَعَةِ فَرَايِدِ صَحِيفَةِ كَرَامِي مُشْرِفِ
سَاحَتِ تَفْسِيرِ الزَّكْرِيَّيَا لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا نَفْسَهُ نَمُودَهُ بُوْدَنَهُ وَ
بِشَاشَانِي تَفْصِيلِ مَوَالَاتِ وَعَدَمِ مَوَالَاتِ بِالْكَفَّارِ وَتَقِيَّةِ وَعَدَمِ تَقِيَّةِ فَرَمُودَهُ بِكَرَامَا صَاحِبِ تَفْسِيرِ
كَبِيرِ دِينَ بَابِ تَفْصِيلِ سَخْنِ كَرْدِهِ أَنْزِلْ بِجَنْسِ زِيَادِ مَنَامِيدِ قَالَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي تَحْرِيرِ
مَوَالَاةِ الْكَافِرِينَ أَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلْتَ آيَاتِ اخْرُجْتُمْ فِي هَذَا الْعَنَ مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى لَا
تَتَّخِذُوا بَاطِلًا مِنْ دُونِكُمْ وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ لَا يَتَّخِذُ قَوْمًا يَوْمُونِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ

له قوله لا يتخذون من دونه ايمان كرميه واقع است در سورة آل عمران از پاره تلك الرسل (۳) ۱۲ له قوله لا يتخذوا باطلًا ايمان واقع
است در سورة آل عمران و پاره من تناولوا وقوله لا يتخذ قوما يؤمنون الله واقع است در سورة مجادلة و پاره قد سمع الله وقوله لا يتخذوا
اليهود والنصارى ايمان واقع است در سورة مائدة و پاره لا يحب الله وقوله لا يتخذوا عدوي ايمان واقع است در آغاز سورة
ممتحنة از پاره قد سمع الله ۱۳

وَقَالَ عَزْرَمِنْ قَائِلٍ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَأَعْلَمُ أَنَّ كَوْنَ
 الْمُؤْمِنِ مِنْ مَوْلِيَا الْكَافِرِ يَحْتَمِلُ ثَلَاثَةً أَوْجُهُ أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ رَاضِيًا بِكُفْرِهِ وَيَتَوَلَّاهُ
 لِاجْتِلَاءِهِ وَهَذَا مُشَوَّعٌ مِنْهُ لِأَنَّهُ كُلُّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُصَوِّبًا لَهُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ
 وَتَصَوِّبُ الْكُفْرِ الْكُفْرُ وَالرِّضَاءُ بِالْكَفْرِ كُفْرٌ يُسْتَعْيَلُ أَنْ يَبْقَى مُؤْمِنًا مَعَ كَوْنِهِ بِهَذِهِ
 الصِّفَةِ وَثَانِيهَا الْمَعَاشَرَةُ الْجَمِيلَةُ فِي الدُّنْيَا يَحْسِبُ الظَّاهِرُ وَذَلِكَ غَيْرُ مُشَوَّعٍ
 مِنْهُ وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ وَهُوَ كَالْمُتَوَسِّطِ بَيْنَ الْقِسْمَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ هُوَ أَنَّ مَوْلَاةً
 الْكُفْرَ بِغَيْرِ الرُّكُوبِ إِلَيْهِمْ وَالْعَوْنِ وَالْمُطَاهَرَةِ وَالتَّصَرُّفِ إِمَّا يَسْبَبُ الْفِرَاقَ
 أَوْ يَسْبَبُ الْمَحَبَّةَ مَعَ اعْتِقَادِ أَنَّ دِينَهُ بَاطِلٌ فَمِنْهُ لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ إِلَّا أَنَّهُ مَنِهَى
 عَزْرَمِنْ أَنَّ مَوْلَاةً بِهَذَا الْمَعْنَى قَدْ تَجَرَّأَتْ إِلَى اسْتِحْسَانِ طَرِيقِهِ وَالرِّضَاءِ بِدِينِهِ
 وَذَلِكَ يُخْرِجُهُ عَنِ الْإِسْلَامِ فَلَا جَرَمَ هَذِهِ تَعَالَى فِيهِ فَقَالَ تَعَالَى وَمَنْ
 يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ فَإِنْ قِيلَ لِمَ لَا يَحُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُ مِنَ
 الْأَيَةِ النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ بِمَعْنَى أَنْ يَتَوَلَّوْهُمْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا
 إِذَا تَوَلَّوْهُمْ وَتَوَلَّوْا الْمُؤْمِنِينَ مَعَهُمْ فَذَلِكَ لَيْسَ بِمَنْهَى عَنْهُ وَأَيْضًا فَقَوْلُهُ
 لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ فَيُزِيدُهُمْ زِيَادَةً مِنْ تَبَرُّ لَأَنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُوَالِي غَيْرَهُ
 وَلَا يَتَّخِذُهُ مَوْلِيًا فَالنَّهْيُ عَنِ اتِّخَاذِهِ مَوْلِيًا لَا يُوجِبُ النَّهْيَ عَنْ أَصْلِ مَوْلَاةٍ بِهِ
 فَلَمَّا هَذَا الْأَحْتِمَالَانِ وَلَمْ يَأْتِ فِي هَذِهِ الْأَيَةِ إِلَّا أَنْ سَائِرُ الْأَيَاتِ الدَّالَّةِ
 عَلَى أَنَّ لَا يَحُوزُ مَوْلَاةً لَكُمْ دَلَّتْ عَلَى سَقُوطِ هَذَيْنِ الْأَحْتِمَالَيْنِ قَالَ الْحَسَنُ أَخَذَ
 مُسَيْلَمَةُ الْكُذَّابُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
 لَا أَحَدُهُمَا أَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ نَعَمْ نَعَمْ فَقَالَ أَفَتَشْهَدُ أَنَّي رَسُولُ
 اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَكَانَ مُسَيْلَمَةُ يُرَنِّمُ أَنَّ رَسُولُ بَنِي حَنِيفَةَ وَحُمْدُ رَسُولُ قُرَيْشٍ

الْمُطَاهَرَةِ

فتركه ودعا الآخر فقال اتشهد ان محمدا رسول الله قال نعم قال اتشهد
انني رسول الله فقال اني اصم ثلثا فقد مته فقتله فبلغ ذلك رسول الله صلى
الله عليه واله وسلم فقال اما هذا المقتول فمضى على يقينه وصدق به فنيئا له واما
الآخر فقبل رخصة الله فلا تبعه عليه واعلم ان نظير هذه الآية قوله تعالى
الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان اعلم ان للثقيفة احكاما كثيرة ونحن
نذكر بعضها الحكم الاول ان الثقيفة انما تكون اذا كان الرجل في قوم كفار
ويجاء منهم على نفسه وماله فيدار بهم باللسان وذلك بان لا يظهر العداوة
باللسان بل يجوز ايضا ان يظهر الكلام الموهمة للحبية والموالاتة ولكن بشرط ان
يضمير خلافا وان يعرض في كل ما يقول فان الثقيفة تاتيرها في الظاهر لا
في احوال القلوب الحكم الثاني للثقيفة هو ان لو اقصم بالايمان والحق حيث
يجوز له الثقيفة كان ذلك افضل ودليله ما ذكرناه من قصة مسيكة الحكم
الثالث للثقيفة انما يجوز فيما يتعلق باظهار الموالاتة والمعاداة وقد
يجوز ايضا فيما يتعلق باظهار الدين فاما ما يرجع ضرره الى الغير كالقتل و
الزنا وغصب الاموال والشهادة بالزور وقذف المحصنات واظهار الكفار على
عورات المسلمين فذلك غير جائز البتة الحكم الرابع ظاهر الآية يدل على
ان الثقيفة انما تحل مع الكفار الغالبين الا ان مذهب الشافعي رضي الله عنه
ان الحالة بين المسلمين اذا شاكلت الحالة بين المسلمين والمشركين حلت الثقيفة
محاماة على النفس الحكم الخامس للثقيفة جائزة لصون النفس وهل هي جائزة
لصون المال يختمل ان يجزم فيها بالجواز لقوله صلى الله عليه واله وسلم حرمة مال
المسلم كحرمة دمه ولقوله صلى الله عليه واله وسلم من قتل دون ماله فهو شهيد

سأله يعني من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره الزاوية واقع ست در سورة نحل از پاره ربا (١٤) ١٢

وَلَا تَحَاجُّ إِلَى الْمَالِ شَيْئًا وَلَا إِذَا بَاعَ بِالْعَيْنِ سَقَطَ فَرَضُ الْوُضُوءِ وَجَاءَ
 إِلَّا قِتْصَادُ عَلَى التَّيَمُّمِ دَفْعًا لِكَ الْقَدْرِ مِنْ نَقْصَانِ الْمَالِ فَكَيْفَ لَا يَجُوزُ هُنَا
 الْحُكْمُ السَّادِسُ قَالَ مُجَاهِدٌ هَذَا الْحُكْمُ كَانَ ثَابِتًا فِي أَوَّلِ الْأِسْلَامِ لَا جِلْصُفٍ
 الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَّا بَعْدَ قُوَّةِ دَوْلَةِ الْأِسْلَامِ فَلَا وَرَوَى عَوْفٌ عَنْ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ
 التَّقِيَّةُ جَائِزَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهَذَا الْقَوْلُ أَوَّلِي لِأَنَّهُ دَفَعَ الضَّرَرَ
 عَنِ النَّفْسِ وَاجِبٌ بِقَدْرِ مَا كَانَ شَفَقَتْ آثَارُ الْكُثْرِ صُوفِيَةٍ خَامٍ وَمَلَا حِدَةَ إِنْ قُتِلَ
 أَوْ مَوَالَاةُ كُفَّارٍ بَاكٍ نَارُكَ وَمِكُونِيْدُ كَرَاهِ فَقِيرِي بِدَنَابُودِ نَسْتِ بِهَيْكَلِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُرُورِ
 أَنْبِيَاءِ وَرَيْسِ فُقَرَاءِ وَأَوْلِيَاءِ رَاكَ الْفَقْرُ فُخْرِي فَرَسُودِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
 حَكَمَ مِشْوَرِيَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَطَرِيقُهُ مُرَضِيَّةُ
 أَوْ نَزِيرِ غُلْظَةٍ وَقِتَالِ الْكُفَّارِ بُوْدِهِ عَجَبُ فُقَرَاءِ أَنْدُ كَرَاهِ سَغِيمِ خُذْ وَبِشَوَاكِي خُذْ كَرَاهِ شَتِ
 رَاهِ دَكْرِ اخْتِيَارِ كَرَاهِ دَخْلَاتِ طَرِيقِهِ مُرَضِيَّةُ أَوْ كَزِيدِ غَيْرِ اِزْضَالَتِ وَكَمَاهِي نَخْوَاهِ اِفْرُودِ
 فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْكُفَّارِ بِشَيْكَ اَعْدَادِ اللَّهِ أَنْدُ كَرَاهِ نَبْصُوصِ قَطْعِيَّةِ ثَابِتِ شَدِيدِ
 عَجَبِ دَعْوَةٍ دَوْتِي سَتِ كَرَاهِ بَشْمَانِ اودوستي دَارُكَ وَتَبْرِي نِي نَمَائِدُ اَكْرِ الْكُفَّارِ وَفُسَاقِ
 مَبْغُوضِ اَعْدَادِ حَقِّ نَبَاشْتِ دُعُوضِ فِي اَللَّهِ اِزْضَالَتِ وَاجِبَاتِ دِينَ نَبُودِ اَزْ اَفْضَلِ مُقَرَّبَاتِ وَكَمَلِ
 اِيْمَانِ نَشْتِ وَبِسَبِّ حُصُولِ اِلَايْتِ وَرَضَا وَقَرَبِ حَقِّ سُبْحَانَهُ اَللَّهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْجَوْهَرِ أَنَّهُ
 سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَحِقُّ الْعَبْدُ حَقَّ صِرَاحٍ إِلَّا اِيْمَانٌ حَتَّى يُحِبَّ لِلَّهِ تَعَالَى
 وَيُبْغِضَ لِلَّهِ فَإِذَا أَحَبَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَابْغِضَ لِلَّهِ تَبَارَكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّ الْوَلَاءَ مِنَ اللَّهِ
 رَوَاهُ أَحْمَدُ وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحَبَّ
 لِلَّهِ وَابْغِضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ اِلَايْمَانَهُ رَوَاهُ ابْنُ دَاوُدَ وَهُمْ مِنْ
 حَدِيثِ آدَمِ سَتِ تَقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْقَوَاهِمِ بِوُجُوهِ الْكُفَّارِ

صلوات الله تعالى عليه وآله وسلم

لَهُ يَعْنِي فَلَا شَيْءَ لَدُنْهُ لَعْدَمِ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ ۳ وَفِي سِتِ دُرُودِ تَحْمِيمِ وَأَخْبَارِهِ قَسَمَ اللَّهُ (۲۸) دَنِيْرُودِ سُوْرَةِ قُبَةِ
 اِزْ بَارَةِ وَاَعْلَمُوا (۱۰۰) ۱۲

وَالْمُسَوِّرَاءَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْخِطُهُمْ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّبَاعِ عِدْمُهُمْ دَوَاهُ
ابْنُ شَاهِينَ وَالذَّيْلِيُّ وَهُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيْنَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ
قُلُوبَ الْفُلَانِ الْعَابِدِ أَقْبَرُ هَذَا فِي الدُّنْيَا فَتَجَلَّتْ رَاحَةُ نَفْسِكَ دَامَا انْقِطَاعَكَ إِلَى
فَتَحَرَّزْتُ فِي مَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا لِي عَلَيْكَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَاذَا عَلَيَّ قَالَ هَلْ عَادَيْتَ فِي عَدُوًّا
وَهَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا حَلَّ حَظَّ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَالحقُّ کہ محبتِ دوستان محبوبِ عداوتِ
دشمنان اواز لوازمِ محبتِ مستوجبِ صادقِ دین و عمل محتاجِ کسبِ و تحمل نیست چنانچه
در اعمال دیگر محتاجِ ست دوستانِ دوست چه باز یا بنظر می در آیند و دشمنان او چه قسم
این معنی در مجاز ظاهر است هر که دعوی دوستی نماید تا بترستی از دشمنان او نکند مقبول نیست
از منافق پیش نمیدانند شیخ الاسلام گفته که من بابو الحسن سمعون بن نیکم که استاد من حضرت
را در نجاف و هر که بر رنج دارد و تواز و رنج نباشی سگ از تو بود قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ كَانَتْ
لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا الْقَوْمُ هُمُ الْبَارُونَ إِنَّكُمْ مِنْكُمْ وَمِمَّا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كُفْرًا بَكُمْ وَبَيْنَكُمْ وَالْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا
حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ بَعْدَ إِيْزَانٍ فَرَمُوهُ لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ
كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ أَرْخَا مَعْلُومٍ مِثْلُ حَقِّ رَاجِلٍ وَعَلَا إِنْ تَبَرَّى لَابَدٍ
وَمَا كَرِهَتْ لَكَ كَاذِبًا عَمَّا وَاقَعَ تَعَالَى مِثْلُ مَا يَدَّ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ
یعنی هر که موالاة و دوستی با کافران کند پس نیست آنکس از دوستی و ولایت حق بر چیز
یعنی منسلح است از ولایت حق تعالی تمام چه دوستی و متضاد یعنی دو دشمن جمع نشود چنانچه
بعضی مفسران گفته اند شاعر میگوید تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزْعُمُ أَنِّي صَدِيقُكَ
لَيْسَ التَّوَكُّعُ عَنْكَ بِعَارِظٍ فَلَيْسَ أَخِي مَنْ وَدَّ نِي رَأَى عَلَيْهِ وَلَكِنْ أَخِي مَنْ

الحق

۱۲۱

یعنی این کس هر که دعوی نماید ۱۲۱ یعنی هر که تبری از دشمنان دوست نماید آنکس مقبول دوست نیست بلکه مردم او را منافق
میدانند و از منافق پیش نمیدانند ۱۲۱ یعنی خواجه ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام از اولاد حضرت ابوالیوب انصاری
رضی الله تعالی عنه ۱۲۱ بدانکه این کریمه واقع است در سوره شمس از پاره قدس (۲۸) ۱۲

وَدَفَعَنِي فِي الْمَغَائِبِ بَاسٍ هَرَكَةٍ دَعْوَى مَحَبَّتِ حَقِّ كُنْدِ وَتَبَرِّي از اعدائے او نماید در دعو کاذب
 است و بعضی مفسران گفته اند پس نیست آنکس از دین خدا بر چیز یعنی از دین هیچ ندارد
 و هر که از دین بی نصیب است از قرب و معرفت چه نصیب دارد و یحذر که الله نفسه یعنی
 من ترساند شمار حق سبحانه و تعالی بسبب موالاة کفار از عذاب که صادرست از ذات گفته اند
 که این تهدید عظیمست دلالت دارد بر نهایت توحش منہی عنه فی التفسیر الکبیر روی آنرا قیل
 لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّ هُمْ يَدْرَجُونَ مِنْ أَهْلِ الْحَيَرَةِ يَعْنِي نَصْرَانِيًّا لَا
 يُعْرِفُ أَقْوَى حِفْظًا وَلَا أَحْسَنَ خَطِّائِمَهُ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَتَّخِذَ كَاتِبًا فَاِمْتَنِعْ عُمَرُ مِنْ
 ذَلِكَ وَقَالَ إِذَا اتَّخَذْتُ بَطَانَةً مِنْ غَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ جَعَلَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذِهِ الْآيَةَ
 دَلِيلًا عَلَى النَّهْيِ عَنِ اتِّخَاذِ النَّصْرَانِيَّ بَطَانَةً وَدَوِيَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ
 قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِنَّ لِي كَاتِبًا نَصْرَانِيًّا فَقَالَ مَا لَكَ قَاتَلَكَ اللَّهُ أَلَا اتَّخَذْتَ حَفِيفًا
 أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ قُلْتُ
 لَهُ دِينُهُ وَلِي كِتَابُهُ فَقَالَ لَا أَكْرَهُمْ إِذَا هَانُوا اللَّهُ وَلَا أُعِزُّهُمْ إِذَا ذَلُّوا اللَّهُ تَعَالَى
 وَلَا أُدْنِيهِمْ إِذَا أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ لَا يَتِمُّ أَمْرُ الْبَصَرَةِ إِلَّا بِهِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ
 النَّصْرَانِيُّ فَمَا تَصْنَعُ بَعْدَهُ فَمَا تَعْمَلُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ فاعمله الآن وَاسْتَغْنِ عَنْهُ بَعْدَهُ
 حضرت ایشان را راضی الله تعالی عنه در مکتوبات قدسی آیات خود مینویسند که حضرت ابراهیم
 خلیل الله علی نبیینا وعلیه الصلوة والسلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بود
 تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تَعَالَى كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي آيَاتِهِمْ الْآيَةُ
 وَبِجَعْلِ عَمَلٍ فِي نَظَرِ قَصِيرٍ از برای حصول ضائے حق جل و علا برابرین تبری نیست میباید که حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهیه آفاقی مثل لات و عزری
 و عبده ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطان و ظل و نار جزاء این عمل شنیعست
 و آلهیه هوایی نفسانی و سایر اعمال سنییه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت

هاتفا رجول من اهل الحيرة يعني نصرانيا

خليل الرحمن

باینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است اگر عقاب و عتاب است بافعال راجع
 لهذا خلود و ناز جزا را این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشته و لیکن
 هذا اخرا المکتوب الحمد لله اولاً و اخراً و الصلوة والسلام على رسول الله و آله
 و سلم و على ائمة الكرام و صحبه العظام الى يوم القیامه +

مکتوب پنجاه و هشتم

ذکر این مکتوب
 بعضی مادیان
 از ده

بمرا ابوالمعالی در جواب کتابت او که اظهار طلب شوق و صحبت نموده بود و با ذکر بعضی از احوال
 شیخ عبد الخالق که از یاران است و ختم مکتوب بحديث جلیل القدر بسم الله الرحمن الرحيم
 الله تعالى و تقدس ساحت سینہ را از نقوش باسوسه مصفا و از دشن هوا فرکی ساخته بنظر
 اشعاع جمال ازالی که مبر از خیر و نهم و خیال است و مرتب و مرتب گرداناد ایفات نامہ گرامی
 که نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت چون مخیر از سلامتی ذات بابرکات بود و مست
 افزود آنچه در باب برادر دینی شیخ عبد الخالق مرقوم فرموده بودند بوضوح انجامید چون استخاره راه
 نمیداد موقوف باشد که بر تقدیر کمالات آنچه مقدر است و نصیب طرقت است بظهور خواهد پیوست
 مگر ما شیخ عبد الخالق یکین دے در صحبت گذرانیده است و اخذ فوائد ضروریہ این راه نموده است و
 از تلویین بتکمیل پیوسته و از فنا که رکن اعظم این راه است آگاهی یافته و از خالی از حال چگونه
 توان گفت مگر باعتبار آنکه از حال گذشته بحول حال پیوسته است چه حال از تلویین خبر میداد صاحب
 تکمیل حال پس پشت داده است بے اذواق و مواجید امور است که باطن تعلق دارد و اطلاع بر آن
 بے امداد ربانی بے تخلوق باخلاق الهی جل شانہ متعسر است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم
 غیرتی بسیار از اولیاء هستند که بر ولایت خود هم اطلاع ندارند و ظاهر شان از باطن شان
 بیخبر است دیگران بر ولایت شان بعلامه سبحانی شکل که پی بر ندانند که درین گرو سوار
 باشد و بر تقدیر یکمشار الیه خالی و بے بهره باشد و درین امر خطیر نباید وید و مرسل و در امت

مَنْ أَرْسَلَ بَابَهُ لِمَا حَظَّهُ نَمُوهُ ^{شاه} اِشْتَانِ نِسْنَادِيْنَ هِمَّ اَلْحَانِ زَمْطَرِيْتِ * مَعَ ذَلِكْ چُونِ
 اِقْبَالَ قَلْبِ اِشْتَانِ بَابِيْنَ عَزْزِ نَيْسِ مَوْقُوْفِ وَاَرَنْدِ وَهَرِ صَدِّ بَاشْدِ تَا اَزْ پَرْدِ عَيْبِ چِهْ مُوْكِيدِ
 سِيْتِ سَوَادِ تَهَابِ اَنْدِ پَرْدِ عَيْبِ * نَكَمِ كُنْ تَا كَارِ اِرِيْزْدِ وَجِيْبِ * اَيْنِ حَقِيْرِ دُعا وَتَوْجِيْهِ
 وَاَنْجِهْ لَوَا رِمِ خَيْرِ خَوَاسِيْ سِتْ بَقْصِيْرِ رَاضِيْ نَيْسِ وَاَلِ اَنْ مَلا وَاَزْ دَلِ جَانِ سِجْوَ اِهْدِ اَنْزِيْبِ
 حُجِيْبِ * وَلَخَيْمِ الْمَكْتُوبِ بِجَانِمِ حَسَنِيْ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ احْبَسْ عَنَّا رَسُوْلُ
 اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ غَدَاةٍ عَنْ صَلَوةِ الصُّبْحِ حَتَّى كِدْنَا نَنْتَرَا اِيَّ عِيْنِ
 الشَّمْسِ فَخَرَجَ سَرِيْعًا فَتُوبَ بِالصَّلَوةِ فَصَلَّى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَتُجُوْزِيْ الصَّلَوةِ فَلَمَّا سَلَّمَ دَعَا بِصَوْتِهِ فَقَالَ لَنَا عَلَيَّ مَصَاقِيْمٌ كَمَا اَنْتُمْ ثُمَّ اَنْقَضَ
 اَلْيَمِيْنُ ثُمَّ قَالَ اَمَّا اِنِّيْ سَاحِدٌ تُكْمَرُ مَا حَبَسْتَنِيْ عَنْكُمْ الْغَدَاةَ اِنِّيْ قُتِلْتُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ
 وَصَلَّيْتُ مَا قَدَّرْتَنِيْ فَمَضَيْتُ فِي صَلَوةٍ حَتَّى اسْتَشْقَلْتُ فَاِذَا اَنَا بِرَبِّيْ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى فِيْ اَحْسَنِ صُوْرَةٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَا يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ
 الْاَعْلَى قُلْتُ لَا اَدْرِيْ قَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ فَرَأَيْتَهُ وَصَمَّ لَفَافٍ بَيْنَ كَتِفَيْهِ فَوَجَدْتُ بُرْدًا فَاَمْلَأْتُهُ
 بَيْنَ ثَدْيَيْهِ فَجَلَّتْ لِيْ كُلُّ شَيْءٍ وَعَرَفْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَبَّيْكَ رَبِّ قَالَ فِيمَا يَخْتَصِمُ
 الْمَلَأُ الْاَعْلَى قُلْتُ فِي الْكُفَّارَاتِ قَالَ مَا هُنَّ قُلْتُ مَشَى الْاَقْدَامُ اِلَى الْجَمَاعَاتِ وَاجْلَسَ
 فِي الْمَسَاجِدِ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَاسْبَاغِ الْوُضُوْءِ عِنْدَ الْكِرَامَاتِ قَالَ ثُمَّ فِيمَ قُلْتُ فِي
 الدَّرَجَاتِ قَالَ وَمَا هُنَّ قُلْتُ اِطْعَامُ الطَّعَامِ وَلِيْنُ الْكَلَامِ وَالصَّلَوةُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ
 نِيَامُ قَالَ سَلِ قُلْتُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِيْنِ وَ
 اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَتَرْحَمَنِيْ وَاِذَا اَرَدْتَ فِتْنَةً فِيْ قَوْمٍ فَتَوَفَّنِيْ غَيْرَ مُفْتُونٍ وَاَسْأَلُكَ
 حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِيْ اِلَيْكَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنَّهَا حَقٌّ فَاذْ رَسُوْهَا ثُمَّ تَعَلَّمُوْهَا رَوَاهُ اَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ
 وَقَالَ هَذَا الْحَدِيْثُ صَحِيْحٌ وَسَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ اِسْمَاعِيْلَ عَنْ هَذَا الْحَدِيْثِ فَقَالَ هَذَا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

که خود را مرکز آن دایره میبایم ناشی شده است بدانند که مرکز دایره بزرگ میتواند که کنایت از حقیقت محمدی باشد علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بدلیل آنکه این حقیقت همه وقت مرکز آنست و آثار سایر حقائق تفوق است و همه حقائق و بیادیهی تعینات گویا ناشی از آن حقیقت اند و از آنکه خود را مرکز آن دایره یافته اید و بجهت تأیید همید میشوید و با کمال این واقعہ و همچنین وقایع دیگر بسیار روشن و عالی است و آنچه اول دیده اید از احاطه نور خود تمام عالم را نیز تأیید این معنی مینماید چه جامعیت و احاطه مناسب رب اوست علیه و علیٰ اله الصلوٰۃ والسلام اینقدر هست که اکثر وقایع و مناسبات بیشتر است اند و مخیر از استعداد و بعضی از آن نبی از قوت قریبہ بفعل و بعضی از آن دلالت بر حصول دارند مطلقاً دلیل حصول نیستند بهر حال امیدوار باشند میت میتوانی که دمی اشک مراحین قبول + ایکه در ساختہ قطره بارانی را +
و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفیٰ علیه و علیٰ اله الصلوٰۃ
والتسلیمات و البرکات العلیا +

مکتوب پنجاه و هشتم

بمقام قاسم روپری در بیان آنکه فنا و بقا بعلاقه طلبیت و اصالت است چون نمائند بعبودیت افتد تعالی و این علاقه نمائند کارخانه فنا و بقا انقطاع پذیرد و در بیان آنکه وجه را بوجه است نه بذات تعالی و در بیان بعضی از کمالات صلوٰتیہ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مکتوب مرغوب رسیده مستر بخش گردید چون بعضی از احوال پسندیده و اذواق سنیہ بود مستر بر مستر افزود نوشته بودند که اکثر از خوانش و نشانی نمے فهمد وجود و توابع آنرا عاریتے محض میدانند و این دید بدیهی اقلی گشته و بقای خود را گاهی بذات او سبحانه تعالی نمے فهمد و اکثر اوقات بصفات امامدین وقت هم بر توے از ذات ملحوظ میشود حمد لله سبحانک بدرجہ کمال از فنا و بقا رسید اند و زوال عین حصول پیوسته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و آنچه از دید عاریت نوشته اند البته عاریت و امانت بابل آن ماندگشته و ظل صهل پیوسته باشد
 عدم نیز که مرآت بوده بعد مطلق محقق شده که معامله بزوال عین و اثر کشیده و آنچه نوشته اند
 که بقا گاه بذات می فهمد ذات دین موطن البته ماخوذ بشان و اعتباری خواهد بود نه ذات
 بحسب معرفت که آن مرتبه را غنائی ذاتی است از عالم فنا و بقا بعلاقة اصالت و ظلیت است
 تا هر جا اطلاق اصل است از صفات زائده و شیون و اعتبار است ذاتیه غیر زائده آن بقا را گنجایش
 است و چون معامله بغیب ذات افتد وصل در رنگ ظل در راه ماند فنا و بقا آنجا مستصوب بود
 آری اگر از ذات مصطلح قوم خواهند که مرتبه وحدت اطلاق ذات میکنند و تجلی آنرا تجلی ذات
 میگویند گنجایش دارد و اطلاق فنا و بقا در آن مرتبه می شاید و آنچه حضرت ایشان با قدسنا
 الله سبحانه و تعالی بقا ذات نوشته اند سرسبیت غامض در رنگ متشابهات دست در گز
 امثال بابو الهوسان از دامان آن کوتاه است ما مردم را اگر ایمانی باین معانی حاصل شود مختتم است
 بیت ما تماشا کنان و کوته دست تو درخت بلند و بالائی به بشنو عالم ظلال اسما و صفات
 است و از ظل باصل شاہراست کمال در حق ظل آنست که وصل باصل شود پس وصول افراد عالم
 با سماء و صفات است و اگر نهایت ترقی شود باصول اسما و صفات وصول آن الی آن
 یتبئی الی حضرت الذات تعالی و تقدس تا هر جا که علاقه اصالت و ظلیت است ترقی
 ممکن است و چون این علاقه انقطاع پذیرد ترقی و عروج متصور نبود پس نصیب از مرتبه ذات
 بخت اینان را هیچ نبود که از ذات در ممکن هیچ تعبیه نکرده اند تا از ذات نصیب بود تمام وجود
 شان و وجه و اعتبارات است و وجه را بوجه راه است نه بذات که از آن مرتبه علیا و وجه انقطاع
 است و عاده الله جاری شده است که بعد از قرون مطاوله عاریت را بعد از فائز اتم فائز
 از نزو خود عطا میفرمایند که از آن ذات بذات اقدس راه است پس این عارف بعلاقة ذات
 از ذات مقدس نصیب فرمایند و اولاد عالم که در رنگ اعراض اند و ذات نیست که با و قائم بودند
 قیام آنها بذات عارف است و ذات همه آنها همین ذات عارف است و عارف بحکم نیابت و

خلاف قیوم آنهاست پس عارف را با افراد عالم غیر از مشارکت اسمی و مماثلت صوری کلم مشارکت
و چه مماثلت جوهر را با عناصر چه مشارکت حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ بِسْمِهِ بِرُنگاشته اند
که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمی باشد هر گاه بعد از قرون متداوله این قسم گوهر بطول می
تعد و او در یک عصر چه صورت دارد نوشته بودند که در نماز گاه و غیر آن کیفیت و وارد و رفته
مید و خورد و آنوقت مستلشی و ستهلک محض میاید و عنایت و لطیف خاص در حق خود فهمد چنانچه
کسی را بهر بانی در آغوش کشند و گویا کشید کشید میسر بند و خود را از جمیع علائق مُصَفَّاء و مظهر مینا
و تعلق امور گاه در پهلوی راست می فهمد و گاه پس پشت چنانچه خانه را از روفتیه حسن
خاشاک در یک کناره جمع سازند و مانند نماز معراج مؤمن است حالته که در ادائے آن رفته
مید و مناسبت بحالت معراجیه خواهد داشت و از سایر حالات ممتاز خواهد بود سایر احوال
را نسبت بحالت صلواتیه نسبت صورت است بحقیقت مثلاً صورتی که در آئینه منقلب است
آزما چه نسبت و کدام مساوات باصل خود غیر از مماثلت صوری و مشارکت اسمی نیست خوش
گفت بیست و یک صورت آن لستان خواهد کشید حیرت دارم که نازنین با چنان خواهد
کشید هر قدر که در تکمیل نماز میکوشند و در رعایت سنن و آداب آن جهد مینمایند و در تطویل قرات و
رکوع و سجود و روفتیه سعی میکنند فیوض و برکات آن بیشتر و در مینمایند و حسن و جمال و کمال
آن زیاده تر ظهور مییابد و ترقیات روئے مید و عنایت و لطیف خاص متجلی تر میشود و از
علائق مصفا تر میشود که از پهلوی پشت هم دور تر گردند و آمول از دوستان و عاست و السلام
عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالَّذِينَ تَابَعُوا الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى الصَّلَوَاتِ وَالسَّلَامَاتِ

وَالْبَرَكَاتِ الْعَلَى

مکتوب پنجاه و نهم

بصوفی سید کابلی در تعمیر و قانع و تحسین احوال او و در بعضی از مزیای حضرت صدیق اکبر
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ مُتَابِعِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ

یہ برادر دینی ملا سید میرساند کتابتے کہ فرستادہ بودند سید خوشوقت ساخت آنچه از ربوبی
 وقتا و نیستی و بقا و بشارت کہ در وقت و در منکات روع وادہ نوشتہ بودند بوضوح پیوست
 زکاة اللہ تعالیٰ شوق قاف و قاف و معرفت و عرف و جانوشته بودند کہ بعد از نماز پنجگانه شستہ بوم
 کہ دو عزیز ظاہر شدند یکے میگوید کہ صوفی سید اللہ در ولایت ملا اعلیٰ است و دیگرے میگوید
 کہ از ولایت ملا اعلیٰ ہم بالا رفته است و این ہر دو نسبت را جدا جدا در خود ملاحظہ کردم چون
 بہوش آدم ہم از نسبتین مذکور تین در خود اثرے مشاہدہ کردم مخد و ما این واقعہ بزرگ بشارت
 است حق سبحانہ و تعالیٰ آثار آن بروجہ کمال بظہور آرد و درجہ علیا در ولایت ولایت ملا اعلیٰ
 است از ولایت کبری ہم بلند ترست فوق آن ولایت نیست مگر کمالات نبوت و فضل انبیاء
 علیہم السلام مربوط باین کمالات است ملا اعلیٰ از معصیت معصوم اند ہر کہ بولایت شان
 مشرف شود باید کہ نصیب از عصمت داشته باشد و از ذنوب محفوظ الکلم از خنایا بترک
 المعاصی ابتدا ما بقیتنا مناسب این واقعہ است آنچه بعد ازین نوشتہ اند کہ روز دیگر نسبتے
 رواد و مرا از من ربوند میگویند کہ این مقام ملائکہ مقربین است و مقام رضاست درین حال
 علم و ادراک نمائند کہ مشاہدہ آن توأم کردہ باشند کہ نسبت مقام رضا بمقام ملا اعلیٰ آن تواند بود کہ مقابلا
 رضا منتہائے مقام سلوک است ولایت ملا اعلیٰ منتہائے ولایات نوشتہ بودند کہ بعد از نماز فجر مرا
 بوم نسبتے روع واد کہ علم و درک ہما از من اہل شد و از من مرار بودند و درک نسبت مسطور نوشتہ نمودن
 وقت میگویند کہ این نسبت و این مقام اصحاب کرام است علیہم الرضوان و در این مقام شکر
 چرا علم و درک زائل نشود کہ افضل اصحاب و اکرم انجاء فرمودہ است الحجز عن ذلک و ذلک
 از ذلک گفتہ اند اوراک دیگر است و درک اوراک دیگر آنچه منفی است درک اوراک است نہ درک بسیط
 زیرا کہ اوراک بسیط است کہ عارف را بچہل و حیرت در آورده است و چرا درین نسبت شریفہ
 و دراز سے نہ بایند کہ در شان صحابی مذکور وارد شدہ است من اراد ان یتنظر الی مہیت یمنشی

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَيْنَ مَوْتُ سَبَبِ مَعِيَّةٍ خَاصٍّ وَكَشْتَةِ
 أَصْحَابٍ يَكْرِأُ بِفَضَائِلٍ دِكْرُ يَدِ فَرَمُودَةِ وَأَوْرَافِ الْمَحَبَّةِ أَسْجَاكَ فَرَمُودَةِ وَالَّذِينَ مَعَهُ وَنِزْوَةِ حَقِّ
 آمَدِهِ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَنِزْوَةِ آمَدِهِ فَاطْنُكَ بِأَشْيَيْنِ اللَّهُ تَالِيَهُمَا وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب ششم (۶۰)

بمحمد میرک بیگ بخشی در بیان آنکه فرع هر چه دارد استفاد از اصل است + بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى الزَّيْفَتِ مَسْأَلِ مَحَرَّرِ سَاخْتِ دَرِجَاتِ قَرَبِ تَرْقِيَاتِ دَمَادِ صَحِيفَةِ كَرَامَتِ كَمَامُودِ
 اِنْ مَسْكِينِ نَمُودَةِ بُوْدِنْدَرِ سَیْدِ خُشُوقِ سَاخْتِ حَدِیثِ شُوقِ وَآیَةِ اخْلَاصِ كَمَا نَمُودَةِ بُوْدِنْدَرِ
 وَاضِحِ كَرْدِ دَرِ اَزِیْنِ جَانِبِ نِزَايِیْنِ حَدِیثِ خَوَانِدِ وَهَمِیْنِ آیَةِ مَطَالَعَةِ فَرَايِنْدِ آشَدِ شُوقِ بِاصْلِ
 مَسْئَلِ شَمِیْتِ وَمَحَبَّتِ اَنْ طَرَفِ سَبَقِ فَرَمُودَةِ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَ لَهُمَانَ مَحَبَّتِ سَتِ
 كَنِجِ مَكْنُونِ رَا بَرْمَنْصَةِ ظُهورِ آوَرْدَةِ وَغُرُوسِ پَرْدَةِ نَشِیْنِ رَا بِجَلُودِ كَاغِ بُرُوزِ بَرِ آوَرْدَةِ سَبَبِ وُجُودِ
 اِیْجَادِ كَشْتَةِ وَعَاشِقِ تَرَا اَزْ مَحْشُوقِ وَنَمُودَةِ بَارِ بِقَلْبِ مَحَبَّتِ خُودِ اَنْ مَحَبِّ وَالِهِ رَا بِخُودِ كَشِیْدَةِ
 وَمَرَاتِ جَمَالِ كَمَالِ خُودِ كَرَوَانِدَةِ بَا بِجَمَلِ هَرِ چَ فَرَعِ دَارِ وَاخُودِ اَزِ اصْلِ سَتِ اَكْرَمِ مَحَبَّتِ دَارِ وَجَرَمِ سَتِ
 اَزِ مَحَبَّتِ اَوْ اَكْرَمِ شُوقِ دَارِ وَاَشْرَارِ سَتِ اَزِ اَنْ شُوقِ فَرَعِ دَرِ سَبِیْجِ حَیْزِ خُودِ سَتَقِلَالِ نَدَارِ دُخُوشِ
 كَفْتِ بِمِیْتِ اِدَايِ حَقِ مَحَبَّتِ عَنَايَةِ سَتِ زِدُوسْتِ + وَكَرْنَةِ عَاشِقِ مَسْكِينِ سَبِیْجِ خُورِنْدِ
 سَتِ + وَآئِچِهْ دَرِ خُوبِ وِیْدَةِ اَنْدَكْ اَنْ لَعْلِ بِدُخْشَانِ سَالِ وَفَصِّ خَاتَمِ نُبُوتِ عَلَیْهِهِ اَفْضَلُ
 الصَّلَوَاتِ وَكَمَلُ التَّحِيَّاتِ بِنَا اَزِ سَتَعِدْثَةِ مِیْفرَايِنْدَكْ هَرِ كِهْ تَابِعِ مَلِكِ اَبُو ضَعِیْفَةِ كُوفِی سَتِ هَمْرَاهِ
 اَبُو ضَعِیْفَةِ كُوفِی دَرِیْنِ صَفِّ اُخْلِ شُودِنْدَةِ هَمْرَاهِ تُو دَرِ اَنْ صَفِّ اُخْلِ شُدِهْ وَعَقِیْبِ اَنْ مَفْخَرِ مَوْجُودِ
 نَمَازِ جَمَاعَتِ خَوَانِدِ بُوْضُوحِ اَنْجَامِیْدِ بَشَارَتِ شَكْرِ شَمَالِ وِیْهِمِ مَارِ حَقِ سَبْحَانَةِ وَتَعَالَى اَزِ بَرَكَاةِ

تا سوی آید

تا طالع بخورش

۱۴۱۰

تا طالع

۱۴ کُنِیْتِ وَالِدِ الصِّدِّیقِ الْاَكْبَرِ ۱۲ ۵۲ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ
 فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حَبِیْبٍمْ وَيُحْیِیْوْنَهُ اَلَمْ وَاقِعِ سَتِ دَرِ سُوْرَةِ مَائِدَةِ اَزِ بَاړِهِ اَلْحَبِیْبِ اَللَّهُ دَرِ اَعْزَازِ رِیْعِ چِیَارِمْ
 ۵۳ یعنی اِنْ مَنَامِ بَشَارَتِ سَتِ اَلَمْ ۱۲

اَوْصَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْأَهْلُ وَسَلَّمَ بِهِرِهِ وَرَكَدَانِ وَازْكَمَالَاتِ نَمَازٍ اَوْ عَلَيْنَا السَّلَامُ كَمَا مَعْرِجِ
اوست نصیب دهاو وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاخِرًا +

مکتوب شصت و یکم

بصوفی زاهد برق انداز در تعمیر واقعه که دیده بود لبسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی برجاوه
شرعیست علیه و سنت سنیّه مصطفوی علی صاحبها الصلوٰه والسلام و الخیریه مستقیم و
مستقیم دارا و کتابی که درین و لا فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت اظهار آرزوگی که از
میر نادان جامه تبرکی در وقت وداع نموده بودند بوضوح انجامید سببش بهمانست که درازدهم
عید گاه شمار خست شنید در انجام جامه نبود تا داده شود مگر ذلک گفتیم که متعاقب میفرستیم الحال
بدعت دارند کتابت محل بیگ پیر این فرستاده شدند خواهند پوشید و لباس آرزوگی بدرخواست
کرد واقعه که دیده بودید که وقت نماز رسیده و شما آنها ای میخواستید نماز را ادا کنید اول اراده کردید که
نیت امامت کنم باز بخاطر آوردید که مقتدی نیست چه احتیاج امامت است درین آشنا الیهام بی
بگوش رسید که جمعی از ملا که داخل جماعت شوند چنانچه ملا که آمدن گرفتند همه بلباس سفید باسن
استاده نماز کردند چون وقت سلام رسید بوقت من همه سلام گفتند نظر بدست راست کردم
قریب چهار صد و پانصد کس در نظر درآمد و طرف چپ هم بدین دستور بعد از آن چون باز ملا حظه
نمودم هیچکس گویا نبود و چون شما بعد از سلام امام رسیدید و بجماعت رسیدید چنانچه نوشته
بودید و این باعث شکست خاطر شما گشت جهت تسلیه شما این کرامت بشمار دند شکر خداوندی
جَلَّ شَنَاةُ بجا آرید که باین کرامت و باین الیهام و باین دید ممتاز کردند در حدیث آمده است مَنْ
اَذَّنَ وَاَقَامَ فِي فِصَاءٍ مِّنَ الْاَرْضِ وَصَلَّ وَحَدَّهٖ صَلَّي الْمَلَائِكَةُ خَلْفَهُ صُفُوًا وَهَمَّ
وَصَدِثَ سَتَ اِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي اَرْضٍ فَاَقَامَ الصَّلَاةَ صَلَّي خَلْفَهُ مَلَكَانِ فَاِنْ اَذَّنَ وَاَقَامَ
صَلَّي مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَا لَا يُرَى طَرَفَا يَرْكَعُونَ بِرُكُوعِهِ وَيَسْجُدُونَ بِسُجُودِهِ وَيُؤْمِنُونَ

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

کریم بنی شمس

عَلَيْهِ دُعَائِهِمُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى + +

مکتوب شخصیت دوم (۶۲)

بخواه میرزای گل بهاری در جواب حل شبهه که بر کلام حضرت ایشان ما قَدْ سَنَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
بسیر نموده بود در جواب استدلال معتزله که در نفی رویت آورده اند و نیز در جواب اعتراضی که
عبارت لمعات کرده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالْ
السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ پرسیده بودند که معتزله نفی رویت آخری میکنند
بدلیل آنکه رویت تقاضای مقابله و محاذات مری میکند پس اگر حق سبحانه مری باشد جهت و
نهایت او را ثابت بود تعالی و حضرت مجدد الف ثانی این شبهه را در جواب فرموده اند یکی آنکه
لا نُسَلِّمُ که در رویت بصری مقابله و محاذات شرط باشد زیرا که مقابله نسبت است که بمقابلین
قائم است پس چنانچه از جانب مری شرط است باید که از جانب رانی نیز شرط بود که مقابل مری
باشد و حال آنکه حق تعالی جمیع اشیا را مبدء و بیج محاذات نیست دیگر نوشته بودند که مخاطران
نا و ان میرسد که معتزله گفته اند رویت بصری تقاضای مقابله و محاذات میکند مرادشان از بصر
قطعه عصبیه است و این قطعه در آن حضرت منفی است گفته اند حق تعالی بناست بچشم و شفا
است بگوش در جواب گویم اولاً آنکه این شبهه کلام است پسند آنحضرت که غیر مسموع است علیاً
مناظره گفته اند وَلَا يَذْفَعُ السَّنَدُ إِلَّا إِذَا كَانَ مُسَوِّيًا لِلْمَنْعِ ثانياً آنکه نوشته اید که مراد معتزله
از بصر قطعه عصبیه است تصحیح نقل باید کرد که مرادشان این است ثالثاً آنکه معتزله که در صحت رویت
محاذات و غیره اشتراط می نمایند امری نیست که بدیهه عقل یا ن عالم باشد بلکه استبعاد است

یعنی رویت یک چشم مر ۱۳ قوله مرادشان این شبهه است از طرف میرزا گل بر کلام حضرت مجدد قدس سره ۱۲ ۱۳
یعنی در جواب اعتراض میرزا گل که بر کلام حضرت مجدد قدس سره وارد نموده ۱۳ قوله سند اخض یعنی قول او قدس سره
زیرا که مقابله نسبت است الم ۱۲ ۱۳ یعنی بلکه این اشتراط از جهت بیدارستن است مراد رویت را بدون تحقق
این شرط فافهم ۱۳

که از قیاس غائب بر شایده ناشی شده است یعنی در شایده رویت بے این شروط واقع نیست چون
 عقل باین حکم انس و الفت گرفته است و غائب نیز اجزائے این حکم قیاساً علی الشایده میباشد و
 حاصل جواب حضرت ایشان آنست که این قیاس است مع الفارق زیرا که در شایده حصول رویت
 بطریق خاص است که بے دو چیز صورت نمی بندد یکی آنکه رانی قطعه عصبیه است دوم آنکه
 مری محذور و دوزی جهته است و مکانی چه درین نشاء غیر محذور مری نیست پس اگر در غائب یکی
 ازین دو چیز مفقود شود حکم قیاس فاسد باشد چه قیاس ممانکت می طلبد لهذا این حکم در رویت
 حق تعالی مارا جاری نشد که یکی ازین دو شرط مفقودست زیرا که مری هر چند محذور است اما رانی
 قطعه عصبیه نیست و در رویت مومنان او سبحانه را نیز یکی ازین دو شرط مفقودست چه رانی هر چند
 قطعه عصبیه است اما مری محذور و دوزی جهته نیست پس قیاس فاسد باشد و اگر با وجود فقدان یکی
 ازین دو شرط این حکم قیاسی درست باشد لازم آید که حق تعالی مارا نه میند چه رانی هر چند قطعه عصبیه
 نیست اما مری محذور و مکانی است پس محاذات و غیره را مستلزم باشد پس هرگاه در رویت الله تعالی
 مارا محاذات و غیره لازم نیامد با وجود آنکه مری محذور است و رویت مومنان او را سبحانه نیز محاذات
 و غیره لازم نباشد چه رانی هر چند قطعه عصبیه است اما مری مکانی نیست یعنی چنانچه لقطعه عصبیه
 مری را دیدن بے اشتراط محاذات نزد عقل مستبعدست همچنان مری محذور و مکانی را بے محاذات
 دیدن مستبعدست و در اشتراط عقلی هر دو برابرند پس یکی را تجویز نمودن و از دیگری فرار کردن از
 عدم تدبیرست و لهذا تقریر اندفع اعتراض العلامة التفتازانی مذکوره آنفاً انشأ الله تعالی
 بدون ارتکاب تحلل کما لا یخفی را بجا آنکه اعتراضی که شما کرده اید علیاً نیز مثل این اعتراض کرده
 اند و دیگران جواب از آن داده اند شرح عقائد نسفی گفته و قد یستدل علی عدم الاشتراط
 برویه الله تعالی ایتاناً و غیره نظر لان الکلام فی الزویر بحاشیه البصر ملا و کمال محشی
 براستدلال مذکور حاشیه نوشته است و حاصله آنکه قیاس الشاهد علی الغائب وهو فاسد

اَيْضًا وَكَوَجُعِلَ هَذَا لَا سِتْدَ لَالٍ فِي مُقَابَلَةِ مُنْكَرِي الرُّؤْيَةِ الزَّامِيَّاتِ لَا تَحْقِيقًا لَمْ
 يَرِدِ النَّظَرُ الْمَذْكُورُ فِي الشَّرْحِ تَامِلٌ يَعْنِي الرُّسْدَ لَالٍ شَارِحُ رَأْسِ الدَّلَالِ بِرَأْسِ ثَبَاتٍ مَدْعَى كَمَا وَقَعَ
 رُؤْيٍ بَاشِدٍ بَكْنِيمٍ وَقِيَاسُ رُؤْيٍ بِنَدَةِ رُؤْيٍ حَقِّ جَلٍّ وَعَلَمًا نَمَائِمٍ دَرَسَتْ نَحْنُ آيِدٍ وَبَحْثِ
 شَارِحٍ كَمَا فِيهِ نَظَرٌ كُفْتَهُ وَارِدٌ مِثْلُودٍ بِرُؤْيٍ قِيَاسٍ شَاهِدٍ بِرُغَابٍ بِأَوْجُودٍ فَارِقٍ كَمَا هَسَهُ بَصَرٌ بَاشِدٍ
 شَاهِدٍ بِرُغَابٍ فَارِسَتْ وَآكَرِ اَيْنِ اسْتِدْلَالٍ رَادِلِ اِلْزَامِيٍّ بِرُغَابٍ بَكْنِيمٍ بِرُغَابٍ بِرُغَابٍ
 جِهَةٍ وَغَيْرِهِ دَرُؤْيٍ دَرَسَتْ مِثْلُودٍ وَنَظَرٍ شَارِحٍ وَارِدٌ مِثْلُودٍ وَتَقْرِيرِ اَيْنِ مَحْشِيٍّ مَعْلُومٍ مِثْلُودٍ
 مَعْتَرِ لَهْ اِشْتِرَاطِ مَحَاوِثٍ رَامِقَةٍ بِقَطْعَةٍ عَصَبِيَّةٍ نَمِئَكَ وَالْاَيْنِ اِلْزَامِ بَاشِدٍ دَرَسَتْ نَمِئَكَ
 وَقَدْ صَرَّحَ بَعْضُ الْفَاضِلِ بِهَذَا الْمَعْنَى حَيْثُ قَالَ التَّحْقِيقُ اَنَا نَشِئْتُ اِلَّا نَكْشَافَ
 التَّامِّ الْحَقِيقِيِّ وَهُمْ يُنْكَرُونَ بَلْ يُنْشِئُونَ اِلَّا نَكْشَافَ التَّامِّ الْعِلْمِيِّ اِنْتَهَى يُسْتَفَادُ
 مِنْهُ اَنَّهُمْ يُنْكَرُونَ مُطْلَقَ الرُّؤْيَةِ لَا الْقِسْمَ الْمُتَعَارِفَ مِنْهُ خَاصَّةً طَامِسًا اَلَمْ يَكُنْ
 اَزْ سِدِّ مَنَعَ اَنْتَ كَمَا حَاوِثٍ وَجَزْآنٍ دَرُؤْيٍ مَعْتَرِثٍ وَمَكْنَسَتْ كَمَا رُؤْيٍ بَلْ
 اَيْنِ اُمُورٍ وَاقِعٍ شُودِ چَانِجِهٍ دَرُؤْيٍ حَقِّ تَعَالَى بِنَدِ كَانِ رَاسٍ چِرَاوَلَهْ سَمْعِي رَا بَرِظَاهِرٍ حَمَلِ كُنِيمٍ
 چِهْ حَقِّ تَعَالَى قَادِرِ كَمَا دَرِ اَنْصَارِ مَقْوَمِ اَبْدَاعٍ نَمَائِدِ كَمَا مَشْرُوطِ بَايِنِ خَيْرِ بَانِشِدِ وَيُؤَيِّدُ
 مَا قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ اِنْ كَوْنِ مَحَلِّ الرُّؤْيَةِ اَمْرًا جِسْمَانِيًّا وَهُوَ اَلْحَدَقَةُ لَا يَنْبَغِي
 اَنْ يَكُوْنَ مُتَعَلِّقُ الرُّؤْيَةِ غَيْرَ جِسْمَانِيٍّ وَهُوَ الْبَارِئُ تَعَالَى كَمَا اَنْ كَوْنِ مَحَلِّ الْعِلْمِ
 الصُّرُورِيِّ اَمْرًا جِسْمَانِيًّا وَهُوَ الْقَلْبُ عِنْدَنَا وَعِنْدَ الْمُعْتَرِثَةِ اَيْضًا لَا يَنْبَغِي اَنْ يَكُوْنَ
 مُتَعَلِّقُ الْعِلْمِ الصُّرُورِيِّ غَيْرَ جِسْمَانِيٍّ وَهُوَ الْبَارِئُ تَعَالَى نَوَاشِدِ بُوْدَنَدِ كَمَا شَيْخِ عِرَاقِي دَرِ
 لِمَعَاتِ فَرَمُودِهِ اَنْ اَلْمَحْبُوبُ مُكَاشَفَتِ بُوْدِ چَانِجِهٍ دَرِ هَرِ صُورَتِ رُؤْيٍ دُوسْتِ عِيَانِ مَبْنِيٍّ

۱- تَوَلَّى شَيْخِ عِرَاقِي اَلْإِمْنِي شَيْخِ فَخْرِ الدِّينِ اِبْرَاهِيمَ بِنِ شَهْرِيَّارِ الْعِرَاقِي دَرِ اَنْ وَقْتُ كَمَا شَيْخِ كَامَلِ فَخْرِ الدِّينِ الْعِرَاقِي بَصِيْبَتِ اسْوَدَّ
 اَلْمُحَقِّقِينَ صَدْرُ الدِّينِ مُحَمَّدِ الْقَوْنُوِيٍّ رَسِيْدَهُ اَسْتُ وَاَزُوْءِ حَقَائِقِ فُصُوصِ الْحُكْمِ شَنِيدَهُ مَخْصَرَةً فَرَاهِمُ اَوْرَدَهُ دَا اَزْ اَلْبَابِ
 اِسْتِمَالِ بِرُغَابٍ چِنْدِ اَزْ بَارِقِ اَنْ حَقَائِقِ لِمَعَاتِ نَامِ كَرْدَهُ اَنْ اَرْكَانِ اِلْمِ اَزْ اَنْ اَخْرَافِي كَشَفِ الْفُضُولِ

باید که در صورت نامرضی رضاند با اگر چه وجه حبیب بنده چه وجه او در نامرضی آنست که مرضی نیست
سوال بنده آنکه ظهور وجه حبیب در صورتی که مرضی نباشد چیست چه در صورتی ظاهر شد
که موافق رضای او نیست باید که جمیع مظاهر و مصادر مرضیات باشند جواب آنچه شیخ گفته که در
صورت نامرضی بدان جنس است که ظهور در آن صورت نامرضی است تا سوال وارد شود بلکه بآن
معنی است که کسب آن ظاهر مرضی است چنانچه گفته اند که خلق کفر قبیح نیست و کسب کفر بنده را
و کافر شدن او بیست است **خَالِقُ الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ الْفَعِيمُ** ، وَلَئِنْ لَيْسَ بِظُلْمٍ لِّلْحَالِ
پس معلوم شد که همه مظاهر باعتبار ظهور در و خلق و مرضی اند قبیح و غیر مرضی کسب است
و بطور صوفیه موقده خلق عبارت از ظهور است باین کسوت و تحقق است با ثبات و احکام
این اصل وحدت وجود میگویند که در هیچ چیز قبیح و شرارت ذاتی نیست اگر است نسبی و اضافی
است نه پس بدی مطلق نباشد در جهان + بد به نسبت باشد آنرا هم بدان + و حضرت
ایشان را درین مقام تحقیقات و مقالات مفروضه است چنانچه از رسائل و مکتوبات آن حضرت
لایح و واضح است **وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى** +

۱۰۴

مکتوبات شخصت و سوم

بمحمد یار خادم حضرت خواجه محمد نقشبند در جواب کتابت او که شجر از فنا و بقای اتم بود +
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ میرساند کتابت است که
مستظفر احوال و اذواق سنیه بوده ارسال داشته بودند رسیده مسرت بخش گردید الله تعالی ابواب
ترقیات را مفتوح داراد و بر جاوه شریعت علییه و سنت سنیه استقامت دنا و که مدار کار بر این
استقامت است و بدو و نیز خراط القناد نوشته بودند درین ایام بقیین کامل کشف میگرد
که وجود و کمالات تابعه وجود که در مراتب عدم منعکس بوده دست بایل خود ملحق شده و همچنین که
صفات بایل خود رجوع نموده ذات که عدم مقید است نیز باصل خود راجع گشت و هیچ چیز نماند

الدعوات

ووجود از عدم باین طرف منسوب نماند معلوم نمایند که این حالت که نوشته اند درجه کمال است
در فناء نفس که منزلی عین و اثر است درین نطفه نفس باسلام حقیقی مشرف میگردد و باطمینان
میرسد و رضی و مرضی میشود و نیز نوشته بودند که از هر سر موتی نور ظاهر میشود و بنوع
وسعت و بساطت پیدا میکند که تمام آفاق را از عرش تا فرش احاطه مینماید و در هر ذره از
ذرات عالم سرایت دارد و سعادت آنها را این دیدار آثار بقا است که مترتب بر فناء اتم
است چنانچه کریمه اوست **كَانَ مَيْتًا فَاحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا** ایشی **يَهْدِي فِي النَّارِ**
اشارت بآن و وسعت احاطه نور دلالت بر جامعیت شائے که بآن بقا حاصل شده است
و در نوشته بودند که این دیدار اصلی دارد یا مجرد و بهم و خیال است امید است که تحت خیال نباشد
چون گفته اند علامت صحت حال حصول یقین است بر وجه کمال چون یقین بر وجه کمال است
بیرون از تراش و بهم و خیال است **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ الْاَلِيِّ الْمُرْجِعِ وَالْمُنَابِتِ**

وَالسَّلَامُ

مکتوب شخصیت و پیام

خواجه محمد صاوق بخاری مدنی در اظهار افتخار بروضه مقدسه رسالت پناه صلی الله تعالی
 علیه وعلی الهی وسلم و در بیان اذکار و اعمالی که مناسبت بهر کدام از ولایات ثلثه و کمالا
 نبوت و فوق آن دارد و اشارت بقاماتی که ترقی در انجا مربوط باعمال نیست بلکه منوط
 بفضل محض یا محبت صریحت است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَ
 الرِّسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند احوال و اوضاع فقراء اینخود و مستوجب حمد است الْمَسْكُوتُ مِنَ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ عَافِيَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى جَادَةِ الشَّرِيعَةِ الْعِلْمِيَّةِ وَالسُّنَنِ السَّيْنِيَّةِ
 الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّاتُ مَحْذُومًا فَقَرَارُ دُورِ افْتَادِهِ دُورِ اَزْكَارِ
 امیدوارند که مجاوران روضه مقدسه و جاربوشان آن سده سنیه و متحفظان آن دیار

پُر انوار و زائرین اذْهَبْ فِي الْغَدْرِ اِنْ تَكُنْ تَدُلُّ افکار را دران بارگاه سرسرا بر باد و
 و از راه عجز و افتقار سلام فقیرانه اورا معروض دارند و گاه گاه در یوزنه نگاه باین و آن مشت
 نمایند که کفایت تمامی کار این فرومانده موقوف به نیم نگاه ست خوش گفت که از در
 سر و خمار شستی رشتن به موقوف بیک نگاه ستانه تست و کتابتهای متعدده از شمار سیده
 مشرت با بخشید لیکن در ارسال جواب از پنجاب کوتاهی رفته است بعد مسافت عذر میخواهد
 الحال بیچکدام از ان رقام حاضر نیست تا بر طبق آن چیز نوشته آید با چکله در ضبط اوقات
 کوشند و موافق وقت و حال با اعمال و طاعات بپردازند و طالب ترقی بودند و روز به باشند
 مِّنْ اسْتَوَى يَوْمَئِذٍ فَمَنْ مَّغْبُوتٌ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ در کمالات و الایات ته گانه غالباً ترقی وابسته با ذکر است
 سوائے قرآن مجید غایت کافی الباب در ولایت ظل که ولایت صغریه است مراقبات و اذکار
 قلبیه بیشتر ملائمت دارد و در دو ولایت دیگر که هر کدام باصل متعلق است و از ظل وابسته ذکر
 لسانی و تکرار کلمه طیبیه بیشتر ترقی بخش است و چون معامله ازین ولایات بالا رود و شروع
 در کمالات نبوت واقع شود دران موطن تلاوت قرآن مجید و نماز خصوصاً صلوات و الرض
 سودمند و نافع است و چون معامله ازین هم بالا رود مقام پیش می آید که عمل و اعتقاد را
 در انجا اثر نیست ترقی در انجا مربوط بحض فضل و احسان است این مقام مخصوص بانبیاء مرسل
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْبَرَكَاتُ و بطیف ایشان هرگز از امتنان بنوازند و چون ازین مقام
 هم ترقی واقع شود معامله از تفضل محبت گراید افاضه کمالات و ترقی درین موطن منوط بصرف محبت
 بود و در محبت نیز دو کمال است محبت و محبوبیت ظهور کمالات محبت مخصوص بحضرت کلیم
 عَلَيْهِ السَّلَام و کمالات محبوبیت و اتمه اولاً مخصوص بحبیب رب العالمین است علیه افضل
 الصَّلَاةِ و اتمل النِّجَاتِ و بطیف این هر دو اکابر دیگران هم ازین هر دو کمال امید دارند

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى

له والی یعنی سرشته و شیفته و به خود منتخب

مکتوب شصت و پنجم

بفضائل آید شیخ بدرالدین سلطانپوری در اظهار اشتیاق ملاقات و ایام فیوض و برکات
روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
وَالصَّلٰوةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند احوال و اوضاع فقرا اینجند و مستوجب حمد است الْمَسْئُولُ
مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ سَلَامَتُكُمْ وَعَافِيَتُكُمْ وَاسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا مَعَ دَوَائِمِ مُفَارَقَتِ
بامداد کشف و حدیث شوق از بیان بیرون دوستان هر سال هنگام رجوع حجاج انتظار
قدوم شریف میرند چون معلوم میشود که نیامده چشم بر سال دیگر میزدند اگر اراده توطن آنجا است
اعلام فرمایند تا مشتاقان را اِخْدَى الرَّاحَتَيْنِ حاصل آید الحق افسوس است که کسی ازان دیار
علیایا بن دیار سُفْلَى آید و ازان اماکن متبرکه که منبع فیوض و انوار است باین اماکن ظلمانی که
معدن کفر و بدعت است گراید از آمدن خود چند آن نفرین و حسرت دارد که چه نویسد آری اگر
بنیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر و تکمیل و ملاقات مجاوران آن مرقد نبیره بیایند و از
برکات این موطن نیز بهره مند شوند گنجایش دارد که فیوض و انوار اینجائے ما خود و مستفاد
از انوار آن موطن است اما سهل الحصول است زمین هند هر چند پر ظلمت و کدورت است لیکن
چشمه حیات در ظلمات است ^{مدینه الرسول} بتاریکی درون آب حیات است ۴ از انوار غلّت در نیجا
آفتاب است و از سرار محبت متولیان اینجائے امید و ابر با جمله اگر استخاره مساعدت کند و سیر
این اماکن نمایند و مشتاقان را تسهیل و سازند مناسب است توقع که این مسکین بدان اماکن
شریفه و در داخل بنجائے خیر یابند و سلامتی حاکمه او خواهند و در مواجبه روضه منوره
سلام فقیرانه این درویش عرض نمایند ۵ که قبول افتد ز به عز و شرف و السّلام
عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَحَبِّهِ
الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَا

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

مکتوب شصت و ششم

به برادر بزرگ گرامی خود قدوة الکاملین امام العارفین زبدة العلماء الزائنین مظهر الامر رب جمید
حضرت شیخ محمد سعید در بیان شوق و اظهار الم دوری بسم الله الرحمن الرحیم
بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد + احقر مخلصان بعرض
میرساند که الم دوری و درد مجوری را چنان و انماید و شوق دریافت حضور موفور الشور و راتا
کجا شرح دهد بیت این خط سبزه بجانان که میدهد + وین درد سهر بذرمان که می برد +
خاطر فایز منتظر اخبار فرخنده آثار است امیدوار است که با غلام آن مشرف و مسرور میگشته باشد
چند روز است که این مسکین با درد و تخفیف است چنانچه در مجلس عرس پیر و سنگیر در دولی نشسته
چند ساعت حاضر شده بود و در وقت گرم نیز در دولی نشسته نماز جماعت حاضر میشود و الحمد
لله سبحانه على جميع نعمائه والصلوة والسلام على افضل انبيائه وعلى آله و سائر
اجتبايه

مکتوب شصت و هفتم

بحاجة ضیائی مودودی در تحریض بر رفع مرادات که منوط است بزوال صفات ارادت و در تبصیر
و قانع که دیده و اهتمام در حصول کمال فنا و زوال اخلاق رویه بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی بحصول مرادات مکرّم کناد بلکه از جمیع مرادات و وصف ارادت نیز تهی گرداناد و
اطوار و لایب بندگی وصف ارادت را بر نتابد مراد خود خواستن نفی مراد حق کردن است تعالی
و تقدّس باید که ساحت سینه از همه مرادات و آرزوهای بود و هیچ هوّی و بایستی غیر از حق
سبحانه نماند نه در توکیک آرزو و ابلیس نیست + اهل الله برائے دفع مرادات اهتمام در زوال
صفات ارادت مینمایند و علاج بر اصل میفرمایند که تا صفات ارادت در بنده است و در و مرادات
مستور است چون صفات ارادت متقی شود و خطور مرادات متصور نباشد نوشته بود که نفی و اثبات

۱۵۱
 ماصد و پنجاه و یک سیرسد و فنا نیستی معلوم میشود قبل ازین در ضمن فنا نیستی وجود خود را فانی
 مییافت و سر خود را امیدید که هست و الحال سر را نیز در رنگ وجود فانی مییابد تا زبان بگوید
 هست که گویا با وفات رسیده مخدوم هر عضو را که بقنا رسیده بیند دلالت بر نقصان فنا
 دارد که بکمال رسیده است خصوصاً سر را که رئیس اعضاست و او را نفس و محل انانیت و ترفع
 که منافای بندگی است و مقام خیالات فاسده که فنا آن از آنهم قهام است الحال چون سر را
 فانی مییابد نغمه است و بشارت است لیکن نقصان زبان هنوز هست زبان هم رئیس اعضاست
 و در رنگ سر منشأ ذمات و اخلاق سیمیه وارد شده است که چون صبح میشود همه اعضا پیش زبان
 می آیند میگویند اگر تو سلامت ماندی ما همه سالم میمانیم اگر تو در لغزش رفتی ما همه بلغزش تو گرفتار
 میشودیم اصلاح آن از ضروریات است که متضمن اصلاح دین و دنیاست بدانند که فانی حقیقت
 تخلص است از اخلاق ذمیه و بقا تحقق با اخلاق حمیده پس هر عضو را که محل اخلاق ردیه است
 بجای خود بیند که فنا بآن راه نیافته است دلیل بر عدم زوال آن اخلاق کند و آن دلیل نقصان
 فناست که اگر فنا درست شود این اخلاق ردیه که از شرارت عدم ناشی است نماند و آنچه نوشته آید
 که قبل ازین خود را در خانه میدید که دروازه نداشت و هر چند قصد بر آمدن میکرد و میسر نمیشد و الحال پنجاه
 خود را دید که هر طرف که رو کند میگرد و دیوار شش میشد و راه میداد و همچنین بقصفت هم نظر میکرد و مشت
 میشد و راه میداد اما نه برآمده است نیز نمیدانست که هنوز از تنگنای تقید و تعین زسته آید و
 بقضائے اطلاق نه پیوسته و آن از نقصان فناست و آنچه دیده آید که خلال دندان میکنند و از آنجا
 گوشت مشت مشت میبرایند از پیش مرغان و گان می اندازند و شکر میگویند الخ بسیار
 خوب است که پاک موصفا میشود و اخلاق سیمیه میبرایند و آنچه بالائے سر نور سفید روشن ظاهر میشود
 مانا که نور سر شفاست که از سینه بر سر آمده است و تربیت ساکنان سر مینماید با کج در ضبط اوقات

قال صلى الله عليه وسلم اذا اصبح ابن آدم فان الاعضاء كلها تكلم اللسان فقول انتق الله فينا فان نحن بك فان

استقامت استقمنا وان اعوججت اعوججنا واداء الزمان مشكوة باب حفظ اللسان بر آنکه تكثير انجا بمعنى انما و خضوع است ۱۳

در این بخش از کتاب
 در بیان فانی شدن
 اعضا و جوارح
 و بیان آنکه
 فانی شدن
 اعضا و جوارح
 از فانی شدن
 بدن است

کوشند و طالبی نباشند و مادگی گور و قیامت کنند و احبته را بدعا یاد دارند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و هشتم (۶۸)

بخواجہ احمد بخاری در بیان آنکه جمعیت صوی در طاعات اثر نسبت معنوی است و تحریف تیری
از عجب پندار پسیم **اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَرَسَالِ الشَّیْخَاتِ**
میرساند مکتوب شریف که بمصوب حاجی یوسف فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از
ضبط اوقات و قلت اختلاط و ملاقات و احاطه آفات با ذکر و طاعات و ترک طعام و سایر
مہویات که نوشته بودند واضح گردید و سرت بر سرت بخشید زاکل الله توفیقاً و جعل
اتباع الرسول و محبته علیہ و علیٰ الہ الصلوٰۃ و السلام لک رفیقاً مخدوماً جمعیت صوی
و ضبط اوقات اثر نسبت معنوی است کہ بر باطن تافه است و از ارم و دام خود آورده و در تفقد مطلوب
حقیقی از ماسو بالکل مانیده و در شہو آتار او مستغرق و متہلک ساخته و نام و نشان از وی
گذشته و عین و اثر برداشته باطن عارف در ذل و فکرت حضور مجبوس است ظاہر او کہ بر احوال
ازان دورست بو ظائف اذکار و طاعات سرور و مانوس است با جملہ شکر حق جل و علا برین توفیق
صوی بجا آرند و سر قصد نتائج و ثمرات آن باشند و چشم بر ترقیات معنویہ دوزند و از تصور عجب
و مانند آن ترسان لرزان باشند و استغفار را لازم گیرند و جناب قدس ازان برتر دانند کہ اعمال
میصوب ما شایان آن بارگاہ مقدس بود با وجود این از عمل فرو نہ نشینند و در ازویاد آن کوشند
استغفار ازان نمایند کہ بزرگان گفته اند **اعمل و استغفر** مآمول از دوستان مہمائی سلامتی
خاتمہ است از آزار بدنی و فوتی فرزند جگر گوشہ نوشته بودند معلوم گردید چون بتقدیر و ارادہ حق
سبحانہ راضی و شاکر باید بود بلکہ از فعل محبوب لذت باید گرفت آلام صوریہ و سبیلہ ترقیات معنویہ
است مخدوم و با بگفته مردم از جاز و نوند نسبتی کہ میان ما و شماست ممتازست محتاج بہ بیان نیست

لے یعنی در انگیزن بر بریزاری از خود بینی و خود پنداری ۱۲

قلت یا کثرت مراسلات دران تفاوت نمی آرد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب شصت و نهم

بخواجہ محمد شریف بخاری درضلع او بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى باعلی مرتبه کمال
والکمال رساناد مراسله شریفه که بدست حاجی یوسف فرستاده بودند رسیده مسترت بخش
گروید از رجوع طالبان و گرمی هنگامه شان و ظهور آثار توجّهات نوشته بودند بوضوح انجامید
شکر خداوندی جل شانه بجا آرند و احوال طالبان را مراتب احوال خود دانند معافی مکنونه شهادت
که در آنها ظهور میکند از رجوع شان ترسان باشند و از عجب پندار پر حذر بودند بعد از استخاره
شغل گویند و توجّهات را در باره آنها بمذول دارند و سایر اوقات را بذكر و فکر معمور دارند و در تعمیر
آخرت کوشند و کور و قیامت را همواره در نظر دارند جَاءَتِ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّايِدَةُ فَجَاءَ
المَوْتُ بِحَدِّهِ اَفْتِرِهَ اَيْنَ مَسْكِينٍ رَا بَدْعَايَ ظَهَرَ الْغَيْبُ يَا دَارِ مَسْلَمَتِي خَالَتُهُ او خالمنده جهت کلام
خیر سعادت آثار خواجہ عجب نوشته بودند مبارک است استخاره بکنند و شروع درین امر خیر نمایند
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرٍ مِّنْ اَتْبَاعِ الْهَدْيِ وَالتَّزَمُّمُ تَابِعَةُ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ
وَعَلَىٰ اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَىٰ +

مکتوب هفتادم

به مخدوم مزاده عالی مرتبه شیخ محمد صدیق در ذکر بعضی احوال حقائق آگاه میرزا امان الله پانپوری
و شرح استفادای اواز برکات حضرت ایشان سَلَّمَ اللهُ سُبْحَانَهُ مَرْقُومٌ گروید بحکمیه و
و مَصْلَحَةٍ تَعَلَّقَتْ بِهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلٰی عِبَادِهِ
الَّذِیْنَ اصْطَفٰ حَقَائِقِ آگاه میرزا امان بیگ سنه هزار و پنجاه و هفت از بلده پانپور بلده
سمرقند بجهت زیارت مرقوم طهره حضرت پیر و تکبیر قد سَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ کَسِرَهُ الْعَزِیزِ

و ملاقات مجاوران آن روضه مطهره بکمال شوق و نیاز رسید میگفت که ازان باز که این احقر
 احرام اینجا بست آنافا ناخودرا چیز دیگر یافت و حیران این معامله غریبه و عجیبه شده که این
 چیست که میگذرد و بهر زمان حقیقت ظهور میکند که بیان او بونهم و فهم در نمی آید شبیه در سرائ
 مغل بودم پنجم خدا را صلوات الله تعالی علیه و آله و سلم در خواب دیدم و میبینم که بار تمام عالم
 بر سر مبارک آن سرورست و آن سرور علیه و علی اله الصلوٰۃ و السلام آن بار را بر فرق مبارک
 حضرت ایشان قدس سره گذاشتند و حضرت ایشان بر سر تو دادند بفقیر خطاب کرده گفت که
 تو بر سر من آن بار را دای و چون داخل بلده سر من شد میگفت هر نسبتی که در حرمین بهتر نیست میبایم
 بعینه در اینجا بایم و نیز میگفت که روز و شب دهم صفرست در روضه منوره حضرت ایشان بودم
 نسبت خاص الخاص اینجا بطور پیوست که این کترین در تحریر و تقریر آن عاجزست و هیچ
 وجه شرح و بیان در نمی آید و در وادراک را دران راه نیست و و فهم را دران گنجایش نه الخ
 و نیز میگفت که روزی میبینم که بارگاه عظیم بر پا کرده اند و طایفه های آن تا دور دور رفته است
 میگویند که این بارگاه فلانیست نام فقیر را برده و تمام اهل عالم در زیر آن بارگاه اند لیکن تفرقه
 در میان عوام و خواص آنست که عوام در زیر طایفه ها اند و خواص در عین بارگاه درین میان خداوند
 بارگاه دست مرا گرفته از زیر طایفه ها در بارگاه داخل ساخت و نزدیک خود نشاند اهل آن
 مجلس من مصافحه میکنند و تهنیت دخول بآن محفل عالی میدهند و همچنین بارها آن عزیز اظهار کرد
 که امر وزیرافراد حلقه یا غیر آن فلان نسبت و همچنین فیض از تو بمن رسیده روزی میگفت که
 مرا بشارت دادند که بر سر جنازه که ناز کنی آن میت را بخشم و نیز میگفت که روزی از تذکره فقیر
 وزارت و نوب و دعای که سر برزده و میزند در زاری بودم و نادوم و معتذر ملهم گشتم که سیات
 تو حکمت مبدل شد روزی میگفت که در روضه مطهره نشسته بودم و میبینم که رسول خدا
 صلوات الله تعالی علیه و آله و سلم حاضرند و از کمال گرم مرا میفرمایند که من از برای خدا اجل و علما

شاه یعنی باراده سفر سهند از برکات پدید برودن آمد

ترا دوست میدارم و هر که ترا دوست دارد مرا دوست دارد و یا من او را دوست دارم یکے ازین دو
لفظ فرمودند بعد از آن فرمودند که من بر غریبی نامردی او دوست میدارم روزی بفقیر نوشته فرستاد
که این ذره بقیه داراقت و استعداد تحریر و تقریر نیست که از او و فیوض و برکات و وارادات در
تجیر تحریر و تقریر تواند آورد و هر چه هست این است از حضرت پوشیده و پنهان نیست و چون
لازم است که بعضی برسانند ناچار از حد اب قدم بیرون نهاده عرض میدارم که درین حلقه که بعد از
نماز ظهر که حافظ قرآن مجید خواند نسبت وارد شد که از تحریر و تقریر بیرون است بمقام رسید که
بآن مقام رسد لا اروع و در حقیقت اثری از حس حرکت نیست این فقیر بخوابد برسد از خود اثری
نی بیند اما این حالت را که بعضی میدارند در میا به معلوم شد که این مقام قاب قوسین است این
جسته که بود اینجا ماند و سیر فوق آن افتاد که مقام او آوایست احوال آنجا را هیچ وجه بیان نمیتوانم
کرد این قدر عرض میدارم که در آن حالت باز حالتی دست داد که از و تفوق داشت آینه انقضاء
که در عالم سیر واقع شود حالتی و کیفیت بود که در درک و فهم در نمی آید حضرت ایشان بزرگ
قَدْ سَأَلَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْأَقْدَسِ وَ حَضَرَتِ إِيْشَانَ که حضرت اند میفرمایند که این مقام مقام
محمود است اما هیچ محسوس معلوم نمیشود که این کیفیت اطلاع بخشیدن از حضرت بچه کیفیت است و
استماع این حقیر تمام تقصیر که سامع است بچه کیفیت و آنچه عرض میکنم حیثیت سعی دارد که باز فوق آن
ظاهر شود و بآن برسد و جذب بسیار نمود و هیچ ظاهر نشد در آن حال که در دستگیری نمود و صورت نصف
دایره معلوم شد و فوق آن تصور نبود و اثری از تصور کننده و تصور نبودیم کلامه میگفت در آن
هر گاه که باراده حج با اهل و عیال از خانه برآمد و کشتی سوار شدم روزی طغیان باد شد و مرد کشتی را
یا سر خاص روئے داد و من در تاشفت و تالم فوت حج بودم که درین اثنا ملهم شدم که حج اهل عرفات
درین سال حج تو قبول نخواهد شد خوش گشتم که هم میدنجات از ورطه هلاک حاصل شد و هم نوید آید
حج و عنایت دیگر نوید شد که میگفت در حضرت که اراده زیارت قبر میر منصور کردم پرسیدم مقبره
بزرگ نشان دادند چون بآن جا رسیدم قبور بسیار دیدم چنان شدم بفرق قبر میر را رسیدم

بعد از آن معلوم شد که قبر میر بهین ست کمال ندامت و تاسف و تخرین میر ظاهر شد گویا میگوید
که این ندامت و فسوس الحال فائده ندارد من سبب آنرا میپرسم میگوید بهین که ازین مجلس یعنی
مجلس حضرت ایشان مجدد الف ثانی جدا شدم و بان مجلس دیگر یعنی مجلس شیخ آدم پیوستم
چون بر قبر شیخ تلخ نزد یک نشیتم نیز ندامت و فسوس ظاهر شد و میگفت که حقیقت آنست
الحال بظهور پیوست اما چه فائده وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

۱۱۵

چون از آنجا برگردید پیوست

مکتوب هفتاد و یکم

بسم علی یاربهم در بیان کمالات محبت و قائل آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُ تَعَالٰی
در مارج قرب ترقیات کرامت فرماید ملاطفه گرامی رسید چون متضمن سلامتی دوستان بود عباد
بمحبت و مسرت گردید و روز توبه نمود و بوند محذوبان بهر جا نشسته محبت ست جذب معانی مکنونه
میکند و اخذ فیوض باندازه محبت از باطن بیفایض نمایند و جائے توبه نگاه میدارد و اگر توبه نیز
یا این محبت جمع شود نور علی نور بود و عمده در این محبت است توبه باین کار اگر نیست و
این بے توبه کار میکند اگر عَمَّ مَن أَحَبَّ حَیْثُ نَبِیِّهِ عَلٰی صَلَاحِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
حب است که سلسله وجود و ایجاد جنبانیده است و گنج پنهان در عرصه ظهور آورده و حُسن پدید
را بے پرده ساخته آری حُسن پُرده کی میخاهد و جمال نرسد توری ندارد و پری روتاب
مستوری ندارد و این محبت ظهور صفت معشوق است که حُسن نظارگی میخاهد و معشوق را عاشق
میباید تا صفت معشوقی او هویدا گردد و خوش گفت بیت منم کاستاد را استاد کردم
غلامم خواجه را آزاد کردم . محبت که صفت عاشق است پر تو بهمان محبت است که معشوق قائم
است که عاشق هر چه دارد از صفات کمال همه ظلال کمالات اوست پس ظهور بهمان محبت است که درین
مرآت باین کنوت نمودار شده است یک نشه دو جا ظهور کرده . عاشق هر چند وقائق حُسن
بیشتر در کند و در معرفت جمال کمال معشوق چشم دور بین داشته باشد صفت عشق در و زیاده تر

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

بود و مشغوف و شایسته تر گردید است آنرا که بخش دیده تیز تر است و این عشق بلائی خانه خیر است
و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و دوم

بیان معقول در ترغیب تشویق زیارت حرمین شریفین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد والصلوة و ان سال التحیات میرساند احوال فقرا را این حد و مستوجب حمد است المَسْئُولُ
من الله سبحانه و سلاماً منكم و استغفاراً منكم و على جادة الشريعة العلية و السنة النبوية
المصطفوية على صاحبها الصلوة و السلام و التحية و مرسله شریفه که بصحبه اخوی محمد عارف
وصوفی پائیده فرستاده بودند سیده سمرت بخش گردید اظهار اشتیاق نموده بودند فقیر را نیز مشتاق
وانند و حدیث انا الیهم لا شئ شوقاً بر خوانند الله تعالی ناره شوق را مشتعل سازد و نار محبت
را سر بلند گرداند تا از ابروی تمام بر نازد و مطلب اعلی برساند الله قریباً تجیب حمد و از شوق
زیارت بیت الله اظهار نموده بودند مطالعه آن ذوقین ساخت و شوق انگیزت بے میلانی
اگر اراده سفر کنند گویانچنین سفر باشد و اگر شوقی در منگی او شود گویان شوق بود که بهترین بقیع است
و نشان از مطلوب بے نشان دارد و بیت گفت معشوقه بعا شوق کای فتاه تو بغیرت
گشته بس شهرها پس که این شهر زانها خوشتر است گفت آن شهر که در و دلبرست
پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده است لا تشد الرحال الا الى ثلاثة
مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی نوشته بودند درباره این سفر که اگر
اشاره رود باعتبار صلحت ظاهری و توجیه باطنی درین باب معنی نمایند حمد و مصلحت ظاهری
شما بهترینید و مزاج سلاطین و بیگم از انیکه فهمید و الا که باعتبار آنکه امر خیرست عین مصلحت
و توجیه باطنی و استخاره که نموده میشود دیر گرم نمی آید و منع هم مفهوم نمیشود باجماع اگر فرض شده است
و علیاً قطعاً حکم بفرصت آن در ماده خاص میکنند پس جایی رسیدن نیست و اگر درین باب

توقف است و علی حکم قطعی بفرضیت آن نمیکند پس مختار اند مصلحت کنند و استخاراً
نمایند والسلام و اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و سوم

بسیّد البوخیّر شاه آبادی در بیان فنائ لطائف عالم امر و بقائے آن فرق میان فنا و فنائ
فنا و معنی وحدت وجود و در بیان آنکه توحید شهودی و وجودی نفی وجود سالک است یا نه و بیان
تجلی ذات و صفات آنکه تجلی نوری تجلی ذات نیست تعالی بلکه تجلی صوری است که از این تجلیات
ست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی اللّٰهُ تَعَالٰی
ابواب ترقیات را مفتوح دارد و صحیفه گرامی رسید مسرت بخش گردید از شوق ملاقات نوشته
بودند بوضوح انجامید امید که ناره این شوق مشتعل گردد و جنون طلب پیدا آرد و از قید آفاق و انفس
و از بند و طلب اعلی ساند نوشته بودند که قبل ازین نسبت محویت که روئے میداد بے اختیار کس افتاد
احمال محویت که از شغل نفی و اثبات روئے میداد با تکمین است مثل سابق نیست محذوم محویت
بهر روشن کرد و دهن نعمت است و یک ساعت هم از قید هستی رستن غنیمت است لیکن محویت ثانیه
به از محویت اولی است آن از جذب صرف بود و این جذب است سلوک آمیز از حقیقت لطائف
عالم امر رسید بودند و نوشته بودند که فنائ قلب و ال خطر و ماسوی است حقیقت چهار دیگر
هم واضح گردد و تمایز عالم امر است نازک است حقیقت از اعلام الغیوب تعالی بهتر میداند و ما او بنیم
مِنَ الْعِلْمِ اَلَا قَلِيْلًا آنچه از آثار و علامات آن معلوم است مینویسد بداند که لطائف خمس عالم امر
را که اجزای انسان است اصول است در عالم کبیر در رنگ عناصر آری که اجزای انسان است اصول
دارد در عالم کبیر که کره ارضی و کره مائی و کره هوایی و کره ناری است و ظهور اصول لطائف خمس فوق
العرش است که با مکانیت موصوف است لهذا عالم امر را لامکانی گویند و لامکانیت شان نسبت
بافلاک ارضین است و نسبت بمرتبه و جو باین لامکانیت عین مکانیت است پس عالم امر

این نازک

که محویت از

۱۱۷

گویا برنخست میان مکانی و لامکانی از هر دو جهت بهره دارد و کمال هر یک ازین پنجگانه و فنا و
بقائے او منوط است به حصول او بعض کمالات الهی و فنا دران کمال فنائے قلب مربوط به تجلی
افعال است و فنائے اوست دران و بقا است بآن بعد از حصول این فنا دران انسان ماسوی است
حق سبحانه بنوعی میشود که اگر سالها یا دماسوی نماید هرگز منظور نگردد و کمال روح وابسته به تجلی
صفات است و فنا و بقا بآن و سر را مناسبت بشیون است که اصول صفات اند و خفی را نسبت
به مرتبه تنزیهات و تقدیسات است و خفی را بر مرتبه که فوق تنزیهات است و پایان تر از مرتبه
ذات تعالی و تقدس کمال هر کدام ازین لطائف سه گانه به حصول است بکالات ذاتیه مناسبت
هر کدام و فنا و بقا است باین معنی از فنا الفنا و وحدت وجود پر سیده بودند بدانند که فنا عبارت
از استیلائے هستی حق است سبحانه بر باطن بحدی که او را از ماسوی تمام برانند و نیان آن نماید
اگر سالک را علم بقائے خود است از فنا میگویند و اگر این علم هم زوال پذیرد و نماند فنائے فنا
بود گفته اند که فنائے فنا داخل فناست چه علم بقا داخل علم ماسوی است پس بر تقدیر بقائے
این علم نیان ماسوی باطل نشود و فنا حصول پیوند دو وحدت وجود بطور صوفیه علیه است
که وجود ممکن را با وجود واجب تعالی متحد بیند و فرق با طلاق و تقید فهمد بیت چیز که مقید
بود از روی جهان + و الله که همان روحیه اطلاق حق است + پس برین تقدیر اتحاد ذاتی میان ممکن
و واجب اتحاد باشد اگر تغییر هست اعتباری است و بطور ما وحدت وجود باین معنی است که وجود
کمالات تابعه وجود خاصیه حضرت رب تعالی و ذات ممکن عدم است که بواسطه انحصار
کمالات وجودی و مرکبات آن موجود نداشته است پس اتحاد میان ممکن و واجب جل و علا
ثابت نشد تفصیل این مقام از مکتوبات و رسائل حضرت ایشان واضح و واضح است نوشته بودند که توحید
بعد از حصول فنائے فناست یا قبل از حصول بدانند که توحید بدو معنی است توحید شهودی و توحید
وجودی توحید شهودی آنست که مشهور سالک غیر حق سبحانه هیچ چیز نبود و استیلائے شهود و مشاهدات

بیان فنا و بقا

بیان معنی وحدت وجود

بیان حق

بیان کمال و رتبه تقدیر جان

بیان حق

یعنی خفی را مناسبت بآن مرتبه است که فوق الم ۱۲ است و چون فنا بکمال متحقق شود فنا الفنا نیز متحقق گردد ۱۳

بر نیچه نشود که در دیده باطن از کثرت نام و نشان نبود و این معنی هوای قنات تقدیم آن
 بر قنات صورت ندارد و توحید وجودی که همه موجودات را حق بنید تعالی و تقدس و برترانه همه اوست
 مترجم شود این مشاهده اگر در کسوت صورت آنرا تجلی صوری گویند و این تجلی مفنی نیست پیش از
 حصول قنات میدهد و اگر این مشاهده در پرده معنی بود یا در لای صورت و معنی بود و این مشاهده
 مفنی وجود سالک است پس حصول آن با قنات باشد فرق میان تجلی ذات و تجلی صفات پدید
 بودند و تا تجلی صفات آنست که صفات خود را ظلال و عکوس صفات و جوی یابد
 و کمال این تجلی آنست که این ظلال و عکوس بحق باصول خود گردند و خود را که مرآت این کمال است
 بعدم صرف بحق باید این زمان نفس از انانیت و سرکشی و مارگی برآید و بقنا مشرف شود
 این کار دولت است کنون تا اگر او منته از تجلی ذات چه نویسد که ذوق و وجدانی است به بیان
 راست نیاید شیخ علی محی الدین ابن العربی قدس سره میفرماید التَّجَلِّيُ مِنَ الذَّاتِ لَا يَكُونُ إِلَّا
 بِصُورَةِ الْمَجَلِّيِّ لَهُ فَإِنَّ التَّجَلِّيَّ لَهُ مَا دَرَأَى سِوَى صُورَتِهِ فِي مِرَاةِ الْحَقِّ وَ مَا رَأَى الْحَقَّ وَلَا يُمَكِّنُ
 أَنْ يَرَاهُ وَ حَضَرَتْ أَتِشَانُ مَا قَدْ سَنَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ نَوَاشِئَهُ أَنْ تَجَلِّيَ دَهْلِيزُ تَجَلِّيِّ ذَاتِ
 وَ تَجَلِّيِ ذَاتِ وَ رَأَى آفَتِ كَيْفَ تَجَلِّيِ شَلَفَتْ مِنْهُ زُيُفَاتِ ذَاتِ وَ مِنْ مِرَاتِ كَيْفَ صُورَتِ خُودِ
 وَ رَأَى دِيدَهُ شَانِئَتْ مِنْهُ زُيُفَاتِ تَعَالَى نَوَاشِئَهُ بُوْدَتْ كَيْفَ تَجَلِّيِ ذَاتِ وَ نَوَاشِئَهُ نَوَاشِئَهُ
 بَدَأَتْ تَجَلِّيَّ كَيْفَ دَرِیْدَهُ نَوَاشِئَهُ تَجَلِّيِ ذَاتِ نِیْسَتْ وَ بَعْضُهُ أَنْ تَجَلِّيَ رَأَى نَوَاشِئَهُ وَ چُونِ نَوَاشِئَهُ
 دَرِیْدَهُ سَابِرِ مَخْلُوقَاتِ بَادِ كَيْفَ تَجَلِّيِ أَنْ تَجَلِّيِ صَوْنِ بُوْدَتْ دَوْنِ تَجَلِّيَاتِ سَبَرِ ذَاتِ كِبَارِ سَبَرِ تَعَالَى
 وَ تَقْدُسُ كَيْفَ دَرِیْدَهُ قَلْبِهِ جَویدَهُ أَصْنَافُ الْعَمَلِ وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ تَابَعَ الْهَدَى

مکتوب هفتاد و چهارم

بمحمد سعید سارنگ پوری در تعمیر واقعه او و در بیان آنکه یافت مطلوب و راس آفاق و انفس است

لے یونان تجلی که شیخ ابن عربی قدس سره آنرا تجلی ذات گفته و دهلز تجلی ذات است نه تجلی ذات چه تجلی ذات و راس آفتاب
 سله صحن بالغه پس بزرگ دشت فراخ و صحن خانه و زمین هموار ۱۲ عیاش قوله کاهی نرسد از حلاوت ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمدًا لِلَّهِ الْعَظِيمِ وَمُصَلِّيًا عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ اللَّهُ تَعَالَى
 در مراتب قرب ترقیات بے اندازه کرامت فرماید کتاب شریفه وطوبار مانے اذواق و مواجید
 و وقائع رسیدہ مسرت بخش گردید فرصت مطالعہ آن نمیشود و پارہ ازلان مطالعہ نموده است
 اگر توفیق یافت بقیہ را ہم مطالعہ مینماید طوبار ما بکرات رشیدیک کثرہ در آب ترشہ آمد کہ یا
 از انتفاع ساقط بود و آنکہ در ایام عاشورا حضرت امام حسینؑ را در خواب دید و مطلبے پرسید
 جواب شافی نیافتہ باز پیغمبر را صلے اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم در واقعہ دید و همان سوال
 نمود و جواب شافی نشنید و آنچه القا نمودند واضح نشد از فقیر الضیاع آن خواستہ بودند
 محذوم دیدن سرور کائنات و مفر موجودات کہ رحمت عالمیان است مادی گمراہان علیہ
 افضل الصلوات و التحیات و دیدن جگر گوشہ او کہ سر چشمہ ولایت و منبع فیض و بہت
 است مبارک و بشارت است و جواب مسائل و حل مشکلات و کشائش کار مانے دینی و دنیاوی
 را همان دیدن کافی است بجائے ہمہ نا نگاہ میدارد و رہے کہ پیغمبر خدا صلے اللہ تعالیٰ علیہ و
 آلہ و سلم بآن راہ رفتہ اند راہ اجتناب است کہ ناشی از محبوبیت ذاتیہ است و سلوک راہ شریعت
 است پس ہر کہ خواہد کہ براہ او علیہ الصلوٰۃ والسلام سلوک نماید راہ شریعت را حکم
 گیر و ویر اتیلع سنت و اجتناب از بدعت را سنج بود و در میان دو شمع کتاب سنت راہ گزیند
 تا در ظلمات بدعت و سبل شیاطین نیفتد و محذوم شہودیکہ سالکا را دست دہیاد و مرآت آفاق
 است یاد مرآت انفس شہود آفاقی نزد اہل اللہ از حیث اعتبار ساقط است و سیر از بعد و بعد
 گفتہ اند آنچه معتبرست نزدشان شہود انفسی است و یافت مطلوب منحصر در انفس دانستہ اند و این سیر
 را قرب در قرب فرمودہ میگویند بہت ذرہ گریں نیک و پس بد بود کہ چہ عمرے تک نہ در خود بود
 و نزد حضرت ایشان ما قد سنا اللہ سبحانہ یسرۃ یافت مطلوب بیرون آفاق و انفس است
 او تعالی را چنانچہ در مرایے آفاق گنجایش نیست در مرآت انفس نیز گنجائے نہ مصراع در کہ ام آئینہ
 در آید او را و در آفاق و انفس باید جہت جورائے دخول و خروج باید طلبید این را امت

باعتبار اقریب است چنانچه درایت آفاق در جانب بُعد است که جولانگاه دهم است بلکه شهر و انفسی
 نیز جولانگاه دهم است مشهور درین هر دو مراتب از نخب و نهم و خیال بری نیست ازین قریب و بعد
 باید برآمد و با قرینت باید آمد هر چند عقل در تصور آن حیران است و عقلا در تصویر آن عاجز و سرسیمه
 این معامله و شهر و از نخب خیال بیرون است و از جولانگاه دهم برتر و نهم و خیال اینجا در راه مانده است
 و پروبال شکسته از خود نزویکتر را نمیتوان دریافت و نزدیک است که آنرا محال داند و حال آنکه و
 نحن اقرب الیه نص قرآنی است معامله که بهل تعلق دارد و او را سکه آفاق و انفس است با قرینت
 وابسته دایره ظلال بانفس منتهی میشود و آنچه از محویت و فنا نیستی و استهلاک که روی میدهد نیک
 و مبارک است هر قدر که از کوه بشریت منهدم شود و از وجود بشریت کاسته گردد نعمت عظمی حق
 سبحانه این کوه را ازین براندازد و این وجود موسوم را از میان بردارد خوش گفت بیت
 مظهر تن بعلوم آراسته به + معموره دل به نکته پیراسته به + از هستی خود هر چه بود کاسته به +
 هر چیز زهر که هست ناخواسته به + والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد و پنجم

خواجہ محمد صدیق پشاور می در بیان کریمه و ذوق ظاهر الاثر و باطنه + بسم الله الرحمن
 الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال و اوضاع فقره اینچ و دستوج
 حمدت المسؤل من الله عز وجل عافیتکم و استقامتکم ظاهرًا و باطنًا قال الله تعالی
 و ذوق ظاهر الاثر و باطنه نعم حق سبحانه شامل ظاهر و باطن است پس ظاهر اثم که تعلق ظاهر
 دارد و باطن اثم که متعلق باطن است باید گذاشت تا شکر هر کدام ادایابد و تجل ظاهر با حکام
 شرعی و تزیین باطن با نور معرفت بحصول پیوند و نعمت در حق او تمام شود و نفس ولایت
 له قوله مظهره یعنی پنهان کرده شده از طریقه الفصح که بعضی در زیر خان کردن و پوشیدن است و مظهره کنایه از پنهانخانه و نه خانه
 عیناث ۵۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره انفام در رکوع اول از پاره و لواثنا ۱۲

حاصل گردو شتم عموئل معاً عموئل مامول از دوستان دُمائے سلامتی خاتمه است آتوب ترقیات
همواره مفتوح باو بالنبی والیه الا بحاجه علیه وعلى الیه الصلوات والتسلیمات والتحيات والبرکات

مکتوب هفتاد و هشتم

برفت بیگ تحسین احوال و وفادار کلمه لا اله الا الله بسم الله الرحمن الرحيم الله
تعالی در مراتب کمال ترقیات و داد مرامی رسید خوشوقت ساخت چون متضمن سلامتی
دوستان بود سترت بر سترت افزود و آنچه از احوال باطن نگاشته بودند از اعراض از ظل باطل و
رؤ بوال نیستی آوردن آن و ظل باطل برودن و نیز نوشته بودند که اکثر اوقات از سرور آن
کیفیت عجیب روح میخاهد که از قالب پرواز نماید در آن وقت عجب حالت بنحوی نیستی دست
میدهد که شرح آن از بیان خارج است مطالعه آن محفوظ و متلد ساخت احوال در دست سخنی
است و بیشتر حصول حقیقت قنات هر درجه که ازین دولت میسر آید مبارک است در نگاشت
این نسبت سعی فرمایند و دراز دیا و کیفیت آن بجان کوشند تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله
بسیار کنند که در تنویر باطن اثر عظیم دارد و در حصول این نسبت و از دیا و کیفیت آن و ظل تمام
جز بر اول آن نفی ماسوی حق جل و علا مینماید و کوه کوه وجود بشریت از بن بر میسند و جزو
ثانی آن اثبات مبعود بحق مینماید که حاصل سیر و سلوک است و محصل فنا و بقا آرزوئی بر این
نیست که کسی در گوشه خزیده باشد و تکرار این کلمه مبارک طیب البسان بوزن سحر آن
سیراب شاداب باشد در سیم از مطلوب کشاده است و رله بقصود پدید آمده امیدوار باشند

و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و نهم

بخواجهم محمد حنیف کابلی در قمار تاسف بر عمر گذشته بسم الله الرحمن الرحيم بعد
الحمد والصلوة وازسالی التحيات میرساند احوال اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد

تاریخ
تاریخ
تاریخ

المُسْئِلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى سَلَامَتَكُمْ وَاسْتِقَامَتَكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا عَزَّ وَجَلَّ وَأَشْرَفَ عَمْرٍو
 هُوَ وَهُوَ كَذَلِكَ وَدَلَّ عَلَى صَرَفِ كُشْتٍ وَدَرِّزُولِ عَمْرٍو دَسْتِ چِه خواهد آمد و چِه اعتبار خواهد
 داشت که هنگام ضعیف غنیمت در وقت غلبه غنیمت اندک سعی و تردد هم اعتبار بسیار دارد و زمان
 سستی غنیمت بسیار هم چندان اعتبار ندارد و افسوس که عمر با خرامد و در از دل عمر هم در رنگ اشرف
 چیز از دست نیامد و بطلالت رفت لاجرم از دوستان در یوزه توجیه دارد و در
 دُعائے حسن خاتمه است مدتی است که از اذواق و کیفیات خود و یاران خود چیزهای نوشته ام
 این نوشتن سبب توجیه غائبانه میشود و در گفتگو می کشاید ابواب ترقیات همواره مفتوح باد

مکتوب هفتاد و هشتم

بخان محراب کولابی در بیان آنکه نصیب از آن مرتبه علیا عجز و نایافت است بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى بکس مرضیات خویش مکرّم دارد و مکتوب مرغوب سیده مسرت بخش
 گردید نوشته بودند نگران امری میباشد و نمیداند که آن چه چیز است و معلوم آن نمیتواند است
 و هر چند تگاپوش کند بدست پیچ نمی آید و محروم سعادتهای نگرانی است که چون غالب
 می آید از ماسوی تمام میراند و بسر حد فنا میرساند آنچه از دست این کس می آید همین است که خود را
 محسوس از دواز خود نمایی و نشانی نگذارد گفته او را که دریافته است همه والد و حیرانند بهریت
 دو بیان بارگاه است پیش ازین پی برده اند که هست به شما تگاپوش میکنند که از و چیز
 بدست آید مشکل کار است عناق شکار کس نشود و ام باز چین و کاینجا همیشه با و بدست
 دام را به غیر از عجز و یاس از آن دروه علیا حاصل نیست و جز سوز و گداز امری نه بهریت
 عاشقان را نصیب از مشوق و جز خرابی و جان گدازی نیست بهر حال در کار خود سرگرم باشند
 و از عمر نایافت از طلب باز نه نشینند از ما و شمارین نشاء همین طلب ملوک است و ما خلقت الجن

این کلام در سوره الزاریات و پاره قال فما خطبکم واقع است ۱۲

بخان

همین نگرانی که چون غالب شود

در کار

نشان

وَالْأَنسَ لَا لِيَعْبُدُونِ يَأْتِ مَوْعِدُ بَعْدِ اسْتِمْعَانِ مَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ اللَّهُ فَإِنَّ
أَجَلَ اللَّهِ لَا يَتَأَمَّلُ زِدْ دُوسْتَانِ دُعَاءِ سَلَامَتِي خَاتَمِ رَحْمَتِ وَالسَّلَامُ أَوْلَادُ أَخِي

مکتوب ہفتاد و نہم

بہا فیض محمد فتح آبادی در تعبیر و قانع او تحقیق مقام شرح صدر و قبض و بسط بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى أَفْضَالِهِ وَنُصَلِّي عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَتُوبِ
مُنْبِئِي از اظہارِ آلامِ دُورِی و مُشعر از درد و سوزِ مجوری بود رسید خوشوقت ساقی دنیا محل
فراقِ مُتِ موطنِ لقادِ پیشِ ستِ مَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ اللَّهُ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَا يَتَأَمَّلُ
دُوسْتَانِ فِی الشَّرَفِ لِقَاءِ اَوْسَتِ تَعَالَى مَصْرَعِ طِفْلِ دُوسْتِ بَاشْدِ ہر چہ باشد نوشتہ
بود در روزِ در حلقہ فخر در مراقبہ می بیند کہ سینہ مثل دروازہ شدہ است انشراح و نورانیت
عجب ظاہر گر دید گویا شخصی میگوید کہ شرح صدر ہمین ست و بدین بشارت بشارتِ ساخته غائب
محمد و ما شرح صدر منزلتِ ست بزرگ و رتبہ است عالی بشارتِ حصولِ آن مبارک باشد لیکن
این معنی را علامتِ ست در خود آن علامتِ نیک تا تل باید نمود و رسول خدا صلی اللہ تعالی
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود ہست النُّورُ إِذَا دَخَلَ الصَّدْرَ انْفَسَحَ فَقِيلَ هَلْ لَكَ عِلْمٌ
فَقَالَ النَّجَافِيُّ عَنْ دَارِ الْغُرُودِ وَالتَّاهِبِ لِدَارِ الْقَرَارِ اِنْ شَرَحَ صَدْرُكَ تَرْتَبُ بِحُصُولِ كَمَالِ
وَلَايَتِ كِبَرِي ست مطمئن درین ہر گام از مقام خود عروج نمودہ بر تختِ صدر را تقاضا فرماید و آنجا
تکلیفِ سلطنت پیدا میکند و بتیلا بر مالکِ قُرب مینماید و آنچه روزِ دیگر در حلقہ باید ادبِ بحرِ جہنم بسین
در بیداری دیدید کہ دو مائدہ طعام یکے سفید رنگ و ہم سبز رنگ در ہمان مجلس با زاین قسم دیدید
بعد از آن معلوم کردید کہ این دو عطیہ است کہ از سرورِ انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام و

۱۱ قرآن کان الہم براک ان آیت واقع ست در اول سورہ عنکبوت از پارہ ۱۲ عن ابن مسعود قال تلا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فین برد اللہ ان یشرح صدرہ للاسلام فقال ان النور اذا دخل الصدر انفسح فقيل هل لك لتلك
علم يعرف به قال نعم النجافي عن دار الغرود والا نابة الى دار الخلود والا ستعد للموت قبل نزوله رواه الهممقي ۱۲ مشکوٰۃ

التَّسْلِيْمَاتِ بِتَوْسِيعَةٍ وَتَا حَالٍ وَبِغَيْرِ بَيْنٍ قَسَمَ غَايَةَ اِتِّبَارِ نِيَا فِتْنَةٍ بِسَمْعِ عَالِي سِتِّ
 اَمِيْدٍ وَاَرَبَانْدِ ظَاهِرِ اَزْكَالَاتِ مَخْصُوصَةٍ اَوْ عَلَيْنِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِهَرِهٍ وَرُكُودِ
 وَاَزْ دَوْلَتِ خَاصَةِ اَوْلَشِ اَوْ يَابَنْدِ كِهْ دِيكَرِ اَزْ اَقْوَانِ شَمَا نِيَا فِتْنَةٍ سِتِّ وَدَرِ اَوَاقِعِ سِيَوْمِ كِهْ اَزْ دِيوَارِ بَنْدِ
 بِاَضْطِرَابِ بَهِتِ دِيَا فِتْنِ جَاعَتِ نَحْمَتِ فِرْوَادِهْ اِيْدِو بَا سَعْدِ اَوْ نَا زِ مَشْغُولِ شَدِهْ مِي تَوَانْدِ كِهْ اَزْ عَرُوجِ
 رَوْنِزُولِ اَمُودِهْ بَاشَنْدِ وَاَزْ نَكْرُوسِ سَهْلَانِ لَصُوحِو بَنْدِ كِي اَمَدِهْ وَاَزْ وَحْدَتِ بَكْشَرَتِ فِرْوَانْدِ وَاَزْ دَعْوَتِ
 نَفْسِيَّيَهْ يَافِتِهْ نَوَاشْتِهْ بُوْدِيْدِهْ كِهْ بِيْشِ اَزْ اِيْنِ كَا بِيْ قَبْضِ مِي شَدِ وَكَطَبِيْ بَسْطِ وَاَلْحَالِ قَبْضِ بَا كِلِ رَفْتِهْ سِتِّ
 وَتَمَصِّلِ بَسْطِ نِيْدَانْدِ كِهْ حَالِتِ سَابِقَهْ كِهْ مِثْلِ رِ قَبْضِ وِ بَسْطِ بُوْدِيْتَرِ بُوْدِهْ يَا اِيْنِ حَالِتِ كِهْ بَسْطِ
 خَالِصِ سِتِّ تَحْمَدِ وَاِ قَبْضِ رَا كِهْ مَخْوَ اَهْدِ مَرُومِ اَزْ رُوْمَنْدِ بَسْطِ اَنْدِ لِيَكِنْ قَبْضِ تَرَقِيْ نَحْشِ سِتِّ اَمَا اِيْنِ قَبْضِ
 وِ بَسْطِ دِيْكَرِ سِتِّ كِهْ مَصْطَلَحِ قَوْمِ سِتِّ اَهْلِ اَبْتِدَا رَا كِهْ اَرَبَابِ قُلُوبِ اَنْدِ دَسْتِ مِيْدِيْدِ وَاَزْ تَلْوِيْنَاتِ قَلْبِ سِتِّ
 كَسِيْ كِهْ اَزْ تَلْوِيْنِ كُذْ شَتِهْ بَتَكْلِيْنِ پِيُو سِتِّ سِتِّ اَزْ قَبْضِ وِ بَسْطِ رَسْتِهْ سِتِّ اَنْجِهْ اَوْرَارِو سِيْ مِيْدِيْدِ صَوْرَتِ
 قَبْضِ وِ بَسْطِ وِ شَارِكِتِ سَمِيْ كَا نِ مَنَاسِبِ حَالِ اَوْ خَوْفِ وَرَجَا سِتِّ وَكَلا يَمَانُ بَيْنِ الْخَوْفِ
 وَالرَّجَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتَّبِعَ الْهُدٰى +

مکتوب هشتم (۸۰)

بِطَاعَتِ كَابِلِيْ تَحْسِيْنِ اَحْوَالِ اَوْ تَحْرِیْضِ بَرَعَلُوْهُمَتْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ
 وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ مِيْرَا نَدِ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ كِهْ مَتَضَمِّنِ اَشْوَاقِ وَاَذْوَاقِ بُوْدِيْدِهْ مَسْرُوحِشِ
 كَرِيْدِهْ مَطَالَعِ اَنْ لَذَاتِ مَعْنُوِيَّهْ خَشِيْدِ حَيْزِ نَا كِيْ نِيَكِ بَلَنْدِ سِتِّ اَنْجِهْ دَرِ قِطْعَهْ رُوْمِيْ دَاوَهْ سِتِّ اَزْ اِيْنِ
 شَمَاسِتِ وَنَعْمَتِيْ عَظْمٰى شُكْرِ اَنْ بَجَا اَرَنْدِ لَكِنْ شُكْرُ نَمَهْ لَا زِيْدِ تَكْمَلِ وَاَنْجِهْ اَزْ قِسْمِ وَقَاعِ دُنْيَا
 سِتِّ اَهْمِ نِيَكِ سِتِّ كِهْ بِيْشَارَتِ سِتِّ سَالْكَانِ اَبْرُوْرِ شَهْرِو دُوْهُرِ اِيْنِ قِسْمِ اَمُورِ وَاَحْوَالِ وِ مِيْدِيْدِ
 لِيَكِنْ دَرِ اَبْتِدَا اِيْنِهْمِ وَاَرِدَاتِ هَرِ رُوْزِ رُوْزِيْ نُوْزِ اَوْ اَرَادَاتِ سِتِّ بِيْتِ هَرِ رُوْمِ اَزْ اِيْنِ بَاغِ بَرِيْ
 مِيْرَسَدِهْ تَا زِهْ تَرِ اَزْ تَا زِهْ تَرِ مِيْرَسَدِهْ دَرِ كَارِ خُوْدِ سَرُومَتْ بَاشَنْدِ وَهَمَتْ رَا بَلَنْدِ سَا زَنْدِ وَاَطَالِبِ

احدیت ذات بودند از صفت بذات گرایند و از ذروه مخصوص نغزیند و در ادائے اعمال صوریه
سرگرم باشند که سبب ترقیات معنویه اند و موجب رفع درجات اخرویة درین فرصت قلیله توشه
سفر بعید را مهیا سازند و سرانجام بر رخ صغری و کبری را آماده کنند و لَتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا
قَدْ مَتَّ لِعَیْنٍ دُوسْتَارِ اَبَدِ عَاسِلَاتِنِ اَیْمَانِ یَا دَارُ نَدْوِ السَّلَامِ عَلَیْکُمْ و عَلَی سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ اَیْمَانِ

مکتوب هشتم و نهم

بشیخ امان الله پسر شیخ حمید بنگالی در احوال بعضی یاران مناقب فضائل و صله منوره حضرت
پیر و شکیمر قدسنا الله بسبحانه و بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و
مُصَلِّیاً عَلَی رَسُوْلِهِ الْکَرِیْمِ الله تعالی بدرجات کمال و کمال سنانا و صحیفه گرامی که نامزدین
مسکین نموده بودند رسید سرت بخش گردید باید که همیروزین منوال از احوال ظاهر و باطن بنگاشته
باشند که سبب توجیه غایبانه است اظهار شوق ملاقات نموده بودند ازین جانب دوستان
نیز مشتاق دانند بلکه حدیث نفیس و اَنَا لَیْهُمْ لَا شَدُّ شَوْقًا بر خوانند فضائل پناه میر محمد
عارف و شیخ عبدالمقتدر و یاران دیگر چند روز اینجا تشریف داشتند و منازل فقر را منوره
ساختند و از فیوض و برکات روضه منوره حضرت پیر و شکیمر قدسنا الله بسبحانه و بسم الله الرحمن
مستفید و بهره مند گردیدند و ایمان بکالات این مکان فوج الشان حاصل نمودند بجهت امر و جزم
امید طالبان حق جل و علا باین فرار بر انوار دوحه است و افاضه علوم و اسرار درین دیار باین
سرزمین آویخته و بقیه سرزمین هر چند بصوت از بند است لیکن روضه جنت است و در حقیقه
ولایت بلکه رشک لایت است از ولایت سه گانه در اینجا نشانه است و کالات نبوت و وراثت
دران موطن جلوه گشت اسرار خلقت و محبت درین مقام هویدا است و انوار کعبه مختار درین
زمین پیدا حیمه طینت او از خاک مدینه است تا کجا الطائف این بقعه را بیان نماید و نفاس از

هموید سازد که بر طایبان اولی بصائر محقق نیست و بر چشم دور بین پوشیده آنجا آن گوهر
بدست می آید که بجای دیگر کیاست و فوائد بسیار آن در جهان ممتاز است گر شنود
قصه این بوستان بلکه شود طائف هندوستان هر جا نور و برکت و رشد و هدایت
همه ما خود مستفاد از انوار شریطی است اَدُهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِزُّهُ وَ شَرَفُهُ وَ آفَاضَ عَلَيْنَا
مِنْ أَسْرَارِهِمَا كَرَمًا وَ لَطْفًا وَ سَتَانِزًا بَعْدَ عَائِ خیر یاد آرند و این در ویش در لیش را از
توجه غائبانه فارغ ندانند وَ السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا +

مکتوب هشتمادوم

بیتوبیک کولابی در بیان سلطان ذکر حصول عدلیت و معامله که فوق آنست و ترغیب نفی
مُرَادَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ التَّحْمِيلِ وَ الصَّلَاةِ وَ تَبْلِغِ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابچه
که از راه محبت فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت آنچه از احوال خود نوشته بودند نیکست
سنگام ذکر که تمام اعضا و جنبش آیند از سلطان ذکر است و در حلقه سکوت که از خود اثر می بینند
و خود را عدم محض می یابند یعنی از فناست یا مقدمه فناست عزیز گفته است اَشْتَهَى عَدَمًا
لَا أَعُودُ أَبَدًا عدَمی می خواهم که هرگز بخود خود نکم در کار خود سرگرم باشند و طالب ترقی بودند و از
ذکر بگذر آیند و از عدم بفنائی حقیقی گرایند تا معرفت راه یابند و از ظلم باصل پویند چندان
انگار کلمه نفی اثبات کنند که تمام از مرادات خود برآیند و بر او حق جل و علا قائم باشند
اگر مراد توای دوست نامرادی است مراد خویش دیگر بار من خواهم خواست و دیگر عدد که
اخوی حاجی محمد عاشور بشما نوشته اند بر طبق آن عمل نمایند و از جانب ما بطریق سفارت با آنها
طریقه بگویند بشرط استقامت بر جاده شریعت علیه و سنت سنی و رسوخ بر محبت
شیوخ وَ السَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا

یعنی که که اشرف بقاع است طواف هندوستان کند ۱۲ طواف کنند و گرداگرد دهنده ۱۲

مکتوب هشتمادوم

بخواجہ پادشاہ بلخی در بیوفائی اہل دنیا و ترغیب بر تعمیر اوقات بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَارْسَالِ النِّیَّاتِ میرساند صحیفہ شریفہ کہ نامزد این مسکین نموده
 بودند رسید مسرت بخش گردید حمد اللّٰهِ بَسْمَاحَہ کہ بعافیت اند و از یاد فقر فارغ نہ گزیدند
 از یاران اظہار نموده بودند حمد و ماہل دنیا بہ بیوفائی معروف اند بر آشنائی نشان اعتماد نیست
 ہمہ را از حق جل و علا باید دانست و ظهور تقدیر و ارادہ او تعالی تصور باید نمود ہر چہ بدست آمدہ
 است شکر آن بجا آرند و امید و از زیادتی بوندگاری شکر نہ لَازِیْدَ لَکُمْ شَفَقَتِ اَنَارِ اَدَمٰی
 را برائے عیش و تنعم نیافریدہ اند و جمع مال از مے نخواستہ اند مقصود از آفرینش او ادا وظایف
 بندگی است کہ بہمت را در خدمت مولائے حقیقی چست بر بندند و اوقات را بذکر و فکر معمور
 دارند تا در چہ از معرفت در باطن بکشاید و سعادت ابدی و ملک سرمدی بدست آید و
 بِدُوْنِہِ خَرُطُ الْقَتَادِ دَوْلَتِ صَوٰی مَعْنٰی مَحْضِلْ بَادِ

مکتوب ہشتاد و چہارم

بخواجہ پادشاہ بلخی

بشید محمد بیگ بلخی در ترغیب طاعت و تحصیل نیستی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُمَّ
 بِرَجَادِہِ شَرِیْعَتِ غُرَّ اَوْنَتِ مِصْطَفٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوٰتُ وَالْبَرَکٰتُ الْعُلَیْہِ اَسْتَقِی
 کرامت فرماید مکتوب مرغوب رسید مسرت بخش گردید حمد اللّٰهِ بَسْمَاحَہ کہ از مطالبہ پادشاہی
 نجات حاصل گردید امید واریا شد کہ از قرض ہم مخلصی شود اللّٰهُمَّ اَکْفِنِیْ بِحَالِکَ عَنْ خَرَکَکَ
 وَاعْزِنِیْ بِفَضْلِکَ عَنْ سِوَاکَ اَیْنَ دُعَا رَاجِیْتِ غَلَاصِیْ اَزْ قَرْضِ اَکْثَرِ اَوْقَاتِ بَعْضُہُمْ یَخَوٰنُہُ
 باشند خلاصہ اوقات را بذکر و فکر معمور دارند و بطاعت و عبادات را رغبت بوند و بیداری آخر شب را

واقعت در سورہ ابراہیم از پارہ دہا برمی (۱۳) ۵۲ و اہ الذی مذی و الحاکم عن علی بن ۱۲ حرز

از عزام امور فهمید و بتکرار کلمه طیبیه نفی مرادات و مقاصد خود کنند تا در ساحت سینیه هیچ مراد و مقصود و غیر از حق جل و علا نماند و در نفی وجود بشریت کوشند و کتب منتسبات از خود نمایند تا بعد م صرف ملحق گردند و بقائے اتم متحقق شود مصراع این کار دولت است کنون تا گردانند

وَالسَّلَامُ

مکتوب هشتم و نهم

بمیرزا محمد زمان پسر عایت خان در آنکه تفرقات صوریه موجب ترقیات معنویه است بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی از ترقیت ماسوئله خویش محرز گرداند صحیفه شریفه که بدست برادر گرامی شیخ نور محمد فرستاده بودند رسید مسرت بخش خاطر گردید تجدید و احداث و تفرقات دنیوی سبب ترقیات و عروجیات اخروی است تنزل ظاهر ترقی بخش طین است و پرتو مکی صورت و سیله مطراوت معنوی است از ازل معنی باشند و از قشر بلب آیند و از لفظ بحسنه اگر اند خوش گفت شوقی ز وجود خویش فانی در رفته زحرف در معانی به چون سعادت آدمی دیبا و حق جل و علا و به سعادت و غفلت بذر و فکر راغب بودند و کبریت را در دست مولای حقیقی جلّت عظمت چست بر بندند و شبهای تاریک را بگریه و استغفار روشن دارند و چندان ملالت بذر نمایند که ذکر و حضور ملکه دل شود و لفظ طاع تام از ماسوئله حاصل آید و تعلق علمی و حیوانی او از ماعدا گسته شود

مکتوب هشتم و نهم

بمیرزا محمد رضا پسر عایت خان در ترغیب محبت شیخ و اشارت دینی یاد کرد و یاد داشت + بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عبادیه الذین اصطفی است هر چه جز ذکر خداست حسن است هر چه جز خوردن بود جان کنده است + تجدید و ماکر قاری مادی و حق جل و علا از آتش امراض قلبیه است فکر از اله آن از ایم هم است مصراع در خانه اگر گسست

یک حرف پس است و از آنکه این مرض شدید درین مهلت بسیار است بذكر کثرت و تسبیح نام
بر محبت پیر درین راه نیز ناگزیر است گفته اند قنانی الشیخ مقدمه قنانی الله است بهیت
از آن روی که چشم شست اول بمجود و توپیر شست اول بذكر کثیر و از آنکه بدوام حضور بوصف
نیستی موصوف بودند از جانب حق سبحانه فیض دائمی است برین کس که اگر یک ساعت آن فیض
منقطع شود اثری از وی ماند پس برین کس هم ناگزیر است که از همه رو تافته بدوام ذکر ستوجه آن
جناب قدس گردد این معنی در ابتدا بکلف است و از آنکه یاد کرد گویند و بمرور و مورد ذکر و حضور ملکه و
صفت لازمه دل میگردد و چنانکه مع صفت سائر که بنفی هم منتفی نشود و این حالت یادداشت گویند

وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب هشتم و هفتم

بر عایت خان در رضا بقضا و ارجاع حوادث بار آورده انبی اوسحانه لعل فعال بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و از سال التجیات میرساند احوال و اوضاع فقرائے این دود
مستوجب حمدت المسؤل من الله تعالی سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم علی جلاله
النشر یعی العلیه و الثنیه السنیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة
و ترقی در جایکم الصور دنیة و المعنویة صحیفه گرامی مشرف ساخت آنچه از درد و محن و آلام
که بزبانی برادر دینی شیخ نور محمد حواله فرموده بود دیدیم واضح گردید و سبب تألم ارجه گشت اشفاق
پناه هر چه بر بنده میرسد هم بقدر و اراده ازلی است کریمه فاصاب من مصیبة فی الارض و
لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان تترأها دال برین معنی است غیر از رضا و تسلیم حار
و گزیر نیست بلکه چون فعل محبوب است محب میاید که از آن لذت گیرد و کشاده پیشانی پیش آید
و درین ضمن مستعد الطاف و عنایات او بود تعالی فقیر را از دعا و توجیه فارغ ندانند و از آنچه
لوازم دوستی است بیکار تصور نفرمایند منتظر کشایش کار باشند و از رحمت رحیم کار سازانید

ع بداند که این کریمه واقع است در سوره حدید از پاره قال فما خطبکم (۲۷) ۱۲

بوند و اوقات را بگذر و فکر معمود دارند و نوشته گور و قیامت را آماده سازند و هر ساعت که میگذرد
 عمری در کمی می آید و اجل مستی نزدیک میشود درین فرصت یسیر بگذر کثیر باید پرداخت و مواظب
 حقیقی را جلالت عظمیٰ باید رضی ساخت و معرفت او باید حاصل نمود که مطلوب درین نشانه
 فانیه است در رقیبه شریفه مندرج بود از رفتار فلک و اثر گون ناهنجار شفقت آثار خالق
 خیر و شر بواسطه حق تعالی است و همه حوادث بقضای او است بجهان فلک غیر فلک را
 در اینجا دخل نیست مذہب حکماست که حوادث یومی را بعقل فقال که آنرا عقل فلک تابع میکند
 منسوب میسازند و اهل اسلام بعقل فقال قائل نیستند و تفسیل قائلان آن میکنند فلک که بکار خود
 حیران و سرگردان است چه بود که حوادث باو و بعقل او و حرکات او منسوب بوند و السلام اولاد و آخر

مکتوبات هشتم و نهم

بملاء عطاء الله سورتی در بیان بعضی درجات سلوک و آنکه کسب حلال به نیت صحیح و خلوص
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِير ساند کتابتهای
 شتابتغایب یکدیگر رسید مسرت بخش گردیده بعافیت باشند و بر جاده شریعت علیت
 سنت سنیه مستقیم بوند از کثرت بوضت آیند و از فرق کج و از جمع کج جمع گرد آیند و از
 ظلم باصل شتابند و از صفت بوصف روند طالبان از ظلم باصل میر ساند و شتابان از
 کلام بکلام پی میرند اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن + تا برب او بوسه زخم چو نش
 بخواند افسوس است که با وجود این همه طرق موصله و راههای کشاده این کس محجوب بود
 و محجور باشد و از دولت قرب و معرفت دور و در نفور بود در جهان شایده و مافایغ
 در قبح جرعه و ماهوشیار + نوشته بودند که بهمت بی استقامتی عیال بکتابت قرآن مجید اشتغال
 دارد و داعیه آنست که دست از همه تعلقات افشانند و این انقاس معده را بگذر صرف نماید
 منتظر حکمت محمد و مانفقه عیال از واجبات است فکر آن هم ناگزیر است کسب حلال هم کنند

باز

باز

حضرت پناه عفت و سگناه

باز

باز

باز

باز

باز

باقی اوقات بذکر و فکر پردازند بلکه این کسب هم باین نیت صحاحه و خل ذکر میشود قاضی جعفر و
 دو یار دیگر که طلب طریقه میانین طریقه باین هر سه عزیز گویند و توجه دهند و نصیحت کنند اگر شیخ
 نور محمد باین هر سه عزیز طریقه بگوید بر تقدیر که آنجا برسد گنجایش دارد و اختیار بدست شماست
 یا خود طریقه بگویند یا بشیخ مذکور رجوع کنند شجره ای که نوشته میفرستند میسرند
 و بکار میروند والسلام علیکم وعلی سائرین اتبع الهدی

مکتوب هشتم و نهم

یکی از نسا و صاحبکات که از اهل حقوق است در نصاب و تعبیر واقعه او بسم الله الرحمن الرحیم
 خدمت عفت پناه عصمت و سگناه مشفق محترمه بیگم جو سگناه الله تعالی ازین مسکین
 سلام عافیت انجام خوانند احوال بهمه حال مستوجب حمد ذی الجلال است امید که آن عقیقه
 مشفق نیز سلامت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علییه و سنت نبویه مستقیم بوند و از
 صورت بحقیقت آیند و از لفظ المعنی که ایند خوش گفتند قومی ز وجود خویش فانی
 رفته ز حروف در معانی و التفات نامه گرامی که بصحوب برادر دینی شیخ نور محمد ارسال داشته
 بودند مشرف ساخت و سرت بخش گردید حمد الله سبحانه که بعافیت اند و از یاد فقر او
 دور افتاده فارغ نیند امید که این دوران کار را بهرین منوال بحاشیه ضمیر مهر تنویر راه پیدا
 باشند و بدعای سلامتی خاتمه یافد میفرموده باشند اوقات را بذکر و فکر معمور دارند بحدی که دل را
 انقطاع تمام از مایه سوی حصول انجام و تعلق علمی و جوی او از ان گسسته شود و بتکرار طریقه
 نفی وجود بشریت نمایند و سلب منتسبات از خود فرمایند تا بحدی صرف محقق گردند و بفنائی
 حقیقی رسند بیت از نیست حجاب تو یقین است بشرط بهمی سروان بهمین است
 از حادئه سهواً نگارش رفته بود و توضیح بیوست حمد الله سبحانه که ایشان یا متعلقان
 ازین واقعه سلامت مانند و بیکس را گزند ز رسید و آنچه در واقعه دیده اید که حضرت خواجه

بزرگ با جمعی از درویشان رسیدند و شام بجهت آنکه در قلعه فرنگیان افتاده اند و دروازه قلعه را
 بر شام بسته اند گریه و زاری میکنند حضرت خواجه فرمودند چرا گریه میکنی من آمدم تا شما را ازین فرنگیان
 خلاص کنم دروازه را گشادند و گفتند هر جا که خواهید بروید بشارت است بخلاصی از شر اعدا
 آفاقی و انفسی چنانچه از برکت قدوم آنحضرت از شر نفسان محفوظ ماندید امید است که
 بپیمین انقاس نفیس شان از اعدای انفسی نیز خلاصی یابید و بی مزاحمت آنها تزییات نمایند
 و بمراتب قرب واصل گردید نوشته بودند که الحمد لله که از غفلت های پیش اند که روئے
 بحضور آمده و دو حصه غفلت رفته و یک حصه مانده هر قدر غفلت که زائل شده است و حضوری
 روئے داده نعمتی است سعی نمایند که غفلت تمام از باطن برود و حضور تمام که در قفای آن غیبت
 نبوده روئے دهد همین حضور چون غالب آید نفس حاضر از میان بر میخیزد و حضور حق سبحانه خود
 بروئے کار می آید چه توان کرد مدار طریق را بر صحبت است و ترقی بظاہر و بسته بان دوری
 ضروری در میان حال است اگر در حضور باشید انشاء الله تعالی در لوازم خدمت وادائے
 حقوق تقصیر نرود و التَّحِيذُ فَيُفَاصِّمُ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَهُمُ الْوَسْطَانُ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ

مکتوب (۹۰) دوم

بشیخ ابوالمظفر برائینوی در فواید صحبت و برکات روضه منوره حضرت ایشان قدسنا
 الله و سبحانه بسم الله العزیز الا قدس بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی
 والصلوة والسلام علی رسولہ خیر الودی و علی الہ وصحبہ البررة الثقی اما بعد
 صحیفه گرامی که بصحوب برادر دینی شیخ نور محمد فرستاده بودید رسیده مسرت بخش گردید از رو
 دریافت صحبت نموده بودید و اظهار شوق زیارت روضه منوره نیز موقوف بروقت است لکن
 اجل کتاب بماند مدار بر صحبت است و غیبت هم هر چند باندازه محبت و وفا فی الشیخ اخذ
 فیرض مینماید لیکن بگرد صحبت که بار عایت حقوق آن باشد نمیرسد محبت صرف جذب معانی

سینما یا چون صحبت مُصاحب شود که بریتِ احمد بود و نور علی نور باشد و برکاتِ روضه
منوره را چه تواند بیان نمود که از دریافت و ادراکِ ناقصِ فهمان دور و دورست هر کس بخت
استعداد و از برکاتِ آن بهره مندست لیکن بکنه حقیقتِ آن که میرسد خوش گفت **۱۵**
هر کس از ظنِ خودش یازمن + از درونِ من نجاتِ اسرارِ من بد کتابی که بدستِ شاه محمد
فرستاده بودند نیز رسید اندراج یافته بود که در دل بلکه در همه اعضا و احوالِ حلیه تو با عشق بچشم
مے آید و بسیار حلاوت و ذوق مے افزاید بعد از آن حلیه من حلیه تو بود و همیشه مخصوصاً در
وقتِ تو توجّه کردنِ محذوم و تحقیقِ باین کیفیت از کمالِ مناسبتِ مخیرست مانا که اتحاد و یک
حقیقت و حقوقِ آن بحقیقتِ دیگر حصولِ پیوسته است که با اتحادِ صوری جلوه گرفته است
۱۶ در عشقِ چنین بوجیهی باشد که مومن و برور که مشایخ فرموده اند گویا ازین قبیل است
محذوم این بیان موافقِ حالِ شامِ قوم گشته است اهلِ ابتدار که این کیفیت روئے دیدارِ غیر دیگر
است آنچه از احوال و اطوارِ برادرانِ دینی خواجہ امان اللہ و خواجہ محمد مومن نوشته بودند بسیار
خوشوقت ساخت زادھما اللہ توفیقاً و عروجا و ترقیاً باین ہر دو عزیز کتابتِ ہائے
جدا می نویسم انشاء اللہ تعالی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الھدایۃ

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بحقائق و معارف آگاہ خواجہ محمد صدیق بخشی ملقب بہدایہ در اظہارِ فراقِ حضرتِ مجددِ اوقاتِ ثانی
و شتمہ از کمالاتِ آنحضرتِ این مکتوب دراز بود بعضی اوراق او کم شدہ بقیہ کہ از ان اوراق ماندہ
آنرا نقل گرفته شد بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے
خدا تم حقائق آگاہ معارف انتباه و عا و نیاز ازین عہدی مجبور در معرضِ قبولِ آرند سطرے چہ
از سوزِ شِ سینہ و غمِ دیرینہ بروئے سنینہ نگاشتمہ بود مضمونِ آنرا بآن عزیز الوجود بطریقِ ہدیہ
حلیہ بالکسر یعنی خلعت و صورت و آرائش و صفتِ چہرے ۱۵ سنینہ بیاض اشعارِ کشتی دریا اینجا اول مراد است

ارسال نمود محمد و ما فراق حضرت قطب الاقطاب زبدة المحققین و ارث المصلین امام و غوث انام
 برادر شهید و ایام قوی تر میگردد و هر چند گفته میشود تازه تر میگردد و علی الخصوص درین ایام برین
 و اله شتاق از ممر فراق آن یگانه آفاق آواکی عجب رفته داده است و از تذکر آن مجلس
 بهشت آئین جلگه کباب و دیده پر آب میشود اگر بگرد عالم بگردید آن اجتماع لله فی الله را
 کجا بینید و آن فیوض و برکات صحبت را کجا یابید و آن معارف و حقائق و نازکیها که در ذات
 و صفات تعالی و تقدست بیان میشد و بسیم هر کس میرسد از که گوشت زرد شود و آن اسرار
 که بحرمان خاص بود از کجا ظهور نماید و آن معاملات مخصوصه که از محرمان زیاد از یک یاد و
 را در استماع آن گنجانش نبود از که مسموع شود و اسرار و معاملات که هیچ فردی در انجا محرم
 نبود و سر بر مدفون شد خود جدا بود هر چند از ممر استماع آن معاملات دل در اضطراب سینه
 التهاب حواس در تعطش و عقل در تحیر بود لیکن بجز دیدن آن حضرت بصفت مذکوره که جای
 استماع بلکه تحقق بآن معاملات دشت دل را حضور و سینه را نور پدید می آید که جوش
 اضطراب و نار التهاب را فرو می نشاند و عقل و حواس از هیبت دیدار آن قبله کبار از بهوش
 میرفت و از تعطش و تحیر خالی میگشت لهذا بسیار شده است که درویش در ملازمت آن عالی
 حضرت بنیت بعضی استفسار یا عرض احوال باطنی آمده است بجز حضور استفسار نا از دست
 سینه اش رفته است و از احوال و مواجید هیچ نموده و چنانچه طلوع آفتاب ظلمات شب را
 میرساند همین طور مجر و حضور جمیع امور مذکوره را بر بوده است درین اثنا بعضی اوقات آنحضرت
 پرسیده اند که فلان کس چه حال داری و یا اگر استفسار سه واری در میان آر آن بجا
 خود در بار حضور از خویشین رفته است و زبانش فرو بسته و از دراک و دانش گذشته است
 خوش گفت پیست خرد از دیدنش تسبیح خوانان گریزد و چو فروت از جوانان بنعم یا لا
 نمی توانسته است تکلم نمود و منفی یا اثبات حال و استفسار نمی توانسته است لب کشت و خود
 فرو رفته با کمال خجالت برگشته است و بعد

مکتوب (۹۲) نود و دوم

شیخ امام الدین پنجابی در نصیحت و ترغیب تحصیل معرفت با شمه از احوال حاجی محمد شریف خادم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ مِيرَسَانِدِ اَحْوَالِ اَوْضَاعِ
فَقَرَّ اَیْنَ جَدِّ وَدَسْتُجِبْ حَمْدَتِ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ کِه بَعْدِ اَرَسْنِیْنِ مُتَطَاوِلِه یَا دُورِی اَیْنِ دُورِ اَقْتَاوِه
نموده بودند و آن هم بتقریب سفارش حاجتمندان رسیده است سرت بخشن گردید و عذر تا علم
ملاقات و نا آمدن نوشته بودند بوضوح پیوست محمد و ما بوعثت نا آمدن و ترک کوفات نمودن ایام
نیک ملاحظه فرمایند و بان عذر را در تقابل اندازند که کدام پله غالب است حق الله بر همه حقوق غالب است
و معرفه الله عز و جل از ایام ما هم ایمان حقیقی منوط بعرفت است که عبارت از قنای المعروف است
این ایمان امید است که از غل محفوظ بود و از زوال مصون و ایمانی که پیش ازین معرفت حاصل
ایمان مجازی است که از زوال محفوظ نیست و آنچه در آیت قرآنی آمده است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و در ادعیه ماثوره وارد شده اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَيْسَ بَعْدَهُ كُفْرٌ
گویا اشارت باین ایمان حقیقی است باجماله طالب این معرفت باید بود و از هر جا بوسه ازین دولت
بشام جان برسد از پله کن باید شد و خاندان را باید گذاشت و خویش و فرزندان را و دواع
باید کرد که او تعالی از همه محبوب مرغوب تر است و حق او بر همه حقوق حریب راجح تر آیه کریمه قُلْ
إِنْ كَانَتْ آبَاءُكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا
وَتِجَارَةٌ تَتَّخِشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَوْضَعُونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِمَّنِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
جِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا الْآيَةَ وَالْأَمْرَ مِنْ حَيْثُ تَخْتَرُونَ عَذَابَ الْمُرْتَكِبِينَ
که آتش شوق و خون طلب در دل مشتعل نشده است و چون این آتش افروخته شود و خون طلب
شعله زند مقدمات همه در راه ماند و زبان عذرت ته شود و جذب الهی جل شأنه مؤسسه کشانش

۱۳۵ واقع است در سوره نساء و آخر پاره و محصولات ۱۲۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره توبه از پاره و علو ۱۳۱

بسوی عشق بر دو بگوئے محبوب ساند بے دراه عشق قدرے از جنون در کارت و اند کے
 رانی از قید عقل ناکزیر بیت دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن کہ عاشق را
 زیان دارد و مقامات خروندی + آری پیری و ضعف بدنی و ضعف بصری بند نیست صحیح
 و دیگر از احوال باطن خود و از شکر و شکایت آن هیچ نوشته ای چون محبت و رابطه معنوی برجا
 امیدست کہ فتورے در ان نسبت زرقه باشد بلکه محالہ در ترقی بود اگر تہادی ایام مفارقت
 تاثیر نکرده باشد کہ مدار طریقہ ما صحبت ست بہر حال ہر جا کہ باشد بحقیقت بوند و در ذکر و فکر
 مستغرق باشند و کمیت را در خدمت و رضا مندی مولائے حقیقی جل شانہ اُچست بر بندند و
 و در ترقی باطن کوشند من استوی یوماۃ فہو مغبون و دوستان بدعا سلامتی یابا
 یا دارند و ما برادر دینی حاجی محمد شریف قرار داده است کہ در صحبت فقیر اربا باشد و فوائد کثیرہ
 آخذ کردہ است و ترقیات بسیار نودہ والدہ و ہمیشہ او در نجاست متوقف کہ از انہا خبر دار باشد
 و از نیک بد آنہا پرسند والسلام علیکم وعلی سائرین اتبعہم الامین

مکتوب نود و سوم (۹۳)

بخواجہ امان اللہ قاضی زادہ بر نان پور در شرح حال او و کمالات نماز بسیم اللہ الرحمن الرحیم
 بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتے کہ متضمن اشواق و اذواق بودہ
 رسید خوشوقت ساخت نوشته بودند کہ در بعضی نماز با چنان حالت روئے میدہد کہ گویا فقیر
 با حضرت صمدیت جل جلالہ تکلم میکند کہ پیچ حجابی و پروہ در میان نیامد و مست و بہوش
 میشود کہ نماز را فراموش میکند و بظہیرت خود را و غیر خود را بغیر از نور نے بیند وین آشنا خود را جمع
 کردہ بشخوڑے آرد تا گاہ رقت و عجز مستولی میشود و بچین تلاوت قرآن عبادتہائے دیگر
 حالت روئے میدہد سعادت آثار این وارد کہ روئے دادہ است و در دست بلند و حالتے ست
 از جہنم چرانی باشد کہ نماز معراج مومن ست کیفیت و ذوق کہ ناشی از نماز ست از سائر اذواق

وکیفیات ممتازست وچون نماز متضمن تلاوت قرآن مجیدست وبقصد مقصود حدیث نفیس من
 ارکاد ان یحدث ربہ فلیقرأ القرآن تلاوت قرآن سخن کردن است بہ پروردگار خود مخصوص
 تلاوتی کہ در نماز واقع شود درجہ دیگر دارد و نتیجہ بہتر ہے کہ در حدیث آمدہ است قرآن بخون
 صلوة خیر من قرآن فی غیر صلوة الحدیث پیش اگر این معنی در نماز کہ در شان آن آمدہ است
 اقرب ما یكون العبد من الرب فی الصلوة جلوسہ کر دو معنی تکلم ہو یا شود گنجائش دارد
 و نیز مصطلحی اگر رفع حجاب ہمہ سز و در حدیث وارد شدہ است کہ در نماز حجابی کہ در میان نبضہ
 و پروردگار است برداشتمہ میشود نماز معشوقست دلربا در باطن مصطلحی چون پر تو جمال با کمال
 او جلوسہ فرماید حسن و خوبی او ظہور نماید نزدیک است کہ او راست و بے شعور سازد و او را از روی
 بر باید و چون بانوار او متحقق شود و تجلیہ او متجلی گردد خود را نور یابد و بحکم جامعیت انسان غیر خود را
 نیز نور بیند و بوصف خود موصوف گوید در ہمہ اشیا عارف جلوسہ گریست چنانچہ در ابتدا خود را و
 ہمہ اشیا را ذکر میابد آنجا ہم ذکر او است کہ در اشیا مشاہدہ مینماید آنکہ امام اجل حضرت امام
 جعفر صادق در نماز بود بہوش شدہ افتاد و چون بہوش آید از روی پرسیدند فرمود تکرار آیت
 قرآنی میگردم تا بعد کہ آن آیت را از مکالمہ آن شوم نوشتم بودند کہ در ماہ رمضان متکلف بودم
 شب بست و ہفتم چیز بانی گوناگون معاینہ کردم حاصل آنکہ آن شب روشن و منور و پر نور بود ناگاہ
 بر فقیر حالتی و ذوقی روئے داد چنین معلوم گردید کہ این شب شب قدرت حق و ما این فقیر
 و یاران دیگر ہم آنوار و برکات بید و بہمان شب مشاہدہ کردند شب قدر کمال بردند و الغیب
 عند اللہ تعالی وقایع دیگر کہ دیدہ و نوشتہ اند و جامہ کہ ازان سرور علیہ و علیہ الصلوٰۃ
 والسلام در واقعہ عطا شدہ ہمہ نیک عالی ست اللہ تعالی بمراتب کمال و اکمال ترقی دہاد

مکتوب نو و چہارم (۹۴)

۱۔ قولہ قرآن لا رواہ البیہقی بلفظ قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة الخ مشکوٰۃ
 ۲۔ قولہ اقرب رواہ مسلم بلفظ اقرب ما یكون العبد من ربه وهو ساجد فاکثر والدعاء مشکوٰۃ ۳۔ علیہ السلام واکثر من نور

بخواجه مکی جعفر خان در دید قصور و تحریر بر تحصیل معرفت بسم الله الرحمن الرحیم
 شرع الله تعالی صد زکوة و دفعه قد زکوة و کثیر امرکم بحرمه سید البشر المظهر
 عن ذیغ البصر علیه و علی الفضل الصلوات و اکمل التحیات السفات نامه گرامی که نامزد
 این مسکین نموده بودند مشترک ساخت سلامت و عافیت باشند و بر جاده سنت سینه مستقیم
 بودند آنچه از راه حسن ظن در باره این درویش دلریش نگارش یافته بود این فقیر چگونه قابل این
 معنی نیست و از راه نقض و قصور نسبت به بل کمال ندارد و بجا که پاهل الله میرسد **ع** من هیچم
 کم تر هیچ بسیار **ع** این قدر است که آنچه بزرگان باین دور از کار رسانیده اند چون امانت و ابر
 با وجود ناقابل بل آن میرساند و اگر اثری در یک پدید می شود از انقباس نفسیه این اکابر است
 خود را در میان نمی بیند **ع** ما خود نه ایم این همه الحان بنظر است **ع** مشفقاً مکرماً مطلوب از ما
 و شما درین نشانه فانیه عبادت و بندگی است و تحصیل معرفت خداوندی حل و علماً و معرفت بطور
 این طائفه علییه بی فنا فی المعروف صورت پذیر نیست **ع** تو مباحث اصلاً کمال این است و
 رو درو گم شو وصال این است و پس بر عقل و دهن و شندان لابد و ناگزیر است که در حیل کار و
 نقد روزگار خود تامل نمایند هر که معرفت مسطوره حاصل است فطوری که و بشری که آنچه
 مقصود از آفرینش او بود بجا آورد و بکمال انسانی رسید هر که این معرفت حاصل نیست از طلب آن
 باید که فارغ نباشد و از هر جا بویست ازین دولت بشام جان او برسد از پے آن شود افسوس است
 آنچه درین نشانه فانیه از وے طلب داشته اند بجا نیاورد و با امور دیگر پرواز و تعمیر چیزی که
 تخریب آن نموده اند نماید و بکدام رو در حضرت صمدیتش در آید و بکدام حیل زبان عذر بکشاید است
 ترسم که یار با مانا آتش نماند تا دامن قیامت این غم بماند **ع** در یوزه شقایق بیمار فرموده بودند
 انوی شیخ محمد علیم درین و لا و بیشتر هم این ماجر را بتفصیل نوشته بود آنچه وظیفه فقر است از
 دعا و توجه بیشتر انبیاش نموده آمد و آتار حاجت هم معلوم شد و ختم حضرت خواجهاک عالیشان

باجماعه درویشان بکرات کرده شده ختمها روشن ظاهر گشت انشاء الله تعالی صحت است
امید داریم که پیش از رسیدن این مرقوم رو بخت آمده باشد مصحح باکریان کارها دشوار نیست
مخدوما مگر اگر فتاری با دُون حق جل و علا از اشد امراض قلبیه است فکر از آله آن از آنهم
مقام مستع در خانه اگر کس است یک حرف بس است دولت صوری و معنوی در ترقی باد

مکتوب نود و نهم (۹۵)

بشیخ علیم حلال آبادی در ترغیب بر شکر نعم ظاهره و باطنه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى الله تعالی باعلی مرتبه کمال و الکمال رساند
صحیفه شریفه رسید مسرت بخش گردید و حقایق آن بوضوح پیوست از گرمی حلقه ذکر و ترقی
یاران نوشته بودند اللهم زدنا نعم خداوندی جل سلطانیه چه توان نوشت که ظاهر و باطن
را احاطه کرده است و اشبع علیکم نعمه ظاهره و باطنه پس منعم علیه باید که بظاهر
باطن بشکرا و عزوجل پرورد و بصورت معنی حاضر بود و بغیر او بی اذن او نپرورد و از دهن او نرود
و در وظایف ظاهره و باطنه تا تبرک ظاهر انتم شکر نعم ظاهره او ایاید و تبرک باطن انتم
که گرفتاری و التفات با سومی از جمله آنست شکر نعم باطنه بحصول انجامد گفته اند که شکر
عبادت از صرف عبادت جمیع ما انعم الله علیه من الجواهر والقوى الظاهره و
الباطنيه الى ما خلق واعطاه لا اجله مع ذلك از مکر خداوندی جل و علا امین نبوی و مرسل
و لرزان باشد فلا یأمن مکر الله الا القوم الخسرون

مکتوب نود و دهم (۹۶)

شیر

بپدر بیک سمرقندی در بیان اذواق و شرح احوال و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳ واقعت در سوره لقمان از باره اهل ما و حی در ۱۲ واقعت در سوره انفصاف و باره اولادنا
۱۴ واقعت در سوره احزاب و باره قال الملأ الذین ۱۳

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى برادر دینی محمد بدر بیگ ازین دور افتاده سلام
 عافیت انجام خوانند که خوب که از راه محبت فرستاده بودند چون شعر بر سلامتی دوستان
 و محتوی بر احوال پسندیده مطالعه آن فرحت فراوان بخشید از رفع خطر قلبی نوشته بودند
 که بنحی که اگر نیز ارسال بگذرد و غیر بر دل خطور نکند الخ مخدوم رفع خطر از دل بالکل فناء قلبت
 و درجه اولی است از ولایت گفته اند تانیابی نهی قلب که انقطاع تام از ماسوس حاصل شود و بانی
 از علایق و عوائق بهم رسیده یافت و معرفت نیست نوشته بودند شب در بیداری می بینم که نور
 بصورت نقطه ظاهر شد تمام وجود مرا احاطه کرد معلوم شد که لطیفه قلب روح و خفی و اخفی همه
 فنا شدند گویا پارچه استخوانی باقی ماند بشارت نیست فناء سائر لطائف در رنگ قلب لیکن
 عجب است که سران نوشته اند تا چه سر باشد و علامات فناء سائر لطائف عالم اقر و خواص کلام
 را این فقیر در مکتوب نوشته است آن معانی را در خود ملاحظه نمایند نوشته بودند که وقت تهجد
 حالتی خوش داشت هنگام التحیات خواندن خود را چنان نیست یافت که خود از خود سائل و خود
 بخود مجیب است در شب معراج که میان سرور عالمیان علیه و علی الیه الصلوٰه والسلام و حضرت
 رب العزت در خواندن التحیات واقع شده بود همان اجدید رومی نوید که گویا میان این کترین و
 میان رب العزت است تعالی و تقدس مخدوم خود را نیست یافتن و سوال و جواب همه از حق
 تعالی دیدن حالتی شگرت گویا زبان شام در آنوقت حکم شجره موسوی گرفته بود و این فیت
 نبوی از فتا و بقاء و آنچه بعد ازین نوشته اند که میان این کترین و میان حضرت رب
 العزت است با سبق بظاهر مطابقت ندارد چه آنجا سوال و جواب هر دو نسبت بحق سبحانه است
 اید و نفی خود کرده اید و اینجا اثبات خود کرده اید آن مناسب مقام ولایت است و این ملائم
 مقام نبوت نوشته بودند مراقب بودند نور ظاهر شد بغایت لطیف این کترین را احاطه کرد
 که جسد فقیر از نظر غائب شد از خود بی عقلی تعبیر میکردم که مشاهد آن نور بعد از آن از لطیفه روحی
 نور به بغایت لطیف به کیف مثل قواره به بالا صعود میکردم و با نایاب این نور نور عین ثابت شد

توضیح آنکه بجای آنکه

بود که هنگام ظهور آن وجود بشریت شما مستور گشته و آن نور خود بخود جلوه فرموده است مرا دیگر
بجای خود نه بینی + چو جان آئی بجان من نشینی + والسلام اولاً و آخراً +

مکتوب نود و هشتم (۹۷)

ن

بشیخ فقیر الله بنگالی در اندرز بسیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات میرساند احوال او ضعیف اینخود مستوجب حد است امید است که آن برادر نیز
بجمیعت باشد و بر جاده شریعت علیه و سنت سنیة مصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام
و النجیة مستقیم بود کتابی که از راه محبت از جهان آباد فرستاده بودند رسید خوشوقت است
و کتابی که از پنهان مرسل داشته بودند نیز رسید اوقات را در طاعات و عبادات و ذکر و فکر صرف
نمایند و از سفر طولانی بپایا سازند که میگویند و لکن نظر نفس مآقذ مت لغد را نیک نماند
و گوشه نامرادی و زاویه مسجد را از دست ندهند و با مساکین و اهل جمیعت صحبت دارند و از
اهل تفرقه و اغنیاء دور بودند و بی ضرورت با نهان نشینند که میگویند و اصیبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه را بر خوانند و طالبان حق را اهل علم
خدمت کنند و بگوئی نمایند و توجهات را از آنها دریغ ندارند و دوستان دور افتاده را بدعا
خیر و سلامتی ایمان یاد دارند و والسلام اولاً و آخراً

یا بزرگوار

درین

مکتوب نود و نهم (۹۸)

خواجگی در ترغیب تحصیل نیستی و تعمیر وقت بسیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة میرساند مکتوبیکه درین و لا فرستاده بودند رسید مسرت بخش گردید نسبت باطن
را عزیز دارند و پارس آنرا نیک نگه دارند شاید کلماتی از کلمات معرفت در سیر شما بشکفتد و نویسد

نسخه

در سوره حشر از پاره قدس الله واقع است ۱۲ این کریمه واقع است در سوره کهف و پاره سحان الذی (۱۵) ۱۲

قرب و بوی وصال آرد و در پیش سازد و هستی موهوم را از میان بردارد و عدسیت ذاتی رو نماید و حضور خود بخود جلوه فرماید با جمله سعی فرماید که وقت ببطالت نزد و باطل حق نما فرماید خود سازد و قهرمان قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا بر ممالک بشریت استیلا یابد و تصرف خود آرد و خزان و دفاین این ممالک در مهور عرائس این نسبت علییه ادا کند و ما باشد هم آغوش این عروسه بر غریبش آتش و شوق باشد و همواره مدحش یابد

از کتب
نقدیه

وصال بود والسلام	مکتوب نود و نهم (۹۹)	اولا و اخرا
------------------	----------------------	-------------

بشیخ محسن منصور جالندهری در شرح احوال او با اشاره عالی بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحیفه گرامی رسید مسترت بخش گردید حمد لله سبحانه که فقیر را درین روزها فرصت کمالیست هر چند پیاده نمیتوانم راه رفت لیکن در دوی شسته در سجد چهار نماز میروم و بدوستان کتابت هم مینویسم نوشته بودند که حکم اعلام و انهام اگر بحجاب قدس او تعالی متوجه گشته استکشاف بعضی عوارض مینماید مکشوف میگردد شکر این نعمت بجا آرد الله تعالی از خطا و غلط محفوظ دارد که در کشف احوال وقوع آن ثابت است در کشف امور کونیة اگر خطا شود معامله سهل است و در کشف اسرار الهیة و مائیکه سبها من الاعتقادات و العبادات محکم شرعیت حقه است آنچه بر طبق قوانین شرعی است و حنگه بآن ندارد و اعتماد را شایان است و آنچه نه چنین است قابل اعتماد نیست نوشته بودند که تحقق بحقیقت کعبه را در میابم تو نیز درین باب توجیه غائبانه کرده چیرک بنویس محمد و ما معک نازک است بتوجیه غائبانه نمیتوان اکتفا نمود اگر ملاقات مقدّرت در حضور این معامله را شخص نموده خواهد شد انشاء الله تعالی مع ذلک توجّه را دریغ نمیدارد اگر تنقیح یافت خواهد شد پیشکیم سبحانه بعد از نوشتن کتابت چون درین باب تأمل نمود نصیب ازین مقام

این کریمه واقع است در سوره بنی اسرائیل از پاره کجایان الذی ۱۱۳ حوادث یومیه و نبویه ۱۱۴ سنگ النحان زر که سیاه باشد

۹۶

شکرت شمار یافت وَالْغَيْبُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب (۱۰۰) صدم

بملا محمد باقر لاموری در جواب کتابتہائے او کہ متضمن احوال بندہ و قانع از چند او دیار این او بوده +
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَعْدَا الْحَمْدُ وَالصَّلَاةُ وَارْسَالُ التَّحِيَّاتِ میرساند شہ مکتوب
 مرغوب بتعاقب یکدیگر از شمار سید چون فقیر صنعت داشت بجواب نتوانست پرداخت الحال
 کہ فرصت روئے داده و بکرم اللہ تعالی طاقیت نوشتن بہم رسید ہر شہ کتابت بعد نقض پیدا
 شدند کتابت اول کہ از بر تانہ نوشته بودند اکثر جاہائے آنرا موش خورده بیشتر متن را خورده و
 حاشیہ آن اکثر درست مانده و دو کتابت دیگر درستست مجملہ در جواب ہر کہ ام مینویسد در
 کتابت اول مندرج بود کہ در نماز ظہر چند بار چیزے کہ شبیہ بضحاک باشد از انظر در باطن
 خود میافت در نماز فرض خصوص در حالت امانت لذتے و قنائے روئے میدہد کہ چہ عرض
 نماید سعادت آثارا ظہور ضحک مشعر از کمال رضا مندی است علی الخصوص کہ در نماز روئے دہد کہ
 اصالت دارد و در لذت و فنا چہ سخن است کہ نماز معراج مومن است و محل کمال قرب موطن رفیع
 حجاب عظیم حجاب نفس این کس است و خود را کہ محلی تجلی نسا و امار دو گاہ در صورت زنی کہ بجلی
 امار و مزین باشد میباید زینت ایمان و اعمال صالحہ است و از آثار قبولیت و نشان محبت دارد
 و خود را کہ بتمام علم یا قدرت و بتمام قلب یا روح و بتمام خاک یا نار مثلاً فہمید از آثار بقا با
 است گفتہ اند ذات اللہ کلہ علمہ و کلہ قدرہ و لفظ علم کہ بر پیشانی خود بین الحجبین
 نوشتہ میند میخواند کہ از ان رو باشد کہ مبداء تعین بشما صفت علم بود و صانع عالم را کہ نہ
 دخل عالم و نہ خارج از عالم و نہ متصل بان و نہ منفصل از ان میند بسیار اصل است و طریقت
 نفس امر نوشتہ بودند امر و معنی لا یدکرا اللہ الا اللہ بوضوح پر توان داشت سالک بیچارہ

۱۰ یعنی مشابہ خندہ ۱۲ یعنی مزین بزیورہائے زمان ۱۳ جمع لہر دے ریش ۱۱

از ابتدا تا انتها باین کلمه گویاست از تحلی صومی تا الی ماشاء الله تعالی خود را بضمون این
 کلام متحقق می نماید که که حقیقت آن رسید باشد و از وقایع شرک تمام رسته و بکنه توحید
 پیوسته بود حکم عقاب مغرب وار و هر قدر که ازین معنی نصیب وقت شود و از وقایع شرک تخلص حاصل
 آید ^{تغییر} مست در کتابت ثانی که از اذواق خود نوشته بودید که گاهی حقیقت کعبه معظمه و گاه
 حقیقت قرآن مجید و گاه افلاس بشنا به که اصل ایمان هم مناسبت نداشته باشد و گاه
 ایمان بغیب معامله اقریب و گاه در بعض احوال مشارکت عالمی با خود می نماید چنانچه
 امروز در نماز ظهر در حالت امامت گویا عالمی در قیام و رکوع و سجود و قرائه و تسبیح با فقیران
 بود مطالعه آن خوشوقت ساخت احوال عالی و بنجیده است و شرکت افراد عالم در بعض اعمال از
 جامعیت استعداد و جامعیت اسم که مبدا تعین است محض است گویا دیگران اجزای اویند و در
 فعل کل اجزای شریک میاید و آنچه نوشته اند که حقیقت قرآنی باید که در مرتبه صفات بود و در
 ولایت کبری مکشوف شود و انکشاف آن حقیقت بعد از اوقات از اسما و صفات چه وجهی
 باشد جواب این شبهه تعلق بحضور دارد و آنچه از احوال باین خود نوشته بودید از قطع دایره ظلال
 و بهره یافتن دیگر از ولایت کبری و انهدام دایره ظلال بعد از یافتن آن دایره در خود و
 دیدن صور ظائق در آن و بعد از انهدام آن دایره شهود نور لطیف در البطن لبطون و امثال آن
 همه درست و بنجیده است حق سبحانه همواره ترقیات ارزانی فرماید در کتاب سوم مندرج بود که
 در مراقبه ششسته بود خلعت زرین بنفاست تمام در خود یافت و در بعض اوقات چنان میاید
 که گویا طنابها در باطن این مسکین انداخته اند و میکشد یک مرتبه چنان ظاهر شد که ذنوب این
 حسی را عفو کردند چیزهای عالی است و نعمتهای جلیله شکر خداوندی جل شانها بجا آرند و طایر
 زیاد تها بوند شکر عبارت از صرف عبودیت جمیع ما انعم الله علیهم من الجوارح و النفوس
 الظاهره و الباطنه الی الخلق و اعطاه لا یجله و این قسم اهل شکر اقل قلیل اند و قلیل
 یعنی تحصیل امتیاز میان ذات و اسما و صفات الهی ^{یعنی آنچه در کتاب سوم شما مندرج بود چیزهای عالی} ۱۳

من عبادی الشکوک و نعمت و عنایت است که این قسم خلعت پوشانیده است و بعبودیت و بطلب میسرانند
 میسازد و عنایت است که بقلب محبت و طناب جذب کشان کشان میسرند و بطلب میسرانند
 مصرع گر نیاید بخوشی موی کشانش آرد سخی این کس چه بود که باین طور طالب سازد چیزی
 که مینویسد از طوق بشیر و ن است تا عنایت و تنگی می نماید و جاذبه معشوق بهی می نکند
 خوش گفت نه مرا اگر تو سن دل نیست در راه مکن زلف او هم نیست کوتاهه و السلام اوکا

(۱۰۱)

و آخراً

مکتوب صد و یکم

بوی

نیز بکلام محمد باقر لاسوری در شرح احوال که نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم بَعْدَ الْحَمْدِ
 وَالصَّلَاةِ وَارِسَالِ الْيَتِيَّاتِ میسراند مکتوب مرغوب رسید از یافتن خلعت عالی در بر خود و شنیدن
 آنوار بے کیفی نیز در خود و ظهور نور در سینه که مثل آن پیش ازین مرئی نشده بود و آنرا نور تفضل تصور
 کردن باز مستور گردیدن آن و ظهور حقیقت قرآنی که نوشته بودید بوضوح انجامید و مسئله ذکر و انید
 مانا که بر توئی ازین حقیقت بر باطن شما تافته است که شمار درین تصور انداخته است حق سبحانه و
 تعالی نصیب کامل ازین مقام شگرف عطا فرماید و توری که در سینه دیده بودید و آنرا نور تفضل
 دانسته امیدواریم که همان تفضل باشد که افاضه کمالات دران موطن لمحض تفضل است علم و عمل
 را در انجا اثر و نتیجه نیست ترقی دران مقام منوط بفضل و احسان است و این مقام بالا صالت
 مخصوص بانبیاء الرالوا العزم علیهم الصلوات و التسلیات و از امتان تا کار باین
 دولت بنوازند مصرع باکر بیان کارها دشوار نیست و السلام علی من اتبع الهدی

تأیید

تأیید

تأیید

تأیید

مکتوب صد و دوم

بکلام محمد امین حافظ آبادی در جواب کتابت او بابت بشارت بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی
 بر طریق معصومیه مستقیم داشته همواره بترقیات دارا و کتابت که متضمن اظهار شوق و محبت بود

رسیده خوشوقت ساخت حق سبحانه و تعالی ناره شوق مشتعل سازد و نار محبت را سر بلند گرداند تا
بطلب اعلی برساند و از ظل باجسل بگذراند نوشته بودند که گاه گاه شروع سیر در اسم الباطن متخیل میگردد
امید است که این متخیل متحقق شود و نفس امری گردد و اینقدر معلوم میشود که نصیبه و توفی الجماله الانیم مقام
شمار حاصل است و قطره ازین بحر بی پایان در کام جان شایسته اند و العلم عند الله سبحانه

والسلامه

مکتوب (۱۰۳) صد و سوم

بمحمد صدیق و کد شیخ محمد صالح تھانی سری و تعبیر خواب و بعد الحمد و الصلوة نموده می آید
واقع که نوشته بودند تعبیر از طلب اشته بودند بوضع بیست سعادت آتار این خواب اگر
از رویای صالح است و از قبیل اصناف اخلاص نیست پس تعبیر آن بدو طریق میتوان کرد اول
آنکه این خواب محمول بر ظاهر بود حق تعالی قادر است که این معنی بدو و قبولیت عطا فرماید که رؤسای
امرایان اهل بدعت و سلاطین بر دست شما توبه کنند و انابت آرند و اخذ طریقه نمایند و اثرها
در آنها پیدا آید و یا هم بحرین شریفین بر وید الخ دوم آنکه آدمی نسخه ایست جامع هر چه در عالم کبر
است از علویات و سفلیات در انسان است در عالم خلق عیان است و از عالم امر هم نشانی
صفات ذمیمه ابلسی در و کائنات صفات حمیده ملکی هم ثابت توبه کردن اهل بدعت و اخذ
طریقه گویا کنایه از تبدل صفات ذمیمه است بصفات حمیده و فیض مند شدن است از برکات
طریقه لطیفه را که این صفات با و قیام دارند و و یا و شاه گویا کنایه از دو لطیفه است که سر آمد لطاف
اند سر آمد پنج گانه عالم امر که قلب است و سر آمد پنج گانه عالم خلق که نفس است نفس مناسبت
بباد شاه اهل بدعت دارد و آنکه از عالم امر است ملائمت بباد شاه اهل سنت و توبه کردن توجه
گرفت این دو باد شاه و رفتن همراه شما بحرین شریفین و دیدن یک رسول خدا تعالی را در
خواب صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم گویا کنایت از ترکیه این دو لطیفه است و

له خوابها نیکو و صحیح است معنی خوابها پریشان و اضافات باقی جمع صفات با کسر دستهای گوناگون و اعلام بالفتوح جمع حلم
بالعلم یعنی خواب

رسیدن شان کمال بهره گرفتن ازین طریق علیّه و رفتن بحرین شریفین ثنائت بروج
 دارد و باشارت این فقیر باز بوطن آمدن مشابهت بنزول دارد و باید دانست که خواب واقع بر
 تقدیر صحت بشارت پیش نیست بشر قوت و استعداد غالباً دلالت بر حصول نادر و جانی
 باید کند که معامله از قوه بفعل آید و از گوش باغوش رسد وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد چهارم

بشیخ محمد اشرف کاشمرندی نصیحت او بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
 الصَّلَاةُ وَتَبْلِغُ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابتی که از او شوق و محبت فرستاده بودند رسید
 مسرت بخش گردید امید که آتش شوق مشتعل گردد و ناره محبت سرفراز شود تا از ماسوی تمام
 برماند و بمنازل قرب برساند اوقات را بگذرد و فکر عمود دارند و توشه گور و قیامت را آماده سازند
 سُنَّتِ پیغمبر اعلیّه و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ محکم گیرند و از بدعت و اهل بدعت کیس شوند
 اَهْلُ الْبِدْعَةِ کَلَابُ اَهْلِ النَّارِ گوش زوده باشد سعادت آتارا میان محمد باقر در آنجا
 غنیمت بایشان محبت دارند و توجه بگیرند و سلام فقیر را برساند وَالسَّلَامُ اَوْلَا وَ اٰخِرَا

باز

صلوات علیهم

مکتوب صد پنجم

رسید

بمیر شرف الدین حسین اندجانی در معامله که ورائی ظلال و صول است با تاویل کریمه یُسْقُونَ
 مِنْ رَحِیقِ الْاَیَةِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ الْيَحْيَا میرساند احوال فقر را اینچند
 مستوجب حیرت امید که آن عزیز نیز بی عافیت و جمعیت باشد و بر طریق مرضیه مستقیم بود
 از ظل باصل آید بلکه اصل را در رنگ ظل و اگذار و کمالی که نزد ما معتبرست و رائی ظلال و صول
 اصل در رنگ ظل از ان دولت سرادر راهت وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ از گذشت
 اشاره است بکریمه که واقعست در سوره نطفیه از باره عم ۱۲ اولش یُسْقُونَ مِنْ رَحِیقِ نَحْنُ خَتَمُ خَتَمِهِ

تا

أصولُ مُعامله با ذاتِ تعالی ذاتِ تعالی یا ما خودست باعتبارِ سزا اعتبارات که تعبیر
از ان بر حقیق مختموم رفته است یعنی شرابِ خالص خوشبو و ختامه مُسک بر آوانی آن مُهرِ مسک است
شرابِ خالص خوشبو گویند یا اشارت بآنست که خالص است از تعلُّق و مناسبت با کوان چو دایره
ظل چونکه اصل و مبدأ عالم امکان است تعلُّق او را بعالم امکان کائن است و دایره اصلی اصل
دایره ظل است از ان نیز مناسبت گونه بان عالم ثابت است و در حقیق مختموم ازین تعلُّق و مناسبت
برتر و آزادست و آوانی این شراب باطن ابرار است و ختام مسک مُهرِ محبت ذاتی است که شرکت
سوز است که مانع وصول اغیار است که باین محبت نرسیده اند و مجوس عالم سفلی اند و در قیة ظلال
و احاطه اصول اند و چون ذات درین موطن با خود باعتبار است مثلاً اعتبار سجدیت یا جز آن
تعبیر از ان به و مِرَاجَه مِنْ تَسْنِیم برفت و یاد ذات مَعْرَازِ نَسَب و اعتبارات که از انجا نصیب
است حَتَّى لَشَرِبُ بِهَا الْمَقْرَبُونَ این نوع محبت ذاتی که بمنزج اعتبار است رفوزی مَقْرَبان است

وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و هشتم (۱۰۶)

بمرا محمد تقی و علوهت و عدم التفات با سوائے محبوب حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ لِسَمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ الْحَمْدِ مِیر ساند صحیفه گرامی مُشَرَّف است
سلامت و بعافیت باشند و بر جاوه شریعت علیه و سنتِ سَنَنِهِ مستقیم بوند و از صورتِ تحقیقت
آیند و از لفظ المعنی گرانید خوش گفت به قومی ز وجود خویش فانی + رفته ز حروف معانی
علوهت و سمو فطرتِ مطلبه را میخواهد که بدوام و استمرار موصوف بود و گرد و فنا و زوال بدامان
پاکش نرسیده و آنچه در معرضِ هلاک است قابل التفات نیست تعلُّق و گرفتاری آن موجب بُعد
و حیران است حق سبحانه بان بزرگی و کبریائی بنده مار از کمال بنده نوازی بجناب قدس خویش
برزبانِ انبیاء علیهم الصلوات و السلامات دعوت فرموده و راه وصول را بیان روشن حَسَن

یعنی ذات تعالی یا ذات خالی و مجرد از نسب اعتبارات است ۱۲ ۱۳ شاید حال نشان است ۱۴

افسوس است که ازین قسم دعوت چشم پوشیده و اعراض نموده در دعوت نفس و شیطان درآید و از دوست
قرب و لذت وصال محروم گشته به عذاب و حرمان گراید آن لذت زیاده از لذت جنات نعیم است
و این عذاب بدتر از عذاب حجیم **فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ** مگر با شفقت
آنانرا آنچه بزبانی ملامعلوم حواله نموده بودند رسانید معلوم راے شریف باشد که فقیر درین امر
دعا و توجیه را دریغ نمیدارد و ختم حضرات خواجها با جماعت میکنند امیدوار است که آثار اجماع
بظهور آید و تیر بهر دست رسد **قَرِيبٌ حُجُّبُكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرٍ مِّنْ اٰیَّتِهِمُ الْمُنْتَدِیْنَ**

باجای خود نشان کرد

مکتوب صد و هفتم (۱۰۷)

بسیادت مآب سید اسرار ایل در علو مطلب و عجز طالب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بعد
الحمد والصلوة واز سال التحیات میرساند احوال و اوضاع فقر اینخدا و مستوجب
حمد است امید که آنجناب نیز بعافیت و جمعیت باشند و بر جاده شریعت علییه و سنت سنییه مستقیم
بوند و آنچه را از دواعی خیر نفسی بسازند از استماع آزار شما خاطر دوستان متاکلم گردید خدا
تعالی بسخانه که شنوده شد که الحال رو بصبحت است مگر ما چه گوید و چه نویسد که لطافت مطلوب
برتر از تحریر است و فائس محبوب بیرون از تقریر تا او جلوه نغمه شده است طالب بیچاره در
جستجوی دوست و بغایت روح پرور و حکایت روح افزای او مانوس و مالوف است و چون
او جلوه گر نشود سالک در دمنزد و بصحرائی عدم آرد و کل لسان را مژدگردد و بعد از آن گوید
که شنود که دریابد چه دریابد که گیرم که بزم خانه مایار خرامد و کو خوصله و طاقت دیدار که وار و فهمو
الَّذِي أَتَى عَلَىٰ نَفْسِهِ وَجَدَ ذَاتَهُ بِنَازِلَةٍ فَتَوَلَّىٰ حَامِدًا وَالْحَمْدُ وَمَا سِوَاهُ قَاصِرٌ عَنِ

باجای

بجای خود دارد

باجای

مکتوب صد و هشتم (۱۰۸)

أَوَّلًا وَآخِرًا

الحمد المقصود والسلام

نه بیکای گریه واقع است در سوره الذاریات از پاره قال فاعلمکم (۲۷) ۱۳

بشیخ بایزید سهارپوری در حقیقت لایذکر الله الا الله و آنچه تعلق بمقام نفی و اثبات دارد
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْسَالِ التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب
 رسیده سرت بخش گردید الله تعالی بعافیت جمعیت دارد و بر طریق مَرْضِیَّه استقامت بخش
 استقامت اعظم است گفته اند اَلَا سَيَقَامُهُ فَوْقَ الْكَرَامَةِ + شَيْئِي سُوْرَةُ هُوْدٍ
 شنوده باشند عذر را که ناامن نگاشته بودند بآلام و زات کلمات هُوْنَةً بِاَوْقَاتِهَا لِكُلِّ
 اَجَلٍ كِتَابٌ نوشته بودند که در واقع می بینم که درون حرم متصل بدروازه کعبه متکلم و متعلقان
 درون کعبه اند چنان معلوم میشود که کعبه را بمن عنایت کرده اند و مریشان خاص بکعبه حاصل شده است
 بشارت شریف الله تعالی از انوار و برکات آن بهره کامل عطا فرماید و کعبه مقصود رساند و الحاح
 و اتحاده بحقیقت این خانه روزی گرداند فقیر درین باب بقدر طاقت متوجه خواهد گشت انشاء
 الله تعالی و آنکه کلمه طیبه بے قصد بر زبان جاری میشود و گاه گاه بطریق خاص بے آنکه زبان متحرک
 شود و معاینه میشود و نیک است و نیک از مناسبت مضمون بحقیقت این کلمه طیبه امید که معامله نفی
 بقدر طاقت بانجام رسد و حقیقت لایذکر الله الا الله جلوه فرماید تا سر موعی از آنچه
 قابل نفی است و افضل است باقی است حجاب مطلوب و شرک من گیرند درون دیده اگر
 نیم موت بسیار است و هر چه در معرض افول است تحت لا باید آورد و بیتیغ لا اُحِیْتُ الْاَیْلَیْنِ
 از و باید برید و بفرمان اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ رُوْبَا حَدِیثِ مُجَرَّدَه بایداورد و هر قدر که از وجود بشریت
 باقی است در ذنوبانی است و هیچ شرک متکلم نمیکند که الا الله بآن جناب مقدس ماند گردد
 و بتکرار کلمه نفی و اثبات اثبات الوهیت خود مینماید فَاخْذِرْ كُلَّ التَّكَاذُبِ شَاهِبًا
 بود که از دامن شرک تمام برآید و از دقایق آن بکلیت برهد و بقدر حوصله صید اثبات و کوفی بجهل
 نماید از صعوبت این معامله است که عزیز است از صوفیای کرام در قوطه مملکت فداوه بودند نکرد
 که اگر ازین مملکت نجات یابم هرگز حق را جل و علایا نکنم چه یاد خود را عابد خود میدید و یاد و بان
 سه قول پیغمبر خدات در جواب آنکس که گفته شد یا رسول الله ۱۲ اَنْتَ اَوَّلُ بِلَاضِ فَوْزٍ سِتَارَه وَ نَایِدِیْرِ شَدَّتْ ۱۲ غیثات

بنو

الافان

مطهر

نایب

جنابِ قدس میرسد و ہم ازین گہزست کہ محمد معشوق طوسی کہ از مجاہدین عظاما بود و خود را قابل
 قُرْآنِ اِیَّاکَ نَعْبُدُ ندید و چون باین کلمہ تکلم نمود از ہر بن موئے او خون چکید باز گفت من
 حکیم بنِ حانض دارم کہ نماز را نشاید شہسواران یکبار میدان نفی اثبات حضرت خلیل و حضرت
 حبیب اند علیہما الصلوٰۃ والسلام جز اقول این کلمہ را کہ متعلق بنفیست بالاصالت
 حضرت خلیل تمام کرد و هیچ در از در ہائے شرک نگذاشت کہ مسدود نساخت و لا اِحْبَبُ
 الْاَفْلَکَیْنِ گویان از وقایع شرک برست فَتَبَرَّأَ عَنْهُ رَأْسًا وَتَخَلَّصَ مُفْرَدًا لِاَجْرَمِ مَدَحِ
 اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَوَاضِعٍ مِنْ کِتَابِہِ بِنَفِی الشِّرْکِ عَنْہُ وَجَزَئِی ثَانِی اِنْ کَلِمَہٗ بِمَرْتَبَہٗ اِثْبَاتِ
 کہ نتیجہ نفیست و علی غائی اَنْ تَحْلُقَ بِاِثْبَاتِ دار و بالاصالت حضرت حبیب علیہ و علی
 اِلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بِقَدْرِ طَاقَتِ بَشَرِیِّی تمام کرد و لاجرم سکہ اختتام بنام او زد و قرعہ
 مجوسیت ذاتیہ کہ منتہائے کمالات بنام می او برآمد فَکَانَ اِمَامَ النَّبِیِّیْنَ وَصَاحِبَ شَفَاعَتِہُمْ
 وَسَيِّدَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ بِرَظَہِ الرَّبُّوْبِیَّہِ وَصَارَ اَهْلًا لِّلْمَحْبُوْبِیَّہِ وَتَمَّ بِہِ مَقَامُ
 الْعُبُوْدِیَّہِ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِ وَاَصْحَابِہِ وَسَائِرِ النَّبِیِّیْنَ مِنَ الصَّلٰوٰتِ اَحْضَلُہَا وَرَمَنَ
 الْحَیَّاتِ اَکْمَلُہَا وَرَمَنَ النَّسْلِیَّاتِ اَشْمَلُہَا +

مکتوب صد و نہم (۱۰۹)

خواجہ احمد بخاری در ترجیح ایمان غیب بر ایمان شہودی بسم اللہ الرحمن الرحیم
 بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَرَسَالِ النَّبِیَّاتِ میرساند مکتوب مرغوب کہ بمصوب حاجی بیگ سزا
 بود در سیمہ مسرت بخش گردید بجاییت جمعیت باشند و بر جاوہ شریعت علیہ و سنت سننہ مستقیم
 مستقیم بودند و ہموارہ در ترقی باشند و از ظل باصل گزیند بلکہ اصل را نیز در نگ ظل و گذارند و از
 شہود بغیب گزیند حق سبحانہ متقیان یا ایمان بغیب ستایند و میفرمایند اِنَّکَ عَلٰی ہٰذَا مِنْ
 رَبِّہُمْ و ہدایت را شہونیست بطریق موصل مطلوبست پس ایمان بغیب موصل مطلوب بود و اگر شہود

موصول مطلوب بود میبایست که آن حالات میفرمود و لکن اگر گویند که شهویچه پردگی
میخواهد و غیب پرده است پس شهوا^{چی میخواند} افضل بود و بطلوب برساند و غیب راه ماند و از حجاب نماند
گویم که موطن رویت و شهود در آخرت است در دنیا واقع نیست نصیب این نشاء ایقان است
که بغیب اقرب است و آنچه بعضی طالبانرا شهود و مشاهد روی میدهند آن شهود ذات است که بلکه
شهود صفت از صفات و ظلال از ظلال است که آنرا ذات تخیل کرده است و ذات وراء الورا^و است خدا
داند سبحانه که چندین حجب هنوز در میان است نه اگر معشوق خیال در سرست نیست مشتوق
آن خیال دیگر است پس نسبت بذات عزوجل غیب و شهود و هم دریت می آید که شیخ
ابو اسحاق گازرونی بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید پیر پیدای رسول الله ما
التَّوْحِيدُ أَخْضَرْتُ لَكَ عَلَى وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَرَمَوْهُ كُلُّ مَا هَجَسَ بِبَالِكَ أَوْ خَطَرَ فِي
خِيَالِكَ فَاللهُ سُبْحَانَهُ وَرَاءَ ذَلِكَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

نزد

مکتوب صد و دهم

نوحه محمد صادق البخاری ثم المدنی و تحقیق کاید کز الله الا الله یسبح الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلی الاعلی الصلوة والسلام علی رسول الله محمد المصطفی و علی
آله و صحبه البررة النقی اما بعد بخاری الامور مشکورة المسؤل من الله سبحانه
عافیتکم و استقامتکم علی حادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة علی
صاحبها الصلوة والسلام و التیمة کتابهای متکثره از شمار سیده است و بطالعه در آمد
خوش وقت ساخته است چون فقیر در نوشتن کتابت بسیار کاهم و نیز گاهی صحیح است و گاهی
مربض در نوشتن جواب تقصیر فته است مغرور خواهند داشت اوقات را بوظائف اذکار و
طاعات معیور دارند و در کسب مرییات مولا حقیقی کل شأنه بجان کوشند و نوشته گور و قیامت را

نزد

نزد

یعنی با وجود شهود صفت از صفات و ظلال از ظلال خداوند که میان طالب شاهد و میان ذات حق چه قدر حجب و ستر موجود است
که رفع آنها تا هنوز محقق نشده ۱۳

آماده سازند نوع عبادت نمایند که وجود عابد در میان نبود و لا یدکرو الله الا الله جلوه فرماید
تا اثری از وجود بشریت در میان است فکر و عبادت معیوبست و نمایان آنجناب مقدس معنیست
لا یدکرو الله الا الله را صاحب تجلی صوری که مبتدی است صاحب تجلی معنوی که متوسط است
و صاحب انتهایی که از صورت معنوی گذشته است همه میگویند تا کسی که بحقیقت آن سید باشد حقا
مغرب است که از وقایع بشرک و ارسته است و معامله نفی را بنقطه آخر رسانیده حق سبحانه قطره
از این شربت خوشگوار بجام جان انشال باشد لیکن چکاند و سیراب بدگر و انداخته قریب با نجیب
واقع که دیده و نوشته بودند که چیزی از آسمان می آید و خلق انشده است برواشته اند تا آن
چیز بدست آنها بیاید من هم در آن میان هست برواشته ام آن چیز بدست من افتاد خلق متعجب و
متحیر شدند که آن چیز چه شد چون شیر آنها را ملاحظه کردم گفتم بدست من آمده است آن خلق
همه رو بمن آورده آمدند که از من بگیرند نتوانستند گرفت بمن نداشتند که میدانی که این چیست امر است
حکم عفت دارد و تا حال کس عطا نشده است آن از حضرت علی کرم الله تعالی وجهه الکریم
مانده بود و عطا شد مخد و اب بسیار واقعه روشن است حق تعالی آثار آن بظهور آرد امیدوار
باشند والسلام اولاد و اخرا با برعه که داخل طریقه اند سلام رسانند +

مکتوب صد یازدهم

خواججه مکی جعفر خان در اسرار محبت فضائل احسان با خلق الله یسبح الله الرحمن الرحیم
کامدا و مصلیا الله تعالی ذات بایزکات را مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجز با
قویه معنویه مکرم و ممتاز دارد عنایت نامه نامی و حقیقه گرامی شرف ساخت محبت در پیشان
و توجه و اخلاص با ایشان از اجل نعم و عظیم دول است و همچنین از درو نیافت که بزرگ داشته
بودند امر است بزرگ و مقدمه یافت است گفته اند که اگر خواسته دادند او خواست قدر و قیمت
انسان محبت است و بزرگی و اقبیاز او از سایر موجودات پایین درویش قدسیا از اعشای

در نیست و در اجزای آدمی در خور نیست بلکه در محبت و در مراتب درجات است هر کس
 باندازه آن از بركات و انوار آن امیدوار است حق تعالی ناره این محبت را سر بلند گرداند و نافرین
 و در درامش تعلیل سازد تا از ناسوی تمام براند و بحریم قدس برساند از بركات محبت و کمالات آنرا
 چه تواند نوشت محبت است که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است و گنج پنهان را بمنصه ظهور و
 انوار غیب را بجلوه گاه شهادت آورده محبت است که محبت صادق را بقلب خود بدرجات
 قرب میرساند و الیه مشتاق را از دایره غایتی داده و اصل محبوب بیکداند محبت است که بوسیله
 آن مرید صادق کمالات پیر را جذب مینماید و برنگا و نه برآید مگر تا رجوع خلق الله و کارگذاری
 شان که در عالم اسباب بآن عالم جناب موقوف است امر است پس خطیر جمع بهمت و تصحیح نیت باین
 کار بزرگ بردارند و احسان کار سازی عبید و اما صاحب خود را از غزائم امور تصور فرمایند
 رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم فرموده است اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ فَاحْبِبْ
 الْخَلْقَ اِلَى اللَّهِ مِنْ اَحْسَنِ اِلَى عِیَالِهِ و آنچه نگارش فرموده اند که فاعل حقیقی کار ساز مطلق
 را در نظر داشته خود را مطلقا در میان نه بیند انهم کلام است نازنین خلاصه تصوف است و مغز
 معرفت مطالعه آن لذات معنوی بخشید و راحه مطلوب بکام جان مشتاقان رسانید فلیله دُر
 قائله در باب شقایق اختر عصمت پناه تاج المختارات که قلمی فرموده بودند و ستان را بسبب خوشدلی و
 خورمی گردید الحمد لله سبحانه علیه ذلك و علی جمیع نجاته امید داریم که بقیه ضعف که مانده
 است آن هم برود و صحت کلی پدید آید فقیر در دعا و توجیه که وظیفه فقر است بتقصیر ارضی نیست
 و در اوقات مرجه باین امر خطیر اشتغال دار و بیست چشتم دارم که بهر شک مرا حسن قبول
 آنکه در ساخته است قطره بارانی را و دولت صوری و سنوی در ترقی باد *

ظهور آورده

در این

عظائم

له دواء البهقی عن انور

مکتوب (۱۱۲) صد و ازانم

بشیخ عبد العظیم جلال آبادی در جواب عرضیه او که در شرح احوال خود نوشته بود بسم الله

۶۶۶

در غیب عوام و غیب خاص خاص چون بعید است غیب عوام از راه حجب است که حجب در میان
مسدود است هم حجب ظلمانی و هم حجب نورانی و خاص از حجب ظلمانی رسته حجب نورانی
پیوسته اند اما آن حجب را عین فی حجاب نمیدانند و مانده اند و بشهود آن مشکوک گشته
و اخف خاص از هر دو حجب برآمده اند و از شهود و مشاهد برتر رفته و السلام اولاً و آخراً

مکتوب (۱۴) صد و چهارم

بخان محمد بیگ کولابی در بیان آنکه بر جمیع وقایع اعتبار نباید نهاد بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی کتابی که سعادتمند آثار اخوی خان محمد بیگ
فرستاده بودند رسید واقعه چند کشف شده بودند نیک است بکار خود سرگرم باشند و بذكر اوقات
را معهود دارند و آنکه کلبه خود را گم میایند بسیار خوبت عزیز گفته است اشتیاقی عداً میا
لا اعوذ ابداً و آنچه نوشته بودند که حضرت امیر سید علی مهدی ظاهراً شند پاره یه بنده که در
نگاه کردند و ما این نوع وقایع شایان اعتنا نیست شیطان دشمنیست قوی در کمین میخاهد
که هر کس آدمی را از راه حق و صراط مستقیم بگرداند یک طالب حق باشد و راه وصول و راجع
حضرت امیر چون از راه که و رفتند بودند اعتقاد و محبت که پیش ازین بایشان داشتید بر آن مستقیم
باشید و بکاریکه در پیش دارید محکم گیرید و باین نوع خواب خیال از جانزود و بزرگان گفته اند که هر
یک پیر اگر ریشه خود را در جائی دیگر بیشتر فهد جائز است که بکار پیر اول در جائی دیگر
ارادت آورد و چه مقصود حق است جل و علانی تحقیقت پیر همان است که صحبت او ریشه بیند

و السلام

مکتوب (۱۵) صد و پنجم

بما حسن علی پشادری در فضیلت مقامات بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد لله
الصلاة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال انجید و مستوجب محبت الله تعالی و در میان

الجمعیّت دارد و با استقامت ظاهر و باطن نگهدارد و مدار کار بر استقامت است الا استقامت
 فوق الکرامه شیخی سوره هود حدیث معروفست هرگاه سید انبیاء سرور ائمتیا علیه
 و علی اله الصلوٰه والسلام چنین فرماید و امر استقامت آنحضرت را بسیار و امثال او را بسیار
 که موس استقامت کنیم و در استقامت زینم یوس و خیال است بهر حال دست و پا باید زد و سعی
 باید کرد که غرض از آن شجر بیکان بدست آید و بکام جان برسد مالا یدک کله لا یترک
 کله قصه استقامت شما که شنوده میشود خاطر بس خوشحال میشود اللهم زد مترصد نتائج بشند
 کتابتهای آن برادر بتعاقب رسید مسرت بخش گردید ازین طرف در جواب کوتاهی رفته معذرت
 خواست و دست فقیر در نوشتن کامل و فرصت هم ندارم مامول از دوستان دعاست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوٰه والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین

مکتوب صد و شانزدهم

بفضیلت آب سید اسرئیل در حقیقت فنا کتم و تخلص تام از وقایع شرک خفی بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفه مشرفه سیادت و معرفت
 پناه رسیده مسرت بخش گردیده از محبت مزاج نگاشته بودند مسرت بر مسرت بخشید حمد لله
 سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمائہ تعالی از جدا شدن عدم از خود و حقوق آن بخدم صرف
 نوشتن بودند نیک مبارک است و مسرت از فنائی مطلق و محراب زوال عین و اثر بعد از آن
 ذکر و توجّه و حضور و معرفت همه منسوب یا جناب مقدس است تا بر مونس از وجود و بشریت باقی
 معانی مسطور معلول است و عائد باین بکار نفی اثبات اثبات الوهیت خود میکند لایق آنجناب
 نیست غرض گفته است میتواند که ضمیر بحدیث و کلمه و آن من شیء الا یسبح بحمدہ و عائد
 بشیء بود یعنی هر کس که تمجید و تسبیح میکند هیچ و تمجید خود میکند و عائد باوست و آنحضرت نمیرسد

هو
 ذلک و توجّه
 بسم الله الرحمن الرحیم

عنه عن ابن عباس قال ابوبکر یارسول الله قد شجبت قال شیخی سوره هود و الواقعة و المرات و
 عم یسأل لون و اذا الشمس کورت و واه النّزدی ۱۲ مشکوة باب البکاء طه قال تعالی فاستجبتم
 کما امرت ۱۳ این کریمه در سوره بنی اسرائیل واقع است ۱۴

تا جمیع مراتب نفی را طے نکند و از دقایق شرک خفی زبرد نجات ازین مرض امکان ندارد این مرض
ناسور است قوی که هر دو اعلیٰ پذیر نیست تا خلیل و ارش و خاشاک راه را که مقوتی این ناسور است
بجاری و لا اُحِبُّ الْاَفْلَیْنِ نزود و بسیر منزل و جهنت و جحی عبور نماید بیخ ناسور تمام
قطع نشود کس که بحقیقت این خلص پیوسته است و از دقایق شرک و ارسته است حکم عقاب
مغرب دارد امثال با بوالهوسان را گفت و شنود این سخنان بهم مقتضی است و آقچه که دیده بودند
مفارقیت باطن از ظاهر و مشابهه همین حال در یاران نیک مبارک است حق سبحانه بهم را از این رنج

کمال رساند

مکتوب (۱۱۷) صد هفتم

بمخدومزاده عالی مرتبه جامع علوم ظاهره و باطنه صاحب کمالات صلیه مخدوم و مخدومزاده عالیجاه
خواجہ محمد عبداللہ در گرمی صحبت و افاضه فیوض و برکات طالبان بسم الله الرحمن الرحیم
بعد التَّحَدُّ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ میرساند احوال بهم حال مستوجب حمد است درین روزها
بعد از رفتن شامش عبداللہ با فقیر نشست و برخاست میکند و بسیار سرگرم است شب و روز در خدمت
حاضرست حجره در خانقاه گرفته میکند مانند نشاء عجیب دارد ترقی بسیار کرده است و شیخ بدیع الدین
میر محمد باقر بمشار الیه موافقت نموده کوانیم طلبکاری حسب الوسع بجای آید با سجدہ عالمه این هر شش
عزیز و زبرد در ترقی است و یاران دیگر هم در ترقی اند و طالبان قطع علائق و اسباب نموده اطراف
و اکناف میرشند و سرگرم کار خود اند و فیض مند میشوند و تخلص و آزادی در اول قدم حاصل مینمایند
سرمی و گرفتاری نصیب این بها حاصل آمده است و قرعه بجز دوری بنام و برآمده است شرم آید
که با این گرفتاری با مردم از او صحبت دارد و هیچگونه خود را قابل مجلس این مردم نمیبیند و این است
موافق حال خود و حال اینها میاید است مگر گرفتاریم برمانا و کبید و ریز و سنبیل و کل و زکنا و
مردم آزاد و ریز و قدرت حق را حل و عملاً مطالعه باید نمود با وجود این سرمی و افسردگی با جماعت
که نشست و برخاست مینماید شعله شوق درینها پیدا میشود و آتش محبت شان مے افزاید که بوی

آن از ما سوگرمائی پیدا میکنند و ترقیات میفرمایند الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
 نَارًا هَٰذَا هُمْ قَصَصُهُمْ وَشَجَرُ حَضْرَتِ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ وَوَعَلَى الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ که از درخت
 سبز آتش خالص بید و دید بعد از آن شنید آنچه شنید و از سنگ خاک را چندین چشمه آب شیشه
 سبب انتفاع جمع کثیر گردید باید دانست که مری حقیقی و مرشد علی الاطلاق اوست تعالی رخ
 از ما و شما بهانه بر ساخته اند خوش گفت ۵ ایشان نیند این همه الحان ز مظهریت
 بیت از شست طلسم این خزانه + من هیچ نه آم درین میانه + وَالسَّلَامُ +

مفعول
۶۹۰

مکتوب صد و بیستم

نیز بمحمد مزاده بلند درجه صاحب کمالات صلیه و اقیه ابرار بی مع الله حضرت خواجه محمد علی علیه
 و شرح دید قصور و اشارت بر کمالات که فوق کمالات ولایت و نبوت است و شمه از کمالات
 صفت علم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد الله الذین اصطفوا
 مکتوب مرغوب فرزند عزیز رسیده سبب مسرت گردید چون مضمین دید قصور و اتهام آمال و مخمومی
 بر احوال علیه و اذواق سنییه بود مسرت بر مسرت افزوید هر چه باین جانب منسوبت خیریت
 و قبول ازلان منسوبت هر گاه ذات این کس شرف نقص بود منتسب از ابرار قیاس باید کرد
 الشجره تنبی عن الشجرة هر چند جلوه خیر و کمان بیش و بد نقص و شریعت بیش نیست
 مصشوق اگر بگشت بمخانه ما + ویرانه تر از اول است ویرانه ما با از نقد وقت خود نوشته بودند
 که نسبت بکفنی که اختصاص آن هیچ لطیفه از لطائف عالم امر و خلق نمی فهمد کلیت افرو
 میگیرد و آنکه این معامله در کمالات ولایت و کمالات مرتبه نبوت است چر این هر دو کمالات
 اختصاص باین لطائف و نه گانه دارد حقیقت نماز است که ازین خصوصیت برتر است کلیت

۶۹۰
۶۹۰
۶۹۰
۶۹۰
۶۹۰

۱۲ در آخر سوره یسین واقع است ۱۲ قال تعالی فلما قضیٰ موسیٰ الازل وسار باهله انس من جانب
 الطور ناداهم سورة قصص ۱۲ قال تعالی فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا
 عشرة عینا ۱۲

را از ان بهره سجد لك سوادى و حىالى نشان آنست و حقیقت کعبه حقیقت قرآنی و آنچه
 فوق این حقائق است ازین قبیل است چه قرآن کعبه را خصوصیت خاص است به نماز و از آن فوق
 چه گوید که کلیت در رنگ اختصاص ازین بارگاه و راه است من کذب کذب و آنچه از
 انکشاف و تجلی صفت علم و حسن و جمال و عجب و دلال آنکه این کس از روش میرد و قرب منزلت آن
 بجانب قدس و سبحانه و تعالی نوشته بودند و توضیح بیست از کمال حسن و جمال این صفت
 است که محبوب ترین صفات نزد حق تعالی این صفت است و کرشمه دلال لازم محبوب است از کمال
 و جمال اوست که با موصوف میسر و در چه مقتضای کمال محبت رفع استیثبات است فافهم
 این حسن منوی است و جمال جمال به کیفی مقیدان چون و کیف ازین حسن چه دریا بند حسن نزد
 شان حسن صورت است و جمال جمال کیف و چون آمیز آنکه نشئه به کیفی و به چونی اندخته باشد
 این حسن را تواند دریافت و حسن معنی را از حسن صورت تواند جدا ساخت و حسنی که در آن صورت
 معنی است غوامر جداست باید دانست که بموجب این بیان اگر در حضرت خلیل و حضرت نوح علی
 نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام معنی مجبوت است اثبات نموده آید متبع نبود چه مبدء تعین این
 هر دو بزرگ نیز صفت علم است لیکن فرق است که آنجا شان علم است که اصلا زیادتی ندارد بر ذات
 تعالی و تقدس و این صفت است که زیادتی دارد نوشته بودند بعضی اسرار که بحقیقت محرمه
 علی صاحبها الصلوٰة والسلام و الحیة مناسبت دارند ظهور میفرمایند آنرا داخل مرکز حسبت
 که ملاحت است سازند یا نه ظهور این اسرار مبارک است و اگر طفیل آگاه بر این مرکز ظهور سازند

نموده
و از
نموده

نموده

از کرم دور نبود و

مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۹)

نور علی نود است

بحا قضا ابواسحاق و نصیح و قانع و تسبیح الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰة
 و تسبیح الدعوات میرساند صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید دست بخشید

له یعنی آنچه نوشته بودند بعضی اسرار که از مبدء است الهی

نموده

نموده

و ارسال التحیات

جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وعلیه وعلیه وسلم را که در واقعه دیدارید و شیخ
عبد القادر قدس سره نیز دیده و عنایت با از ایشان مشاهده نموده و در واقعه دیگر عزیز
بشما عطا کرده و در آن وقت دل چنان در حرکت آمد که قریب تر قیدین بوده و در واقعه ثانیه
حضرت جبریل علیه نبینا و علیه الصلوٰه والسلام دیده اید که حامل وحی و واسطه رسالت
همه نیک مبارک است و بشارت است بر بشارت بکار خود نیک مقید باشند و منها اکلن پذیرد
فکر پروازند و درین فرصت قلیل نوشته آخرت را آماده سازند و در رضامندی مطاع حقیقی
جمل شانه بجان کوشند و اجبه دور افتاده به دعا رسالتی خاتمه یارند نوشته بودند که از خواندن
رساله یاقوتیه چنان شوق در دل غالب آمد که ترک نوکری و خانمان نموده در صحبت برسد انکار
این شوق نعمت است عظمی ماکر کار بر شوق محبت است و معامله ترقی و قرب بسته بان حمید
دیده حسن بین چشم ادراک کمال جمال روشن و نیز تر بود شوق عشق بیفزاید و از ماسوا مشوق
منقطع و بیگانه سازد و در پیجه معرفت در باطن او بکشاید بیت آنرا که محسن دیده تیرست
این عشق بلائے خانه خیرست به مخدوم چون جمع کثیر بشما وابسته اند و قرض بر ذمه دارید در
استعجال ترک توقف و تامل در کار است و تا حصول ترک حقیقی تبرک حکمی قرار پدهند و از ترک
صوری تبرک معنوی کفایت بکنند الصوفی کائن باین شنوده باشید که کائنات مع الخلق
صُورَةٌ بَارِئٌ مِنْهُمْ حَقِيقَةٌ وَمَعْنَى وَالسَّلَامُ أَوْلَادِ اخِرًا

مکتوب (۱۲۰) صد و بیستم

بموجب صدیق پشاور می در بیان کمال فنا نیستی و حصول کمال این معنی در صدیق اکبر رحمان
ایمان او بدین سبب بر ایمان این امت و ایمان به اعمالات فوق بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی با علی مرتبه کمال و کمال رساند مکتوب مرغوب رسید سترت بخش گردیده نوشته بودند

لے ترقیدن یعنی شکافه شدن ۱۲۰ یعنی آنچه در هر سه واقعات دیده اید همه نیک مبارک است الخ ۱۲

که همواره میخواهد که حقیقت حال خود را بنویسد تا از اینجا که خود را و احوال خود را لائق آن نمیداند که بعضی
 رساند معطل و حیران بماند و احوال را بنویسد و زود او را در قلم آرند و بعضی نفس را در اینجا کافران
 که باعث توجیه غایبان میشود و راه گفتگو میکشاید نوشته بودند که الحال غیر از نیستی و گمانی و سلب
 کلی در خود نمی بیند و تَخَلُّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ الْحَالِ جلوه گر گشت و گفته قول بزرگ که فرموده
 مصرع این جمله شدی و مسلمان نشدی با فعل بود اگر دیدی که در کار برین نیستی و سلب
 کلی است و حقیقت تَخَلُّقُ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ نتیجه این نیستی که صید هستی بی دامن نیستی صورت پذیر نیست
 و اسلام حقیقی وابسته باین نیستی و تَخَلُّقُ است تا راحه از آثار سالک در میان است در حقیقت تمام
 نقصان است و از گرداب شرک خفی برسته است و بستره کبریا که لا اله الا الله نه بیست و نه سوره
 یکم تا زمین فناء نیستی درین امت که خیر الاثم است صدیق اکبر است که در شان آمده است
 مَنْ أَدَّأَنَّ تَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ تَمْنِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى ابْنِ أَخِي فَأَخْفَافَةٌ حَقٌّ خُصِصَ
 ذکر ایشان باین کمال با وجود حصول آن در صحابه کرام نیز مشعر با تمیاز تمام ایشان است و در
 کمال لاجرم ایمان آنحضرت بر ایمان تمام امت راجع آمد که ما و چه کمال آن متفجع بر کمال
 فناء نیستی است که ما و لهذا اتحاد و نسبت بآن سرور صلی الله علیه و آله و سلم پیدا کرد که
 هیچکس را میر نشد ما صَبَّ اللَّهُ شَيْئًا فِي صَدْرِي إِلَّا صَبَّيْتُهُ فِي صَدْرِ ابْنِي بَكْرٍ مَا
 ظَنَنْتُكَ بِأَنْتَ بَيْنَ اللَّهِ وَنَالَهُمَا حَزَنٌ وَامْعَالُهُ وَرَأَتْ وَأَسْرَارُ كَسْبِ الْبَاقِينَ در میان است
 و رکن این گفتگو است و مقرر این نیستی است و نتیجه اسلام حقیقی است بلکه بعضی از آن قبیل است
 که منوط بمحض فضل است و مربوط بصرف محبت و هیچ عمل منتهی باین کمال و منتهی باین نوال بی زوال
 نمیتواند شد اعمال در راه میمانند عارف درین وقت خود را از صورت و حقیقت شریعت بیرون میابد
 نه بآن معنی که از ایشان احکام شرعیه مستغنی میشود و محکوم امر و نهی نمیداند که آن کفر و الحاد است بلکه
 امر است که تا بآن نمی رسد دریا می ماند که یَدُّ لَكَ يَدٌ وَفِي ذَلِكَ قَلِيلٌ مِمَّا تُنَاقِصُونَ
 و السلام اولاً و آخراً

یعنی نوشتن احوال باعث احوال الی

مکتوب صد بیست و یکم

شیخ عبد العظیم جلال آبادی در علامت محبت ذاتیه شرح قبض و بسط و سببگی در کار سالک و برقی
 باطن او و معالجه آن و منافع صحبت پیر و محبت فرید و بیان اقریت این طریق از طرق دیگر
 و نیز بیان آنکه این طریق البته موصول است و در ملاحی این طریقه علیه نقشبندیه بیسم الله
 الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال التیارات پیرساند احوال به حاصل مستوجب
 حمدت المسؤل من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم و ظاهر و باطناً کاتب شریفه
 بتعاقب یکدیگر رسیده مستر بخش گردید چون فقیر را از قمر درویشی که دارد آزار غالب داده و طاعت
 قلم گرفتن و نوشتن نبود و باران در نوشتن جواب توقف افتاد درین ماه مبارک از حضور مسجد
 تراویح و ختم قرآن محروم ماند الحمد لله که در ماه شوال نسبت به سابق در تخفیف بود احوال که ششم
 ماه ذی القعدة است چند روز است که در دولی نشسته در همانخانه می برآید و چند گهری با درویشان
 صحبت میدارد هنوز به مسجد نرفته است که پاره مسافت دارد و قدرت نشستن در آن و چهار نانو
 نشده است و لیکن ما قال بیست کیتک تملوا و الحیوة مريرة و لیکنک ترخصه
 و الا نام غضاب و وزیرگان گفته اند که علامت محبت ذاتیه استوار انعام ایلام محبوبست یعنی
 محبوب از ایلام محبوب متولد شود و رنگ انعام او حضرت ایشان ما قد سئل الله سبحانه
 بستره برنگاشته اند که ایلام محبوب یاده لذت بخش است نسبت با انعام او زیرا که در انعام
 محبوب مشوبست بر او نفس در ایلام خالص مراد محبوبست و خلاف مراد نفس شتان ماکینه
 و این از جمله غرائب است بیست اگر مراد تو اے دوست نامرادی است مراد خویش
 و گریه من نخواهم خواست آنچه از کیفیت مشغولی بندگان حضرت سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى عَلَیْ رُوحِهِ
 العالمین نوشته بودند که بولت فرمودند که مخطوط ایم در روز بروز در باطن خود جمعیت بیشتر
 میایم و گاه گاه رفتگی عینیه روی میدهد و گاه گاه عنایت حق تعالی را در باره خود بسیار میبینم

بایست

مستور

تا بدین

از مطالعه آن بسیار خوشحالی رونمود الله تعالی این معامله را هر روز به ساز و آینه قریب تحقیق
و گاهی اگر قبض روئے نماید از آن تشنگی نماید شد که سالکان را آشنائی سلوک روئے میدهد
سبب ترقی شان میشود و قبض و بسط هر دو در خل احوالند گویند از ارکان این اماند قابض و بسط
هر کدام از اسرار الهی اند تعالی سالک گاهی نور و یک اسم است و گاهی مظهر اسم دیگر لیکن معامله قبض
و بسط تا زمانه است که سالک تلویات احوال است و چون معامله از تلویات به تمکین آید قلب سائر
لطائف عالم از تلویات احوال وارد و از تقلب قبض و بسط آزاد گردد و این مان نسبت باطن
از زوال و خلل محفوظ گشته بدو هم وقت و استمرار حال متصف شود درین هنگام اگر قبض است بر
ظاهر و صورت است باطن لطائف امر سرایت نمیکند باید است که بستگی در کار سالک ظهور
بسیرو نفی باطن او گاه باشد که بواسطه قبض بود که از احوال است حکما مرقع فیله و گاهی به جهت
التمسک زلت و غلبه صفات بشریت ظلمت بر باطن طاری میشود و بیرونق سازد و انوار ذکر
مستور گرداند درین وقت توبه و استغفار در کار است و انابت و تضرع ناگزیر تا کند و رت بشریت
و ظلمت زلت از میان خفت بر بند و انوار ذکر و طاعات روشن شود و چون تفرقه میان قبض
و کدورتی که از راه زلت یا ظهور صفات بشریت بود معتبر است استغفار و انابت هر حال نافع است
و سودمند انبیاء بر ارم علیهم الصلوٰات و البرکات و علی الهم هر چند که از گناهان معصومند
لیکن بواسطه لوازم بشریت گاهی غیث پرده بر باطن شان آید و محتاج با استغفار میشوند
الحَدِیثُ أَنَّهُ لَیْسَ بَشَرٌ عَلَى قَلْبٍ وَ إِنِّی لَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِی الْیَوْمِ سَبْعَیْنَ مَرَّةً وَ گاه
بود که این بستگی به جهت ضعف نسبت باطن باشد و چون نسبت قوت پیدا نکرده است گاهی
ظهور میکند و گاهی مستور میشود در حالت بعد صوم و غیبت از مرشد پیش از ملکه نشدن نسبت
این ضعف روئے میدهد و علاج آن صحبت را بر سر است و توجیه او تا نسبت قوت پذیرد و ملکه شود و
بسر حد فنارسد توجیه مرشد در صورت ثانیه که بواسطه زلت ظلمت طاری شده باشد نیز نافع است

۱۵

۱۶

تاریخ
کتاب

تاریخ
کتاب

۱۷

توجیه پیر کامل کوه ظلمات که ورات را از همراه که پیدا شده باشد از مرید صادق بر میدارد و
 تطهیر باطن او میفرماید و در قبض نیز این توجیه سودمندست بزودی در بسط می آید و راه ترقی را
 بر وی میکشاید با جمله مدار کار بر صحبت و توجیه است که با محبت و سپردن جمع شود از یک جانب محبت
 و سپردن از جانب دیگر توجیه محبت تنها به توجیه را میسر می تواند که نافع شود و ترقی بخشد اما توجیه محض
 به محبت قلیل النفع است محبت است که معانی خفیه پیر را جذب مینماید و کمالات مخصوصه او را
 بخود میکشد و فانی اشخ بلکه فانی الله پیدایم آید و چون از طرفین صفات مذکور دیدار آید
 امید است که راه ترقی گشاده شود و بزودی بمنزل مقصود برسد و در راه نماند حضرت خواججه شبست
 قدسنا الله تعالی بسم الله الا قدس فرموده اند که طریق ما اقرب طرق است و نیز فرموده اند که
 از حق سبحانه و تعالی طریق خوشتر است ام که البته موصول باشد اقربیت این طریق از طریق دیگر بواسطه
 آن است که ابتدای این طریق از جذب است که مستقیم سلوک است و سلوک در ضمن آن قطع مینماید
 و جذب که به سلوک بود چنانچه بعضی از مجذوبان اتر را میباشند نزد این اکابر از حیر اعتبار
 ساقط است و مشروطیت نیست و چون جذب محبت بخش است سالک بقلای جذب و محبت
 در آویخته بمنزل قرب اصل میگردد و بسبب طبع منازل سلوک مینماید لاجرم راه اقرب میشود
 در طریق دیگر چون ابتدا از سلوک است بر ریاضات و مجاهدات قطع منازل سلوک مینماید و عمر
 در آن صرف میکنند بعد از آن معامله بجد به میرسد و راه دراز میشود و درین طریق سلوک در ضمن جذب
 بحصول می پیوندد و راه اقرب میگردد سلوک از جانب طالب است پس راه رفتن باشد و جذب
 از جانب مطلوب است پس راه بردن بود از رفتن تا بردن فرق است بسیار جذب به رفت
 جذبات الحقیقی یوازنی عکس الثقلین و آنچه فرموده که این طریق البته موصول است بیان آنست
 که مواقع توقفات و موانع وصول سالک را جذب بهتر است که بسلوک جمع نشده است یا سلوک اتر
 است یعنی سلوک باشد به جذب و درین طریق نه سلوک خالص است و نه جذب اتر جذب اتر است
 سلوک پس باعث توقیف سالک سده راه او درین طریق هیچ نشد غیر از سستی طالب طالب صافی

باز

باز

باز

باز

باز

باز

باز

باز

که در صحبت کامل فتوای طلب که اکابر قرار داده اند بجا آر و امید است که البته وصل گردد و آنچه گفتیم که در صحبت کامل فتوای که زناقص کامل نیاید ناقص خود وصل نیست و دیگر را چگونه وصل ساز و پس اختیار این طریق طالب اولی و انساب باشد و این سلسله علییه بصدیق اکبر میرسد بخلاف سایر سلاسل و وسیله ایشان بجناب حضرت سرور انبیاء علیهم السلام و علیهم الصلوٰۃ والسلام حضرت صدیق اکبرست هر چند وسیله قوی تر بود راه وصول اقرب بود و قطع منازل زودتر نموده آید و آنچه در عبارت اکابر این سلسله علییه واقع میشود که نسبت ما فوق همه نسبت است درست است چه نسبت شان نسبت حضرت ابوبکر صدیق است که افضل بشر است بعد از انبیاء کرام علیهم الصلوٰۃ والسلام و این سلسله را این طریق عالی بر التزام سنت است و اجتناب از بدعت اکابر این طریق عمل بعزیزیت را نه تنها از دست نمیدهند و برخصت نمیکارند از ذوق و معارف را خادم علوم دینی استمه جواهر نفیسه شرعی در رنگ طهالان بخور و مویز و خرد و حال عوض نمیکند و بشریات صوفیه مغرور نمیشوند از نص بفض نمیکارند و از فتوحات مدنی بفتوحات ملکیه التفات نمیکارند از نیاحت که وقت ایشان بر دوام است حال ایشان بر استمرار نقوش ماسوک از باطن شان بر پنج بیتا میباشی میشود که اگر هزار سال تکلف در اخطار ماسوک نمایند نمیشود آن تجلی ذاتی که دیگر از کالبرقی است این بزرگان آدمی است حضور که غیبت در قفای آن باشند نزد این عزیزان از چیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله صفات ایشان حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علییه قدس الله تعالی است و از هم بهتر زرق و برق صفت ندارند کارخانه ایشان بلند است هیچ باشد شرح او اندر بیان پیچور از عشق باید در نهان یک گفتم صفت او تار و پود بر بند پیش از آن که فوت آن حضرت شوند

مکتوبات مصومیه (۱۶۲) حدیث دوم

بسلطان وقت مدظله فضائل سجد و ترغیب بر ترقی از ذکر بند کور و بیان تنزیه و تقدیس او تعالی

و بیان آنکه اورا بختان و راجحیات و مشاهدات و اسما و صفات باید جست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى
 خَيْرِ الْوَرْدَى صَاحِبِ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى وَعَلَى آلِهِ الْبَرَّةِ الثَّقَى وَصَحَابِهِ الْأَخْيَارِ
 الْمَقَامَاتِ وَالذَّرَجَاتِ الْعُلَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ حَالَةٍ
 يَكُونُ عَلَيْهَا الْعَبْدُ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَرَاهُ سَاجِدًا يَغْفِرُ وَجْهَهُ فِي الثَّرَابِ
 وَأيضاً فِي الْحَدِيثِ السَّاجِدُ يَسْجُدُ عَلَى قَدْحِي اللَّهِ تَعَالَى فَلْيَسْجُدْ وَلْيَرْغَبْ وَلْيَسْأَلْ
 وَأيضاً فِي الْحَدِيثِ إِذَا سَجَدَ الْعَبْدُ طَهَّرَ سُجُودَهُ مَا تَحْتَ جَبْهَتِهِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ وَ
 أَيضاً فِي الْحَدِيثِ طُوبَى لِمَنْ تَوَاضَعَ فِي غَيْرِ مَنْقَصَةٍ وَذَلَّ فِي نَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ وَ
 أَنْفَقَ مَا لَا جَمْعَ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَرَحِمَ أَهْلَ الذُّلِّ وَالْمَسْكِنَةِ وَخَالَطَ أَهْلَ الْفَقْرِ وَ
 الْحِكْمَةَ وَطُوبَى لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ دَوَاهُ
 الطَّبِيبِ لِي كَمَثَرِينَ دُعَا كَوَيَانِ بَعْضِ خَادِمَانِ عَشِيَةِ عَلَيْهِ وَعَاكِفَانِ سُدَّةِ سَنِيَةِ حَضْرَتِ نَاصِرَةِ
 الدِّينِ مُرْجِعِ الْإِسْلَامِ وَمُوَيْدِ الْمُسْلِمِينَ خَلِيفَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِينَ مِيرِ سَائِدِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ بِأَوْجُودِ
 كَمِ بِنَاعَتِي وَدَوْرِازْكَارِي از دُعَايِ سَلَامَتِي جَانِ اِيْمَانِ آنحضرت فارغ نیست و از طلبت می
 درجاست و استقامت صوئی و منوی غافل نه مصرع این دعا از من و از خلق جهان آمین باد
 حضرت سلامت برادر دینی شیخ عبد العظیم کتابت باین فقیر نوشته بودند و از جمعیت بانی آنحضرت
 و اشتغال و تقیید باین امر حلیل القدر مندرج ساخته شکر خداوندی جلَّ سُلْطَانُهُ بِحَا آورده که با
 این همه اشتغال صورتی دل حقیقت بین را تعلیقت خاص بطلوب حقیقی شوقیست مخصوص بقصود
 تحقیقی امیدست که این تعلقی روز بروز زیاده شود و ناره اشتیاق قوت پذیرد تا از ذکر بگذرد و نشاء
 و از دال ببدلوان بر دواز لفظ بکن کشد خوش گفت **س** قوس ز وجود خویش فانی + رفته
 ز حروف و معانی + اطلاق اسم معنی و غیر آن در آنحضرت جلَّ علایز تنگی میدان عبارتست و آ

آنجا همه آنست که برتر زیان است و اورا سبحانه و تعالی بایطاعت و راد آفاق و انفس و ورا
تجلیات و ظهورات و ورا توحید و اتحاد و ورا مشاهدات و کاشفات باید جست و است
تو از خوبی نمی گنجی بعالم مرا هرگز گنجی در آغوش مقصود از سیر سلوک رفع حجب است حجب
و جوبی بود یا انمکانی نه آنکه مطلوب را در دام آرد و غفارا شکار نمایند است غفا شکار گشتن و
دام باریچین کاینجا همیشه باید است و دام را این کمال مقبض از مشکات نبوت است
و این دید نتیجه ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات احادی را از اقیان که بجا
ایشان علیهم البرکات تبعیت و وراست رسیدند و از شراب صحنه ان جرم حشید سیر گشته
اند ازین کمال نصیب اهل سکر از ارباب لایت کمال را در شهود و مشاهده دست اند و تجلیات
خورسند و ملتذا و توحید و اتحاد و رفته این جماعه هر چند از حجب انمکانی و ظلمانی برآمدند لیکن
در حجب فوسانی و و جوبی مانده اند و از ان مانی نیافه و شهود آرا شهود حق و تجلی او دانسته میگردید
تجلیات برقی است یعنی کالبرق الخاطف است باز دیده آید و این آگاه بر که کمالات وراثت تحقق
گشته اند و توحید و اتحاد را در راه گذاشته اند و از تجلیات و ظهورات بالا رفته و از شهود و مشاهده در گشته
و از حجب تمام برآمد و یقین دانسته اند که این شهود شهود اوست سبحانه و این تجلی نه ذات مقدس
اوست تعالی بلکه ظهور صفته است از صفات و کمالات اوست که حجاب است و طوالت
اقدس بشهود صفات و کمالات و خورسند نشود و آرام نگیرد لاجرم خلیل و اولا احب الی فلین گویند
و این و جهنت و جحی خوانان با ورا بر آن شتافته اند و از اسم و صفت جز ذات خواسته تعالی و تبار
و تقدس است بولش تا رسم صد بار از پا افکنند شو قم که نو بر و از من شاخ بلند آشیان دارم
رَدَقْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ اِنَّمَا نَا بِهَذِهِ الْمُحَاثِ وَ شَرَبْنَا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ الْوَارِ اَفْتَابِ
جهانماری و طغنت و آثار برکات و استقامت و ترفیع ملت روز افزون باد الحمد لله
لِلَّهِ اَوْلَا وَاٰخِرًا وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَ سَرْمَدًا
وَ عَلٰی اٰلِهِ الْاَكْرَامِ وَ صَحْبِهِ الْعِظَامِ +

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

و ورا

مکتوب صد بیست و سوم (۱۲۳)

بخواجہ الملکی جعفر خان در سر سیر معشوق در عاشق و جامعیت قلب عارف بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 حقیقت جامعہ قلبیہ مراتب جمال الازل با دینی الحدیث القدسی لا یسعی ارضی ولا سماوی
 ولكن یسعی قلب عبیدی المؤمن قلب انسانی از راه تصفیہ چون کمال خود بردہ قابلیت
 آن پیدا میکند کہ اسرار و جوب و انوار قدم در مراتب او جلوه فرماید و سیر معشوق در عاشق پدید
 آید اشارت باین سیر کردہ است ہر کہ گفتہ بیت آنہ صورت از سفر دورست مکان پذیرا
 صورت از نورست درین ہنگام دل آنقدر وسعت ست کہ طبقات سموات و زمین را در جنب
 آن مقدار نمی بیند شیخ بایزید بسطامی قدس سرہ درین مقام گفتہ اند اگر عرش و ما فیہ را
 در زاویہ قلب عارف بہند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس بآن نشود شیخ جنید در شرح
 و تائید آن میگوید کہ حادث چون بقدم مقبرن گرد و اثر اثر نماند یعنی عرش و ما فیہ کہ حادث است
 در جنب قلب عارف کہ محل ظهور انوار قدمست نسبت محو و تلاشی دارد محسوس بجا شود بآید و آ
 کہ از لفظ یسعی قلب عبیدی و از سیر معشوق در عاشق کہ معنی حلول و اتحاد نفہم
 کہ او تعالی ازل ان منترہ و برتر است امریست بے کیف کہ بر آریاب آن واضح و ہویہ است من کہ یدق
 کمذکر ہر آنچہ ازان در عقل و تحیل مادر آید حق سبحانہ ازان پاک و برتر است بیت
 اتصال بے تکلیف بے قیاس ہست رب الناس با جان ناس حق سبحانہ و تعالی
 امثال ما را ایامانے باین معانی و ما و شربے ازین مشرب روزی کُنَاد

مکتوب صد بیست و چہارم (۱۲۴)

بخواجہ احمد بخاری در شرح حال یار او و تعمیر واقعہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ

یعنی گنجائے او تعالی در قلب مومن و سیر معشوق در عاشق امریست بے کیف الخ

الصَّلَاةُ وَلَا زَسَالِ النَّحِيَّاتِ مِير ساند مکتوب شریف رسید خوشوقت ساخت الله تعالی همواره در
ترقی دارد و بر جاده شریعت و سنت استقامت دهد فقیر بود آمدن سر سبز آزار و ضعف بسیار کشید
الحمد لله و المنة که درین ایام فرصت است و روز بروز ضعف کم شده جای دیگر وقت در
دو لی نشسته میروم هم می باید و بیار آن صحبت میدارد پست من از تور و نه بیستم گرم
بیا زاری که خوش بود و عزیزان تحمل خواری به نوشته بودند که سیادت پناه سید محمد وفا در
مراتب از منی زیاده میگوید و آنچه اول چشم پوشیده میدید بحال در چشم و امی بیند بای سید مذکور خلیه
مستعدت و قابل اما صحبت او قلیل است و الا بشیت او تعالی سبحانه ترقی بسیار کند از مقام
این حال بسیار محظوظ شدیم و آنچه یک از منتسبان شاد دیده است که در پیش شما نغمه است که
مردم هفت اقلیم و خوش و طیور از آن بهره میگیرند و نشان خاطر شان میشود بشاری
پست بزرگ لیکن چون معامله خوابست تا چه تعبیر باشد هر حال از استعداد او شعر است از
قوة بفضل آمدن او دیگر است لباس که اخوان انصار صاحب معامله این قسم چیز
می بیند و الا موعود الله تعالی والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد بیست و پنجم

بشیخ ابوالنظر بنایوی در بعضی از اسرار خاصه صلوٰه و تعبیر وقایع بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلی الاعلی والسلام علی عبادہ الذین اصطفی خصوصاً علی
سید الوردی محمد المصطفی صاحب قاف قوسین او اذنی و علی اله و صحبه البررة
التقی آتایه مکتوب مرغوب که متضمن آذواق و اسواق بوده رسید است مسترت بخش گردید
حق سبحانه ابواب ترقیات را مفتوح دارد و با علی مرتبه کمال برساند و ملاوت و رقت در ذکر و تلاوت
و نماز زیاده گرداند و از حقیقت قرآنی و حقیقت صلوٰه بهره کمال از زانی فراید نماز مقصور
برین صورت نیست در عالم غیب حقیقت دارد که فوق سایر حقائق است و در حدیث قدسی محمد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطاهرين

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصَلِّيْ كَوَايِمَ بَيَانِ حَقِيقَتِ سِتِّ تَاكَلَامِ صَاحِبِ دَوْلَتِ بُدُكَةِ اَزَانَ
حَقِيقَتِ اِطْلَاعِ يَابِدِ وَكَلِّ اَزْكَاتِ نِهَائِ اَنْ بِيْجَنَدِ وَصَلُوْهُ اَوْ بَيَانِ حَقِيقَتِ شَرَفِ اَقِيْدَايَا
وَشَرَكْتِ تَحْرِيمِ پِيْدَا كُنْدِ وَاَزْرَاهِ اِتْحَادِ قَرَأَتِ اِمَامِ وَاَمُومِ قُرْبِ خَاصِ حَاصِلِ نَمَائِدِ وَاَقْرَأَتِ
اِمَامِ كَهْ فِي الْحَقِيقَتِ قَرَأَتِ اَوْ سِتِّ مُتَلَبِّسِ شَتِّ دَر رَنَگِ كَلَامِ نَفْسِي سَمِ اَعُوْشِ مُطْلُوْبِ كَرْدِ
خُوشِ كَفْتِ بِسِتِّ اَنْدَر مَعْنِ دُوسْتِ نِهَانِ خَوَاهِمِ كُشْتَنِ + تَابِرَابِ اَوْ بُوْسَه زَنَمِ چُوْنِشِ نَحْمِ
اَزْ حَضْرَتِ اَيْشَانِ مَا قَدْ سَنَّا لِلّٰهِ سُبْحَانَكَ اَيْسِيْرَه الْعَزِيْزِ شَنُوْدَه اَيْمِ كَهْ كَلَامِ رَا دَر رَنَگِ
عِلْمِ اِتْحَادِ سِتِّ بَا تَكَلِّمِ كَهْ صِفَتِ دِيْكَرِ اَنْيَسْتِ پَسِ اَزِيْنِ رَاهِ قُرْبِ مَنْزِلَتِ رَا دَر يَابِ فِيمَنْ
فِيمِ تَا كَبَا اَسْرَارِ نَمَا زَارِ اَبِيَانِ نَمَائِدِ مَصْرَعِ قَلَمِ اِنْجَارِ سِيْدِ سَرِشْكُستِ + دُوْ وَاقِعَه كَهْ دَر مَارَهْ
اِيْنِ دُورِ اَزْ كَارِ دِيْدَه اَنْدِيْكَ اَنَكِهْ شَخْصَهْ اَشَارَتِ بِيْجَانِ اِيْنِ مَسْكِيْنِ كَرْدَه بَزِيَانِ عَرَبِيْ مِيْگُوِيْدِ كَهْ
قُلَانِ اَزِيْنِ قِسْمِ وَلِيْ اَشْدِّ هَسْتِ كَهْ حَقِّ تَعَالَى اَوْ رَا اَخْتِيَارِ كَرْدَه هَسْتِ وَفَوْقِ اَوْ دُولِيْ اَشْدِّ نِيْسْتِ
وَاقِعَه دِيْكَرِ اَنَكِهْ بَزَرَكِهْ اَشَارَتِ بَايْنِ دَر وِشِ كَرْدَه مِيْگُوِيْدِ كَهْ هَر كَهْ اَوْ رَا بِهِيْنِ يَابِ اَوْ مَسَا سِ كُنْدِ اَوْ
بِهَسْتِيْ سِتِّ وَاضِحِ كَرْدِيْدِ فَقِيْرِ هَر چُنْدِ قَابِلِ اِيْنِ خَطَابِ نِيْسْتِ لِيْكَنِ چُوْنِ اَمْتَالِ شَمَاعِزِ زَانِ
اِيْنِ طُورِ چِيْزِ بِيْجَنَدِ الْبَتَّهْ مَحَلِّ خَوَاهِدِ اَشْتِ يَا مُوَافِقِ حُسْنِ ظَنِّ خُودِ دِيْدَه اَنْدِ دَلْفِشِ اَلَامِ
بِهَرْجِهْ بَا شْدِ بِسِتِّ چِشْمِ دَارْمِ كَهْ دِيْدِ اَشْكِ مَرَا حُسْنِ قَبُوْلِ + اَنَكِهْ دُرُ سَاخْتِهْ هَسْتِ قَطْرَهْ بَارَانِيْ رَا +
دُوْ وَاقِعَه دِيْكَرِ كَهْ بِخُورِ دَارِيْ شَيْخِ مُحَمَّدِ دِيْدَه هَسْتِ هَر دُونِيْكَ رُوشَنِ سِتِّ حَقِّ تَعَالَى سُبْحَانَهْ بِمَرَاتِبِ كَمَالِ
رَسَانَدِ مَعْنَانِيْ كُنُوْنَهْ اَزْ قُوَّةِ بِفَعْلِ اَرْوَائِهْ قَرِيْبِ تَحْجِيْبِ +

مکتوب صد و بیست و نهم (۱۲۶۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَلَّمَ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى مَكْتُوْبِ
شَرِيْفِ رَسِيْدَه سُبْحَتِ كَرْدِيْدَه اِظْهَارِ شَوْقِ نُوُوْدِ بُوْدَنْدِ حَقِّ سُبْحَانَهْ اَتِيْسِ شَوْقِ اَشْتَعْلِ سَاوِ
اَلْحَدِيْثِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَلَّمَ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى مَكْتُوْبِ

تا از ماسوی تمام براند و بسر اوقات قرب برساند و آنچه در واقع دیده آید که جناب حضرت رسول خدا
 صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم در مجلس نشسته اند و مردم در جیب رست نشسته اند و شما هم در آن
 مجلس نشسته ذکر نفی و اثبات بحسب نفس میکنید و معنائی از باب لا مَوْجُود اِلَّا اللّٰهُ تصور مینمایید
 شخصی از آن مجلس بشما میگوید که تو مگر وجود پیغمبر را هم نفی میکنی و ایشان را نیست میسازم من
 میگویم که آن سرور را صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نیست میسازم درین دلاهور شیار شدید
 محمد و ماصوفیه کرام که نفی وجود از ماسوی مینمایند نفی وجود اصالت مینمایند و با استقلال موجود نمیدانند
 چه وجود نزد ایشان از اخف اوصاف اوست و تا دیگر را در آن شرکت نمیدانند اگر در
 ممکن وجود است بر تو وجود اوست تَعَالٰی و سُحَّانَهُ وُسْتَفَادُوا سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
 وجود واجب تَعَالٰی که نشانی نمیدانند و قابل نفی است و نزدیک است که از موهومات و تخیلات شمرده
 آید کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ النَّصْرُ قَرَّانِي سَبَّحْتَ الْحَمْدُ اِذَا قُورِنَ بِالْقَدْرِ لَمْ يَبْقَ لَكَ
 اثر و پس وجود بالاصالة و الاستقلال از ممکن همه وقت منتفی است و وجود ظنی ثابت بخوام و خواص
 انبیاء عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْبَرَكَاتُ و غیر انبیاء همه درین مضمی برابرند و وجود همه ستعار و مستعار
 و وجود مستقل و صلی خاصه حضرت ذوالجلال است پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم
 شب معراج خود را نفی کرد و در جنب واجب الوجود تَعَالٰی و تقدس خود را نیست تصور نمود آنجا که فرمود
 اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَاَنَا وَاَسْوَكَ تَرَكْتُ لِاجْلِكَ اِذَا كُنْتُ لَكَ رُفْقًا وَاَنْتَ لَكَ رُفْقًا وَاَنَا لَكَ رُفْقًا
 اَنَا وَاَنْتَ وَاَسْوَكَ خَلَقْتَ لِاجْلِكَ حَقَّ تَعَالٰی اثبات جیب خود کرد و پس آن سرور صَلَّی
 اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم چنان نفی خود نمود که در جواب فرمود اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَاَنَا وَاَسْوَكَ
 تَرَكْتُ لِاجْلِكَ گویم که میتوانم که اثبات باعتبار وجود موهوب که بولایت ثانیه مربوط است
 باشد و نفی باعتبار عدیت اصلی و فقر جلی که نصیبه ممکن است بود یعنی حق سبحانه چون جیب خود
 را با ظاهر نعمت عظمی نبواخت که وجود موهوب و بقارفات که ترا عطا شده است هیچکس را پیشتر نداده

این کریمه واقع است در آخر سوره قصص و پاره امن خلق ۱۳

است و همه را طفیلی تو کرده ام آنسر و رعینہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام از رہ تو اضع و مضمّن نفس
نظر بر حدیث ذاتی و فقر جلی نموده نفی خود کردند و نعمت را باحضرت حواله ساختہ اثبات او
کردند چنانچہ پادشاه بریک از نوکران خود بر سر عنایت شدہ تعداد نعمتہای خود بر و نماید و او را
سر بلند سازد و او از راه حسن نشاء کہ دارد از روی تو اضع نفی خود نماید و فقر و احتیاج قدیمی
یاد کند و بگوید کہ من هیچ نیستم و این همه نعمتہای از دست پریت از دست طلسم این خزانه
من هیچ نیم دین میانہ من از خاک استام * تو میطلبی بر آسمانم * ہم گنج توئی و ہم تو بخور *
من دست ہی فشاندم از دو * و قانع دیگر ہم نیک روشن است اللہ تعالی بمراتب کمال ترقی دما و

و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صدیست ہفتم

بخواجہ مومن قاضی زادہ برانپور درخصائص نماز و رفع آثار بشریت و اسرار محبت و در شرح احوال
او کہ نوشته بود کہ در تلاوت قرآن الفاظی کہ از زبان می بر آید بعینہ از تمام اعضا می بر آید
گویا ہر موعی زبانے ست لذت بسیار پیدا میشود و حرکات و سکانات اکثر اوقات رجوع بان
جناب اقدس میشود بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و ارسال التحيات میرساند
مکتوب شریف رسید مسرت بخش گردید چون مضمّن احوال و اذواق سنیہ بود مسرت بر مسرت افزود
اللہ تعالی ہمارہ در ترقیات دارد و از عجب و پندار دور گرداند نوشته بودند کہ در نماز حالتی رونے
میداد کہ حجاب از میان بر میخیزد و ہر کس کہ او امیند باز عود کردن بر رکن دیگر ذوق نمیشود و خلل
غیر اصلاً نمیکند و خوف بسیار در آن وقت پیدا میشود و خود را مانع خض و خاشاک ہم نمی یابد
بدانند کہ در حدیث شریف آمدہ است در نماز حجابی کہ در میان مہملی و پروردگار اوست بر شستہ
میشود و حضرت ایشان باقد سنا اللہ تعالی سبحانہ بزرگداشتہ اند کہ این رفع حجاب مخصوص نماز
منہی است شکر خداے عزوجل برین نعمت عظمی بجا آرند و دراز دید و کیفیت او گوش شد و نماز
را با آداب و شرائط و طول قنوت بجا آرند قرینہ کہ در حین اوائے اوست بیرون آن نیست
قیام و رات

سکات از زبان است

در نماز است

این عمل عباد

وَأَمَّا هَلْكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَلَحَ عَلَيْهَا بَارَهُ أَسْرَارُ نَزْدِ كِتَابِ أَخْوَى اعْتَرَى شَيْخِ
 ابوالمظفر بقلم آمده است اگر آن را مطالعه نمایند ظاهر احاطه کنند نوشته بودند که در دیدن اشیا
 مانند آب روان و صحرای درخت و جزآن رفته پیدا میشود و اسرار معلوم میگردد که هرگز در بین
 نیاید و در مشغولی حالتی روید که هستی از میان برمیخیزد و مقام حیرت پیدا میشود همه احوال
 و پسندیده است حق سبحانه بکمال نفی حقیقت انتفا برساند تا آثار بشریت تمام از میان
 بر بندد و لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا اللَّهُ جلوه فرماید نوشته بودند که هرگاه که بتوجه شوم
 مقام پیدا میگرد و نوشته محبت از آن طرف وارد میشود که چه نویسد مخدوم این همه اذواق از این
 نشه پیدا است و این دیدارین محبت هویدا ندارد کار بر محبت است که سبب ظهور و اظهار گشته
 است محبت است که تیر مکنون و گنج پنهان را بجلوه گاه بروز آورد و محبت است که خرق حجب
 بینا بدو وصل عریان میرساند نوشته بودند در تلاوت قرآن الفاظی که از زبان برآید بعینه از
 تمام اعضا می برآید گویا هر موسی را زبانی هست لذت بسیار پیدا میشود و حرکات و سکونات اکثر
 اوقات رجوع بانجذاب اقدس میشود مخدوم این مقام استیلائی ذکر عرض میفرماید که در آید خصوصیت
 بدل و سایر لطائف نماید اگر تلاوت هم این معنی روید نماید و همه اعضا در تلاوت آیند گنجایش
 دارد و نیز بنده چون باستماع کلام ربانی مستغرق گردد و بکلیت خود استماع بینا بدو خصوصیت بحاشه سمع
 ندارد اگر تلاوت هم بکلیت خود نماید چه عجب مانا که سیر این معامله است که هر حکمی که بانجذاب اقدس
 منسوب بکلیت است که بعضی و بعضی آنجا محال است اگر تکلم است بکلیت است اگر استماع است
 هم بکلیت است گفته اند ذَاتُ اللَّهِ كُلُّهُ عِلْمٌ وَ كُلُّهُ قُدْرَةٌ وَ كُلُّهُ إِرَادَةٌ عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
 و عَارِفٌ تَخْلُقُ بِكَلِمَةٍ نِزْرَ بَكَلِيَّتٍ خُودُ تَكَلِّمٌ مِشْوَدُ بَكَلِيَّتٍ تَمَعٌ عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ أَيْ خُودُ تَكَلِّمٌ بَكَلَامٍ
 الهی بیشتر متجلی است چنان کلام است که حق سبحانه بکلیت بان تکلم است و السلام و لا اله الا

مکتوب صد و بیست و هشتم (۱۲۸)

و اشارت بحصول

بایمانی

بمحمد باقر الهوی شرح احوال او و ابشار او بحصول مقامات عالیہ انسر السنیۃ و بیان آنکه
 عروج لطائف عالم امر تا کجاست و نصیب غنا صرر لجه از کجا و محل شبه که بر تفوق حقیقت
 قرآنی بر کمالات نبوت نموده و بیان آنکه نصیب از ذات غیر صاحب قیومیت را کجوق بحقیقت
 الحقائق غیر محمدی الشرب از راه ضمنیت الشیخ ممکن است بلکه واقع و در شرح احوال یاران او و تریب
 بر خدمت طالبان حق جل و علا بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ و السلام
 التَّحِیَّاتِ میرساند مکاتیب شریفه بتعاقب یکدیگر رسید بسبب مسرت گردید چون منضمین آذوق
 سنیۃ و احوال علیہ بود مسرت بر مسرت افزو و فقیر درین ایام بیماری بسیار شد چنانچه قدرت
 نوشتن و نوشتن بطور خود داشت بمحمد الله سبحانه که الحال فرصت کُلّی است و بدوستان
 کتابت هم می نویسم هر چند قدرت ایستاده شدن یا دو روز نوشتن تا حال نشده است پنج شش
 کتابت از شما بالفعل موجود است مجملی جواب هر کدام چه پردازد نوشته بودند بتهائے که درین
 مرتبه در حضور حصول شان بشکر گردیده رک می نماید و تفصیل آن نگاشته بودند همه بوضوح پیوست
 حق سبحانه هم برین منوال همواره بر ترقیات دارد و بعد از آن نوشته بودند که روزی مکتوب بفتاد
 و هفتم از مکتوبات جلد ثالث مطالع میگرد و در همان اثنا پر توے از حقیقت صلوٰۃ بکمال علو و کفایت
 مشتمل بر غرائب انوار قدیم بر باطن این فقیر تافت و فوق حقیقت قرآنی ظاهر شد و بغایت مغلوب
 خود ساخت و تأدت مغلوب این نسبت بود و بے ریب میافت که پر توے همان حقیقت است
 و نماز فرض نیز گاهی ظهور میکند و در کتابتهائے دیگر هم از حصول این معنی اظهار کرده اید و از واقعه
 تعبیر آن بحقیقت صلوٰۃ و معانی که فوق این حقیقت است معلوم کرده اید و در یوزة توجّه ازین فقیر در
 دریافت صحت و سقم این معامله نموده اید محمد و ما فقیر درین معامله متوجه گشت ظاهر شد که شمار نصیب
 ازین نسبت شکر حاصل شد بلکه اقتدار صلوٰۃ بصلوٰۃ نیز بفهم درآمد و الغیب عند الله تعا

نوشته بودند که عروج بسیار معلوم میشود و ظاهر میگردد که لطائف از اصول خود ما هم که فوق محمد و اند
 بالاتر از تقالید آمده اند بکمال تقارن لطائف از اصول خود شرط ولایت است در ولایت صغری عروج
 لطائف تا ظلال اسما و صفات است و در ولایت کبری تا اصول اسما و صفات نهایت عروج
 لطائف عالم آخر تا ولایت کبری است بلکه تا دایره اولی از ولایت کبری بیشتر معامله با عالم خلق
 است و تقیید و ابر و ولایت کبری نصیب از ان بنفس راست و نصیب عناصر اربعه از ولایت علیا
 و کمالات نبوة است نوشته بودند گاهی که مناسبت بحقیقه الحقائق بعید امیگر و در نزول
 مستحیل میشود بحد بعد از کمال عروج معامله نزول است و این نزول تم است ثمرات و نتائج آن
 بیش از پیش است و از ظهور نزول ملائکه تعطل کاتب شمال که نوشته اند نعمت است عظمی لکن
 شکرتم لا یدیکم و از ازیاد لذت ایلام بر انعام که اظهار نموده اند آری همچنین میاید بکین
 علامت محبت و ائمه استوار انعام و ایلام محبوب گفته اند و نزد حضرت ایشان با ایلام بیشتر لذت
 بخش است نسبت با انعام این از دیوانگیهای محبت است من لمدیک لمدیک نوشته بودند
 که بهره از حقیقت صلوة و خلعت و محبت بهره دو معنی میاید و خلعت بزرگ خلعت با کلکی نصیب ظاهر
 میشود و این معانی اکثر صلوات خصوصاً در مکتوبات و گاهی در غیر آن میاید و گاهی مناسبت
 بحقیقه الحقائق و گاهی فناء خاص مفهوم میشود و دیگر حقیقت مجودیت صرف که فوق
 حقیقت صلوة مینماید و مضمون مصرع من بجای میروم کا بنجا قدم نامحرم است به نشان آن مظهر
 بی نشان است بر تو انداز گردید حقیقه قرآن مجید ذات و صفات و چیزی تعالی شانه در آن
 مقام شگرت نمودار بود الخ محمد و ما چیز مانع که شما می نویسد امثال ما و دراز کار انرا تصور خطوه
 این امور هم معنیست و ایما نه باین معانی بسند و غیر لیکن چون محبت و رابطه با اهل این
 نسبت دست دارد از برکات و نسبت خاص ایشان امید و اید الموم مع من احب
 معیت مسیح و قیصر امیکندار و نصیب محبت صادق نکر و چه اگر در یک مقام از محبوب که تکیه

۱۷۹ بالضم پیشم نرم دینه ۱۷۹ یعنی گوین امور بغایت مستبعد است و غیر متوقع اما چون محبت الخ ۱۷۹

معیت درست نیاید لیکن بتفاوت محبت و معیت هم تفاوت راه میاید با وجود بعضی از این
 موافقین مشهور هم میگردید لیکن نمودار گشتن حقیقت قرآنی در آن موطن که معبودیت صرف است
 محل تأمل است گمراهی و اینصفا حقیقت قرآنی بطور حضرت ایشان مابدا و معیت همچون حضرت
 ذات است تعالی و این معنی زائد است بر ذات مجرد پس شایان معبودیت صرف نبود و از آن روزه
 علیا متین تر باشد ازین بیان ساقط شد شبهه که ایراد کرده اند که حقیقت قرآن ناشی از صفت
 کلام یا شان کلام است پس داخل ولایت گبری بود و تفوق آن از کمالات نبوت چه صوت دارد
 زیرا که این معنی که مبدأ و معیت همچون حضرت ذات است تعالی برتر از ولایت سه گانه و کمالات
 نبوت و حقیقت کعبه است فافهم نوشته بودند که یک مرتبه بر توان ذات موهوب برین کینه تافت
 در انوقت چنانچه افعال و صفات از انطرف میاید جسم و جنبه نیز ازین طرف نیسیافت بلکه جسم
 از نظر بصیرت بر خاسته بود و سوائے نورانیت امری دیگر درک و مشهود نمیکشت مخدوم امراد
 از ذات موهوب اگر وجود موهوب حقانی است که بولادت ثانیه مربوط است فبها و اگر مراد این
 معنی است که صاحب بیت قیومت را عطا میشود و خصوصیت با و دارد و تعدد و این صاحب ولایت
 در یک عصر وقوع ندارد پس جای تامل است مگر آنکه از راه فغانی اشبح که صاحب این نسبت
 بذات موهوب نسبت پیدا کند و از انوار و برکات آن بهره ور گردد چنانچه لفظ بر توان ذات
 موهوب تافت اشعار باین معنی دارد و این نوع نسبت بذات موهوب ممکن است بلکه واقع
 و همچنین است وصول حقیقه الحقائق اگر مخدومی است پس راه وصول حاصل دارد و غیر مخدومی راه
 فغانی اشبح اگر وصل گردد گنجایش دارد نوشته بودند که بعضی از اهل سینه و زرش معنی نفی و اثبات
 بزبان فارسی بر آنهاد شوارست به مندی گفتن مجوز است یا نه مخدوم تا حال از بزرگان معلوم است
 که بهندی که تعلیم کرده باشد ما هم این قسم مردم را که تعلیم میکنیم بفارسی باز که مشقت یابد میگیرند
 اگر بر کسی بسیار دشوار باشد بهندی بگویند یا بل عرب میگوئیم بزبان عربی میگوئیم و بلا مقصود الا
 اشد دلالت مینمایم مخدوم عارف مناسبه بولایت علیا پیدا کرده بود و تصفیه معنا صحر که مییافت

ازین رهگذر بود لیکن مسکن در ولایت کبری داشت الحال دین دوشه روز دران ولایت بتوجه معلوم
شد که رسید حقیقت تصفیه عناصر در انجاست پیشتر صورت تصفیه عناصر در اینجا بود و بعد از
هم ترقی بسیار کرده است نزدیک است که از احاطه ظلال برآید و آنچه از احوال یاران دیگر نوشته
اند به نیک پسندیده است باحوال آنها خوب پروازند و حدیث آنها را بمنت بکنند حدیث
یا داود اذ اذ ایتالی طالیاً فکنی لک خاد ما شنوده باشند و نیز حدیث نقل میکنند ان احب
عباد الله الله من حبب عباده الله الى الله وحبب الله الى عباده و الحمد لله و
واخرا والصلوة والسلام على رسوله دائماً و سرمداً و على اهل الكرام و صحبه العظام

یوم القيام

مکتوب صدیست و نهم (۱۲۹)

نخا به محمد یاه پسر خواجه عبدالرحمن القشبنده در غرض او نصیحت و ترغیب به شریعت علییه و سنت نبویه
و بردوام ذکر بعد الحمد للصلوة و ارسال التحیات میرساند از شنودن واقعه مالمه و خبر
و حشت از آنچه نویسد که دوستان از چه قسم مصیبت رسیده و در دو غم رفته و انا لله و انا الیه
راجعون لیکن چون تقدیر و اراده مولای حقیقی است جل شانه غیر از صبر و صابرا گذشت
بیت من از تو روئے نه پیچم گرم بیازاری که خوش بود عزیزان تحمل خواری + باید که بر جاوه
شریعت و طریقت مستقیم باشند تا بحقیقت راه یابند و راه و روش بزرگان خود را از دست نهند تا
از فیوض برکات ایشان بهره مند گردند حیات دنیاوی بنایت قلیل است و معامله آخرت دائمی
و سرمدی کاری باید کرد که نجات اخروی حاصل شود و سرخروئی از صاحب حقیقی بحصول انجام حق
بسمانه آدمی را مهمل نیافریده است و بطور او نگذاشته تا هر چه داند بکند و هر طور خواهد زندگانی نماید
با و امر و نواهی او را مبتلا ساخته است اینکس چاره ندارد و بغیر از آنکه مقتضای او امر و نواهی او
زندگانی نماید یا آنچه مامور است بجای آورد و از آنچه ممنوع است یکسو بود اگر چنین نکند بنده ممتد
باشد و تحت انواع عقوبات بود بزرگ و فکر مشغول بوند و اگر روزی گفتن دل اخلی پیدا شود و از

بانت

ذکر گفتن باز دارد بجز و وقوف قلبی یا توجیهی کیفی پردازند و آنچه نوشته اند که آرام جمیع است
که حرکت دل به روش که باشد باشد و در دل هیچ خیالی نگذرد حتی که خیال تلفظ اسم ذات هم
زمانیکه این صفت روی میدهد باز میسازد از همه چیز درین حال آرام و جمیعیت زیاده از زیاده مشتاق
میکند و مخدوم این حال نیک است و هر قدر که انقطاع دل از ماسوی حاصل شود نعمت است لیکن
بشرطیکه در فراغ و اجابت خلل نرود و الا خطر در خطرست چنانچه خود نوشته اند لیکن صفت
مذکوره را از دست ندید و ترسان و لرزان باشی و سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
را بدندان محکم بگیرد این است راه نجات و ید و ید خراط القتاد فاح از برای استقامت
شما خوانده شد ثبتنا الله سبحانه و آتاکم على حادة الشريعة العلیة

مکتوب صدوی (۱۳۰)

بانت

بشیخ حسین منصور جان دهری در حین احوال سنیة او با بعضی بشارت عالیہ و در آنکه غیظ
که از اخوان قطب باشد اگر خود را واسطه فیض دریا بد گنجایش دارد و حل شبهه که نوشته بود
که حقیقت قرآنی در مرتبه صفات است تفوق آن بر کمالات نبوت که مرتبه ذات است چگونه بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه
محمداً و آله اجمعین مکاتیب شریفه که پیش ازین فرستاده بودند رسید خوشوقت است
و مستر افرا دید در انوقت فقیر مرخص بود طاقت جواب نوشتن نداشت الحال که از شدت
مرض فرصت است بجواب هر دو کتابت که متضمن احوال و اذواق سنیة است می پردازد و از شمول
عنایات خداوندی حل شانه که از چند و چون بیرون است که مشاهده مینماید و رفع که وراثت
عفو زلات که احساس میکنید و در بعضی اوقات خود را واسطه فیض و رحمت و مغفرت مییابید
فیوض و برکات که از جناب سروری علیه و آله افضل الصلوات و التحیات علی الدوام
بر خود مییابید که گویا نه روی از ان بحر محیط یا بنجانب کنده اند و علی الدوام فالنص است و گویا از

نظر مبارک خود بر گزینستور نمیسازند و آنرا از مهر بانی خود دور نمیکردند و درین امور بر قوم شک
 ریب نمیباید بل کَرُؤِیَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهِیرَةِ ست نغمته است بزرگ مطالعه آن خوشوقت است
 و لذات معنویه بخشید اللّٰهُمَّ ذِذِّ وَخُودِ که وسطه فیض میباید محمد و این معامله و بسته بقطب است
 لیکن غیر قطب که از اغوان انصار قطب است اگر این معنی در خود احساس نماید گنجایش دارد و
 چنانچه در عالم مجاز وزیر و وسطه انجام بادشاهی است بخلائق اگر اغوان وزیر که مرجع خلائق اند نیز خود
 و وسطه انجامات فهمند چه تبع در باب حقیقت قرآنی استفسار نموده بودند ظاهر میشود که ترقی
 بسیار دران حقیقت واقع شده است ظاهر این معامله انجام رسیده باشد و نصیب ویرتوسه از
 صباحت که پرسید بودند نیز مذکور در آیه الْغَیْبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ نوشته بودند که چون معامله
 کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد تفوق حقیقه کعبه حقیقه قرآنی بران چه صورت
 دارد و آنرا کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بخت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده فقیر گز
 نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم معلوم نیست آری و اصول باین کمالات بعد از حصول
 ولایات سه گانه است و پس از عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تزیینات تقدیسی
 است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوب بیان طریق تفصیل مذکور است
 لیکن بذات بخت بودن آن محل سخن است شعر کَیْفَ الْوُصُولِ إِلَى سَعَادَةٍ وَ دُونََهَا
 قَلَّ الْجِبَالُ وَ دُونََ هُنَّ حُیُوفٌ چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه
 حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت از اوقات عظمت و کبر بانی است و فوق
 کمالات نبوت نوشته اند و نصیب کمالات نبوت جز راضی را ثابت کرده اند و نصیب حقیقه
 کعبه بیست و خدائی را که از مجموع عالم خلق و عالم امر بهم رسیده نوشته و ایضا در همان مکتوب تبه
 ذات را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش فرموده اند که ذات الله و رائے این
 وجود و عدم است و نیز نوشته اند که این وراثت نه باعتبار وجود مجب است چه حجب تمام رفع

یعنی یکی مخطوطه ۱۳۵ یعنی بلکه در کتاب نصف النهار ۱۳۵ این شاید و یافت بهر آنکه یعنی از مکتوبات وجودی

گشته اند بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع درک است و حقیقت قرآنی فوق حقیقت
 کعبه ربانی است و آن بطور حضرت ایشان ما عبارت از مبدأ و معیت همچون حضرت ذات است
 تعالی چنانچه در جلد ثالث بتفصیل بیان فرموده اند فادفع الاشکال و ذال الاشتباه اگر
 کلام حضرت ایشان را تتبع میکردید ظاهر از این اشکال میرسید عجب تر آنکه حقیقت قرآنی ای
 اطلاع از تحقیق آنحضرت در یک کتابت شان کلام نوشته اند و در کتابت دیگر تخطئه خود کرده اند که در
 کتابت سابق از راه خطا نوشته ایم حقیقت قرآنی صفت زنده است چه جائی تخطئه است کلام
 الله تعالی چنانچه صفت زنده است شان غیر زنده هم هست و هر دو بطریق حقیقت است مجاز در میان
 نیست پس کلام اینکه خاص کردن نفی دیگر نمودن بچه معنی بود و بر تقدیر تسلیم که کلام خاص بصفه
 بود اگر حقیقت آن شان باشد چه نقصان دارد و تحقیق آنست که حضرت ایشان افاده فرموده
 و نیز پرسید بودند که چون سالک بولایات ثلثه و کمالات نبوت مشرف میشود و سیر او در حقائق
 می افتد آیا هر کدام از ولایات و کمالات عروج و نزول علی و ادو یا بیک عروج بولایات و کمالات
 مشرف میگردد و بیک نزول نازل میشود و بعضی اشخاص باشند که بیک عروج این مقامات را
 کرده نزول فرمایند و بعضی دیگر از عروج و نزول متعذر میشوند و بعضی را در بعضی مقامات عروج
 بود و نزول نبود این معامله بحسب تعادلات طلب است تفاوت است و گاه بود که این تفاوت
 باندازه تفاوت تربیت را میرساند اراده سفر کوستان نموده اند بهتر است بعد از استخار با متوجه شوند
 از جانب فقیر هم اذن است دیگر فقیه طریقه چشتیه را بکسی نگوید و خرقة هم ننهد و تا واضح
 باشد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحكيم

مکتوب صد سی و یکم

بشیخ انور نورسری در حسین احوال و شرح وقایع او و در آنکه تجلی ذات را دوم ناگزیر است بپایان

له یعنی هیچ جائی تخطئه نیست پس در تخطئه خود کرده اند حال آنکه کلام چنانچه این

این کلام
 است
 نام

۶۱۰

اند

۶۱۰

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَحْمَدٌ اللَّهُ وَسَلَّمَ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى كِتَابُ تَيْكَةِ اِزْزَاهِ مَحَبَّتِ فِرْتَاوِ
 بودند رسید مَسْرَتِ بخش گردید آنچه از اذواق و احوال خود نوشته بودند همه پسندیده و اعلاست
 مُطالعه آن خوشوقت ساخت ترقیم یافته بود که حقیقت صلوة چنان کشوف شد که در حقیقت
 از نور و شمع آن درخت مقابل قبله افتاده و فقیر این درخت را بهلوی راست خود می بیند مانا
 که مناسبت این حقیقت بد درخت آنست که درخت از وسعت تفصیل خبر میدهد چه شجره تفصیل
 نوازیست و نماز نیز مرتبه وسعت بیچون حضرت ذات ست تعالی و تقدس و چون توجیه آن
 بکعبه مقصودست که مرتبه معبودیت صرفست توجیه آن درخت بسمت قبله متمثل گشت و آن
 درخت را که بهلوی راست می بیند اشعار می بآید که شمارایان درخت را در است
 امیدست که بطلب رساند و نصیب از آن حقیقه بحصول انجام میدهد اما شاکنان کوه دست
 تو درخت بلند بالائی نوشته بودند که وزی در نماز خود را فوق آسمان دید و نور دید که انظار
 صلوة در آن نور تصور میشد و در حین ادای نماز در کوع و سجود خط و التذاذ می شود که از
 تقریر و تحریر بیرونست چرا چنین نبود که نماز معراج مومن ست و مومن کمال قرب هنگام رفع
 حجاب نوشته بودند که در غیبت می بینم نوریت بیجهت و بیکیف آنجا خود را چنان معلوم کردم
 که بنده مقبول و پسندیده صاحبم و از زبان کمترین برآمد که خوب بنده ام محمد و ما چون درین دید و
 علم شاد و میان یستید و از غیب این کلمه بر زبان شما جاری شده است نیک و مبارک ست شکر خداوندی
 جل شانه بجای آرند و از رحمت او بیش از پیش امیدوار باشند و از کردار و اعمال خود مایوس گردند
 و امید از رحمت صرف داشته باشند قبول او بکردار ما وابسته نیست نوشته بودند و مراقبه ظاهر شد
 گویا تجلی ذات ست تعالی بیجهت و بی رنگ و خوبی آن درونم و خیال در نیاید محمد و ما علماست
 تجلی ذات دوامست که استتار در قفای آن نبود و آنچه استتار پذیرد نه تجلی ذاتست سبحانه
 بلکه تجلی شانست از شیونات لهذا تجلی ذاتی برقی که مشایخ قرار داده اند نزد حضرت ایشان
 تجلی ذات نیست تعالی بلکه تجلی شانست از شیونات که سیرج الاستتارست محمد و ما آنچه در کتابست

در

در

در

در

فرزندی نوشته بودند از انکشاف حقیقت قرآنی و در وقت ادائے صلوٰۃ خود را محو مطلق دیدن
و مشاهده لذت عظیم در آن وقت نمودن و ظهور تاثیر توجّه در طلبه و گرمی مجلس همه نیک عالی است
مطالعہ آن خوشوقت ساخت اللہم زدّ باحوال طالبان خوب پردازند و توجّهات را از آنها
دریغ ندارد لیکن ترسان لرزان باشند و متضرّع و ملجئ شوند بباد ازین راه خبرابی نیکس خمسته
باشند در گنج نامرادی اوقات را بگذرد فکر بسیر برند و گنج اسرار بدست آرند + + +

مکتوب صدسی دوم

مخواجه احمد بخاری در بیان آنکه هر چه از محبوب حقیقی میرسد مرغوب و محبوب و قبض و بسط رزق
فعل خاص اوست تعالی و شرح احوال یاران او + هو الله تعالی بر جاده شریعت غرا و سنت
مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مستقیم و مستقیم داشته ترقیات صوری و منویہ کم
و ممتاز دارا و صحیفه گرمی رسید مشرت بخش گردید از آزار فقر نوشته بودند حمد الله سبحانه
که دین ایام فرصت است لیکن قوت استادن تا حال نشده است ما اصاب من مصیبت
فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نذراها هر چه از ان جانب میرسد
مرغوب و محبوب است کشاده پیشانی بے گره جبین و ابرو بان پیش باید راه بندگی این است نصیحت
یاران اظهار کلمه مندی از مضائق روزگار و قرضار یا نمایند جائے کلمه نیست و در رزق مقدر
احتمال کمی و زیادتی نیست تنگ کردن رزق و زیادتی آن فعل خاص اوست تعالی و سبکس را در آن
دخل نیست الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر بطریقه مرضیه است که بنده روئے دل
را از همه جهات مصروف ساخته و ذکر و عبادت او یکجته و یکرو بود و بکلیت در تعمیر آخرت کوشد
و طمع همیش جز مرضیات موائے حقیقی جل سلطان نمود و اذکر اسم ربک و بتسک الیبر
تبتیلا و امور معاش را با وسپارد و کشایش کار را از داند و از طلبد رب المشرق و المغرب

له در سوره مزمل واقع است از پاره تبارک ۱۲

باجای

باجای

باجای

باجای

لا اله الا هو فاتخذهُ وَكِيلًا در حدیث شریف آمده است تَبَّ الَّذِیْ هَبَّ وَافِضَهِ
 قِیلَ فَمَا نَدَّ حِرُّ قَالَ لَیْسَا نَاذِرًا وَ قَلْبًا شَاکِرًا وَ زَوْجَةً تُعَانِ عَلَى الْآخِرَةِ وَ نِیز در حدیث
 شریف است مَنْ جَعَلَ الْهُومَ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى سَائِرَ هُمُومِهِ وَ مَنْ تَشَعَّبَتْ
 بِهِ الْهُمُومُ مِنْ أَحْوَالِ الدُّنْيَا كَرُمَ نِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيٍ أَوْ دِيْنَتِهَا هَلَكٌ وَ آنچه از احوال
 سید محمد و برادر طحان او نوشته بودند بوضوح پیوست در احوال برادر خود نوشته اند که آنچه اول چشم
 بسته سید یزدانحال کشاده بیند محمد و ما این دلالت بر ترقی باطن ندارد و کمال آن ابسته نیست
 مصرع تو مباشرت اصلا کمال این است و بس و مراتب قلب که مشاهد میکند نیک و بلند است
 حق سبحانه از کمال هر قلب بهره و رسازد و از قلب بسیط نصیبی ارزانی فرماید و احوال محمد زاهد
 چیزهای بزرگ و عالی نوشته اند از کرم او تعالی از نزدیک است لیکن آنچه نوشته اند که ولایت کبری
 تفصیل و ارسیر کرده در نیم دایره پنجم مقام قبولیت تعیین مینماید و همچنین در جوار ولایت علیا نقطه
 تعیین مینماید که آن نیز مقام قبولیت است معلوم نشد که این مقام قبولیت عبارت از نصیبت
 چه قسم قبولیت است و نیم دایره پنجم بچه معنی است اگر مراد قوس است که حضرت ایشان آنرا منتها
 ولایت کبری قرار داده اند پس نیم دایره چهارم باید گفت زیرا که آن قوس دایره چهارم است
 دایره دین و بالائی آن قوس است نوشته بودند که یار این طریق را که بشما منتسبند هر جا عقبه و مانع
 پیش می آید و توقف واقع میشود باین خاک نشین متوجه میشوند صورت فقیر را بنظر می شود و از آنجا
 میگذرند و فقیر ترسج نمی بیند و خیر ندارد و محمد و تائیل و ارشاد کارخانه خداوندی است جل شانه و
 مربی حقیقی است سبحانه لیکن باعتبار ظاهر این معامله به پیر مرشد وابسته ساخته اند و توسط او
 کار مرشد را بکمال میرساند گاه بود که مرشد از این توسط اطلاع بود و گاه نبود از ما و شما
 بهمانه بر ساخته اند علی الخصوص که مرشد از آریاب جبل بود اطلاع از احوال مرشد و از توسط
 خود کمتر خواهد بود مع ذلک در صحبت او مردم بمرتبه کمال و کمال میرسند و صاحب احوال

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

تفصیل
مکتوبات

مکتوبات

مکتوبات

مکتوبات
مکتوبات
مکتوبات
مکتوبات

و صاحب علم میشوند و ازین جهن هیچ نقصانی در کمال تکمیل و نیست احوال و کمالات است
که در فرمایند مسترشدان ظاهر میشود و السلام اولا و آخرا

مکتوب صدسی و سوم (۱۳۳۳)

بشیخ شرف الدین سلطانپوری در غایت پر دخت احوال مسترشدان تاکید بر تصحیح نیت
هو بعد الحمد والصلوة و از رسال التخیات میرساند احوال همه حال مستوجب حمد
المسئول من الله تعالى عافيتكم واستقامتكم على الطريقة المرصية ظاهرة
و باطنا صحیفه اگر می که دین و لا رسال داشته بودند رسید بهجت افزاگر و دین تفتید بحلقه صبح و
پیشین و طریقه توجیه بیاران بعد مغرب گرمی مجلس و تاثیر توجیهات و ظهور آثار و ترقیات عظیمه
بر آن که نوشته بودند مستر بر سرست افروذ اللهم اکثر اخواننا فی الدین باید که دین
امیر جلیل القدرین از پیش تفتید و زنده در حدیث آمده است ان احب عبدا لله الى الله من
حبيب عبدا لله الى الله و حبيب الله الى عباده و تصحیح نیت بجان کوشند و همواره
طبیعی و متضرع بودند از تحقق بحقیقت قرآنی و عبور با فوق که نوشته بودند بوضوح انجایه تفضیل آن
تعلق بحضور دارد که معامله نازک است و آنچه میان بند نعمت است عظم امید است که از دو چیز خالی
نباشد آنچه می یابند یا بالفعل حاصل است یا قریب الحصول است بهر حال شکر خداوندی جل شانّه
بجا آرند و همت بر آن گمارند که ازین بحر عثمان گوهری بدست آرند تا بسبب سعادت هفت
پشت باشد و هشت بهشت روئے نماید مامل از دوستان دعاست و السلام اولا و آخرا

مکتوب صدسی چهارم (۱۳۳۴)

بسید نعمت الله بنگالی در شرح احوال و وقعیر واقعه هو الحمد لله و سلام على عباده
الذين اصطفى کتابت که سیادت آید بید نعمت الله در احوال خود از راه محبت فرستاده بودند

رسیده خوشوقت ساخت از ظهور نور که معتبر بحقیقت کعبه است بعد از آن عطاشدن خلعت مکلف
و عزیزین با لفاظ قرآنی که نوشته بودند بوضع پیوست امیدوار باشند که از فیوض و برکات قرآنی
بهره ورشوند و عنقریب از حقیقت آن نصیب یابند در رنگ نصیب از حقیقت کعبه نوشته بودند که
در واقعه برین تجلی شد خود را در آن عدم محض یافته بعد از آن بقای آن ذات یافت درین اثنا اتفاقا
فرمودند که این حال حضرت خلیل است **عَلَى نَبِيِّنا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** حاصل معنی کریمه
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِينَ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ نَأْتِ الْقَافِرُ مَوْدِعَازِینَ فقیر
خود بخود فریب شدن گرفت بحدیکه آسمان و زمین در خود میافت و تجلی حق جل و علا در درون این
آحق ظاهر میشد درین اثنا فرمودند که این حال سید المرسلین است **صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَیْهِ وَآلِهِ**
وَسَلَّمَ محمد و تابعین واقعه ظاهر است حق سبحانه و تعالی از هر دو ولایت بهره ور سازد و از انوار هر
کدام منور گرداند این واقعه بشناختن ظاهر امیدوار باشند و تجلی اول چون عدت و محبت
و تبری از شرک و روع از همه تافتن و بجناب قدس بشارت اعیار و آوردن است نسبت
بحضرت خلیل است **عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** که معامله نفی را بنقطه آخر رسانیده اند و تجلی ثانی
مناسبت به مقام انبیاء و تجلی ذات دارد که **حَالِ خَاتَمِ الرُّسُلِ** است **عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ**

مکتوب صدسی و پنجم (۱۳۵)

بعادل بیک پسر کامل بیک آبادی آخرت و در نکویش دنیای دنی **هُوَ اللَّهُ تَعَالَى** از قیامت
میسوی محرر گرداند احوال همه حال مستوجب حمد است اوقات را بیک فکر معمور دارند و نوشته آخرت
را آماده سازند و بر خرافات دنیای دنی مفتون نشوند و بر نیت آن فریفته نگردند و بطریق
آن از جای نروند که فانی و مالک است ثباتی ندارد و هر سیرت شکرا کرده و نجاستی است را ندو
گشته این زهر موت ابدی گرفتار است و بجهت سردی مبتلاست **فَاتَّخَذَ رُكُلًا مِثْلَ بَدَنِ**
بِیتِ همه اندر من بتو این است که تو طفلی و خانه رنگین است + عمر همانست که در مصیبت

مولای حقیقی تعالیٰ مصروف گردد و در طلبِ درِ او بسر رود باقی در حسابِ عمر نیست و خلی
و بالست بیت هر چه بر عشقِ خدایِ احسن است مگر شکر خوردن بود جان کندن است*
احوال را نویسان باشند دوستان را بدعا یاد آرند و السلام

مکتوب صدسی ششم (۱۳۶)

بمحمد حسین کابلی در جواب عریضه او الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر
دینی صوفی محمد حسین سلام خواند و با استقامت ظاہر و باطن بوده و دستار ابد عایاد آورد
معاذ که شب عید روئے داده بود نوشته بودند و از مشاهده نور صرف اشعار نموده واضح گردید و
سبب مسرت و خوشدلی گردید حق سبحانه همواره در ترقی دارد و از مقصد آقصر نشان پیدا کرد
از شکر گذاری خدمت حافظ جو نوشته و خدمت فقر و ضللی که میکنند بیان کرده بودند و ضوح
انجامید حق سبحانه ایشان را جزای خیر بدیده نوشته بودند که ایشان میگویند که نگام مشغولی خود
نیست بیایم از مطالعه آن خوشحال شدیم حق سبحانه و تعالی این دیدار زیاده کند و اثری از مستی
موجود و وجود بشریت نگذاشت منافای حقیقی روئے ناید عزیز گفته است اشتیاقی عدما لا اعوذ ابدا
و السلام

مکتوب صدسی هفتم (۱۳۷)

بحاجی محمد شریف خادم در جواب عریضه او که متضمن معارف غریبه و تحقیقات بدیهه است بسم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر دینی حاجی
محمد شریف استفسار نموده که معنی قرب نوافل و قرب فرائض چیست و کفر شریعت و کفر طریقت
چیست و علامات هر کدام چه چیز است بدانند قرب نوافل و قرب فرائض که بر عبادات نافله مترتب
میشود و چون در نوافل موجود عابد در میان است قریبیکه بران مترتب میشود قریب بود که وجود
سالک در میان باشد پس این قرب مفنی نبود که وجود صاحب قرب هنوز در میان است گفته اند
قنا گفته ۱۲

قُرب نوافل آنست که بنده فاعل شود و حق آنکه فعل او بود و جل و علا در حدیث قدسی آمده است که یَزَالُ
 عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَيدًا
 وَرجلاً و تَوْبَةً و در روایتی آمده است فَيُحِبُّ وَيُحِبُّ وَيُحِبُّ وَيُحِبُّ و در قُرب فرائض چونکه محض
 اقتتال امر الهی است تعالی وجود عابد در میان نیست پس قُرب که بران مترتب شود قُرب بود
 که وجود عارف دران در میان نبود لهذا گفته اند که قُرب فرائض آنست که حق تعالی فاعل بود و
 بنده آنکه فعل او باشد چنانچه وارد شده است الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ نَاطِقٌ حَتَّى تَزِيلَ
 عُمَرَ مِنْهُ اِذَا كُنْتَ نَسِيْتُ وَتَنْزِيلُ وَارِدٌ هُوَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَصَبٌ عُمَرُ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ بَيْنَ قُرب
 فرائض مفتی وجود سالک است و قُرب نوافل مفتی نیست و جمع بین القُربین آنست که فاعل و آنکه
 هر دو حق باشد سبحانه و بنده در میان هیچ نبود و در کریمه و کَرَمِيَّتْ اِذْ رَمِيَتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحِيٌّ
 گویا اشاره بهر سه قُرب است کفر شریعت آنست که بنده مرکب امر شود که در شریعت غیر از کتاب
 آن کفر باشد و بحکم شریعت کافر شود و کفر طریقت عبارت از مرتبه جمیع است که دران موطن تمیز
 میان حُسن اسلام و قبح کفر از نظر سالک مرتفع میشود و همه ابصار طریقتیم می پذیرد و میگوید
 بیت بکفر و باسلام یکسان نگر که هر یک دیوان او و فریست حسین منصور درین مقام
 بوده است که گفته شاعر کَفَرْتُ بِدِينِ اللَّهِ وَالْكَفَرُ وَاجِبٌ لَدُنِّي وَعِنْدَ الْمُسْلِمِينَ قِيَمٌ
 درین موطن سُکر همه وقت دمنگیر است از مستی محبت تمیز میان حُسن قبح ندارد و چون از سُکر
 بصحو آید از مستی بهوش و از ب تمیزی تمیز گراید اسلام را حُسن و کفر را قبح و اندو باسلام حقیقی
 مشرف شود و از کفر تیزی نماید پس کفر طریقت زین اسلام حقیقی باشد از حضور مبتدی و مبتدی
 و غیبت هر دو قبض و بسط هر کدام پدید بودند بدانند که حضور مبتدی حضور است که غیبت
 قفائے اوست و حضور متوسط حضور است که غیبت در قفائے آن نیست و درین هر دو حضور
 وجود حاضر در میان است و فنا بحصول پیوسته حضور مبتدی حضور است که نفس حاضر در میان نیست

له الحديث في صحيح البخاري وقد نقله الشيخ بالاختصار والمختصر ۱۸۸ به نکل من کلامه واقع است در نقل افعال پاره قال الملا الذین

حضور است خود بخود بے نعت حاضری و حضور شهود نیست بے وصف شهادی و مشهودی
 مَنْ كَيْدُكَ كَيْدُ غَيْبٍ مَتَدِي غَيْبٍ اوست از حس بوسطه استیلا و سلطان ذکر بر
 حقیقت جامعۀ ذکر که محل حس و شعور است غیبت منتهی غیبت اوست از ذات و صفات خوش
 در سطوات تجلیات ذاتیه و صفاتیۀ و استتار بلکه انعام اوست هنگام استیلا هستی حقیقی برین
 هستی موهوم و تعیارت دیگر گوئیم غیبت متدی استتار ذکر و حضور است از باطن او و غیبت
 منتهی در پرده آمدن است ظاهر او از معامله باطن چه باطن او را غیبت نیست آنچه دارد و بسبب
 دوام و از قبض و بسط ارباب قلوب می باشد که اهل ابتداء اند قلب تا در مقام تلوین است مورد
 قبض و بسط است چون تکمیل پیوست از قبض و بسط است منتهی را این قبض و بسط نیست
 که مصطلح قوم است او را با وجود تکمیل و یک رنگی بوسطه عروض بعضی عوارض بے مزگی و بیجا و بی
 روی می دهد و گاهی صفائی وقت پدید می آید بران اطلاق قبض و بسط بطریق تجرؤ نمودن می
 هر چند این اطلاق بهم شائع و ذائع است از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین پرسیده بود
 بدانند که علم الیقین استدلال است از اثر بود و عین الیقین شهود و مؤثر است بے پرده اثر و استهلاک
 و کم شدن است در مشهود بعدیکه از وصف شهادی و مشهودی مستر باشد و حق الیقین محقق شدن است
 بان و این مقام بقا و شعور است چنانچه از دو دباتش بے بردن و مشاهده آتش نمودن و عین آتش
 گشتن گفته اند که علم و عین حجاب یکدیگر نبرد هنگام علم عین نیست و چون عین آمد علم رفت چه فانی
 و مستهلک بحیرت و جمل متصف است که متنافی علم و دانش است و در مرتبه حق الیقین این حجابیت
 مرفوع است و شهود و علم با هم جمع اند که موطن شعور و بقا است و این هر سه مرتبه یقین تا زمانه است که
 سیر سالک در اصول است که بمقام ولایت تعلق دارد و چون مُعَاذِرَةُ از اصول بالا رود و بساطت صرف
 پیش آید این مراتب کوتاهی کند و فنا و بقا در راه ماند پرسید بود مذکر زوال عین اثر کی محقق
 میشود در بدایت ولایت کبری یا در نهایت آن شریع زوال عین اثر در بدایت این ولایت است
 و کمال آن در نهایت آن ولایت چه خروج از ظلال قید انفس که موجب زوال عین اثر است بدایت

ولایت کبری است و تا اصول در میان است اثر از آثار باقی است و چون اصول انقطاع پذیرد
 اثر از آثار نماند معنی قرب اقربیت و فرق میان هر دو پس میسر بود بداند که قرب مقابل بُعد
 است چون بُعد مفقود شود قرب متحقق گردد و لیکن قرب بعد از امور ^{جواب} نسبت به یک شیء نیست
 قرب است و نسبت به شیء دیگر بقیه کمال از مالیت بلا هر بعید است و نسبت به شیء قرب
 لهذا مراتب قرب متفاوت آمد باندازه تفاوت فقدان مراتب بُعد و چون بُعد از هیچ وجه
 نماند کمال قرب متحقق شود و آن در اتحاد است پس کمال قرب در اتحاد آمد و محال که اقربیت ازین
 هم نازکتر است از اتحاد هم باید که شد در جانب قرب تا اقربیت بر می نماید و نفس این کسین
 کسبت بان بعد بود عقل عقیل متکلم که باین دقیقه پی برد و از خود زدیگر بر را تواند تصور نمود و فوق
 صحیح و کشف صریح که مقتبس از انوار نبوت باشد باید که در کاین عجب نماید و ایقانه بفرقان مجید
 حاصل کند من گم یکنی که یکنی دیگر از آداب طریقت است که طالب در حضور شیخ پیغمبر دیگر
 و راه شیخ بے اذن شیخ متوجه نشود حتی بذر و نوافل هم مشغول نشود و اگر در حضور او بچرخد
 دیگر متوجه نشود در آن وقت از فیوض و برکات شیخ ظاهر آنست که محروم است الا تا در امثلاً
 قوت نسبت به شیخ بر وجه کمال داشته باشد مع ذلک تفاوت میان توجه و عدم توجه کائنات
 واقع که دیده ای و همچنین واقع که حافظ محسن ماده شهادت علی و روشن اند و همیشه امیدوار
 باشد که حق سبحانه از قوه بفعول و از گوش باغوش آرد الله اقرب محبت از محبت ذاتی و صفاتی
 و افعالی و محبوبیت و محبت پر سید بودند بدانند که حضرت حق جل و علا ذات خود را دوست میدارد و
 همچنین صفات و افعال خود را نیز دوست میدارد و ظلال اسما و صفات خود را هم دوست میدارد
 و هر که ازین افراد محبت و اعتبار دارد محبوبیت و محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه در حضرت
 حبیب صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ظهور کمالات محبت ذاتیه در حضرت کلیم علی
 نبینا و علیه الصلوٰه و السلام و ظهور محبوبیت اسما و صفات در انبیاء دیگر متحقق است علی
 نبینا و علیهم الصلوٰات و التسلیمات و البرکات در نیک محبت آن و ظهور محبوبیت

و محبت ظلال آسمان و صفات در اولیا و محبوبین و مجتبین کائنات معنی عروج و نزول سیر الی الله فی
 الله استفسار نموده بودند بدانند که عروج و رجوع را گویند و نزول را بخلق سیر الی الله چون که قطع
 و اثره امکان است سیر فی الله سیر در آسمان و صفات و حی است تعالی و تقدست پس این
 هر دو سیر در جانب عروج باشد و در سیر دیگر در جانب نزول است سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء
 باشد و دیگر فنا و بقا فی الحقیقه تبدل صفات و میم است بصفات حمیده و الا بسده
 هیچ جایگزین و در احکام بندگی از وی ساقط نمیشود و در جانب بقا نیز بنده حق نشود قلب حقائق
 محال است اگر گویند فانی در هنگام فنا خود را محو و متلاشی بیاید و نام نشان از ذات و صفات
 خود نبیند و جبر آن چیست گوئیم که اوصاف ذمیمه در لطیفه نفس سوخت تمام دارد و انانیت
 و عنوت و سرکشی و نافرمانی داری و جهل مرکب که کمالات عاریتی را از خود دانسته خود را کامل
 و خیر یقین کرده بمنزله ذات او گشته است لاجرم بزوال این صفات زوال ذات متصور
 میگردد و باطنیان او انقلاب حقیقت بفهم در می آید فیهما من فیهما +

مکتوب صد سی و هشتم

بخان محمد بیگ لابی در شرح احوال او و بیان آنکه با وجود بی نهایتی مطلوب نهی گفتن منجبه
 است + هو + بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابی که پیش ازین بچندگاه
 فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت از دید قصور نوشته بودند واضح گردید حق سبحانه و تعالی
 این دید را زیاده کند که با عجب میدید و اعمال را قیمت میافزاید و قابل قبول میکند عجب عرفه
 و مراقبه خود را شتر سوار در جمع عرفات که دیده اید و بر کایت عجیب بشمار سید و اکثر خود را در طول
 کعبه میباید و یکبار کعبه معظمه را در خود یافتید همه نیک و خوب است از برکات آن اما کن از
 انوار کعبه منوره امیدوار باشند الله تعالی از تحقیق آن بهره ورسازد تا راه بذات بخت پذیرد

۱۵ بروز جمعه نهم ماه ذی الحجه بعد و پیر ۱۲

وازانہ بصاحب خانہ روز نے بکشايد و آنچه نوشته ايد که بعد از ان نسبت معلوم شد که گویا ذات
 تحت است الخ گویا اشارت است و بشارت باین ماجری پرسیده بودند که مطلوب نهایت
 نیست پس میاید که طلب طلب هم انتها نباشد پس منتهی گفتن بچه معنی باشد بدانند که منتهی
 کس است بر اعتبار مطلوب برسد و سیر الی الله را قطع نموده و دخل سیر فی الله کرد و بعد از ان در
 انتهای مراتب است باعتبار مراتب کمالات محبوب بعضها فوق بعض هر قدر سیر و کمالات
 محبوب بیناید همان قدر بر مراتب انتها میرسد و عدم انتها بر مطلوب هم باعتبار کمالات و صفات
 اوست جواب دیگر آنکه عدم انتهای مراتب وصول چنانچه اکثری برانند در حق کس است که سیر و
 تفصیل اسما و صفات افتاده باشد گفته اند کمالات معشوق را نهایت نیست در هر آنی یک
 کمالات متجلی است دیگر گفته مراتب الوصول لا تنقطع أبداً الا بدین تالیته گوید
 بیزارم از ان که خداوند که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای در گشت و راجع گوید بهیت
 نه حسنش غایت دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد شنه مستقی و دریا همچنان باقی +
 و رآه که حضرت ایشان را اعطاش شده است را هیست که اسما و صفات بطریق اجمال در اینجا
 قطع میاید و وصول بذات میسر می آید و مراتب وصول منقطع میشود و انتهای پذیرد بخلاف
 صاحب سیر تفصیلی که وصول بذات مجرد در حق او عقائے روزگار است که اواز تجلیات کہنہ بزارت
 و تجلیات تازه گرفتار و از ذات تجلی که در آئے تجلیات محبوب در آوازه این اوج خال شایسته است علیهم
 الصلوٰۃ والسلام و صحابه کرام ایشان علیهم الرحمة و الرضوان والسلام علی من اتبع الهدی

۱۹۳

۱۹۴

الصلوات والبرکات

مکتوب صدسی و نهم (۱۳۹)

بسلطان عبدالرحمن بلخی در کمالات قلب انسانی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَامِدًا وَ
 مُصَلِّيًا حَقِیْقَتِ مُضَنَّةٌ قَلْبِیْہِ خَزِیْنَةُ اسْرَائِیْلَ مَعْنَوِیْہِ بَادِیْہِ رَحْمَہِ دَرْعَالِہِ کَبِیْرَتِ دَرْعَالِہِ صَغِیْرَتِ کَبِیْرَاتِ
 عَوَالِہِ سِتْ ثَابِتِ سِتْ عَالَمِ صَغِیْرِ اِنْسَانِ رَاکُوْنِہِ کَمُرْکَبِ اَزْ عَالَمِ خَلْقِ وَاَمْرِ سِتْ وَاَمْرِ کَبِیْرِ

۱۹۵

۱۹۶

هر چه در زیر عرش است از اظلال و غایب و جز آن آنچه فوق عرش است از لطائف عالم اُمرست و هر چه
در عالم صغیرست در عالم اصغرست که قلب انسان است که با وجود کمال صغر جامع عوالم است با وجود
بساطت کمال وسعت موصوف و مناسبت او بذات اقدس پیش از پیش آمد که در آنحضرت کمال
بساطت و کمال وسعت با هم جمع اند لهذا بعد از تصفیه قابلیت آئینه داری آن مرتبه مقدسه پیدا
کرد و بشرافت و لکن بیسعی قلب عبیدی المؤمن مشرق گشت و تصفیه قلب وابسته
است بتجلی با حکام شریعه و تزین بسمن مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الخیر
و اجتناب از بدعت نامرضیه و از آنها که در شهوات و لذات نفسانیه و دوام ذکر و مراقبه و رُوح
بر محبت شیوخ فعلیک بملازمة هذیه الخصال الحمیده لیظهر فیک عجایب الملک
و اسرار الملوک و تَکُونُ مِرَاتًا لَا تَوَارِدُ اللَّهَوُتُ

مکتوب صد و بیستم

به برادرزاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى محمد و مراده عالی مرتبه شیخ عبد الاحد در بیان تفوق
حقیقت صلوٰۃ بر حقیقت قرآنی و علّ شبه که در اینجا وارد میشود و آنکه معامله حقائق تشنه داخل
تفضل است و در تحقیق انطباق بحقیقه الحقائق و آنکه قطب مدار غیر قطب ارشاد است و غیر صاحب
نسبت قیومیت و آنکه بعد از عطای ذات موهوب غالباً معامله به نزول است بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَعْدَ مَنْ حَمَدَكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ بَعْدَ مَنْ ثَمَّ يَحْمَدُكَ
وَعَلَى نَبِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ الصَّلٰوةُ وَ الْخَيْرُ بَعْدَ مَنْ ذَكَرَكَ وَ بَعْدَ مَنْ لَمْ يَذْكُرْكَ وَ عَلَى
اٰلِهِ وَ اصْحَابِهِ كَمَا يَقْتَضِي كَرَمُكَ وَ يَلِيْقُ بِفَضْلِكَ اَتَا بَعْدَ فَرْزِهِ بِدَارِ جَمْدِ شَيْخِ عَبْدِ الاحد پیرمید
که حقیقت قرآنی عبارت از مبدأ و سعت بیچونی ذات است تعالی بیان نمایند که حقیقت صلوٰۃ
عبارت از کدام اعتبار و نشان است بداند که حضرت ایشان در حقیقت صلوٰۃ بر نگاشته اند که
اینجا کمال وسعت بیچونی است پس در حقیقت قرآنی مبدأ و سعت است و اینجا کمال وسعت لیکن

برین تقدیر شبه وارد میشود که مبادا شی را تقدّم و تفوّق است بر شئی پس باید که حقیقت قرآنی
 مقدم باشد بر حقیقت صلوٰه و حال آنکه حقیقت صلوٰه را فوق حقیقت قرآنی نوشته اند جواب
 میتوان که این مبادا است در جانب عروج سالک باشد یعنی شروع و مست در مراح عروج از حقیقت
 قرآنی است و کمال آن در حقیقت فوقانی و باین معنی مبادا است را تا اثر است جواب دیگر آنست که
 تفوّق از طرفین است بدو اعتبار حقیقت قرآنی چونکه جز حقیقت صلوٰه است چنانچه آنحضرت
 نوشته اند که اگر حقیقت کعبه است جز راوست و اگر حقیقت قرآنی است هم بعضی او که صلوٰه جامع
 جمیع کمالات و مراتب عبادت است که به نسبت اصل الاصل کان است و شک نیست که جز را تقدّم
 بر کل و کل را افضل است که مشتمل است برین جز و اجزاء و دیگر پس تفوّق صومی جز را است و تفوّق معنوی
 و ربی کل را بود نوشته بودند که وصول بحقائق ثلاثه داخل تفضل است یا نه معاملة این حقائق چونکه
 فوق کمالات نبوت است باید که داخل تفضل باشد نوشته بودند که وصول بحقیقه الحقائق غیر محمدی مشرب
 را نمیتواند شد یا نه و اگر بطریق فنا فی الشیخ باین دولت مشرف شود آیا حقوق و انطباق تام میشود
 یا نه بدانند که حقوق تام محمدی را است و غیر محمدی را در ضمن شیخ خود که محمدی است و صاحب الطیبات
 اگر مشرب شد گنجایش دارد پرسید بودند که در عهد صاحب نسبت قیومت قطب را غیر اوست
 یا این منصب مستلّم باوست یا نه که قطب ارشاد غیر اوست آری قطب بقعات که اقطاب
 جزئیة اند و در عهد او اگر باشند گنجایش دارد بلکه واقع است و او بمنزله کل است و اینها از انوار و برکات
 او مستفیض و مستفید اند لیکن قطب را غیر اوست که او را انزوا و خلوت تاگزیر است در زمان آن
 سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میگویند که قطب را بود و بشری صحبت هم گاه گاه
 مشرف میشد لیکن کسی او را نمی شناخت الا ما شاء الله تعالی و آنچه میگویند که روح را بعد از
 مفارقت از بدن قنایست این حکم در سایر لطایف امر هم جاری است و آنچه میگویند که روح است
 فلائی ظاهر شد و چنان چنین افاده نمود و مستفید شد مراد از آن لطیفه روح است بخصوصه و
 الغیب عند الله سبحانه نوشته بودند که بعد از عطای ذات موهوب معامله با عروج و اوست مدیون

یا نزول یا هیچ کدام خصوصیت ندارد از این بدانند که صاحب این نسبت چون نسبت قیومیت دارد
و کارخانه تکمیل و ارشاد هم با او ایستاده البته باید که صاحب نزول باشد و بظاهر و باطن متوجه خلق
بود و اگر این صاحب نزول گاه گاه غرض هم نماید بخایش دارد بلکه واقع است والسلام علیکم و
علی سائرین

مکتوب صد چهل و یکم

بمشیت آب حفوظه الجلیل و الهی در بیان آنکه ممکن هر چه از جنس خیر و کمال دارد همه مستفاد
و مستعار از مرتبه و جوب است بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات میرساند احوال همه
حال مستوجب حمدت المسؤل من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم و علی جادة
الشريعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التحية
و ترقی در جانتان و المعنویة فی مدارج الکمال الالهیة صحیفه گرامی که از راه محبت
نامزد این مسکین نموده بودند رسیده محبت و مسرت افزا کردید باید که همبزمین منوال از احوال ظاهر
و باطن خود بر نگاشته باشند و این دوران کار را بدوای خیر یاد آور بودند و یوزة امدادین کم بصفت
در رنگ استعارت است از مستعیر و سوال است از عاجز فقیر ممکن بیچاره هر چه از جنس خیر و کمال
دارد همه مستفاد و مستعار از مرتبه و جوب است فی نفسه از خیر و کمال تهی است و از حسن و جمال
خالی آیات یابل امانات راجع است عدمت وجود ناقصه او ذاتی است و فاقه او سرمدی
از عدم چه آید و از شر چه بر آید بیست من چشم و کم ز پیچ هم بسیار و در پیچ و کم از پیچ نباید
کاسه و تقدیر است که با بعضی طلبه که نشست و برخاست میکند آثار معتدیه در آنها پدید
می آید و ترقیات مینمایند و بعضی بکمال میرسند این همه از زمین و برکات بزرگان است
و این کس در میان نیست بلکه مرتقی حقیقی است بجل شانده مصرعه از ما و شما بهانه
بر ساخته اند و خوش گفتند ایشان نیست این همه انجان ز مطرب است
الیه یزجیه الا مکرله فاعبدوه و توکل علیک

بنی

ما یظهر

ما یظهر

ما یظهر

مکتوب صد چهل و دوم

حضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری و باطنی شیخ محمد یحیی دامت برکاته و ائمه
الامم مفارقت و اشارت فیوض و برکات مرقد مطهر حضرت پیر و تکمیل رضی الله تعالی
عنه یسبح الله الرحمن الرحیم اخذ الله علیه و آله و آله و سلم علی حبیبه
اخذ و آله احوال اوضاع فقر این حدود مستوجب حمدت المسئول من الله عز و جل
سلامتکم و استیقامتکم ظاهر و باطن اخذ و ایام مفارقت بامید اکتشید مهاجرت
صوری ضروری بطول انجامید حدیث شوق از شرح بیرونست و قصه عشق پایانه ندارد
و الحال دوست از طایقت مفارقت نمانده و شتاق از جان بر لب آمده بزودی تشریف آرند و
مجااز از الامم مهاجرت خلاصی دهند هر چند افسوس است که کس از ان دیار علیا که موطن فیوض
و انوار است باین دیار سفلی که منبع کفر و بدعت است آید از آمدن خود باین دیار ظلمانی و از مهاجرت
آن کماکن نورانی که نشان از ان بی نشان دارد و ترجمانی غیب الغیب میفرماید چندان حسرت
و ندامت دارد که چه نویسد در اینجا هم که است از برکات آنجا امیدوار است و چشم بران دوخته
بیت درین دیار بدین زندام که که گاه به نسیم عاطفته زان دیار می آید و آری
اگر بنیت زیارت روضه مطهره حضرت پیر و تکمیل و طاقات مجاوران آن مرقد منیر بیایند برجا
تا از فیوض و برکات این موطن نیز بهره مند گردند و از انوار و انوار این محال که ما خود و مستفاد
از انوار آن موطن است نیز مستفید شوند زمین هند هر چند پر ظلمت و کدورت است لیکن چشمه حیات
و ظلمات است مصرع بتاریکی درون آب حیات است و امر و ربقعه سر منند بطیفیل آن دو حرم
محترم از کثرت فیوض و انوار رشک هند و غیرت سست آنرا از هند نماند که در یک و لایق
است بلکه نمونه انوار نبوت است طالبان حق جل و علما که سر نیاز باین مزار فالص الانوار
دارند و از روی صدق طوافت این مرقد مطهر بنمایند از ان فیوض و برکات مستفیض و مستفید

نکته
در
این
مکتوب

میکردند و از یکتوش بصد جوش و خروش ترک خویش نموده لمطلب پیسیر و بسیر از سنگینه این
مقام بجهت عدم صدق و ناکرودین ازین جنبه حیوۃ خشک کام اند و ازین برکات دست تهنی
خوش گفت بهیئت زهر یک نقطه اش چون نافه شتر + شمیم وصل جانان میزند سر + ول
آن کز برودت در ز کام است + چه داند نافه اش گرد در مشام است + واللہ کلام اول و آخر

مکتوب صد پیل و بیوم

به محمد صادق پنی در حل سوال او که فنا و بقا چه معنی است زوال و جودی است یا چیز دیگر و
وقائق و اسرار فنا + الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی سعادت آثار محمد صادق
پنی رسید بودند که فنا و بقا چه معنی است زوال و جودی است یا چیز دیگر بدانند که فنا و بقا
بترتیب از اسرار الهی جل شانہ ذوقی است و وجدانی که بیان رست نیاید و بتقریر و تحریر
در یکجہ مصرعہ لذت و شناسی بخدا تائیدی + اجماع اہل اللہ است کہ حجاب مطلوب نفس این
کس است انت الغماۃ علی شمسک بیت از لست حجاب تو یقین است بشرط ہر درون
ہمین است + و تا اثر ازین کس باقی است رہے معرفت خدا و بیت تا یکسر نور خویشین آگاہی
گردم زنی از راه فنا گمراہی پس بکنند کا کوہ بشریت را از بیخ و بن باید کنند تا انتقائے حقیقی
روئے نماید و نیستی ذاتی پرده بکشد و شک نیست کہ احکام بندگی از بندہ هیچ گاہ ساو قنیت
و بندہ ہرگز حق نشود این دلالت بر بقائے بندہ دارد پس آنچه مقرر قوم است باین چگونه جمع
شود و بودن و نابودن یک آن بچہ روشن تصور گردد و مصرع میباش و مباحث مشکل این است
عقل عقیل کل این اشکال پیہر و کشف این معما را محال انگار و سابقہ عنایت باید کہ این
معما یکشاید و حل اشکال نماید و محال را بحال امکان آرد و عرفتی ربی یجمع الاعداد در
آنحضرت جمع اعداد است و احکام متضادہ باہم آمیختہ اگر عارف متخلق بہ نور و احکام

لے خوش بود و مجول شیرین و گوار و آب حیات و معنی زندگی و شہد و تریاق ۱۲ غیاث ۱۵ باد ہوئے خوش بر آئینہ ۱۲
۱۳ کلند بر وزن سمنہ آہ آہی کہ بدان زمین را بر آسے زراعت بجاوند ۱۳

متضاده گردد چه مستبعد باشد اثبات وجود و سلب وجود در آنحضرت جمیع انداز بود و نابود و عارض جمع شود و گنجایش دارد

مکتوب صد و چهل و چهارم

بشیخ محمد مؤمن گیلانی ثم ربنا پیوستی در تعبیر وقایع او و بشارت حصول بعضی مقامات عالی و محل
سوال که نموده بود بشارت عالی به لبسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمی و سلام
على عباده الذین اصطفی اما بعد سعادت آثار شیخ محمد مؤمن واقعه چند دیده بود و تفسیر
و سوالی هم نموده واقعه اولی را بحسب ایرادینامید واقعه اولی آنکه روز جمعه تارنج بیستم شهر محرم
در خدمت حضرت ایشان بزیارت روضه منوره رفته درون روضه مراقب بودند حضرت ایشان
سکمه الله سبحانه و تبارک حضرت امام المردین مراقب نشسته بودند ناگاه مشهود این حقیر
گردید که نور عظیم از جانب قبله نمایان شد و عالم را احاطه کرد و در محاط روضه منوره درآمد و در محاط
که حضرت ایشان مراقب بودند مدتی توقف نمود معلوم کرده شد که در آن نور حضرت خائیت است
علیه و علیاً الیه الصلوٰۃ والسلام در آن اثنا خاطر این کمترین گذشت که آنحضرت علیه
الصلوٰۃ والسلام در باب حضرت ایشان ماچو میفرمایند مقارن این خطره حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فرمودند که من صاخر الشیخ المعصوم أو محمد المعصوم فقد
صاخرنی بعد از آن نور عظیم از اینجا انتقال فرموده بر دروازه روضه منوره حضرت مجید الف
ثانی رسید توقف و زید و نور از قبر منوره حضرت مجید الف ثانی با استقبال آن نور برآمد
محقق شد و در وقت انتقال نور فرمودند قول الشیخ أحمد حق بعد از آن نور منتقل گردید
بمدینه سکینه علی ساکنها افضل الصلوٰت و اکمل التحيات رسید و در روضه منوره مطهره درآمد
در آن وقت از اینجا تا مدینه منوره هم در نظر این حقیر روشن بود و روضه شریفه نیز مشهود بود بعد از
وصول بر روضه منوره آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام و تحسین باین لفظ را میفرمایند من صاخر
فقد صاخرنی محمد و ما مدین واقعه که حضرت خائیت علیه و علیاً الیه الصلوٰۃ والسلام

نام این دور از کار را بر زبان خود دو بار آورده از راه کرم و عنایات بیشتر ساختن سیر افتخار و ابواب
افتخار رسیده دست بدامن مراد این قلیل المضاعه در زبان این همه خرابی میگوید خود را قابل
این خطاب نهد اما نه با کرم میان کار و دشواریست بیست میتوانی که دهی اشک
مرا حسن قبول کنی که در ساخته قطره بارانی را و آنکه در واقع دیگر از جانب حضرت ایشان
ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ بِسُحْرَةِ بَشَرٍ بِشَيْءٍ خَلَعَتْ حَقِيقَةُ صَلَوةٍ عَطَا شَدَّ بَارِئِينَ فَقِيرَ الْبَشَرِ
پوشانیده است تعبیر این همان است که در توحید آخر این حقیر بشما بشارت حصول این نسبت
علیه داده و نصیب احساس نموده و آنچه در صفت نماز در قفده دخل شده اید و میگوید که این
صفت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و البرکات نیک و مبارک است حق سبحا
و تعالی از برکات ایشان درین مقام شگرت بهره ور گرداند و ثمره از روح صلوة شان بشما
جان کشال و پس اندگان برساند هر چند از اخیر نماز بهره بود و از قفده شان نصیب شود
رضوان من الله اکبر و آنچه میفرماید که ترا از حقیقه الحقائق نصیب است بشارت شگرت
امیدوار باشند پس بود که سبب چیست که در تسلیک طلب بشارت بلحق بحقیقه الحقائق
بعد وصول حقائق نشسته میگوئی و حال آنکه این هر سه حقیقت داخل مراتب و جوی است و حقیقه
الحقائق از حقائق امکانی حل این مقام باید نمود که خاطر این مسکین بدست که مشوش است
محمد و ابیج اشکال نیست و در محقق بحقیقه الحقائق و وصول حقائق نشسته هیچ ترتیب و توقف
رواست که لحوق مذکور شود و وصول حقائق پیش نیاید و نیز میتوان که وصول صوت بند و لحوق
نشود که انبیاء علیهم الصلوة والسلام از حقائق خویش بحقیقه کعبه فاقوها رسیدند و
کسی که بر قدم ایشان است از حقائق شان میتوان که برسد و حقیقه الحقائق در میان نیاید و بعد از
وصول اگر توطئه طریح خود بحقیقه الحقائق ملحق شود گنجایش دارد چنانچه پیش از وصول هم روا
که بان حقیقت برسد و از همین گذشت آنچه فقیر بعضی از یاران بشارت لحوق بعد از وصول
شان بحقاق سه گانه داده است این کلام نیست بلکه اتفاقیه است که بعد از وصول توحید باین حجاب

و

ص

تا

تا

تا

تا

تا

واقعه شده است و الا قبل از وصول اگر توجیه واقع شود میتوان که حقوق مذکور حاصل شود آری در ما و
محمدری المشرب اگر حقوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چه راه وصول و بحقانق حقوق است
بحقیقه الحقائق وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

مکتوب صد و سی و پنجم

بِسُلْطَانِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَخْشِ وَفَضِيلَتِ ذِكْرِ وَشَرَحِ أحوالِ أَوْ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَإِرْسَالِ
الْحَقِيقَاتِ میرساند صحیفه گرامی رسید مسرت بخش گردید حمد الله سبحانه که بعافیت اند
بیاد حق جل و علا معوراند بنده چون حق تعالی را یاد کند حق سبحانه نیز آن بنده را یاد نماید
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و در صورت دوام ذکر ازین جانب از انجانب نیز دوام ذکر خواهد بود
ازین کلام سعادت زیاده تر بود که صاحب و مولای حقیقی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ همیشه در یاد بنده
باشد و بنده همواره مورد فیوض او بود تعالی نوشته بودند که گاه گاه خود را بالیه مییابد که خانه را
از خود بگسلد بنیادین دیدار است و شجرت از جامعیت استعداد امید که ازین هم بالیه تر
گردند و آفاق را بگیرند نوشته بودند خود را آراسته لباس سبز و مزین بزبورهای مشاهده کرده می نماید
مطالعه این معنی خوشوقت ساخت این دیدار نسبت بلند خبر میدهد و بیشتر نسبت عالی وَالسَّلَامُ أَوَّلًا
وَآخِرًا

مکتوب صد و سی و ششم

بَشِيحِ مِيرْهُلَوِي در شرح احوال او و اشارت به بشارت الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ
الَّذِينَ اصْطَفَى صحیفه گرامی رسید سرور و خوشوقت ساخت حق سبحانه بحقیقت و استقامت
ظاهر و باطن و الوفاء و الاستقامه فوق التکرامه نوشته بودند که مخلصی از تنگنای قهر و غم
و خیال که شجده بانی نتایج سلوک جنبه اند حاصل نقد وقت دارد و مطلع نظر جز اصل الاصول
نمی پندارد محمد و اخلاصی از قید و هم و تنگنای خیال دین نشاء فانیه اشکال دارد و مطلع اصل

بر وجه کمال آخرت است و هنگام لقائ زمان موت الموت جسر یوصل الحیث الی الحیث
موت است که خلاصی ازین قید رنجش و ازین تنگنای مے برآرد من کان یرجو لقاء
الله فان اجل الله لا یتدرین حیات دنیاوی نادرست که ازین ورطه نجات یابد و مطلوب
را بے سخت خیال در آغوش کشد بهمان سخن استا و شیخ ابوسعید ابوالخیر است که این ازان نادرست
نوشته بود و با وجود این ناره عطش در جوش است و ناره تپش در خروش است و تپش و خروش به
وقت دمیگسرت و هر چند از تنگنای دهم و خیال و ارسته است لیکن بیچاره مشکل که با
از امکان بیرون نهد و مقید از قید و اربد سیر روی نه ممکن در دو عالم جدا سیر کند
نشد و الله اعلم به تمکین از واجب تعالی چه در یابد و مقید از مطلق چه فرا گیرد پس عجز همه وقت
بود و زبانه عطش و تپش در التهاب باشد نوشته بودند که انس به کیف و الفت بیچون بغایت
لطافت از دایره خلقت مفهوم میگردد و گاه گاهی فیصیبه قلیل از مرکز آن دایره نیز فیض رسالت
مخد و اشکر این عطیه بجا آرند و از دیاد و تقویت آن خواهند در حضور هم حرف از احوال آن
مذکور شده بود خدا الله سبحانه که ظهور فرمود الله تعالی از زلالت خطا محفوظ دارد
اللهم اربنا حقائق الاشياء كما هي والسلام

مکتوب صد پهل و هفتم

بشیخ عبد العظیم جلال آبادی در جواب کتابت او بعد الحمد والصلوة و از سال التَّجِیَّات
میرساند احوال همه حال مستوجب حمدت المسؤل من الله سبحانه عافیتکم و
استقامتکم ظاهراً و باطناً فان الاستقامة فوق الکرامه و تشهد لهذا المعنی
ما ورد شکیته سورة هود مکاتیب شریفه متعاقب رسید مسرت بخش گردیده چون
متضمن احوال و افاق سنییه بود مسرت بر مسرت افزود حق سبحانه بهمین بنوال ابواب قیامت
رامفتوح دارد و در سایه شرافات نبوی و جوار حقیقت مصطفوی علی صاحبها افضل الصلوات

وَأَكْمَلُ التَّسْلِيْمَاتِ وَالْبَرَكَاتِ جَادِدُ امْتِنَالٍ بِالْبُحْسَانِ اِنْ قَسَمَ اَرْزُو مَائِ مُحَمَّدٍ
 است میت کجا ما و کجا زنجیر نفس + عجب دیوانگی کا نذر سراقا دو + ما را از همه چیز سول + بحر
 و ما تم حصیان ناگزیر است اظهار شوق ملاقات نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند وَالسَّلَامُ

أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب صد چهل و هشتم

بِخَانِ مُحَمَّدِ بْنِ كَلْبِی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْہُ اَوْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ
 الَّذِیْنَ اصْطَفٰ اَحوال و اوضاع مستوجب حمد است الْمَسْئُولُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی عَافِیَتُكُمْ وَ
 اسْتِقَامَتُكُمْ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا لَتَكُوْنَنَّ وَبَسِیْلَةً لِّنَبِیْلِ الدَّرَجَاتِ وَعُلُوِّ الْحَالَاتِ كِتَابَتُكُم
 از راه محبت فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید نوشته بودند هر گاه نظر بذات محبوب افتد
 خود را محبوب یابد علاج دیگر نمیباید بگر که خود را نیست و نابود کند و هر چند سعی بیشتر میکند چهل
 خود را زیاده تر میابد چرا محبوب نیابد که هنگام جلوه معشوق عاشق خود را به مناسبت میابد
 و قابل تقابل او نمی بیند بلکه تاب تقابل ندارد و میجوید که رخت بصحرای عدم کشد و از خود نا
 و نشانی نگذارد و میت بی هر جا بود مهر آشکارا + سهارا جز نهان بودن چه یار + سالک
 هر چند سعی بیشتر میکند در نیستی خود میگوید و هر چند نیستی بیشتر چهل و حیرت بیشتر از صفات
 کمال که علم از جمله آنست تہی تر نوشته بودند در ادائے نماز خصوصاً در ادائے فرائض و تلاوت
 قرآن مجید عجیب وقت میگذرد شکر آن وقت را بکدام زبان ادا توان کرد و مخدوم نماز معراج
 مومن است و موطن قرب خاص الخاص حالت و لذت آن که در ادائے آن رُو بد خصوصاً در
 ادائے فرائض بیشتر کمال اکمال است از ذوق و شوق یاران خود نوشته بودند شکر خداوندی
 جلّ شأنہ بجا آرند و در کار و بار خود سرگرم باشند و از مکر و تعالی ایمن نبوند و ترسان و لرزان
 نبوند و از یاران فقیر از اہل ابتداء هر که اظهار ذوق صحبت شما نماید با و صحبت دارند و تو چه نمید
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰ بِحَبْلِ الْهَدٰی +

بِخَانِ

بِخَانِ

بِخَانِ

کنند

مکتوب صد و چهل و نهم

یکصد

بمیرزا کولابی در تحقیق ظهور عدسیت ذاتیه و کمال بودن آن با وجود شرارت و نقض که در نهایت
عدم است و الله تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیّه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام
والتحیّۃ المستقیم و مستقیم داشته بجزایات قویّه معنویه کرم و ممتاز دارا و کتابت که از راه
محبت فرستاده بودند رسیده است سرشت بخش گردیده نوشته بودند در خود نه غیبت پیام و نه حضور
نه جمعیت خود را عدم محض میا بم بلی غیبت و حضور و جمعیت همه از منتسبات این کس است
و از اوصاف او تا از منتسبات خالی نشود و از اوصاف تهی نگردد ظهور عدسیت ذاتیه که کمال
است در حق سالک محال است اگر گویند عدم شر محض است و نقض خالص که راسخ خیریت ندارد
در ظهور آن چه خیریت است و کدام کمال و همچنین در سلب اوصاف کمال چه کمال است بلکه
سراسر نقض و شرارت است گویم آنچه ذاتی ممکن است عدم است و صفات کمال از وجود و
توابع وجود همه در کاستار و مستفاد از مرتبه و موجب است و عکس در توصفات آن مرتبه
است و ممکن بواسطه این انعکاس عدسیت ذاتیه و نقض و شرارت چلبی خود را فراموش کرده
است و کمالات عاریتی خود را خیر و کامل خیال کرده است و ازین خیال فاسد و جهل مرکب
مصدر انانیت و خودی گشته و دعوی شرکت در اخص اوصاف او پیدا کرده و ندانے انا
و بکم انا علی از نهاد او سرزده پس کمال در حق او آن بود که از عدسیت ذاتیه خود آگاه شود و
کمالات عاریتی را بابل آن حواله نماید و از انانیت و جهل مرکب و ابر و از دعوی شرکت که
سدر راه وصول او گشته است نجات یابد و نفس را از آمارگی برآرد و بفنائی حقیقی مشرف
گردد و سعادت آثار را هر که از یاران فقیر که شغل خوب نه فهمیده است با و توجه بکنند و اجازت
طریقه قادریه را موقوف بر حضور دارند و السلام *

نفس از آمارگی بآید

مکتوب یکصد و نهم

بشیخ محمد باقر لاهوری شرح احوال او و احوال یارین اویسیم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و از سالی الخیات میرساند مکتوب شریف رسیده بخت افزا گردید از نزول
لطائف عالم افر عباد ابعالم خلق نوشته بودند بوضوح پیوست از نزول لطائف عالم خلق
نوشته آن هم نزول کرده باشد چه عالم خلق را در رنگ عالم افر عروج است که روحیست
جل و علا و نزول است که روحیست نزول است و ابسته بنزول این لطائف عشره است
از عدم حصول صورت معلوم در هر که با وجود معلومیت که تعلق بهل معلوم گرفته است به نظر
آن که نوشته اند نیس عالی است و از معاملات مخصوصه حضرت ایشان است عقل عقیل
مشکل که باین دقیقه پی بر داز غرائب روزگار است که شخص غائب را احسن تعلق کند و بی
حصول صورت بود من کما یدق کم یدر آنچه از ادراک نسبت محبوبیت ذاتیه و بهر فایتن
از تعینات ثلثه علمی و وجودی و حسی و رفع خطره از دماغ و از دیدالتاذا از ایلام نسبت
یا نعام که در کتابهاست متعدد و رنگاشته بودند چیزهای عظیم و عالی است اکثر این امور از
خصائص حضرت پیر و تکمیل است قد سنا الله سبحانه و تعالی فی مطالعه آن لذت
مفصوئیه بخشید حق جل و علا از سایر کمالات آنحضرت نیز بهره مند سازد و ابواب ترقیات
را مفتوح دار و ائنه قریب تجیب از ظهور خیریت خاتمه و خود را ملج و جمیل و تکمیل یافتن که نوشته
بودند نعمت است بزرگ مبارک باشد لیکن الهام چونکه ظنی است ایهام بر جاست نوشته بودند
که محض فاضل مناسبت بولایت اخفی و مبدایت علم و شرکت افراد عالم با خود در بعضی افعال
در نماز و انوار حقیقه کعبه عظمی بل تحقیق بآن و قلوب خمس و قلب سیط و وسعت مضغه می باید
و محمد عارف و محمد زاهد مناسبت با افراد ذات و تصفیه خاک و وسعت مضغه معام می کند ملاج
و محمد الواحد بولایت کبری رو آورده اند همه واضح گردید و خوشوقت ساخت اللهم اکثر

اِنْخَوَانَنَا فِي الدِّينِ مَحْدُومًا بَعْضُهُ طَلَّابُ امُورٍ كَمَا مِنْ قُوَّتِ لِفَعْلٍ نِيَادِهِ سَتَ كَاهَ بَاشَدُ كَهَ طَرِيقِ
 اندر آنجا یا انعکاس یا تخیل تصور آن ظهور نماید و هنوز وقت آن نرسیده باشد درین کار تأمل
 نیک در کارست و نیز تأمل در اوضاع و اطوار آنها و استقامت و عدم استقامت و ثبات
 ملاحظه کرده حکم باید نمود و در ماده این بیان که احوال آنها نوشته ایم میگویم بلکه این کلیه است
 که مخطوطه فاطمه دوستان باشد وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَيْدَلُ

مکتوب یکصد و پنجاه و یکم

بخواند محمد شریف بخاری در شرح واقعه اول بسم الله الرحمن الرحيم حمد الله سبحانه
 که احوال و اوضاع بر پنج استقامت است امید که آن عزیز نیز سلامت و بعافیت باشد و
 باستقامت ظاهر می و باطنی موصوف بود و مکتوب شریف رسیده خوشوقت ساخت درین ایام
 بکرم الله تعالی در آرزوخت است لیکن قدری از در و باقی است طاقت استادن نیست
 نماز را نشسته چارزانو میگذارم الحمد لله على كل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار
 و آنچه دیده اید که شمار از زیورهای درختان از مر و اید پوشانیده اند و بعد از آن میگویند که این
 نسبت عجوبیت است بر تو مبارک باد بشارت است شکوف اگر از قوت بفعل آید و از گوش
 باغوش رسد حمد الله سبحانه که عبارت شما خبری از فعل میدهد و رنگ از آغوش می آرد
 که نوشته اید ازین بشارت خرم و سر بلند گردیدم چون بوقت خود مرا آورند آثار و علامات خاص
 همچو باران نیسان بریزش میشد تا سه روز این معامله بشارت قیام داشت الحال بهم خاطر
 بران مشاهدات مرعی میدارد گویند یاهمان وقت حاصل است از مطالعه این سطور خاطر نیاید
 شد و امیدوار ساخت رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب یکصد و پنجاه و دوم

بشیخ بازید بهار پوری در تعبیر واقعہ کہ دید بود شرح احوال یارے کہ نوشته بود بسم الله
 الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم ومصلیاً علی رسولہ الکریم احوال ہمہ حال مستوجب
 حمدت المسؤل والمأمول عافیتکم واستقامتکم ظاہراً وباطناً صحیفہ گرامی
 رسید مسرت بخش گردید و قانع کہ دیدہ اید و نوشته نیک روشن ست و آنکہ ہفت کوشک
 دیدہ اید و شش کوشک تعبیر لطائف شتہ کردہ اید و تعبیر کوشک ہفتم درخواستہ اید مخد و ما این
 ہفت کوشک گویا عبارت از ان ہفت گام ست کہ حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانہ
 یسیرہ در مکتوبات خویش بزنگاشته اند کہ این اہ کہ ما در صد و قطع آنیم ہنگی ہفت گام ست
 پنج از ان از عالم امر و دو از عالم خلق کہ نفس و قالب باشد غایۃ ما فی الباب کوشک ہفتم کہ در غایت
 رفعت ست نظر بکمالات ولایت کہ عالم امر در انجا اصل ست و عالم خلق تابع آن لطیفہ خفی
 است کہ منتہائے عالم امر ست و ولایت را فوق آن لطیفہ و اصل آن قدم گاہے نیست و نظر
 بکمالات نبوت کہ در انجا عالم خلق اصل ست و عالم امر طفیلی آن لطیفہ قالب ست کہ متضمن
 عناصر اربعہ ست و محتوی بر جزو ارضی کہ بالا صالت نصیب از کمالات نبوت آنراست و فی
 الحقیقۃ فوق لطائف عشرہ ست و سبتی خاک سبب ہفت او شتہ ست موافق تعبیر شماست
 کہ کوشک ہفتم ہمین لطیفہ قالب بود چہ تعبیر شش کوشک اول شش لطیفہ کردہ اید کہ
 پنجگانہ عالم امر و لطیفہ نفس ست لاجرم کوشک ہفتم لطیفہ قالب باشد و ہر چند در کمالات
 نبوت قدم را پنج بود کمالات جزو ارضی بیشتر جلوہ گر شود و در جہات آن واضح تر گرد و احوال شیخ
 عبد اللہ کہ از شما اخذ طریقہ نمودہ ست نوشته بودند کہ صفات را اصل ملحق میاید و خود از ان
 خالی مے بیند اما چون جہل بسیار دارد بمفصل احوال خود مطلع نمیشود و حقیقت حال او اطلاع
 بخشد مخد و آنچه او میاید بنجید و درست ست این قسم شخص را صاحب جہل بسیار نیست و گفت
 از کجا کہ چیز بایسے دیگر ہم دارد کہ از ان جاہل ست این دید نتیجہ تجلی صفات ست و نتیجہ از فنار نفس

سہ کہ بسبب ترکیب از عناصر اربعہ بجائے چہار شمرودہ میشود ۱۲

و از کمالات آن
 و فیصل
 و از کمالات آن

او کمال این فنا است که چنانچه صفات کمال ملحق بصل شدند و غیر از عدم در سالک نماند این عدم
که مرآت کمالات بود نیز بعد مطلق ملحق شود این زمان از عارف نه عین ماند و نه اثر که لا یبقی
و لا تدور بعد از آن بکلم من قتلته فانکادیتة معامله بقاست و معامله ولایت کبری
پیش است فنا و بقا هر چند در ولایت صغری صورت بسته بود لیکن حقیقت فنا و بقا در ولایت
کبری است انکارم که بحق عدم خاص بعد مطلق از خصائص این ولایت است والسلام

مکتوب صد پنجاه و یوم (۱۵۳)

بشیخ ابوالکلام در ترغیب طلب فواید صحبت بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و
الصلوة واز سال التحیات میرساند صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نموده بودند رسید اظهار
تأثف و تالم بر فقدان دولت صحبت شیخ خود قدس سره نموده بودند و افسح گردید ان الله وراقا الیه
و اجعون آنچه تقدیر است ناگزیر است لکل اجل کتاب هنوز پیچ زفته است مصراع
گرد بسته شد ایدل دیگر بکشایند و لازم طلبگاری بجای باید آورد و از هر جا بوی او بطلب
بشام جان برسد از پیران باید شد ایام فرصت بیهوشم است دوباره در دنیا آمدنی نیست
در یوزة این معنی ازین دور از کار تمنائے پیش نیست معذک هر آنچه نقد وقت است هر چند
پیچ نیست از دوستان دریغ نیست لیکن مدار طریق ما صحبت است قرب و بعد چگونه یکسان
بود که او نیس قری بر تبه پیچ صحابی زسد در طرق دیگر هم هر چند قرب و بعد یکسان نیست اما
درین طریق علیه مدار صحبت است در طرق دیگر باین مشابه نیست آری مرید رشید باندازه
محبت و ربط معنوی که بشیخ مقدر دارد و اخذ فیوض و برکات از باطن شیخ در غیبت او نیز
بینامید و برابطه درونی جذب معانی خفیه او میکند لیکن حصول معرفت و وصول بدر جوار ولایت
غالباً منوط بصحبت است لا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان فقیه نیز از توجیه ظاهر
الغیب خود را دریغ نمیدارد انشاء الله تعالی حق سبحانه از باطن بزرگان فیض مند گردانند

باعتبار

والت

و کمال گزیده اوقات را بذکر و فکر معهود دارند و علاج علت معنوی را درین فرصت بسیر
بذکر کثیر جویند و آنچه دور افتاده را بدعای خیر یاد آرند و السّلام اَوَّلًا وَاخِرًا

۱۰۲

مکتوب صد پنجاه و چهارم

بفرزندان حقائق و معارف آگاه خواجه محمد حنیف کابلی در عزای خواجه مرحوم و نصایح ضروری
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ابر خود ابر
سعادت آثار خواجه عبید الله مع برادر و همشیره با کمال برسد و عصمت پناه والده این نور چشم
و سایر اهل طریق که در اینجا اقامت ورزیده اند و در خدمات ایشان قیام دارند از نیجانب سلام
عافیت انجام خوانند و بر جاوه شریعت غرّ اوست مُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ
الْبَرَكَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ الْعَلَى مُسْتَقِيمٍ مُسْتَقِيمٍ بوند و بر محبت و متابعت شیوخ بر سوخت تمام
باشند از شنودن این حادثه جهانگاه چه نویسند که برین دوستان چه قسم آلم و اندوه و چه نوع
فراق و مصیبت روی داد ولیکن چون بار او و تقدیر مولای حقیقی است جلّ شأنه بغیر از
رضا و تسلیم چاره و گزیر نیست ما هم صبر کردیم شما هم صبر کنید و بفعل حق جلّ و علا رضی و
شاکر باشید و گذشتگان را بدعا و صدقه یاد آرید و از فیوض و برکات خواجه مرحوم امیدوار باشید
و از مزار پُر انوار و همواره در یوزه نمایند و یا راز باید که آنجا را معهود دارند و طریقه خواجه را نیک
رعایت کنند و حلقه ذکر و مشغولی را بر پا دارند و خدمت آینده و رونده نمایند و در رضامندی
و خدمتگاری فرزندان خواجه بجان کوشند و طفلان را نیک تربیت کنند و تعلیم آداب نمایند بنهار
پنجوقت در جماعت حاضر شوند و سبق بے ناعه بخوانند چه کنیم ما از ایشان دور افتاده ایم مگر بسوخت
امید داریم که حق سبحانه و تعالی ایشان را ضائع نگذارد و کمال برساند اِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ
بیت زبجر دوستان خون شد درون سینه جان من + فراق همشیران سوخت
مغز استخوان من + و السّلام اَوَّلًا وَاخِرًا

۱۰۳

در روزگار بوند

مکتوب صد پنجاه و پنجم

بشیخ انور نورسراfi در تعبیر واقعہ کہ دیدہ بود و ایمانی بحقائق ثلثہ بعد از کتب و التسلو
و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتہ کہ از راه محبت فرستادہ بودند رسید خوشوقت ساخت واقعہ کہ حضرت
رسالت پناہ راضی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم در آن دیدہ اید و عنایات متناہدہ نمود
نیک مبارک است و بشارت و آنچه کہ دیدہ اید کہ گنبد سفید عجیب سیار مژغرتن منہ محراب اردو خود
را در میان دیدم بعد از آن مکشوف و معلوم شد کہ این گنبد حقیقۃ الحقائق است و این منہ محراب حقائق
مکلفہ است و نیز نوشته اید کہ در حقیقۃ الحقائق ترقی بسیار می بینم گویا تو کشان کشان میبری
مطالعہ آن بسیار مخطوط ساخت حق سبحانہ و تعالیٰ ترقیات بے اندازہ نصیب وقت گروانہ
و از حقائق اربعہ بہرہ و رساز و اتصال بحقیقۃ الحقائق بفہم می درآید و الخیب عند اللہ
تعالیٰ نوشته بودند کہ فرق در ہر سہ حقیقت معلوم کردم حقیقت کعبہ بمقام دل تعلق دارد و حقیقت
قرآنی بمقام روح تعلق دارد و حقیقت صلوٰۃ بمقام لطیفہ اخف تعلق دارد و محمد و این معنی محل تأمل
ست درین باب نیک تذکر کنند آنچه از کلام حضرت ایشان با معلوم میشود آنست کہ کعبہ را حسین
و بسیار کہ مقام قلب و روح است تعلق نیست آنحضرت در جلد ثانی در مکتوب ہفتادم برگانہ
اند در انسان چنانچہ قلب او نمونہ عرش رحمن است جل سلطانہ و ظہور قلبی او نمودن ظہور عرش
ست از بیت اللہ نیز در انسان نشانہ است کہ میانہ است و از یمن و شمال برگانہ است و
بحسن سبقت یگانہ است الخ معاملہ این حقائق بے نازک است دست فکر امتثال ما
بوالہوسان از دامن آن کوتاہ است والسلام اولا و آخر او علیہ و آلہ و سلم دائما و سرمد

مکتوب صد پنجاه و ششم

بہتر اہل و نجابت پناہ خواجہ عبد الصمد کابلی در مواظبت دینی و بیوفائی و نیاسے ولی لیسیم اللہ

عجل خسرو گهر پنهان ساخته پری سبیش مآمول از دوستان معنائی سلامتی خاتمه است *

مکتوب صد پنجاه و هفتم

بشیخ محمد باقر لاهیجی در شرح احوال او که متضمن بعضی اسرار بوده اذواق خاصه خود و احوال رتقا
یاران خود که کمالات الکساب میان محمد باقر نوشته بودند مطالعه آن لذات مسویه بخشید برین قسم
آسرا و معاملات که شمار بآن نواخته اند و تاثیر صحبت عطا فرموده از غراب روزگار است اگر گرد
عالم گردند معلوم نیست که مثال انوفج آن جائی دیگر یابند ^{نعم} اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ
مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و سبب سعادتهاست اندر پرده غیب نگه کن تا اگر اریزند و حجب
لیکن اسرار مقطعات که لازم الاستتار است و قطع البلعوم در شان آن آمده است و غریب است
ما بعد از قرن اول بآن ممتاز اندام است دیگر مصرع لذت می شناسی بخدا تا بخشی امیدیم
که مثال دوران کاران حکم و للارض من کانس الکرار نصیب بے بهر نباشند و قطره ازین
زالل حیوة در کام جان این نشانه لبان چکانند چون شام حق جوایب این اسرار پیدا کرده اید و در
اطراف آن گردیده امیدوارید من ^{نعم} حَامٍ حَوْلَ الْحَبْلِ يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ وَازِلًا حَتَّى
ذاتیه و جزآن که مینویسد بوضوح انجا امید اللهم زد زیاده برین طاقث نوشتن نیست والسلام

اولا و اخرا

مکتوب صد پنجاه و هشتم

عجل

بکلام محمد خان ورسکی در جواب کتابت او که مشتمل بعضی اذواق علیه بود و کیا بهت های اخوی
اعزای مولای ورسکی که متضمن اذواق و اشواق سنیه بود و مشعر از محبت ذاتیه که آنجا استوار
انعام و ایلام است بلکه از دیدار ایلام بر انعام خوشوقت و ذوقین ساخت حق سبحانه و تعالی
همبرین منوال همواره در ترقیات و ارداین دور از کار ابد معائنی خیر و سلامتی خاتمه یادوار

له یعنی بیا به خسرو بخانه خویش که وقت مغرب و شام بوقوع آمده و بهر ملک است و نکندین کریمه واقع است در
سوره سبا از پاره و من لیت ۱۱ است معنون هذا الحديث متفق علیه

و از محبت و عقیدت که نصیب شماست ایثار فرمایند و السَّلامُ اَوَّلًا وَاخِرًا

مکتوب صد پنجاه و نهم (۱۵۹)

بسیادت پنهان میر محمد ابراهیم و میر محمد اسحاق در شرح احوال نشان فرزند گرامی هر کدام میر محمد ابراهیم و میر محمد اسحاق آنچه از دید عدالت و حقوق صفات باصل خویش نوشته بودند نیک مبارک است تو خجسته درین باب بخود آمد و امداد و دراز دیا و این نسبت شریفه کرده شد و ترقی خاص هر دو عزیز درین مقام مفهوم گردید شکر خداوندی جل شأنه بجا آرید که درین مدت قلیله این قسم عطیه که حکم عقاب مغرب دارد بشما عطا شده است امید است که چنانچه کمالات باصل خود خود کرده اند و عدم صرف باقی مانده عدم که مرآت کمالات بود نیز باصل خود که عدم مطلق باشد دعوی نماید و عین و اثر از سالک بر باید مصرع این کار دولت است کنون تا کرار شد و السَّلامُ اَوَّلًا وَاخِرًا بر خوداری میر محمد یعقوب جمعیت باشد از احوال خود گاه بنویسد

مکتوب صد و ششم (۱۶۰)

بحاجی حبیب الله حصاری و تبیین قانع اَوَّلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ السَّلامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى خدمت حاجی الحرمین الشریفین ازین مسکین سلام شتاقانه خوانند احوال همه حال مستوجب حمدت الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَاقِبَتُكُمْ وَ اسْتِفَافَتُكُمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ الْمُرْكُضَةِ طَاهِرًا وَ بَاطِنًا فقیر درین ایام بیماری صعب کشیده حمد الله سبحانه که الحال رو بصحت است و قلم بدست میگیرم و تحلی بدوستان کلمه چند می نویسم چون قاصد متوجه آنجا نباشد و جواب کتابتها در خواست دو کلمه هر دو عزیز نوشته آمد تا خالی نباشد و قانع که دیده اند و نوشته همه روشن و عالی است در جهاد خیر که بآن سرور شر کنید و از کلام اَوَّلًا وَاخِرًا وَ عَلَى الْبِرِّ الصَّلَاةُ وَ السَّلامُ استفاد میکنید که این فتح بنام شماست این شرکت گوید در جهاد اکبر است که

با اعدائے انفسی است و غلبه افواج اسلام است که لطافت عالم امر است بر کفار خیر انفسی با عانت
 آن سرور صلی الله تعالی علیه و علی الهی سلم چه خیر جانی در آفاق بوده است در انفس است نیز و فتح بنام
 بشارت است بقر اعداء انفسی و حصول اسلام حقیقی در وقت استماع قرآن مجید در راه مبارک
 رمضان که بعطیه قطبیت ارشاد و لهم شدید مانا که این بشارت بحصول کمالات مرتبه قطبیت
 نه منصب قطبیت و آنچه زمانه که بر دشمنان بیندیشد مبارک است ان ربک واسع
 المغفره آنچه از احوال یاران خود نوشته اند همه خوب اعلی است مطالعه آن خوشوقت ساخت
 زادهم الله سبحانه توفیقاً و شوقاً و ترقیاً نیک با احوال آنها پردازند و توجّهات را
 در بیخ نازند و از اجتماع یاران ترسان و لرزان باشند که محل عجب پندار است ازین بگذرند و
 متضرع شوند و مستفقار و انابت را لازم گیرند و خلوت راغب بوند و یک وقت برای آن
 معین دارند و باقی بایران صحبت دارند و اجتهاد را بدعا یاد آرند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد شصت و یکم

بمیر الطیف بخاری کتاب حقیقت فنا نیستی بسم الله الرحمن الرحیم محمد
 حمداً بعد حمد و نصی علی نبیه محمد و آله صلوٰه اثار صلوٰه و سلاماً غت سلام
 احوال و اوضاع این حدود مستوجب رحمت است امید که آن جناب نیز بعافیت باشند و بر جاوه
 شریعت و سنت مستقیم بوند و از فرع باصل آیند و از صورت بحقیقت گرانند صحیفه گرامی
 رسیده شرت بخش گردیده نوشته بودند از کثرت مشاغل بدانکه مامورست موافق مدعا نمیتواند
 پروخت اما غافل هم نیست هر وقت که فرصت بیاید غنیمت شمرده پرواز دلبه اینقدر هم
 غنیمت است گفته اند ما لا یدرک کله لا یدرک کله لیکن امید است که نسبت و حضور
 باطن بر دوام بود و غنیمت در قفای آن نباشد و مشاغل بصورتی بفقور نسبت معنویه نشود
 بیت دارم همه جا با هم بس در همه حال در دل تو آرزو و در دیده خیال و آنچه نوشته آید

که هستی خود را در محبت عین نیستی کرده است بسیار خوشوقت ساخت و از لطافت استعداد و شما
خبر و ادحق سبحانه آتش این محبت را مشتعل سازد تا از ماسو به تمام بر ماند **حَدِّثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ** که
در محبت هستی به نیستی تبدیل یافته است نیستی و عدیت ذاتی انسان است و وجود و توابع آن از
صفات کمال خاصه حضرت معبود است اگر در ممکن این صفات نمودار است هم از ان حضرت متفقا
و مستحارست ممکن باین دید عاریتی این کمالات را از خود دانسته از راه جهل مرکب خود را خیر و
کابل تصور نموده است و دعوی همسری و شریکت با مولای حقیقی خود پیدا کرده و محل رعونت آنانیست
گشته چون فضل الهی جل شانها در حق او در رسد و ازین جهل مرکب بر ماند و بمعرفت خویش بخوار و داند
که این کمالات از جنائے دیگرست و این صفات ظل صفات اوست تعالی و الملووی قدس سره
بیت چون بدستی که ظل کسیست و فارغی که رمزی و ورزیست و این دید عاریتی و ظلی چون بر
عارف غالب آید این کمالات را درست بصاحب آن می سپارد و ظلال را با فضل ملحق میاید و هستی
ذاتی و عدیت اصلی ملحق میشود و از انانیت منخلع میشود و بجای که اگر سالها بگذرد خود را با نانو تواند
تعبیر کرد و این زبان بقاء حقیقی موصوف شود و نفس از آمارگی برده بعد از ان بمقتضائے من
قَتَلْتَهُ فَأَنَادَيْتَهُ مُعَاذَ بَقَائِهِ پیش است کریمه آدم من گان میتا فاحینا ه ایمای باین
معنی دارد و این بقاء و ادیت ثانیه است که عارف از وجود موهوم منخلع گشته به وجود موهوب حقانی
موجود گشته است در خیرست کن یلج ملکوت السموات و الارض من لکم یولد موتین
و قال لکم دیده اید و نوشته و همچنین فیوض و برکات که از مزار فاض الانوار معلوم نموده آید نیک
و مبارک است الله تعالی بطفیل این اکابر از حقیقت کار اطلاع بخشد و از کمال انسانی بهره ورند

و الله اعلم بالصواب

مکتوب صد شصت و دوم (۱۶۲)

شیخ محمد یوسف گردیزی پیرزاده ملتان در مقدمه اشعار بهضم نفس است و نادیدن خود
معاذ افاده و بیان حقیقت ممکن و فناء او در بیان آنکه مدار افاده و استفاده صحبت است

افاده و استفاد و بهجت است خصوص طریقه، ماکه مدار بهجت است تا حصول صحبت
کامل مکمل بر اوضاع شرعی و سنن مرضیه مستقیم باشند و از اهل ولع و صحبت ناچسب معرض بوند
و بواسطه و از کار ماثوره اوقات را معمود دارند شغال بعلوم دینی از عظیم عبادات است السلام

مکتوب (۱۶۳) صد شصت و سیوم

بمیر عثمان کولابی در حقیقه فنا قلب و ترغیب فنا نفس حامداً و مصلياً مکتوب
مرغوب سیده مسترت بخش گردید از جریان ذکر اسم ذات و سرایان آن در همه لطائف بلکه در تمام
بدن و رسیدن نفی و اثبات تا بهر و یکبار و به تعلقی دل از ماسویج بخدی که اگر در دل بگذرند
آنگذر که برگاشته بود و مطالبی بن خوشوقت ساخت اللهم زد این حالت که ماسوا بر دل
خطور کند هر چند اخطار نماید بواسطه نسیان که دل از ماسویج حاصل شده است مستر بنفائے
قلب است و درجه اولی است از درجات ولایت سعی نمایند که بدرجات دیگر ترقی نمایند و یکبار
انسانی بر سبب بر جاده شریعت علیّه و سنت سنیه مستقیم بوند و در مراضی مولای حقیقی حل شانه
بجان کوشند و توشه آخرت را آماده سازند و دستار اید عایاد آرند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب (۱۶۴) صد شصت و چهارم

بشیخ حسین منصور برکی جلندری در شرح احوال اذواق و تبصیر قانع که نوشته بود و جواب تفسار
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب
که متضمن اذواق سنیه و وقایع علیّه بود رسید مسترت بخش گردید حق سبحانه ابواب ترقیات را همواره
مفتوح وارد و بر جاده سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحية استقامت نماید
نوشته بودند گاهی به نسبت های مالا یشار الیه یا بشارة ولا عبادۃ مشرف بیسانند
گاهی بخلعت های نورانی مزین سرافراز بینایند گویا بخواست یا بخواست کسان کسان برند

نایب

بے نسبتی کہ مرتبہ بیچونی تعلق دارد نیز بیچون است از عبارت و اشارت بر ترقی و قیست نه
بیانی و لذت می شناسی بخدا تا پیشی و گاه آن نسبت بیچونی را بصورت مثالی و اینها
تا بفهم و افهام نزدیک و و تعبیر بر آید و آنچه نوشته اند که شخصی درباره شما میفرماید که وجود
در همه ممکنات ساریست آری عارف تام معرفت که از همه اسما و صفات بهره ورست
بمنزله کل است مراد عالم را از آنست که حقیقت محمدی را در سائر حقائق سر بیان است بعضی
عرفا گفته اند که هنگام تجلی ذاتی عارف خود را کل و محیط اشیا در میان بدوین مقام عارف
گفته است که جمع محمدی صلی الله علیه و سلم آجمع است از جمع الہی چه جمع محمدی جامع
مرتبه و جوب امکان است نه جمع الہی باید دانست که این از قبیل اشتباه و انموج شے است
باصطلاح آن چه آنچه در جمع محمدی است علیه و آله الصلوٰۃ والسلام وظل و انموج مرتبه و جوب
است تعالت و تقدس است نه اصل آن مرتبه که بر تر از آن است که در حاطه ممکن آید خوش گفت
بیت تواز خوبی نے گنجی بعالم و مرا بر گز گنجی در آغوش و آنچه نوشته اند از مشاہدہ عباد
میت و باز خلاصی یافتن او بتوجہ شما و نیز منعکس شدن نسبت و خواطر شخصی که وارد شده است
در شما و نیز شفا یافتن مریضی که معامله او بیاسر شید بود بتوجہ شما به نظر پویست و
باعث مزید شکر آن گشت نوشته بودند که هر گاه توفیق اعمال مرضیه بیاورم نورانیت و صفای
و جبر کمال در خود مشاہدہ بینایم و اگر فرو گذاشت ادب از آداب بنوده می آید که ورت آن
نیز بر وجه کمال در خود می فهمم محمد و ادر حدیث آمده است مَنْ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ وَسَرَّقَتْهُ
حَسَنَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و آنچه در باب تضاعف حسنات در مسجد فخر نوشته اند نیک است لیکن
اگر این معامله معاینه مشاہد گردد و خوبتر بود هر چند در استخاره این معنی معلوم کرده ایم اما از راه
استیلا نه رسید بودند که اگر از ولی گناه کبیره صادر شود از ولایت عافیت یانه مخدوم مقرر
مشایخ است که الفانی لا یُرَدُّ کس که بفنائی اتم مشرف شده است امید است که بگناه رو
نشد

نایب
نایب
نایب

الحمد لله رب العالمین ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وآله ما الايمان قال ان تسرك حنتك و ساءت
سيتك فانت مؤمن ۱۲ مشكوة كتاب الايمان

لیکن امید داریم که ولی مرتکب گناه کبیره نشود که اولیا را الله محفوظ اند غالباً آراوه سفر کوستان
نموده اند نیک و مبارک است بعد از شجره متوجه شوند و اگر فقیر توفیق یافت از نوشتن کتابت خود
معاف نخواهد داشت و آنچه در باب ترقی در ملاحه و بهره یافتن از محبت ذاتیه برگذاشته اند
مخدوم بهره محبت ذاتیه بفهمی در آید اما معامله ملاحه بسیار نازک است بر ورتا مثل کرد و خواهد
شد انشاء الله تعالی از تعین مبدا تعین خود استفسار کرده بودند پیشتر مظاهر تعین ولایت شمس
که بر قدم کدام پیغمبر آید نموده است بر قدم هر پیغمبر که هستند جزئی است که مبدا تعین آن پیغمبر
عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِرَبِّهِمْ بِطَبَقِ تَحْقِيقِ
حضرت ایشان قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِسِرِّهِ الْأَقْدَاسِ مَبْدَأِ تَعْيِينِ شَمْسِ السَّلَامِ عَلَى

مِنْ أَتْبَعَهُ الْهَدَى

مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

مجدد در معرفت الله تعالى

بسیات پناه میر محمد اسحاق در انس و محبت هُوَ حَقُّ سُبْحَانَهُ ابواب فیوض البهاره مفتوح وارد
کتابت که از راه کمال شوق ارسال داشته بودند و دقیق و خوشوقت ساخت این شوق را سرایه
سعادت دانند و این محبت را در کجای معرفت فهمند محبت است که سبب ظهور و اظهار گشته است
و گنج مکنون را در عرصه پرور آورده و پرورگیان غیب الغیب را مشاطگی نموده بنصقه شهود و شهادت
آورده و پرورده را از روی نشان بکشوده و طریقه عشق و تولد محبت مسلوک گشته حُب ازلی است
که درین مظاهر تجلی فرموده است و راه ترقی را و اساخته مصرع یک نشاء و دو جان ظهور کرده
انوار و انس و محبت آنچه توان بیان نمود که معامله را از اوج بحضیض آورده و باز از حضیض باوج بر رفته
که دیده اند روشن است حق تعالی از فیوض آن حضرت بهره کامله عطا فرماید و السَّلَامُ

مکتوب صد شصت و ششم (۱۶۶)

بسمه نور بهر در جواب استفسار بآیة او اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

کتابی که سیادت و نقابت پناه میرسد نور پیر فرستاده بودند رسید مستر بخش گردید آنچه از
 اشغال باطنه و ورزش رابطه که بعد از نماز صبح و وقت خواب استعمال نمایند نیک است امید
 که نتیجه بخش گردد و آنچه نوشته اید که بطائف اربعه غیر خفی حسب الامر توجه دارد محمد و آستانه
 شده است فقیر برگزین این امر نکرده باشد و خفی را از سایر لطائف بے وجه جدا نکرده من اجاب
 پنج لطیفه توجه میکرده باشند تا از پنج گانه ارکان ولایت و از کمال هر کدام بهره مند شوند و در
 ذکر و عبادت مقید جمعیت و حلاوت نشوند ذکر باید گفت بحلاوت و بے حلاوت عبادت هر
 اشق بود ثواب آن امید است که بیشتر شود و آردیکه بعد از هر نماز و وقت خواب میخواند اکثر شیخ
 الفاظ نبوی است صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم ہر چند بعضی ادعیه تفاوت و تعیین
 عدد و تعیین وقت حاصل و ثابت بود میخواند باشند آری سہ دعا ماثور نیست یکے الہی بجز
 الحسن الخ دوم بشیخ عبدالقادر الخ سیوم نَادِ عَلَیَّ الخ دُودعا و اول گنجایش دارد که بخواند
 منع نمیکند دعا سیوم از شمار اہل سنت نیست موقوف باشد اگر از ثقات اہل سنت در استعمال این
 دعا نقل معتد دیدہ باشند بخواند بعد از هر نماز فرض آری کسی میخواند باشند در حدیث آمده است
 و فضیلت این عمل کَمِیْنَعُہُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ اِلَّا الْمَوْتُ و نیز آمده است کَانَ اللہُ یَتَوَلَّی

قبض روحہ

مکتوب صد شصت و ہفتم

و السلام

بمان بگشتی در تبصیر واقعہ و شرح حال او بِسْمِ اللہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَامِلٌ وَمُصَلِّیاً
 مکتوب مرغوب رسید مستر بخش گردید بزرگ و فکر محمور باشند و نوشته آخرت را آموہ سازند
 در صامندی مولا کے حقیقی جل شانہ بجان کوشند و آنچه دو بار دیدہ اید کہ ہفت طبقہ زمین
 شق شدہ است و نظر پشت مای رسید نیک و شعر است از استعداد و نزول تام کہ بیشتر
 است بر عروج کامل و جمیع صفات را کہ کم میابید مقدمہ فنا کے اتم است چه ممکنات چونکہ ظاہر
 اسما و صفات انداز ذات بہرہ ندارند و کم شدن صفات کم شدن ذات سالک است چه ذات

درائے صفات چیز دیگر نیست عزیزے گفته است مصراع گم شدن در گم شدن دین
من است نوشته بودند که در نماز و در تلاوت خود را بیکار میایم ظاهر آیان معنی باشد که خود را
در میان بنیم این دید خوب و صیل است و نتیجه گم یافتن صفات است چه هرگاه که صفات همه چیز
و گم شدن اینکس موصوف بود بیکار و معطل گشت و در تلاوت و جز آن در میان نماند و السلام

مکتوب صد شصت و نهم (۱۶۸)

بمقام و معارف آگاه شیخ عبدالاصبر در زاده حضرت ایشان سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى در آنکه فیض
از مبدأ فیاض الهی است اگر کمی نقصان است از این جانب است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی
عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مکتوب مرغوب رسیده مسرت بخش گردید بعافیت و محبت باشند و بر
طریقه مرضیه مستقیم بودند و آریته بود و افتاده را بدعا یاد آرند و آریته را نیز از خود غافل نمانند و فراغ
نقصد مصراع فراغت از تو میسر نمیشود ما را از مبدأ فیض تعطیل نیست همواره در کار است
بحسب تعادلات و قابلیات اگر فیض و تعطیل است منشأ آن قابل است فیض حیرت معشوق
در فرایه متقابل او با نازده صفات و نورانیت آئینه شروق و مغرب نمایان است آئینه که
زنگار و پذیرای صوت نیست کمی نقصان از جانب آئینه است نه از جانب صورت آینه است
بسیر مرکزی خود نموده بودند مطالعه آن خوشوقت ساخت حق بجهان از کمالات و خصائص
آن بهره تام عطا فرماید اِنَّهُ قَرِیْبٌ یُّجِیْبُ وَ السَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

مکتوب صد شصت و نهم (۱۶۹)

بمحمد یحیی پسر قاضی چوکی کابلی شرح احوال او ابواب فیوض همواره مفتوح باد و کتابت که از
محبت فرستاده بودند رسیده مسرت بخش گردید از ملکه شدن ذکر قلبی نوشته بودند که اگر تکلف
خواهد که خود را نگاہ دارد نتواند شکر این نعمت بجا آرد این حالت را دوام آگاهی یادداشت نیز

بود

دیده

گویند تا زمانی که حضور ذکر تکلف است یاد کرد دست چون دوام پذیرد و از تکلف و ابرام
یادداشت شود سمیت دارم همه جا با همه کس در همه حال در دل تو آرزو و در دیده خیال +
سعی فرمایند که خطر ماسوا از دل برود که اگر سالها قصد کند و تکلف نماید خطر غیر نگذرند و بواسطه
نسیان که دل از ماسوا حاصل شده است این حالت معتبر بفتائے قلب است قدم اول است
در اطوار و ولایت مصرع این کار دولت است کنون تا کرار شد و وقایع که دیده اند روشن
و عالی است از مناسبت تا تمهید خبر رسید بدین حق سبحانه ترقیات ارزانی فرماید و السلام اوکلا و آخرها

مکتوب صد هفتم

بود

و صحبه

گردد

شود

بودند

بمیرزا محمد امین بخاری در جواب سوالی که نموده بودند که انبیا علیهم الصلوٰات و البرکات
در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَاهُ چه معنی است لیسیم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
خصوصا علی سید الوری صاحب قاب قوسین او ادنی و علی الیه و احوال الیه البررة
التقی بور و صحیفه گرامی مشرف گردید سلامت بعافیت باشد و بر جاده شریعت و سنت مستقیم
بوند و از صورت بحقیقت آیند و از ظل باصل گرایند نوشته بودند که اخلاص و محبت روز بروز در
تزیاید است حمد لله سبحانه علی ذلك امید است که آتش محبت مشتعل شود و شعله شوق
سرفراز گردد تا از ماسو بتمام بر ماند و بقصد اقصی رساند نوشته بودند که انبیا علیهم الصلوٰات
و البرکات در مقام رضا بوده اند پس آیه کریمه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَاهُ چه
معنی است محمد و ارضا بر دو گونه است رضائیت پیش از وجود عطیه انبیا را علیهم الصلوٰات
و البرکات امر و این رضا حاصل است عطیه و عدم عطیه نعمت و نعمت درین رضا مستوی
است هر چه از ان طرف میرسد و قضاء از لی بران رفته است بان صنی اند و رضائیت بعد
وجود عطیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در روز قیامت چون عطیات و انعامات

بیشمار شود از قبول شفاعت مغفرت امت و اجلاس بر عرش و جز آن پیغمبر فرماید علیه
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ پس است من رضی شرم از امام محمد باقر منقول است که گفت اهل عراق
 شما میگویند که ازجی ایت در قرآن مجید لَا تَقْطَعُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ سِتًّا و ما اهل بیت بر آنیم
 که امید در آیه و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى پیشتر است چه حضرت رسالت صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم راضی نشود که یک از امت او در و فرخ باشد گویم که میتوان که ازجی
 آیه نسبت به عامه خلق آیه اولی بود و ازجی نسبت باین امت آیه ثانیه بود و این تباین دو
 رضا در رنگ تباین علمین است باعتبار تباین حال معلومین چه حق سبحانه جمیع اشیاء را بعلم
 ازلی میداند مع ذلک میفرماید وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ فَلْيَعْلَمَنَّ
 اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و امثال ذلک علم ازلی علم است باشیاء
 پیش از وجود اشیاء و علم ثانی علم است بعد وجود اشیاء و این هر دو علم مباین اند با آنکه گویم که معنی
 فتراضی زیادتی رضات اصل رضا پیشتر بود و الحال زیادتی رضا حاصل شود اگر گویند که آنسرور
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بدوام رضا موصوفست پس قول امام که رضی نشود که یک از
 امت او بدو فرخ رود چه معنی بود و رضا و عدم رضا در یک محل چگونه جمع شود گویم معنی رضی نشود
 این است که منفرد و خوشوقت نشود و عدم انفرح که حزن باشد منافی رضا بقضایت
 تا در یک وقت جمع نشوند چه در مصائب سخت مؤمن منفرد نیست بلکه مغنوم و محزون است
 مع ذلک رضا بقضا دارو العین نذ مع و القلب یحزن و انا یفراقک یا ابراهیم
 لمحرزون قول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در سوره طه رضا بهمین
 معنی است کَعَلَّكَ تَرْضَى یعنی شاید که تو خوشنود شوی و در سوره الضحی هم اگر رضا بمعنی
 فرح و خوشنودی گرفته شود اصل سوال مندرج میگردد و السَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا

۱۵ بدانکه این کریمه واقع است در سوره حدید و پاره قال فما خطبکم ۱۲ واقع است در آغاز سوره عبکوت از پاره امن

خلق (۲۰) ۱۲ متفق علیه و هذا قطعاً من حدیث طویل مشکوٰۃ کتاب الجنائز باب البکا

مکتوب (۱۱) صد هفتاد و یکم

از برای

بجای آنکه بعد از منتهی در نصیحت و تعبیر واقعه بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند و کتابت از آن برادر رسید خوشوقت ساخت حمد الله بسبحانه که بجایست اند
از یار و دوستان فلان غنای اوقات را بگذرد و فکر معمود دارند و مولا سحقی را جل شانہ رضی سازند
و توشه آخرت را آماده کنند واقعه که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم دیده اند و از
شتر شیطان این مانده اند نیک روشن است و دو شیطان گویا شیطان آفاقی و شیطان
انفسی است شیطان که زهر خورده است و مرده است باز دار و خورده است و خون از دهنش بی
و گویا او برآمده زنده گشته است شیطان آفاقی است که زهر عصیان بوی ابدی گرفتار شده
است و بچوچه چند روزه دنیاوی زنده شده و میتوان که این مردن او نسبت بشما باشد که از
اغوائی او ایمن باشند و فی الحقیقت تا بقای دنیا زنده است و شیطان دویم که مال کار او
مردن است شیطان انفسی است که نفس آماره است و نابود شدن مردن او بعد التبیان و التی بشار
است باستعد و فناء او که مؤثرا قیل ان تموتوا اشارت باین فناء است و ولایت
خاصه منوط باین فناء است شیطان آفاقی دشمن بیرونی است و شیطان انفسی دشمن درونی
است دشمن بیرونی بید و دشمن درونی کار نمیتواند کرد و چون دشمن درونی از اوصاف دینمیرد
و بتزکیه سدا میدست که از دشمن بیرونی نجات حاصل آید والسلام

مکتوب (۱۲) صد هفتاد و دوم

صلوات الله تعالی و آله و سلم

بسم ثمت اشهد بنگالی شرح احوال و تعبیر واقعه و بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات میرساند کتابت که متضمن احوال علیه و وقایع سنیه بود رسید خوشوقت ساخت
یک واقعه عنایات از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی دیده اید و در واقعه دیگر از آن سرور علیه و علی

اَلِیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَنایاتِ مُعَایَنَه نموده اید و در واقعهُ سیدم باران مروارید و مرجان بر سر شما
 میبارد بعد از آن معلوم کرده اید که این باران از شماست این هر سه واقعه نیک روشن است و آنچه
 دیده اید که آن سرور صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم بشما انگشتری عطا فرموده اند نگین ندارد
 مگر آنکه انگشتری کنایت از کمالات ولایت محمدی باشد و نگین عبارت از ولایت احمدی بود
 باز در همان واقعه دیده اید که از شما ستون نور ظاهر شد بعد از این ستون دُوباره شده هر کدام متمثل
 بصورت آدمی گشت بعد دیده اید که از نور آنها عالمی منور میگردد و بعد از آن حضرت صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی
 عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نداد رسید که انوار هر دو از دست این ستون نورانی حقیقت شماست این
 هر دو پاره که متمثل بصورت آدمی شدند گویا لطائف عالم خلق و لطائف امر شماست و چون
 هر کدام ازین لطائف بکمال خود رسیده اند و نورانی گشته عالم از آنها منور گشته است و این بشارت
 است شگرف و آنچه از حقوق بحقیقه الحقائق و بهره یافتن از مرکز و دید اتحاد بیدارسل علیهِ وعلیه
 الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ننگاشته بودند بوضوح پیوست و بسبب خوشحالی گردید اَللّٰهُمَّ
 زِدْ وَسَلَامٌ عَلَیْكُمْ وَعَلٰی مَنْ لَدَیْكُمْ

مکتوب (۱۴۳) صد هفتاد و نهم

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم در کمالات محبت و تشویق بآن حق سبحانه و تعالی ابواب فیوض الهی
 مفتوح و اراذل صیغه گرامی رسیده خوشوقت ساخت و دلوله شوق و طمأننه محبت و بقراری و بی
 آرامی که از حد افزون است اظهار نموده بودند بوضوح پیوست آری مصرع و عشق چنین
 بود بحمیمه یا شد این قسم شوق و محبت آرزوئے طلب است و متمنائے سالکان که پرده از رو
 کار میکشاید و معامله بسنین را بساعات می آرد و مجوسان عقیله عقل قدر این محبت را ندانند
 و این جنون را عیب و عقلت می انگارند اگر مقدار سر موی ازین معیار ایشان پرده بکشاید دیوانه
 این جنون گردند و بعد از آن بند عقل کیس شوند بیعت عقل گردانند که دل در بند زلفش چون پیوست

سازگار من ابراهیم الهی

۱۶۰

عاقبان یوانه گردان ز پی زنجیر با + این جنون سرایه سعادت است و منیر قرب معرفت است
در حدیث است که یَوْمَ مَنْ أَحَدٌ كَرِهَ حَتَّى يُقَالَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ نوشته بودند که ماه مبارک
رمضان در سرزندگی رانند بهتر است هفت هفت استخاره هر شنبه برابر میکنند امید است که مبارک
باشد اینقدر است که هر چه بکنند رعایت حکمت را از دست ندهند نوع نشود که سبب ایقاظ
فتنه گردد اذْخِرْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ فَقُولَا لَهُ
قَوْلًا تَبِينَا لَعَلَّهُ يَنْتَكِرُ أَوْ يَخْشَعُ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

مکتوب صد هفتاد و چهارم

بمیر شرف الدین حسین اندجانی ثم لا هوی و فضیلت فقر و استغنا با ذکر حدیث جلیل القدر
اللّٰهُ تَعَالٰی ابواب فیوض و مفتوح دار و مکاتیب شریفه پی در پی در رسید خوشوقت ساخت
نعمت خوشگوار که نصیب روزگار شماست فقر و استغناست فقر را چه نویسد که در شان آن آمده
الْفَقْرُ فَخْرٌ وَ اسْتِغْنَا بَخْلٌ است با خلاق اللّٰهُ تَعَالٰی در حدیث است اَتَانِي جِبْرِئِلُ
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحْبُبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ
مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُجْزِيٌّ بِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِالْإِيلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ
مِنَ النَّاسِ أَزْكَرُ مِنْ مَجْلِسِ مِيشِ اَزِین نوشته بودند گرم تر باشد و از عجب دور تر بود و در پاس
نسبت باطن و از دیار کیفیت آن کوشند و باحوال یاران نیک پردازند و توهمات فرامیند
تا آثار ترقیات ظاهر شود و این دور از کار را بدعا یاد آرند وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَ آخِرًا

مکتوب صد هفتاد و پنجم

بسراندار خان نصیحت و تعبیر قانع او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
وَالَّذِیْ فِی الْحَمْدِ الْحَصَنِ الْجَزِیْ اَکْثَرُ وَ اذْکَرُ اللّٰهُ حَتَّى یَقُولُوا لِمَجْنُونٍ دَوَاهِ اِحْمَد وَ غَیْرَهُ ۵۲ دَاقِعُ
در آخر سوره نحل و باره رها (۱۳) ۵۲ دَاقِعُ است در سوره نظم از باره (۱۶) ۱۲

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ صَحِيفَهُ گرامی رسیده
 بهجت افزا اگر دید سلامت و بعافیت باشد و بر عبادۀ شریعت و سنت مستقیم بوزن ایام مغفرت
 بامید کشید و شوق ملاقات چگونه نوشته آید چه توان کرد هر چیز را وقت معین است لکن
 آجیل کتاب هر طور که حق سبحانه تعالی دارد رضی باید بود و هر چه بود مراد محبوب از وصل
 نیز ارباب بهتر بهر حال بطاعات و عبادات سرگرم بوند و بزرگ و فکر پر داند و در آموگنی آخرت
 کوشند و استرضائے مولای حقیقی جل شانہ خواهند و اجبہ دور افتاده را بدعائے خیر یا و آرند
 چیز نائے که در مراقبه دیده آید به نیک است و بشارتست فتح مکہ که کرده آید مکہ معظمه گویا اشاره
 بقلب انسانی بعلاقه آنکه مکہ مرکز و خلص زمین است و قلب نیز خلص انسانست آنچه در کلیت
 انسان ثابت است در قلب تنها نیز ثابت است لهذا اصلاح جسم منوط بصلاح قلب است
 و فساد آن بفساد آن و فتح مکہ اشارتست تجلیص قلب از چنگل دشمن و بشارتست بحصول
 کمال مراد از چهره قلب اولاد سلطنت نفس است و اغوائے او چون بعنایت حق جل و علا قلب
 از تسلط نفس برآید و از اغوائے او وارد راه کمال پوید و بقرب معرفت که کمال انسانی است
 رسد و آنچه پیر و مرشد شما میگوید که مالے که تو داری بجز مرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و
 آله و سلم فروائے قیامت گواهی خواهم و ادبشارتست بحصول حال بر وجه کمال که قابل شهادت
 آن روز بود و آنچه از جانب دست راست شما سلام مضبوط و بلند دادند و شما جواب سلام دادید
 نیز بشارتست بسلامتی از آفات داین است و آنچه میگویند که آسمان را برائے شما شگافند
 بشارتست بعروج روحی و ترقیات اعمال بر بالای آسمان بیت اے عاشقان
 عاشقان منبگام آن شد در جهان مرغ دلم طیران کند بالے بفتح آسمان و السلام علیکم و علی
 آئین المهدی

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

مکتوب صد هفتاد و ششم (۱۷۶)

سایرین

اتبع المهدی

بمیر الشیخ و پشاور در صحبت و محافظت طریقه شیخ طریقت و خدمت اهل حقوق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ تَعَالَى أَبْوَابَ فِرَاضِ بَهْمَارِهِ مُفْتُوحٍ وَأَوْضَاعَ بَهْمِ حَالٍ مُسْتَوِجِبٍ
 حَمْدُ ذِي الْجَلَالِ سِتُّ الْمُسَوَّلُ مِنَ اللَّهِ سُجْدَانَهُ كَعَا فَيْتُكُمْ وَأَسْتَغْفِرُكُمْ عَلَى جَادَةِ
 الشَّرِيعَةِ الْعَلِيَّةِ وَالسُّنَّةِ السَّيْنِيَّةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 وَالنَّجِيَّةُ فَإِنَّهَا مَلَكَ الْأَمْرِ وَمَدَارُ النِّجَاحِ وَدُونَهُ خَرُطُ الْفِتَنِ طَرِيقُهُ مَرْضِيَّةُ
 خَوَاجَةِ مَرْحُومِ رَانِيكَ عَايَتِ كُنْدِ مُتَابَعَتِ اِيْشَانِ رَا از دست ندهند و یا رَا ن را طریقی
 مُعَاثِرَتِ نیک فرمایند و در خدمت و رضامندی فرزندان ایشان بجان کوشند و آنچه
 دور افتاده را بدعا و خیر یا آورند و کمربندت را در خدمت و عبادت مولای حقیقی جَلَّتْ
 عَظَمَتُهُ بِحُجَّتِ بَرَبِنْدِ دُرِّ اَیْنِ مَهَلَّتِ قَلْبُهُ رِضَا مَنْدِی اَوْرَا عِزَّتُ شَانِ حَاصِلِ نَمَائِنْدِ مَرْتَبِ
 صَوْبِ سِرْحِنِ اَزْ شَرَفِ رَفْتِ اِهْتِ لَیْکِنِ مَرْتَبِ حَقِیْقِی عَزَّ وَجَلَّ قَائِمٌ وَدَائِمٌ سِتِّ فَإِنَّ اللَّهَ
 حَتَّى لَا یَمُوتَ عِلْقَهُ ذِکْرُ اَکْرَمِ دَارِنْدِ وَبَخْلُوتِ وَتَنْهَائِی رَا غِیْبِ اِشْنَدِ و در شبان روزی
 یکدو وقت برائے غُزَلْتِ مُعْدَبِ اِیْدِ سَاخْتِ وَذِکْرِ وَفِکْرِ وَتَذْکُرِ زَلَّاتِ وَتَقْصِیْرَاتِ وَتَوْبِهِ وَ
 اسْتَغْفَارِ وَنَفْیِ وَجُودِ سَائِرِ کِمَالَاتِ وَنَفْیِ مَرَادَاتِ اَزْ خُودِ دِرَّانِ وَفَتْ اَزْ مَحْتَمَلَاتِ
 بَابِ شَهْرِ دُوبَاتِی اَوْقَاتِ دِرَّافَادِهِ وَاسْتَغْفَادِهِ صَرَفِ بَابِ اِیْدِ کَرْدِ وَ السَّلَامُ

و یا رَا ن

دست

مکتوب صد هفتاد و هفتم

خَوَاجَةِ عَبْدِ السَّلَامِ کَا بِلِی دَر تَعْلِیْمِ طَرِیقَةِ اِنِیقَةِ وَحَلِّ اِیْرَادِ کِهْ بَر کَرِیْمِهِ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
 إِلَّا لَیَعْبُدُونِ نَمُودِهِ وَتَغْیِیرِ وَاقِعِهِ اللَّهُ تَعَالَى اَبَسَبِ مَرْضِیَّاتِ خُوشِ مَکْرَمِ دَارِ دُرِّ کَرْتَبِ
 خَوَاجَةِ عَبْدِ الْاَخْرَازِیْنِ فُقَیْرِ التَّمَاسِ طَرِیقَةِ تَوْبِهِ وَتَوَجُّهِ بَدَلِ نَمُودِهِ بُوْدِنْدِ مَحْدُومِ اَزْ زَلَّاتِ وَتَقْصِیْرَاتِ
 اَکْذِ شَنَةِ نَادِمِ شُودِ وَتَوْبِهِ بَصُوحِ نَمَائِنْدِ وَتَسْلَمِ بَارِ کَلِمَةِ اسْتَغْفَارِ بَرِ بَرِ اَنِ اَرَنْدِ بَعْدِ اَزْ اَنْ لِقَلْبِ صَنْوَبِ
 کِهْ اَشْیَانِهِ حَقِیْقَتِ جَا مِعِ قَلْبِیْتِ اِهْتِ وَدِیْهِ اِهْلُو کِهْ چِپْ اَقِیْعِ سِتِّ مُتَوَجِّهِ گِرُودِ لَفْظِ مُبَارَکِ

نای

شود

این کریمه واقع است در سورة الذاریات از پاره قال فما ظلمکم

ولی

الله را در آن بگذرانند و بزبان دل آنرا بگویند و بران مداومت نمایند چنانکه این ذکر طریقه
دل شود و حضور مع الله صفت لازمه او گردد نوشته بودند که حق سبحانه میفرماید که وَاَخْلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْانْسَ اَلَا لِيَعْبُدُونِ پس باید که همه را نسبت به عبادت و معرفت را شاید رسانند
طفل میزدن را و وجه چه باشد محمد و قاضی همینا وی این کرمه را از ظاهر و حقیقت مصروف
درشته است و بر تمثیل و مبالغه حمل کرده میگوید اَلَا خَلَقْتُمْ عَلٰی صُوْرَةٍ مُّتَّوِّجَّةٍ اِلَى الْعِبَادَةِ
مُغْلِبَةٍ لِّهَا جَعَلَ خَلْقَهُمْ مَعْنِيًا بِهَا مُبَالَغَةً فِيْ ذٰلِكَ وَلَوْ جُعِلَ عَلٰی ظَاهِرِهِمْ اَنْ الدَّلِيْلَ
يَمْنَعُهُ لَآنَ اَفْعَالِ اللّٰهِ تَعَالٰی غَيْرُ مُعَلَّلَةٍ بِالْاَعْرَاضِ يُنَافِيْ ظَاهِرُهُ قَوْلُهُ تَعَالٰی
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ وَنِيْرٌ يَّمْتَدُّ اَنْدَكُ مَعْنٰی لِيَعْبُدُوْنَ لِيَكُوْنُوْا
عِبَادًا اِلٰی بَاشَرٍ فَرَاغَ لَشَبَهَةِ وَاَيْضًا بَعْضُ مَفْسِّرَانِ كَفَتَ اَنْدَكُ مَرَادُ جَنِّ وَالنَّسِ مُؤْمِنَانِ هَرُوْ
فَرَقَ اَنْدَكُ مَوْجِبِ النَّسِ بِدَلِيْلِ قَوْلِهِ تَعَالٰی وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيْرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ
فَلَا اِشْكَالَ اَيْضًا وَنِيْرٌ يَّمْتَدُّ اَنْدَكُ دَرِيشَاهُ اُخْرٰوِي اَطْفَالُ اِيْمِ مَعْرِفَتِ حَاصِلِ شُودِ وَاَنْهَارَا
عَقْلٍ وَشُعُوْرٍ بِيْنِهِنَّ جَانِبُهُ مُشْرِكَانِ دَرَانِ رُفُوْرٍ شُودَنْدِ وَبُكُوِيْنِ وَاَللّٰهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ
وَدُوْا وَاقِعُهُ كِهْ دِيْدَهُ اَنْدَكُ هَرُوْنِيْكَ مُبَارَكُ سِتِ ظَاهِرُ اَزْشَمَا تَقْوِيْتِ دِيْنِ مُتِيْنِ وَاَحْيَا رُسُلْتِيْ
وَاِمَاتِيْ بِدَعْتِيْ بُوْقُوْعِ اَيْدِيْمُ تَعْبِيْرِ وَفَتْحِ قَبْرِ مُبَارَكِ شُودِ اَزْجِيْزِ مَا كُنَّا اَفْتَادَهُ اِسْتِمْ
سِيْبِ بَرُوْرِيْنِ دَرُوِيْشِيْ شُودِ اَزْاَلَا اَنْدَلِيْشِيْ شِيْعِ بَدْعَتِ سُوْسِيْ دِيْنِ مُتِيْنِ وَاَلْسَّلَامُ اَوَّلًا وَاٰخِرًا

این

اخیراً

مکتوب صد هفتاد و هشتم

بملا پائیده محمد کابلی در عزائے خواجہ مرحوم و ترغیب بر خدمت اہل حقوق بسم الله

۱۱ ای مستعد تحقیق دیکب فہم عقولاً وجعل ہم حواس الالہ واجساماً منقادۃ وغیرہا من اسباب العبادۃ ۱۲
۱۳ یشیر الی اندوان دیکب فہم الشهوة والغضب الا ان العقل حاکم علیہا ۱۴ ۱۵ این کرمہ واقع است در سورۃ
اعران و پارہ ۱۲ قال للماء ۱۳ و قیل معناه الا لتاخرہم بالعبادۃ ۱۴ واقع است در سورۃ النعام
از پارہ و اذا اسمعوا ۱۵

کتابت
مکتوبات معصومیهکتابت
مکتوبات معصومیهکتابت
مکتوبات معصومیه

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَامِدًا وَمُصَلِّيًا وَكَتُوبٌ شَرِيفٌ بِتَقَاتٍ يَكِيدُ بِكَرْسِيهِ مَسْرَتُ نَحْسٍ
 كَرِيدَةٍ أَرْشُوقٍ طَاقَاتٍ وَمَوَانِعٍ وَقُوعٍ أُنْ كَرْنُكَاشْتَهُ بُوْنْدُ بُوْنُوحٍ بِبُيُوتٍ دُوسْتَانِزَا
 نِيزِ مُشْتَقٍ دَانْدِ طَاقَاتٍ بِرُوقِ مَوْقُوتٍ سَتِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ آخِجٌ أَزْ فَرَاقٍ خَوَاجِرِ حُجُومِ
 قُدْسِ يَسْرُهُ مَرْقُومٌ نَمُودَه بُوْنْدُ هِمِه بِرِجَاسَتِ مَاتِمِ دِیْكَرَانِ دِرِ یَكِ جَزُوزِ مِینِ سَتِ وَمَاتِمِ اِلَاشِ
 دُرِزِ مِینِ وَآسْمَانِ سَتِ وَدُرِظَاهِرِ وَبَاطِنِ سِرَایَتِ كُودَه كَزْ فِیَوْضِ بَرَكَاتِ شَانِ مَحْرُومِ شَمْتِ
 اَزْ اِسْتِمَاعِ اِیْنِ خَبَرِ حَشْتِ اِشْرَیْهِ كُویدِ كِه چِه نَوْعِ اَلْمِ وَمَاتِمِ رُوقِ دَادِ لِكِنِ چُونِ تَقْدِیرِ رَاوَدَه
 مَحْبُوبِ حَقِیقِی وَفَاعِلِ مَخْتَارِ سَتِ غَیْرِ اَزْ صَبْرِ وَرِضَا وَتَسْلِیمِ چَارَه دِیْكَرِ نِیْسَتِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
 اِلَيْهِ رَاجِعُونَ بَیْتِیْ چَنْدِ كِه دَرِ شَكَايَتِ فَلَكَ رُوزِ كَارِ نُوْشْتَه بُوْنْدُ وَاِیْنِ مِصْرَعِ اَزْ اَنْ اِسْتِ
 مِصْرَعِ فَلَكَ بَا مِینِ خَشْتَه بَیْدَا كُودَه بِبِیَارِ غَیْرِ مَنَاسِبِ فَلَكَ بِیَارَه دُرِ رُوزِ كَارِ بَیْدَا رِ
 چِه بُوْدِ كِه حَوَادِثِ بَا اَنْ مَسْبُوبِ بُوْنْدُ هِرْ چِه هِستِ بَارَاوَدَه وَتَقْدِیرِ رِ حَقِ سَتِ جَلِّ وَعَلَا وَزَمَانِ وَ
 آسْمَانِ رَا دُفْعِلِ اَوْ سَبْحَانَه بِیَكُودَه دُخَانِ نِیْسَتِ هِرْ چِه مِیكِنْدِ هِمِه دَادِ وَعَدَلِ سَتِ بَیْدَا دِیْ آخِجَا
 كُنْجَا مِیْشِ نَدَارَاتِ اَللّٰهُ لَا یُظْلِمُ مُشْقَالِ ذَرَّةٍ قَلَمِ وَبَیْدَا دِیْ دَرِ اَخْفَرِ اِثْبَاتِ كُودِ اَزْ اَقْبَحِ
 قَبْلَ سَتِ اَسْتَغْفِرُ اَللّٰهُ مِنْ جَمِیْعِ مَآ كِرَه اَللّٰهُ قَوْلًا وَفِعْلًا وَخَاطِرًا دَرِ خَدَمَتِ وَ
 رِعَايَتِ جَمَاعَه وَفَرْزَنْدَانِ خَوَاجِه مَرْحُومِ وَخَدَمَتِ خَانِقَاهِ بِتَقْصِیرِ رَا صَنِ نَبَاشْتِ وَبِحَاجِ كُوشْتِ وَ
 اَمْكَافَاتِ اِحْسَانِهَا خَوَاجِه مَرْحُومِ بِخَدَمَتِ وَبِلُجُوبِ فَرْزَنْدَانِ اِیْشَانِ نَمَیْنْدُ قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ
 اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى بِرِخَوَانْدِ وَاجِبَه دُورِ اَفْتَادَه بِدَعَا خَیْرِ یَا دَارَنْدِ وَالسَّلَامُ وَالْاَكْرَامُ

مکتوب صد هفتاد و نهم (۱۷۹)

کتابت
مکتوبات معصومیه

بِشَیْخِ میر محمد موسی در شرح احوال و حقیقه فناء نفس و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلَیْ
 عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ اَللّٰهُ تَعَالٰی اَبُوَابِ فِیَوْضِ وَفَضْلِ رَا هِمَا رَهْ مَفْتُوحِ دَارِ اَدْنُوْشْتَه بُوْنْدُ
 كِه فَنَاءِ قَلْبِ شَهْ هِستِ وَفَنَاءِ نَفْسِ مِیْشُودِ اَمَا مِیْخَوَایْمِ كِه فَنَا بِاَكْمَلِ شُودِ وَصِفَاتِ اَزْ خُودِ جُودَا

شدہ اصل ملحق گرد و مخدوم آنچه حاصل شد است نعمت است شکر آن بجا آید و منتظر ترقی باشد
و بکلمہ کافعی وجود و صفات از خود نمایند تا این سستی تمام از میان خست بر بند و بعد صحت
ملحق گرد و صفات نیز جدا شدہ اصل ملحق گرد و این زمان فنائے نفس روئے نماید و از آمارگی
و انانیت بر آید بعد از بقائے اتم نفس باطمینان سد و آنچه نوشته اید کہ فنائے نفس میشود
الحمد و ما این مقدمہ فنائے نفس است نہ فنائے نفس فنائے نفس آن وقت است کہ مذکور
شد و آنچه از احوال بیان نوشته بودند کہ بعضی در ذکر لطائف اند و بعضی بفنائے قلب رسید
اند خوشوقت ساخت بکار خود مگر کم باشد و بخلوت راغب بودند و کسب مراضی مولا حقیقی
جل شانہ کوشش نمایند و نوشته گوشت قیامت مهیار سازند و دوستاں را بدعا یاد آرد برادر
دینی حافظ محمد طاهر و رجب علی سلام خوانند والسلام والا کرام

صفات کامل

آید

اول و آخر

مکتوب صد و شتاد

بمیر عزیز و تحریض بر طلب آرامی پسّم الله الرحمن الرحيم حامداً و مُصلّياً اللہ تعالیٰ
البواب فیوض البهارہ مفتوح دار صحیفہ آرامی رسید مسرت بخش گردیدہ سلامت و جمعیت
باشند و در وصول مطلب اعلیٰ بجان کوشند و از پایے طلب فرو نہ نشینند افسردگی و پشیمانی
نصیب اعدا باد عزیز کے گفته است کہ تصوف منطرب است چون سکون آمد تصوف مانند محب را
بمحبوب آرام نیست و با سویی او انس و الفت نمیکرد و جمعیت نزار و جمعیت او در فقر و عشق
ست و آرام در بے آرامی مصراع جمعیت من آنکہ پریشان تو باشم بہ آرد و ام شمعان شغل
باطن و استقامت بر جادہ شریعت مرقوم نموده بودند باعث خوشحالی گردید زاد کرم اللہ
سُبْحَانَهُ تَوْفِيقًا وَ مَحَبَّةً وَ شَوْقًا وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلَی سَائِرِ مَنْ اتَّبَعَ الْهَدَى

مکتوب صد و شتاد و یکم

بنحاج محمد صدیق لقب بنحاج ماه پسر خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شرح احوال او و فرق در
 فتائے جذبه که مقام حیرت و فنا حقیقی بعد الحک و از سال التجیبات میرساند احوال
 بهم حال مستوجب حرمت المسؤل من الله سبحانه و سلامتکم و استقامتکم علی
 جادة الشریعة العلیة و السنة السنیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام
 و التحیة و ترقی در حاجاتکم المعنویة صحیفه گرامی رسید مسترت بخش گردیده چون متصفین
 از واق و احوال فیجیه بود مطالبه آن مسترت بر مسترت افزود حق سبحانه بمواره در ترقی دار
 و این هستی موهومه که حجاب پرده است بر روی حقیقی تمام از میان بردارد و مطلوب حقیقی
 بے مزاحمت اغیار بر منصفه ظهور آید و حضور خود بخود روئے نماید نصیب سالک ازین مقام سهل و آس
 در محال است و تلاشی و انعام تا وجود او در میان است از مطلوب نشانی نیست و چون مطلوب
 جلوه فرماید طالب بیچاره رو بصر عدم آرد و نام و نشان از روی نماید جمیع صفات خواجگی با
 بندگی چه صورت دارد نوشته بودند که الحال حال نیست که در خود هیچ چیز را ملاحظه نمیکند که هست نیست
 محمد و امثال بلند است لیکن سعی نمایند که از هستی اثری نماند و نیستی و عدم صرف مطلق ملحق شوند
 تا فنا حقیقی روئے نماید و عین و اثر از سالک نماند این زمان همه اوصاف و تشبیهات را از
 خود نفی مینماید و سلب میکند و آنچه بر نگاشته اند حالت گم شدن حیرت و عدمیت است و فنا
 درجهت جذبه گم شده چه داند که صاحب اوصاف است یا نه و در خود هیچ اثری را ملاحظه نمیکند
 که هست یا نیست نفی و اثبات وقتی کند که از خود و اوصاف خود خبر داشته باشد پس
 حسن تو چنان کرد مرا زیر و زبر بر که زلف و خط و خال تو ام نیست خبر و صاحب فنا حقیقی
 صاحب شعور و تمیز است و حقائق اشیا را گمراهی انتمه چه درین موطن فنا و بقا از یکدیگر متمیز
 هستند در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی میدانند که ذات او عدم است و اوصاف کمال در و
 عاریتی است و استفاد از مرتبه و جوب است بے تکلف از خود نفی آن مینماید و بنحاج بے کشاید
 اثبات است اثبات میکند و خود را بعد صرف ملحق مینماید و بوسه از خیریت و کمال احساس

حاش

احوال و احوال

بانی

نکات

۱۰۰

نمی نماید هر چند به بقا مشرف شود و ولادت ثانیه مولود گردد و عمرش رفت رنجی بجمع الاضداد
 من کمدینق کمدیدر فتا مثل فان هذا الفرق دقیق قلما یستد به فیلتبس
 الحاکان ویشتبہ الصوره بالحقیقه وحقیقۀ الامر عند الله العلی الاعلی

مکتوب صد شتا و دوم (۱۸۲)

بمیر نوروز بختیاراوشی در بیان آنکه اصل در رنگ ظل و اباید گذشت تا وصول بذات میسر آید
 بعد الحمد والصلوة واز سال التجیات میرساند احوال همه حال مستوجب حمد است امید که
 آن سیادت انتساب نیز بعافیت باشند و به جاده شریعت و سنت مستقیم و مستقیم بودند و از صورت
 بحقیقت آیند و از ظل باصل و از اصل باور آن پویند هر چند از اصل گذشتن در عدم خود کوشید
 است که به حاصلت و بظاهر تحیل لیکن محب ذات را بذات تعالی بحکم المومنین مع من احب
 معیت است به کیف و ذات عزت شانه و رائے ظل و اصل است لاجرم این محب از اصول باید
 گذشت تا معیت به کیف حاصل نماید و خود را و اصول خود را گذاشته با مطلوب هم آغوش بود
 من کمدینق کمدیدر لله الحمد و المنة که سعادت آثار میر عمر از فیوض و برکات رضیه
 منوره بهره ور گردید و در صحبت درویشان مجاوران آن فوائد کثیره اخذ نموده و ترقیات بسیار
 کرده و بر خورداران میر عثمان و میر علی بکمال بسند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد شتا و سوم (۱۸۳)

بمحمد علی پسر قاضی چوکی کابلی در تحسین حال و جواب ال ا و از آیه کریمه و فضلناهم علی کثیر
 ممن خلقنا تفضیلاً و غیر ذلک بعد الحمد والصلوة واز سال التجیات میرساند
 مکتوب شریف مشرف ساخت از جمعیت باطن و قوت رابطه عقیدت و اخلاص و شوق
 ملاقات و مولای آن مرقوم نموده بودند بوضوح پیوست همه چیز موقوف بر وقت است

از کتب وارسی

۱۳۰

و تلیخ العوات

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ امید است که آتش شوق مشتعل شود و ناره محبت سر بلند گردد تا از ماسوی
 بالکل بریاند و بطلب اعلیٰ برساند نوشته بودند که بذکر نفی و اثبات اشتغال میناید کتابی معامله
 عجب و میدهد مقام نفی را از مقام اثبات ممتاز مییابد در جانب نفی جز نیستی و عدم نیست
 اگر اشیاء در صورت هستی متجلی شود از انزال ظلال و پرتو مییابد و چیزی که اطلاق هستی بر این تواند
 کرد در طرف اثبات می بیند مالا لئزایب و دیت الازباب هر چه در مریای آفاق و انفس
 ظاهر شود همه ظلال و انشال است و تسلی بشبه و مثال کریمه و نحن اقرب الیک من جبل
 الوردید شاید حال تا از آفاق و انفس نگزد و بسیر قربیت نرسد این مقایره و تشبیه
 حق سبحانه آنچه در آفاق و انفس ظاهر است از ادخل آیات و اله ساخته است و فرموده سبحان
 آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق مطالع این حال شما
 و همچنین آنچه بعد ازین نوشته اند که درین وقت از دریافت نهایت نزدیکی بیشتر قاصر میاید
 آیه کریمه و نحن اقرب الیک من جبل الوردید تصدیق میناید بسید خوشوقت ساخت
 و از علو فطرت شما خبر داد الله تعالی همواره در رقیات دارد و نوشته بودند آیه کریمه و فضلنا
 علی کثیر من خلقنا تفضیلا مفید تفضیل غیر انسان است و از این آیه تفضیل غیر انسان بر انسان
 لازم نمی آید غایه الامر این که تفضیل انسان بر جمیع ماسوائی و نمی گفتم اند که مستثنی درین جا ملائکه اند
 فضل جنس انسان بر جنس ملائکه سرچند از اینجا متفاوت نیست لیکن اگر بعضی افراد انسان را
 بر همه افراد ملائک فضل بود گنجایش از بعضی گفته اند که کثیر درین جا بمعنی کل است پس حاجی شبیه
 نیست لیکن این توجیه بعید است از مقطعات و متشابهات قرآنی پس سید بودند و محل
 آن خواسته محمد و باطریق اسلام در متشابهات نیست که بان ایمان آریم و علم از الحق سبحانه
 تفویض نمایم سر اسرار سبحانی است که باخص خواص بنده گان خود در میان آورده است و بر مفر
 و اشارت سخن کرده و از نا محرمان مستور ساخته و هر که سیر این معابر و پرده کشوده باظهار آن

۱۵۰ واقع است در آخر سوره نجم السجده و باره الیه ۲۵۰ واقع است در سوره بنی اسرائیل و باره سبحان الهی ۱۲

۱۵۱ در نسخه فقیر لفظ لازم موجود نیست و القدر اعلم ابو السعد

جرات نموده و بنوشتن و گفتن آن اسرار دلیری کرده جل آن از بیضاوی مدارک چه صوت وارد
 و ازین مسکین نادان چگونه این عقده کشاید مخدور خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و شصت و چهارم

بجای سبکیم که یک از اهل حقوق است در تحریض بر تحصیل فنا و عدمیت ذاتی اللہ تعالیٰ ذات
 بایزکات را مشتمول الطاف و عنایات خویش داشته بجزایات قویه معنویه کرم و ممتاز دارد
 ملاطفه اگر احمی که از راه کرم نامزد این مسکین نموده بودند مشرف ساخت و مسرت بخش گردید
 بسلامت باشند و همواره در ترقی بودند من استوی یوماه فهو مغبون معلوم شریف باشد
 که بزرگترین حجاب میان بنده و حق سبحانه وجود سالک است که منشأ آنانیت و بنسائے شرکت
 است بجز که لافنی وجود و سایر کمالات از خود باید نمود بحدیکه عدمیت ذاتیه رونماید و وجود و سایر
 کمالات باطل خود عائد شود چه هر کمال که در ممکن است همه استفاد و استعار از ان جناب مقدس
 آنچه ذاتی اوست عدم است و ممکن باین دید عاریتی خود را کامل و خیر تصور کرده است و شرکت
 آنانیت و دعوی به سببی بهم رسانیده چون بسابقه عنایت عدمیت ذاتی اوست نماید
 کمالات همه عائد باطل کمالات شود و مرشته سعادت بدست آید و از شرکت حقی و آنانیت آواره
 وارند و بنسائے حقیقی مشرف شود و آواره باطمینان آید مصراع این کار دولت است که چون
 تا کار دهند بیت چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردی و در زیستی این و رافت و
 امیدوار است که گاهی بدعا و توجه یافد فرماید والسلام

مکتوب صد و شصت و پنجم

بخواجہ امان اللہ و خواجہ مومن بر بانیوی در علو مطلب در بیان آنکه تجلیات و ظلمات و
 بی ظلال است وصال سوج کمال موعود با خیر است بعد الحک و الصلوة و تبلیغ الدعوات

والتسکام میرساند مکتوب شریف رسیده مسترت بخش گردید و اظهار شوق و آرزو مندی ملاقات
نموده بودند و دوستان از این مشتاق و اندوختنی نفیس و انا الیهم لاشد شوقا رخا
نصیب عاشق مسکین درین نشأه بیدار همین شوق و اضطراب پیش و التهاب است پیست
متاع کزین رگدز میریم + لب خشک و مرگان ترمیریم + وصال و وجه کمال موعود
به نشأه اخروی است کریمه من گان یرجو لقاء الله فات اجل الله کلات دال بر است
و آنچه از بعضی صوفیه علیه درین دار شهو و مشاهد اثبات نموده اند و تجلیات و ظهورات قرار
داده اند همه ابسته بظلال است و تسلی بشبیه و مثال طالبات اصدیت تعالی بان تسلی نگیرد
و از آب بسراب گراید نهایت سعی درین دار بے مدار رفع حجب استارست نه آنکه مطلوب
را در دام آرند و غنقا را شکار کنند پیست عتقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد
بدست است دام + آری بعضی از احصی خواص بندگان هستند که دنیا را ایشان را حکم
آخرت داده اند اگر درین نشأه چیز بماند که موعود بنشأه اخروی است در حق ایشان ظهور فرماید
و از امر اتب ظلال تمام گذرانیده بذات بخت مساند و نصیب ازین خرد و غلیا عطا فرمایند
کنجایش دارد پیست اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست در بخت مقبلان این هم عجیب است
والتسکام علیکم وعلی سائر من لدیکم سعادت آثار میان شیخ محمد کمال برسد
استماع اخبار توفیق شماسب مسترت دوستان است اللهم زد در کار خود مکررم باشند و
از پائے طلب فرو نه نشینند و از ترقی باز نمانند من استوی یوم کاهم و مغبون و امید باشند

ناله

ناله

و اما غافل ندانند

مکتوب صد شتا دوشم

به تیمور بیگ کولابی در ترغیب بحصول استمرار حالت عدتیت و تحسین دید قصود اعمال لبسم
الله الرحمن الرحیم کتابی است که از راه محبت فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت

نوشته بودند که وقت سکوت از قالب اثر نمی بینم چنان معلوم میشود که گویا هیچ در میان نیست
در حیرت میمانم که این چه باشد و یا هیچ جائی حیرت نیست که حالتی هست نیکو سالکان را
دست میدهد لیکن معتبر است که این حالت دوام پیدا کند و مراقبه و غیر مراقبه و سکوت و غیر
سکوت در دید عدسیت و نیستی یکسان بود و عدسیت ذاتیه رود و وجود موهوم که منشأ انانیت
آماره است روز و ال آر و آنچه نوشته اند که اگر طاعت و عبادت کرده میشود از این استغفار
کرده نظر بر فضل و کرم او دارد مطالعه آن محظوظ ساخت هر چند دید قصور در اعمال پیدا شود
اعمال را قیمت افراید و قابل قبول سازد گفته اند اَعْمَلْ وَاسْتَغْفِرْ از عمل باز نماند و استغفار
از آن نماید و نظر بر فضل صرف داشته باشد راه بندگی این است دیگر مگر که از عهده اسم ذات نتواند برآید
ذکر سانی هم او را گویند امید است که هر دو ذکر نتیجه بدینند و دیگر در کتابت اخوی غزالی حاجی محمد عاشق
نوشته بودند که عدد چهل پوره شده است و یا شصت دیگر را هم از آن است که مجموع آن صد میشود و السلام

مکتوب (۱۸۷) هشتم

بیکه از نساء صالحات در وعظ نصیحت نوشته شده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حَامِدًا وَمُصَلِّيًا عَصَمْتَ پناه و عفت و نگاه همیشه مشفق و محترمه ازین مسکین سلام عافیت
انجام خوانند صحیفه شریفه رسید مستر بخش گردیده چون منی از محبت فقر بود و مشعر از طلب
مطلوب به پندار مستر بر مستر افزواید که ناره این محبت سرافراز شود و شعله طلب مشعل
گرد و تا از ماسو بیگانه و با مطلوب حقیقی یگانه گردانند بهر حال تا حصول صحبت یو طائف طاعت
و عبادات مقید بودند و وقت را در لاطاف صرف نکنند و بلکه و لعبت پرورانند که نتیجه آن غیر
از حسرت و ندامت هیچ نیست و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط فرمایند و بمقتضای امر
و نهی زندگانی نمایند حق تعالی بنده را مهمل نیافرید است و بطور او نگذاشته تا هر چه دانند بکنند
مولا سبب حقیقی بر سر خود دارد که او را با و هر و نواهی بتلا ساخته است این کس چاره نذر و بغیر از آن

بابت

نیک

که بمقتضای آن عمل کند و الا بنده تضرع و مستودع است و بحق انواع عقوبات بود و حمد الله تعالی سبحانه که فرزندان شما توفیق نیک یافته اند و کار ایشان بر ترقی است غبطه بر احوال ایشان آید زاده الله تعالی توفیقاً این فقیر را از دُعا و خیر و توجّه غائبانه فارغ ندانند دولت دوام مستدام باد

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۸)

شرح

بود

ند

بسیادت پناه شیخ یوسف گردیزی در جواب کتابت او که از گرمی صحبت نوشته بودند بیسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد الله الذین اصطفی بود و در بلاطفه گردی مشرف گردید حمد الله سبحانه که بعافیت بوطن مالوف رسیدید و فرزندان و متعلقان را بعافیت یافتید خلعتهای که از بزرگان عنایت شده است مبارک باشد از حلقه نشستن و متاثر شدن بایران و بیرون شدن بعضی و دیدن سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که بزنگاشته بودند بوضوح پیوست و سبب سترت گردید شکر خداوندی جل شأنه بجا آید و طالب زیادهها باشد بخلوت بیشتر رغبت فرمایند و دیگر کثرت بردارند و نوشته آخرت آماده سازند و لَنَنْظُرَنَّ نَفْسٍ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ و آنکه بعضی مردم بے آنکه توجّه کرده ننویسند افند و از خود میر و مدبر آن ظاهر است که از تاثیر صحبت دست مأمول از دوستان و عارفان خاتمه است و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و البرکات علی

مکتوب صد و هشتاد و نهم (۱۸۹)

بموجب علی ملتانی در شرح احوال او و در ترغیب بخلص از دقایق عجب و ریاضت از کمالات تلاوت قرآن مجید و محویت ذکر و ذکر و ذکر بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابتیکه فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمیع در دو ابواب ترقیات

مفتوح سازد و از دید تصور و زلات و معاصی ظهور دقائق عجب و ریاض استغفار و گریه و تضرع و
 زاری بران نوشته بودند بعد از آن روز دیگر دیدید که ریاض عجب از شمار دشت اندکی چون
 آدمی مختص است هنوز بعضی دقائق آن هست که من بر آن مطلع نشده ام و خود را بدترین
 خلایق میدانم محمد و ما شکر خداوندی قل شانه برین دید و برین تخلص بجا آرند تخلص دقائق
 عجب و ریاض که شرک خفی است امر است عظیم که مرتب است بر فائز اتم شکوک طریقه صوفیه
 علیه برائے تحصیل تخلص است از دقائق این شرک و حصول حقیقت خلاص است علم و عمل در
 کتب شرعیه پیشین است و اخلاص و البسته بخدمت صوفیه علیه است علم و عمل بے اخلاص
 مقبول نیست در نکت بن است بے روح و وقایع دیگر که دیده اند و منزل خود را بالا آسمان
 یافته و پیغمبر را صلوات الله تعالی علیه و الله و سلم و صدیق اکبر را رضه دیدید بحال شما توجیه
 دارند و وقت دیگر و ستار شما عنایت کردند و فرمودند که این خلعت ولایت است واضح گردید
 همه نیک و روشن است بکار خود مقتید باشند نوشته بودند که در تلاوت قرآن لذت بسیار میشود
 چرا لذت نشود که صفت حقیقی بنفس خود جلوه گریست و از صفت بوصوف راه کشاده است
 بیت اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن تا بر لب او بوسه نم چونش بخواند نوشته
 بودند که در حلقه رعشا خود را نمودر حضرت سالت پناه یافتم و مظهر او صلوات الله تعالی علیه
 و الله و سلم دیدم چنانچه هنگام ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله انار رسول الله میگفتم مانا
 که بے اختیار از زبان شما این کلمه برآمده باشد با اختیار این قسم کلمه نمیتوان گفت هر چند مطلوب
 الحال باشد نوشته بودند که ذکر در لطائف شسته نیلایم محمد و ما ذکر و توجیه و حضور تا زمانه است
 که وجود ذکر در میان است چون ذکر خست بصحرائی عدم کشد و منتسبات همه باصل عائد شد
 ذکر و حضور هم ملحق باصل گردید و حضور بحضور ذاتی رفت این مان عارف در خود نه ذکر بند و
 نه حضور بعد از آن اگر ذکر و حضور است خود بخود است و نصیب عارف ازین مقام استهلاک و
 انهدام است و زوال انانیت و شرک خفی است مصراع از حضرت ذات بهر استهلاک است والسلام

۶۰۰

۶۰۱

۶۰۲

۶۰۳

۶۰۴

۶۰۵

مکتوب (۱۹۰) صد و نودم

بدوست محمد بیگ در نصیحت ششم از کمالات نماز بپسیم اللہ الرحمن الرحیم حامداً و
 مُصلیاً دو کتابت از شما بتعاقب یکدیگر رسید خوشوقت ساخت حمداً للہ سبحانہ کہ
 بعافیت اند و از یاد و اجنبہ غافل نیند و تعمیر باطن مشغول اند سعی نمایند کہ راہ ترقی ہموارہ مفتوح
 باشد من استنوی یوماہ فہو مغبون انفاس عمر بسبب عزیز و مختم ست سعی نمایند کہ بیطالت
 نرو و در ایام اشیا مصروف بود باید کہ از مراقبہ و ذکر لسانی و تلاوت و نماز و حلقہ ذکر خالی بنمانند
 و بہر کلام کہ وقت تقاضا کند جمعیت بیشتر بخشد بہمان پردازند و بتکرار کلمہ طیبہ بزبان غیب
 تر بوند و آنچہ حضرت ایشان مانتہ سنا اللہ سبحانہ بسترہ برنگاشتنہ اند کہ بتدری اوقات
 خود را بذکر رب ہیجہ معمور دارد کہ بغیر از ادائے فرائض و سنین موکدہ ہیج چیز نپزدازد و عبادات نامہ
 را ہم موقوف دارد در دست است لیکن شما ازین حکم خارجید این حکم خاص بابل ابتداست شما بہتر
 وقت تقاضا میکنید از امور مذکورہ و بیشتر جمعیت بخشد و کیفیت زیادہ آرد بہمان مشغول
 باشند و چیز نامے کہ بہماز تعلق دارد در ہر دو کتابت نوشته بودند مطالعہ آن بسیار ذوقین
 ساخت علی الخصوص آنچہ نوشتہ اید کہ در خواندن نماز جمعیت و حظ بسیار دست میدہد و غیر از
 نماز ہیج چیز پردختن خوش نمے آید و ہر حرفی کہ در نماز از مخرج خود مے برآید اظہار خوشوقتہا
 مینماید درین وقت این حقیر را گویا از جای بجائے میسوزند بسیار خوشوقت ساخت و لذات
 معنویہ بخشید خوش گفت بہیت اندر سخن دوست نہان خواہم گشتن تا بابر لب بوسہ زغم
 چونش بخواند بہ حالتی کہ در ادائے نماز روئے میدہد فوق ہمہ حالات نشانی از صل میدہد
 بے تشابہ ظلمت و پردہ را از روئے کار میکشاید و از گوش باغوش مے آرد و السلام

ناچ

بہر کلام کہ
 وقت تقاضا
 میکنید

مکتوب (۱۹۱) یکصد و نود و یکم

بشیخت آقا حافظ عبدالحلیم در جواب کتابت او و مرغیب بر طلب بمطوب بسم الله الرحمن الرحیم
 الرحمن حامداً لله العظیم و مصلياً على رسوله الكريم بورد و نامه گرامی مشرف و شرف
 اگر دید چه نعمتی که از اذن یا دیگر فتالان نمایند مردم دور از کار یا وجود نبوی مظهر غاظم
 اگر ندید از پیشگاه جنین است و محبت ازلی سبب ظهور و اظهار گردیده است و با وجود غنائی
 ذاتی خلق را بجناب خویش دعوت فرموده و اسباب بجناب قدس نموده و از روستای کرم آن یا در کشتوا
 افسوس است که با وجود دعوت و با وجود نعمتی از انبجانب لایزال محبت بهجور باشیم و در بند نفس
 هوا بمانیم در جهان شاد و مافراغ و در قبح جرمه و ما بشیاء بعد ازین دست
 بین و در این دست بعد ازین گوش من و حلقه یار با اینهمه دوری و مجوری از یاد و دستا
 غافل نیست و از لوازم محبت خالی نه این مسکین نیز از دوستان در یونہ دعا و توجہ غایبانه دارد
 والسلام اولاً و آخراً

مکتوب یکصد و نود و دوم (۱۹۲)

بسیادت پناه میر محمد ابراهیم در جواب کتابت او که از ابتدا و در نماز نوشته و از محبت و اخلاص
 مرقوم داشته بعد الحمد والصلوة و از مسائل التَّحِيَّاتِ میرساند صحیفه گرامی که از راه محبت
 فرستاده بودند وصول یافت از شوق بی آری میهای خود نوشته بودند بوضوح بیست و حق
 سبحانه قادر است که با حسن و جود ملاقات میسر آرد چون محبت شما درست است امید است که در
 اخذ فیوض و برکات زیارات حضور کمی نکنند فقیر نیز در آده شایسته یافته است و معیت
 شما از معیت بعضی یاران حضور زیاد تر دیده امیدواریم که باندازه آن آثار مترتب شود
 نوشته بودند که اکثر اوقات در خود کیفیت سوائی کیفیت سابق مییابد اغلب که از مقام فوق
 حفظ شده باشد بجز حفظ از مقام فوق حاصل است که کیفیت مسطوره بران مترتب است لیکن در
 همین مقام تحتانی بی آنکه دخول در مقام فوقانی شده باشد مانا که التذاذ و کیفیت که در نماز
 دست میدهد از اینهمین کیفیت جدید بود مرقوم نموده بودند که بعضی اوقات چنان محسوس

که
 از حال
 فانی

ختم
 بکار
 بکار

میشود که راجع و ساجد شخصی دیگرست میتواند که این مبدا تعین بود که سالک بن تقایم با دست
اعضای وجود همگی دوست گرفت + نامی ست زن برین باقی همه اوست + سمرانه سجده
برداشتن چگونه خوش آید که سجده موطن کمال قرب است حدیث الساجد یسجد علی قدس الله
تعالی فلیس یسجد و لیرغب شونده باشد نوشته بودند با وجود این وقت که صورت تراد تصور
می آید از همه زیاده لذت میسر و عجب وقت میشود و فیض انوار در خود عجب ملاحظه میکند و اخلاص
بجایست که اگر بر این مانده ظاهر شود نزدیک است که از نا فهمی خود کفیه کنند و ما این همه کمال
مناسبت معنوی و اتحاف و خبر میسر به امید است که باندازه آن جذب معانی نمایند و معیت تمام

یا

یا

یا

یا

یا

حاصل کنند والسلام

مکتوب صدود و سلیم (۱۹۳)

بسیادت پناه میر محمد یعقوب در تحریص بر ذکر و طاعات + الحمد لله و سلام علی عباد
الذین اصطفی المکتوب مرغوب فرزند نور چشم رسید خوشوقت ساخت بذر و فکر مقید باشند و
بر کسب مصلیات حق سبحانه سرگرم بودند و توفیق جوانی را صرف طاعات و عبادات نمایند حدیث
شاک نشانی عبادة الله شونده باشد با بر امثال شما جوانان غبطه میریم آیام جوانی با در هوا
و هوس گذشت الحال حسرت و ندامت نقد وقت است جوانی باز نمی آید توفیق بهما حاصل است
همان قضیه است شخصی گفته کیت الشباب یعود از هجوم خطرات و لغت نشوند بکار خود
مقید باشند و متغافل بسیار میکرده باشند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صدود و چهارم (۱۹۴)

شیخ محمد باقر لاهی در بیان آنکه خانه را از صاحب خانه نسبت است + الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی المکتوب شریف رسید مسرت بخش گردید ملاقات خلیفه عهد که
بر نگاشته بودند و فصلاً بوضوح بیوست حق سبحانه اعواق امور بخیر گذارد و خلیفه وقت را توفیق

و استقامت بخشاد و از برکات و نسبت این کار نصیب کامل باد و اگر می مجلس و احوال بان
 که نوشته بودند بتفصیل واضح گردید و سبب خوشنودی و خوشوقتی شد حق سبحانه دوستان را هم
 برقیات دارد و ابواب فیوض مفتوح سازد نوشته بودند منزله که در جهان آباد در اینجا گرفته اند
 بے فیض بود که چه نویسد بعد از آن که چند روز در اینجا نشست و خواست کرد آنقدر محاط بانوار
 ظاهر میشود که در جانب فوق بعون العرش گذشته و از جانب تحت از تحت الثری تجاوز نمود
 گویا فنا و بقا بعروج و نزول این فقیر بهم رسانیده و این مکتوف در رنگ محسوسات ظاهر می
 که گنجایش رب نیست بله و لا ارض من کانس لکرام نصیب خانه را با صاحب خانه
 اتصال خاص حق جو است و از انوار و برکات او امیدوار از اینجا بزرگی عظمت بیت الله را
 قیاس باید نمود و انوار و برکات آنرا باید فهمید فالله اعلم و رب الا رباب حضرت ایشان با
 قدس سره نیز انوار و برکات خانه های سکونت خود را بیان میفرمودند و عجایب و غرائب آن
 مواطن را اظهار می نمودند و خانه های که در جواری آن خانه های بودند برکات آنرا نیز میفرمودند
 در سفره در منزل قری و بلاد که فرو می آمدند حقائق آن بلاد و قری برایشان ظهور میکرد
 و مشکف میگشت بعضی از آن حقائق مومن و بعضی از آن کافر و السلام اذ لا و اخرها

فیه

فیه

فیه

فیه

مکتوب یکصد و نهم (۱۹۵)

بمزد و مراده عالیجاه شیخ محمد طویل الله در شرح احوال او بعد الحمد و الصلوة بفرزند
 نور چشم میرساند احوال همه حال مستوجب حمد و الجلال است المسؤل من الله سبحانه
 عافیتکم و استقامتکم ظاهر او باطنا و ترقی درجاتکم حقیقه و معنی کتابت کم
 از راه محبت فرستاده بودند رسیده وقایع بشیر که نوشته بودند طالع آن ذوقین ساخت حق سبحانه
 معانی مکنونه را بمنصه ظهور آورد و از قوت بفعل رساند بکام نوشتن کتابت شمار انجلیت مرتین
 بدو اوزه تعیین جتی یافت و وصول معلوم شد و دخول هنوز شخص نیست و حقیقت احمدی اگر نفس

فیه

حقیقت کعبه است چنانچه از بعضی عبارات حضرت ایشان با معلوم میشود پس حاصل است احتیاج
 بتوجه نداشتن و اگر تعین فحش است پس نیز در معرض حصول است و اگر امری دیگرست محتاج بتوجه است
 امیر واره باشد و آنچه دیده اید که فقیر در حق شما میگوید که بدو نایب مناسب بدین است از مناسبت
 تامة خبر میدهد و از اتحاد معنوی شعر دیگر نوشته بودند اگر چه این حکم بسیار یا فتکانه جناب
 قیومیت بی ادبی است الخ فقیر باین قسم عبارات که درباره این دو از کار بنویسند رضایت
 گذشت من بعد نخواهند نوشت بعد از نوشتن کتابت مره ثانیه که توجه واقع شد معلوم گردید
 که دخول دران حقیقت میشود و العلم عند الله سبحانه اگر ولایت شما ولایت محمدی
 علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التّحیّۃ پس این دخول و الحق بالاصالة است
 و گرنه بالتبع است و الفرع والسلام اولاً و آخراً

الحاج

مکتوب یکصد و دوشتم

بلا محمد امین حافظ آبادی در شمه از کمالات نماز بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
 میرساند کتابی که فرستاده بودند رسیده خوشوقت ساخت نوشته بودند که در بعضی اوقات در نماز
 فرض خصوصاً در حالت امامت حالتی رو میگرد که گویا جسد گداخته میشود از مهابت عظمت
 او تعالی و در وقت سجده خوش نمی آید که سر از سجده برداشته شود واضح گردید مطالعه آن در وقین
 خوشوقت ساخت حق سبحانه از کمالات آن بهره اتم عطا فرماید و از حقیقت آن بهره بکشاید
 نماز معراج مومنین است انموذج حالت مزاجیه در نماز مویدا میگرد و الساجد یسجد علی
 قد حی الله فلیسجد و لیرغب فطوبی لمن و قی لادایها با دایها و شرائطها
 و اخذ حظاً من کل من از کانهها و طول سجودها و قیامها و عروج من صورها لا
 حقایقها والسلام

علا من اتبع الهدی

مکتوب یکصد و هفتم

حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام

تاج

تاج

بما حفظوا شقاق تته آئی در تعبیر خواب و حقیقت فنائے قلب و نفس بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحیفه گرامی سیدہ مسرت بخش گردیده آنکه
 حضرت اسحاق علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام در خواب بشما نیشکر کلان فرستاده اند
 و شمارا بکمال طلبیدند بعد از آن شما چند مرتبه بکه معطر را در خواب دیدید نیک و مبارک است از مناسبت
 معنویہ یا حضرت علیہ السلام مشعر است و دیدن مکہ مبارک را بعد از این خواب بوی این معنی
 چه کعبه را یا حضرت و پدر بزرگوار و برادر آن حضرت علیہم الصلوٰۃ والسلام خصوصیت است
 خاص دوسم مرتبه که خود را برهنه یافته اید و چون پرچہ پوشیدید باز برهنه یافتید تعبیر آن فناء
 و گسست از تعلقات و فنائے قلب که معلوم میکنید تقوی آن دیدست و کمال است
 منوط بقنائے نفس است خروج او از ذمام اوصاف و اخلاق و از انانیت و ترفع و عدم انقیاد
 با حکام الهی جل شانہ که در نهاد او مودع است در فنائے قلب و ال علم حصولی اشیا است نفس
 حاضر درین موطن هنوز برپایه است و علم حصولی او بر جای درین قنا هر چند از تعلقات آفاق
 رسته است و از گرفتاری غیر خود گسسته لیکن از آفات نفس بالکل خلاص نگشته است و از انانیت
 او تمام نرسته در فنائے قلب زوال علم حصولی کافی است و خروج از علائق آفاق بسند چه
 علت او ذاتی نیست عرضی است مرض او درونی نیست بیرونی است زوال تعلقات بیرونی در
 ترک تلهیر او کفایت میکند بیان آفاق در حق او فناء بخش و در فنائے نفس زوال علم حصولی
 که عبارت از نفس حاضر است تا اگر بیست زوال تعلقات آفاق در فنائے او کفایت نکند مرض
 او ذاتی است تا او در میان است بلاء او جان است مصرع تو میباشی اصلا کمال این است پس
 تفصیل این معامله در کاتب دیگر مذکور است و تحقیق آنکه زوال نفس حاضر با وجود بقائے تکالیف
 شرعی و احکام بشریت بچشم معنی است مصرع میباش و میباش مشکل این است والسلام

مکتوب یکصد و دوازدهم (۱۹۸)

بمرا محمد صادق پسر نصیر خان در علامت فنائے قلب حقیقت تبدل صفات و تحسین اقامه که
 دیده بود و بسندم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة واز سالی التَّحِيَّاتِ میرساند
 مکتوب شریف رسید مسرت بخش گردید سلامت و بعافیت باشند و بر جاده شریعت و سنت
 مستقیم بوند نوشته بودند که شیخ محمد حسین صحبت داشته و توجُّهات گرفته درین چند روز نشانه
 بذکر سلطانی و بفنائے قلب فرمودند که شده است مخد و علامت فنائے قلب آنست که خطر
 ماسوی حق جل و علا از دل مطلقاً برود و بگو که اگر تکلف یا دماسو نماید هرگز بیادش نیاید بواسطه
 نسیان که دل از ماسوی حاصل شده است این حالت قدیم اقل است در اطوار ولایت و کمال
 نخستین است که شرط کمالات دیگر است این دولت که شمارا درین مدت قلیله روئے داده است از
 اجل نعم است شکر خداوندی جل شانه بجای آرند و منتظر ترقیات باشند نوشته بودند که حرکت
 بدماغ گاه میاید آیا فنائے نفس حاصل شده است یا نه مخد و فنائے نفس امر دیگر است بحرکت
 و ماغ کاره ندارد علم حضوری که بذات خود متعلق است در رنگ علم حصولی در راه باید گذشت
 تا فنائے نفس روئے نماید چنانچه زوال علم حصولی بفنائے قلب متعلق دارد و در مراقبه از تبدل
 صفات بر خود که نوشته بودند نیک است گویا از نشانه بشان دیگر میر وید نوشته بودند که در
 مشغولی می بینم که ضعیفه است خوش روبرو و فقیر ظاهر گشت و گفت که بقیه طینت آن در
 صَلَّ اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم که مانده بود از گردن بالا بحضرت ایشان مرحوم عطا گشته
 و چیز دیگر که از و باقی مانده بود اشارت بفقر کرده گفت که از ابرو بالا با و عطا شده مخد و
 خلقت حضرت ایشان از بقیه طینت نبی علیه و علی اله الصلوة والسلام سرست
 عظیم از آنرا حضرت سجد شکر بجا آرند که این قسم آنرا در واقعه بشما نموده اند از مناسبت نامه
 خبر میدهم هر چند در تعیین موضع خلقت در هر دو جا تفاوت افتاده است دیگر شیخ عبدالحق از
 یاران خوب خوب است و صاحب کمالات اگر با و صحبت دارند و توجُّه بگیرند گنجایش دارد و
 نیک است والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب (۱۹۹) صد نود و نهم

بشیخ عبدالحق بنگالی در آنکه از ورود طلبات رسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه
 امین نبوند و شمه از کمالات محبت بعد الحزن والصلوة وارسال التجیبات میرسانند
 مکتوب شریف رسید مستر بخش گردید نوشته بودند که پیش ازین کتابت از جهان آباد فرستاده
 بودیم مخدوما معلوم نیست که آن کتابت به ما رسید یا نه اگر رسید باشد مضمون آن بخاطر
 نیست نوشته بودند که درین سفر کس بسیار داخل طریقه علییه شده اند خصوصاً اکثر مشنگان قبال
 حجل الله سبحانه علیه ذلك نیک باحوال آنها را دارند و حلقه مذکور و شغولی را گرم سازند
 از ورود طلبات رسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه و عمر سلطان امین نشوند و همواره
 ملتی متضرع باشند مباد در کارخانه عظیم خلل بیفتد و اشتغال نخل از حق سبحانه باز دارد و گرمی
 طالبان سبب خشکی این کس گردد بهر حال بهم بیار آن صحبت دارند و استغفار و التجار از دست
 ندیند و تحمل و استغفر در شب بازوی یکد و وقت برائے خلوت معر سازند و ذکر کثیر و
 تذکر ذنوب و ذلالت و توبه و اتاب در آن هنگام غنیمت شمرند و آنچه دور افتاده بدعا
 خیر یار آورند از محبت و اخلاص میرزا محمد صادق حسن بیگ نوشته بودند بطلب فیوض
 و برکات باندازه محبت است که مخافی خفیه را جذب مینماید و محب را رنگ محبوب برآرد و
 فنا و بقا که از کان ولایت اند نتیجه محبت اند اگر محبت نیندود و روزه ظهور و اظهار و وجود
 و ایجاد را که میکشود و طالب بطلب همونی که مینمود و السلام علیکم و علی سائر من اتبع

۶۳

۶۴

۶۵

الله

مکتوب (۲۰۰) و صد

بشیخ حسین منصور جالندهری در شرح احوال او که متضمن بعضی انراست بسم الله
 الرحمن الرحیم حامداً و مصلياً الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح و اود مکتوب

مکتوب

افضل الصلوات واجل التحیات

سید شاہ

سید شاہ

سید شاہ

شریف کہ محتوی بر بشارتِ صحبت و ظهورِ انوارِ آن از سرور کائنات عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَاٰلِہٖ السَّلَامُ بود و نیز وقتیکہ در نمازِ اہم جماعتی بودید بعد از ادائے نماز چون خود را بخصوص دعا کردید اثرِ اجابتِ ظاہر شد و چون جماعتِ اہلِ اقتدار و ادعویہ شریک کردید آثارِ اجابتِ بظہور پیوست و سائر اذواق و مواجید رسیدہ مسرت بخش گردید اللہم زدّ ثبوتہ بودند کہ الحاق بحقیقتہ الحقائق کہ یافتہ اید آیا بتعینِ جُبی است یا نہ آنچہ بفعلِ نفہم ے در آید تعینِ جُبی است و موافق آن خلعتِ زینت نیز مشہو میگردد و نوشتہ بودند کہ نوعی از محبوبیت درین تعین محسوس میگردد چرا محسوس نگردد کہ حقیقتِ حبیبِ العالمین است عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَاٰلِہٖ السَّلَامُ کہ لرُس محبوبانِ رئیس مُرادان است اگر محبوبیت درین تعین نباشد کجا باشد غایتہ فافی البلیب کہے کہ بوصولِ این موطن مُشرف شود ازین معنی بہرہ یاب است خواہ باصالت رسیدہ باشد خواہ بطفیلِ ضمنتِ دیگر علی تفاوتِ درجّاتِ الفریقین وَاللّٰہُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأَشْیَاءِ وَالْأُمُورِ كُلِّہَا وَالسَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب (۲۰۱) دوصد و یکم

بسیادت پناہ سید ابوالخیر شاہ آبادی در ذکر بعضی از خصائصِ نسبتِ حضرت پیر و تکریمِ رَحِمَہُ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃُ وَتَبْلِیغِ الدَّعَوَاتِ میرساند کتابتِ شریف رسیدہ خوشوقت ساخت آنچہ از احوالِ خود نوشتہ اند کہ از بار وجود کہ برین ہستی ناتوان افتد بنوعی میشود کہ بر مورچہ ضعیفہ بار کوه عظیم افتد آن میماند فلما تجلی رَبِّہُ الْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکَّاءً وَخَرَّ مُوْسٰی صِعْقًا بِوَضُوحِ یَوسُفَ اللّٰہُمَّ زدّ امید است کہ این بار آثارِ بشریت را بہ تمام بر وارد و بار خوشگوار آرد و نوشتہ بودند کہ کلامِ حضرت ایشان از مرتبہ ذاتِ بحت است و کلامِ سائر عزیزان از مرتبہ صفات یا ظلالِ صفات است حتی و ما نسبتِ آنحضرت نسبتِ اصحابِ کرام است و آخرتیت است کہ بزرگِ اولیت برآمد است این نسبتِ شریفہ را با نسبتہائے دیگر عزیزان چہ نسبتِ آن نسبتہا از

قید انفس نرسته است و بورای آن نشناخته و این نسبت عزیزه مخیر از ورای آفاق و
انفس است و ورای جذبه و سلوک است تا کجا نوید و السلام

مکتوب (۲۰۲) دوصد و دوم

بصلاح آثار صوفی پائیده محمد کابلی در شرح احوال او الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین
اصطفی المکتوب شریف رسید خوشوقت ساخت حق سبحانه بجمعیّت صوری و معنوی از ویرجانه
شرعیّت و طریقت استقامت دهد نوشته بودند که خود را درین ایام داخل تعین حجتی میاید بلکه از مرکز
هم بهره مفهوم میشود و در سکوت تنها در حلقه یاران که در مراقبه مشغول تمام را نور محمدی علیهم و علی
الله الصلوٰه و السلام فرو میگردد و خدا و این نسبت علیّه حکم غفار مغرب دارد و عقل و هوش
از تصور و خطورات آن میلزد و الله تعالی حصول این معنی را مبارک و میمون گرداند و سبب هدایت
جمع کثیر سازد و احاطه نور همه را بصاحب نور رساند زنده قریب محجّب واقع که در باب نه میت
غنیم دیده اید و در کتابت فرزندی نوشته اید مطالعه نموده درین باب توجیه و دعا را بیش از پیش
بکار برند که مسلمانان احق تعالی از فتن در امان خود دارند و امان آرد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب (۲۰۳) دوصد و سوم

بمیر سید اسیریل در بیان آنکه لقائ حقیقی موعود با آخرت است و شهادت دنیاوی همه بظلال است
است و شمه از کمالات نماز الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی الله تعالی
ابواب فیوض الهی و انوار مفتوح و اراد نامه نامی و صحیفه گرامی که نامزد این مسکین نمود بودند و در و آن
مشترف گردید اظهار تالم از دوری صوری ضروری نموده بودند از اینجا نب نیز حدیث شوق بر خود
و المؤمنین و المؤمنات المؤمنین بخاطر آرنده توان کرد دنیا محمل فراق است موطن لقاء آخرت است
حق سبحانه با حسن وجه آنجا جمع سازد و تلاقی این فراق نماید و لقائ حق محمل علانیه موعود

در وقت و کتب
نیز

بآخرت است مَنْ كَانَ يَرْجُوَ لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ فِي مَوْتٍ مِنْ أَمْرَاتٍ آخِرَتٍ
 مُشَاهِدَاتٍ وَمُعَانِيَاتٍ كَمَا دُرُوبُ بَابِ نَسْتَلِي مَسْكِينَ وَرَنَاجٍ سَرَابِ سَتِ كَمَا تَشْتَدُّ أَرْزَابِ بِزَادٍ
 وَعَالِي هِمَّتِ بَابِ فَرْفِيقَةٍ لَشُودٍ وَازِ سَرَابِ سِيرَابِ نَكَرَدُ وَشَاهِدَاتٍ دُنْيَاوِي هِمَّتِ بِظَالِ الْبَسْتِ
 اسْتِ وَازِ قِيدِ خِيَالِ نَرَسْتِ هَرِ چَرِدِيدِ شُدُودِ نَسْتِ شَدَّ أَنْ هِمَّتِ غَيْرَتِ آرِسِ چُونِ نَمَازِ مَعْرَاجِ مَوْنِ
 اسْتِ وَصَلِي كَامِلِ دَرَجَتِ اِدَا كُے اَزْ دُنْيَا مَے بَرَايِدِ وَبَنِيَاةِ اُخْرَوِي مَے چُونِ دَاكِرِ اَنْمُوْجِ دَوْلَتِ
 كَمَا بَاخِرَتِ مَوْعِدَتِ دَرْ وَقْتُ اِدَا كُے اَنْ رُوئے نَمَايِدِ كُنْجَا لِيَشِ دَارِدِ دُنْيَا مَرْزَعَتِ آخِرَتِ سَتِ
 هَرِ قَدَرِ كَمَا دَرِيْنِ مَوْطِنِ اَفْرُونِي دَرْ زَرَاْعَتِ نَمُوْدِهْ اَيِدَا جَرَا نِ اَتَمِّ وَاكْمَلِ بُوْدِ وُفَرَاتِ قَرَبِ شَهْرِ دَرْ
 آخِرَتِ زِيَادِهْ تَرْ حَالِ نَمَايِدِ وَافْرُونِي زَرَاْعَتِ يَا دَرْ كَيْفِيَّتِ سَتِ وِيَا دَرْ كَيْفِيَّتِ اَنْجِهْ مَعْتَبَرَتِ اَفْرُونِي
 دَرْ كَيْفِيَّتِ سَتِ چَا فْرُونِي دَرْ كَيْفِيَّتِ اَزْ عُلُوْمِ هِمَّتِ اَيِدِ وَافْرُونِي كَيْفِيَّتِ بَخَوَاصِّ مَخْصُوصِ سَتِ چَا نَفُوسِ شَانِ
 اَزْ دَوْلَتِ قَنَّا وَبَقَا بِاطْمِيْنَانِ بِوَسْتِهْ وَازِ اَمَارِگِي رَسْتِهْ وَازِيْنِ بَكْدَرْ طَاعَاتِ وَعِبَادَاتِ اَزْ رِيَا وِ
 وَقَاتِ شَرِكِ بَعِيْدَتِ وَبَاخْلَاصِ نَزِيْكِ بَقُولِ اَقْرَبِ سَكُوْكِ طَرِيْقَةِ رَحْمَتِ بَرَا كُے تَحْصِيْلِ حَقِيْقَتِ
 اِخْلَاصِ سَتِ بَے تَمَلُّ وَتَكَلُّفِ كَمَا مَتَوَطِّفَانِ نَفْسِ سَتِ وَاطْمِيْنَانِ اَوْ حَصُوْلِ حَقِيْقَتِ بِنْدِگِي
 سَتِ كَمَا مَرْبُوطِ سَتِ بِتَخَلُّصِ اَزْ وَقَاتِ شَرِكِ اِسْلَامِ حَقِيْقِي رُوئے نَمَايِدِ وَحَقِيْقَتِ صَلَوةِ وَسَائِرِ
 طَاعَاتِ بِرُوْدِهْ كَشَايِدِهْ اَنَّمَا مَطْلُوْبِ رَا دَرِ اَمَارِگِي اَرِنْدِ وَعَنْقَارِ اَشْكَارِ كُنْدِ مَصْرَاعِ عَنْقَارِ اَشْكَارِ كِسْ
 نَشُوْدِ اَمَارِجِيْنِ هَكُوْنِ عِلْمِ الْفَنَاءِ وَالبَقَاءِ تَدُوْرُ عَلَيَّ صِحَّةِ النِّيَّةِ وَخُلُوْضِ الْعَبُوْدِيَّةِ
 وَفَا سُوْذَلِكِ فَمَا لَطَمْتُ وَزَنْدَقَةُ اللّٰهِ اَرْنَا حَقَائِقَ الْاَشْيَاءِ كَمَا هِيَ وَجَنَّبْنَا عَنِ
 الْاِشْتِغَالِ بِالْمَلَاهِي بِحُرْمَةِ مَنْ مَّا زَاغَ بَصَرُهُ وَمَا طَغَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلِلِّ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
 اَوَّلًا وَآخِرًا

نستعلیق

نستعلیق

نستعلیق

نستعلیق

مکتوب دوم در چهارم

بشیخ النور سرائی در تعبیر وقائع او حق سبحانه و تعالی با علی مرتبه کمال ترقی دما دکتا سته که

له واقعت در شروع سوره عنکبوت از پاره پس خلق (۲۰) ۱۲

فرستاده بودید رسید فرحت افزای گردید آنچه میگویند که شمار اقطاب العالم نام کرده اند بشارت
حصول کمالات قطبیت است نه منصب قطبیت و همچنین آنچه دیده اند که شمارا بر تختی که این فقیر
بر آنست همراه خود گرفته است تغییر آن نیز مثل تغییر واقعه اولی است نوشته بودند که وقت وداع گفته
بودی که نسبت شما اعلی است و شمارا می بینم که بزودی راسه اندام لغتی که آن کلام نسبت است
که عالی است متحد و بالنسبه که دارید و نقد وقت شاست بطو موصوف است احتیاج تعیین ندارد
از مشرف شدن بحقیقه الحقائق نوشته بودند نیک روشن و مبارک است اگر می مجلس و تاثیر صحبت
که بقلم آورده اند شکر خداوندی جل شانته بر آن بجای آید و باحوال طلبه نیک پر دازید و توجهات
گماریه لیکن از کرم حق جل علایرسان لرزان باشید فلا یمن و مکر الله الا القوم الخاسرون ه

بودند
اند

عالی

نزد آمدن
نزد آمدن
نزد آمدن

و السلام

مکتوب (۲۰۵) دوسم و پنجم

بمخدوم و مراده عالی منقبت شیخ عبدالاحد دامورس که تعلق بولایت احمدی تعین جعی دارند الحمد
لله علی نعمائه و الصلوٰه و السلام علی افضل انبیائه و علی اله و اصحابه و سائر اولیائه
نامه گرامی که مشتمل بر فقرائے شوق و شعرهای شورانگیز بود رسید مستر بخش گردید آنچه از ادواق
و مواجید سنیّه نگارش رفته بود بوضوح پیوست مسطور بود که بعد از وصول بولایت احمدی که سر
محبوبیت است عارف متلون بلون محبوبیت و کو علی سبیل لا نعکاس خواهد بود و خود را هم
باینگون متلون میابد و هم متلبس بلباس محبوبیت حلّ این دقیقه نمایند که لباس مذکور از راه دخول
ولایت احمدی ظاهر شده است یا این جداست و تعین که از راه ولایت احمدی مفهوم میشود جدا
سعادت آثار اگر پیش از وصول باین ولایت باین لباس خود را متلبس میافتد پس احتمال دارد
قوی بود و اگر بعد از وصول باین لباس ظاهر شده است پس ظاهر آنست که منشأ آن همین ولایت
و آنچه در یاد می نظر می آید هم آنست که هر دو ناشی از آن ولایت اند که سر سر محبوبیت است جدائی
منهضم نمیشود و نسبت عموم و خصوص که در تعین جعی و ولایت احمدی ثابت کرده اند از اینجا تفویض

۱۶۰

احمدی بر تعین جُبی مفهوم میشود و این محل تأمل است چه تعین جُبی منتهای حقائق ممکنات است و حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست چنانچه حضرت ایشان بآن تصریح کرده اند و برین تقدیر ترقی از تعین جُبی جائز بلکه واقع بود و حال آنکه از اغیر واقع و محال نوشته اند که قدم از انجا برداشتن و پیش نهادن قدم در وجوب ماندن است و از امکان بر آمدن که محال عقلی و شرعی است و السلام

مکتوب (۲۰۶) دوصد و ششم

بحاجی محمد شریف خادم در خل آنکه رضا بقضائمانافی طلب و عاست بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتابت شما که متضمن الفاظ کسیر نفس بود رسیده فرحت افزا گردید خوب واقع شد که بابل منیار جوع نیفتاد و از راه فقرائے طریق نوشته گذشت بعد از آنچه مقدور بنظر خواهد پیوست پرسیده بودند که حدیث رات الله یحب معالی الهیم مقتضی آنست که امور عالییه باید طلبیدن و مقام رضا و عبودیت تقاضا میکند که این کس هیچ طلب نکند که منافی عبودیت و رضاست مخدوم این سوال در مطلق دُعاے آید چه دُعا و خوسستن امرے منافی رضا و تسلیم است جواب منافات ممنوع است رواست که بموجود رُحنی باشد و طالبی یادی بود طلبی یادی عدم رضا بموجود نیست قل رب زدنی علما و هب لی ملکاً لا یشغی لاحد من بعدی دوستان حق حل و علا از بلائے اور ضعی اندر مع ذلک دُعاے وقع بلیه میکنند رب انی مسئنی الضر وانت ارحم الراحمین اگر رضا بقضائمانافی طلب بود چرا امر بدعا شود و قال ربکم اذعونی استجب لکم کس معلوم شد که منافات فیما بین ثابت نیست در بار بشارت که نوشته بودند موقوف بر حضور دارند و قلم را معذور و الله اعلم

مکتوب (۲۰۷) دوصد و هفتم

بخواجه ماه پیر خواجه عبدالرحمن نقشبندی در شرح بعضی کلمات مصطلحه قوم الله تعالی ابواب

فیوض را همواره مفتوح داشته بر جاوه شریعت غراؤندت مصطفی علیه و علی الله الصلوات
والبرکات العلیه مستقیم و مستقیم دار و صحیفه شریفه رسید مسترت بخش گردید شرح بعضی از
مصطلحات قوم نموده بودند بدانند که مجمع عبارت از آنست که خلق را از حق جل و علا جدا نمیدانند
و سکر اوصاف و احکام یک بر دیگر جاری سازد و این را کفر طریقت گویند و اکثر شیطیات و سکریات
که از مشایخ صادر شده است ناشی از مقام جمع است درین مقام ذکر از غلبه سکر ثقله و
وسوسه میداند و نماز را شرک می بیند و بلند و دوی می بیند و بقول انا الحق و سبحانی
می سراید جمع الجمع که آنرا فرق بعد جمع نیز گویند آنست که خلق را از حق سبحانه جدا بیند و تمیز آید بعد
بے تمیزی که در مقام جمع بود و صحیح بعد از سکر حاصل شود و اسلام پس از کفر و سوسه نماید و بزرگوار
پرواز و سیر آفاقی مطلوب بیرون از خود و جستن است و سیر انفسی در خود آمدن و گرد دل خود گردیدن
لگنه اند سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب و رُوبت یافت در خود است بیرون از خود
یافت نیست سیر بیخود نا بینا میسر و سوسه دست و پا تو در زیر گلیم است هر چه هست +
سیر الی الله سیر تا اسم است از اسماء الهی جل و علا که مبدأ التیقین سالک است درین سیر قطع واره
امکان است الی ان یتبی الی الایتم الذی هو من مراتب الوجوب سیر فی الله عبارت
از سیر در ان اسم و در ظلال اصول آن اسم است پس سیر فی الله یعنی سیر فی اسماء الله تعالی و فی
صفاته باشد این هر دو سیر محصل کمال اند و در مراتب عروج و انبساط و سیر دیگر است که بنزول و تکمیل
تعلق دارد و سیر عن الله باشد و سیر فی الاشیاء سیر ثالث در آثار نزول است و سیر رابع کمال
نزول است که مقام دعوت است بر رخ آنرا گویند که وسطه بود میان دو چیز که رنگ هر دو طرف
و شسته باشد حقیقت محمدری را علی صابجها الصلوة والسلام که مقام وحدت است بر رخ
وحدت کبری گویند که وسطه است میان اطلاق ذات و مراتب تقیدات مرتبه واحدیت که اعیان
نمایند و حقائق ممکنات و این مرتبه وحدت هم رنگ اطلاق دارد و هم رنگ تقید مطلق است مقید
بقید اطلاق و مطلق است که ضد او تقید است و اطلاق مرتبه فوق که مرتبه الاتیقین است اطلاق

است بے قیود اطلاق و بے ضمیمه تقييد و اعيان ثابتہ را بر نرخ بين الوجود والعدم گفته اند
 کہ رنگی از وجود دارند کہ در علم الہی بکل شأنہ وجود دارند و ہر رنگ عدم در خارج معدوم اند و قبر را
 بر نرخ گفته اند میان دنیا و آخرت و احکام ہر دو دارد من قات فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُہُ
 و احکام قیامت از عذاب حساب و ثواب و التقطاع اعمال دارد و احکام دنیا نیز دارد و التقطاع
 عذاب از کفار شبہائے جمعہ و روز جمعہ ماہ رمضان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت
 علیا این الفاظ از مصطلحات خاص حضرت ایشان است کہ در کلام قوم موجودیت ولایت
 صغری ولایت اولیاست کہ بطلال اسما و صفات تعلّق دارد ولایت کبری ولایت انبیاست
 عَلَیْہِمُ السَّلَامُ کہ بصل متعلّق است و ولایت علیا ولایت ملا اعلی است کہ فوق این ہر دو
 ولایت است و کمالات نبوت کمالیت کہ متعلّق نبوت انبیاست عَلَیْہِمُ السَّلَامُ
 و السَّلَامُ و فوق کمالات ولایت گاہ بہ تفصیل کمالات این ولایت تہ گاہ و کمالات نبوت
 در مکتوب بیان طریق از مکتوبات جلد اول حضرت ایشان است از انجا طلب فرمایند محمد و ما
 رسالہ الیست کہ این فقیر در شرح بعضی کلمات کہ در طریقہ ما زبان زد و دارند بالتامس بعضی از
 نوشتہ است نقل آنرا فرستادہ است مطالعہ خواہند کرد و السَّلَامُ عَلَیْکُمْ و عَلَی سَائِرِ مَنْ
 اتَّبَعَ الْهَدًی و اَلْزَمُ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ و عَلَی اٰلِہٖ الصَّلٰوٰتُ و السَّلَامٰتُ و الْبَرَکٰتُ الْعَظِیْمَۃُ

مکتوب دوشم (۲۰۸)

بشیخ خالد سلطانپوری در ترغیب ضابطہ و در فضیلت فقر مکتوب مرغوب رسید آنچه از
 مصداق روزگار مر قوم نموده بودند ہمہ بوضوح پیوست سبب تفکر خاطر گردید اللہ تعالی از علم
 غیب کنشایش کند و امداد فرماید فقیرین باب فاتحہ خواند از دعا غافل نیست مخدوماتگ کردن
 فراخ گردانیدن رزق شہم فعل است تعالی کے اَمَلَنْ دَخَلَ نَسِيتَ اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
 يَّشَاءُ وَيَقْدِرُ بندہ مقبول آنست کہ بفعل ارادہ و تقدیر او تعالی راضی باشد و چین ابرو

بالحاج

بشیخ

بالحاج

نکنند و کشادہ پیشانی و خورم بود این فقر و تنگی معیشت بخواص بندگان خود عنایت میکند که مقصود
از آفرینش ایشان سعادت این کس است که در امرے یابین برگزیدگان شریک باشد اگر قدر این
نعمت بداند و راه صبر و رضا پیش گیرد و امید است که فدائے قیامت نیز در انوار برکات این برگزیدگان
شریک شود و از اُلش نشان ز که بردارد و لذتگ نشوند و از حیات خود تیری ننمایند حیوة که عفت
گذرد قابل تبری است در دنیا برائے عیش و تنعم نیاورد و اند محل عیش در پیش است اللهم
اِنَّ الْعِشَّ عِشَّ الْاٰخِرَةِ در دنیا برائے طاعت و عبادت آورده اند و مطلوب معرفت حق
است جل و علا اگر درین امور مطلوب خلل است جائے ماتم است دنیا و ایها کرائے آن میکند که نفقه
آن بنین زندگانی فانی تنگ آید که عشر آن سبب نیر آخرت است و السلام اَوَّلًا وَاٰخِرًا

بیش

مکتوب دوصد و نهم

چهارم

بکاشاد و قلی پشاور می در غیب پر دختن باحوال طلبه و ترمیم از مکر خداوندی جل شانه
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَامِلًا وَمُصَلِّيًا وَمُسَلِّمًا مکتوب مرغوب سیده مسرت بخش
گردید از اجتماع طلبه و گرمی مجلس و تاثیر صحبت و حصول فنائے قلب بعضی یاران که نوشته بودند
بوضوح انجامید و خوشوقت ساخت بیت آسمان سجده کند به زمین که درو یکد و کس
یکد نفس بهر خدا نشینند و نیک باحوال یاران بهر داند و تو جهات نمایند و ترغیب بکشد
نسبت علی الدوام کنند لیکن از ورود طالبان ترسان لرزان باشند و از مکر خداوندی جل شانه
ایمن نبوند و مبادا خبری این کس درین ضمن خواسته باشند یا بجمعه درین باب همواره متحی و
متضرع بوند و از عجب و پندار ایمن نباشند رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبْ لَنَا
لَنَا مِنْ اَمْرِنا رَشَدًا وَاَلَسْلَامُ عَلَیْهِ مِنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی

نهم

چهارم

مکتوب دوصد و دهم

دهم

بصوفی محمد حسین کابلی شرح احوال او بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة و
 تبلیغ الذکوات میرساند مکتوب مرغوب سید خوشوقت ساخت واقعات روشن که نوشته اند
 از دیدن سرور کائنات علیه و علی اله افضل الصلوات و اکمل التحیات و عنایت شد
 خلعت سبز از ایشان و همچنین دو خلعت دیگر از هر کدام از حضرات حسنین و دیدن خود را بصورت زین
 خوش رو و لباس سحر و بر تمام بندای اعصاب زور مایه فخر و در همان زمان شیرے حمله کنان
 بر شما ظاهر گشتن بعد از آن خلاصی یافتن از آن وادار کردن دو کانه شکر و خواندن تمام قرآن
 در آن وقت همه واضح و هوید گردید هر کدام نیک مالی است نوشته بودند که چون در راه میروم هر چیزی که
 در میان آسمان زمین است همراه فقیر میروند در آن وقت هر چیزی را که مشاهده شود بنواشته
 همه دوست بگوش میسر و از هوشم بر دین راه غیب غیب هر ذره از ذرات این راه بنواشته
 اِنِّی اَنَا اللهُ میسر و هر دیوان بادیو بعشوه پری خود را بنمایند و به پیش خویش سالک را
 میخواند و راه زنی طالب میکند بلند میاید که درنگ بر ابراهیم پیغمبر علی نبینا و علیه و علی اله
 الصلوة والسلام بانها التقات نماید و فریفته حسن موهم شان نگر و لا احب الا ظلین
 گوید و بذات که سر او را طلب است و لم یزل ولا یزال صفت است پوید و بر آنه اِنِّی و جَهَّشْتُ
 و نَجَّحِی الایة مراد و در قبرستان که میروید و انوات دامن شمار گرفته چیزهای طلبند از نیک
 است آنچه از دست شما بیاید موافق طلب با ایشان بگذرانید نوشته بودند هر گاه در نماز استاده
 میشوم در صفت جمیع انبیاء علیهم الصلوة والسلام خود را میبینم و آنچه از رکوع و سجود آورده
 بفقیر موافقت میکنند و بعد از نماز در خلوت چیزها بفقیر میگویند و هیچ بخاطر نمیماند محمد و ما
 مقصود از آفرینش انبیاء علیهم السلام و هر دو لایه که هست برائے ایشان آمده است سعاد
 اُمتان است که در امر از امور باین بزرگواران شرکت پیدا کنند و بمتابعت ایشان
 از انوش ایشان چاشنی چشند اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا مِنْ بَرَکَاتِهِمْ وَاجْعَلْنَا مِنْ مُتَابِعِی
 اَنَارِهِمْ وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَی

مکتوب (۲۱۱) دوصد یازدهم

بد نصیر خان در اندرز نصیحت بسم الله الرحمن الرحیم حاکماً و مصلیاً الله تعالی
 مشمول الطاف و عنایت خویش داشته بکسب کمالات خود مکرم و ممتاز و واراد صحیفه شریفه که بدست صوفی
 محمد حسین فرستاده بودند رسید چون مخبر از سلامتی دوستان بود مسترت بخش گردید صوفی نشان
 الیه از ان مشفق خیل رضامند و شکر گذار آمده است هر خدمتی که نسبت بموی الیه بوقوع آمده
 است بر محلست خدمت فقر و اهل الله مکررات است و سبب کشایش کار دنیا و آخرت
 محذورات دنیاوی بسیار قلیل است و معامله آخرت آبدی و غیر منقطع با قیل کسیست که این
 فرصت قلیل را غنیمت شمرده نوشته آخرت آماده سازد و باین انقباس معذور ملک کبدی است
 آرد و رصائے مولاے حقیقی جل شانه حاصل کند اوقات را بیکر کثیر و ادائے فرائض و سنن معمور
 بایروشت و از منتهیات تنزیعی از محرمات و مکرویات یکسو باید بود این کس بنده است محکوم بطوبه
 او نگذاشته اند تا هر چه خواهد بکند مولاے بر سر خود ارجح دارد و باینکه مقتضای اوامر و نواهی
 او زندگانی نماید و آلا بنده متمرد و باشد و مستحق انواع عقوبات بود شفقت آتارا احتیاق آگاه
 شیخ عبدالحق از یاران خوب خوب ماست و صاحب کمالات و احوال علیته است صحبت و
 خدمت او را غنیمت دانند در کارها دعا و استمداد از او طلبند و ختم حضرت خواجهاکانند مشیخت
 آخوی اعز شیخ محمد صادق اسلام برساند شفقتاے شمارا دیده وطن دوستان اینجا را فراموش
 کرده اند خوش گفت و مافیة من غیب غیر ان ضیقکم یلام بنسبیاں الا حبتہ و الوطن

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب (۲۱۲) دوصد و یازدهم

بصلاح آثار صوفی پانیده محکامی در جواب کتابت او که متعین احوال سنیة بود و فرق میان فناء
 قلب و فناء نفس بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و ارسال التحیات

میرساند مکتوب مرغوب سید محمد الله سبحانه که بعافیت بوطن رسیدند و اوقات را
 بجمعیت میگذرانند و یاران جمع میشوند و حلقه ذکر منعقد میشود و معامله در ترقی است نوشته
 بودند که خود را درین ایام داخل تعین جعی میابید الخ مبارک است اللهم ادرنا حقائق الاشیاء
 کما هی از محبت و اخلاص حافظ مقصود علی نسبت بفقرا نوشته بودند و نیز مرقوم نموده
 بودند که کتابت فقیر با سیر خان گذرانید و سعی نمودیم واضح گردید جزا الله سبحانه خیر
 الجزاء امید است که موافق محبت از راه معیت فیض مند شود و اخذ معافی خفیه نماید در احوال
 مشارالیه نوشته بودند که بی تعلقی دل بهم رسیدیم و خطره ما سوا بدل نمیکند و اینحال به
 شریف است و معتبر است بفنائی قلب قدم اول است در احوال ولایت گفته اند تا نیابی
 نهی دل را که نقطه تمام از ما سوا حاصل شود که اگر تکلف یاد ما سوا نماید بدش نیاید دلیل
 یافت است سعی نمایند که قدم پیش نهند درین قاهر چند نیامان ما سوا حاصل است و حضور بی
 غیبت کان لیکن نفس حاضر هنوز بر جاست و انانیت ناسی بر پا جای باید کند که این نفس حاضر
 روبرو ال آورده و این کوه آوند بکنند کلمه طیبیه از بیخ و بن بر کنده شود و انانیت و معاومات که
 بمولای خود دارد منقش شود این حالت معتبر بفنائی نفس است و قدم ثانی است درین راه

و السلام علی

مکتوب دوم (۲۱۳)

مِنْ اَشْبَعِ الْهَمَلِ

بخواجه قاسم بینگی در شرح حال او و سر حقوق عدم بعید مطلق بعد بحق کمالات جاهل و وجه
 انفکاک یک از حقوق دیگر و بیسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله العلی الاعلی
 والصلوة والسلام علی رسولیه سید الوذی صاحب قاب قوسین او ادنی
 و علی الیه و صحیحہ البیررة الثقی اما بعد صحائف گرامی بتعاقب یکدیگر رسید مسرت بخش
 و شوق افزا اگر دید سلامت بعافیت یا نشد و بر جاده شریعت و طریقت مستقیم بودند قان
 الاستقامه فوق الکرامه و هی مدار النجاة و بدونها خروط القتا د از شوق

این

ملاقات برنگاشته بودند ازین جنبه و ستار نیز مشتاق داند و انشد شوق از مبدأ وصل
تصور فرمایند چون رابطه محبت قویست بمقتضای حدیث المکره مع من احب بمعیت
معنوی باندازه این کائنات است و راه فیض گشاده و آنچه از احوال خود نوشته اند که نه از وجود حکم
مانده و نه از عدم اثر بسیار خوشوقت ساخت این قسم فنا که وجود با کمالات تابع خود باصل خود
ملحق شود و عدم که مرآت آن کمالات بود نیز باصل خود که عدم مطلق باشد لاحق گردد و اعلائے
اقسام فنانست که از عارف نه عین میماند و نه اثر الا بقی و لا تدان عدم که از اعدام دیگر
جدا شده بود و باغ کاس کمالات بود و مرآت او و چون کمالات باصل خود رجوع کردند مایه الاشیاء
عدم را اعدام دیگر نماند عدم نیز بعدم مطلق رجوع کرد اگر گویند برین تقدیر باید که تلازم باشد میان حقوق
کمالات باصل و میان حقوق عدم بعدم مطلق و حال آنکه حقوق عدم بعد از حقوق کمالات است
بعد از زمانیه و بیاست که حقوق کمالات شود و حقوق عدم نشود و بر این اتفاقا کجاست
گوئیم که بعد از حقوق کمالات باصل علاقه میماند کمالات را برآت عدم و فنا متحقق میشود بعد
از ان لم یز این علاقه هم بر طرف میشود پس تا زمانی که علاقه برآت باقیست مانع از حقوق عدم
ست بعدم مطلق چه مایه الامتیاز عدم و لکن فی الجملة باقیست و بعد از ازاله علاقه مانع باطل لایل
میشود و بعید نیست که گفته شود که اگر حقوق کمالات بطل اسم است که مبداء تعین سالک است
علاقه اصالت و ظلیت ثابت است که مانع از حقوق عدم است و چون سالک ترقی نماید از
ظل اسم باصل اسم ملحق شود علاقه مذکور نماند که عین ثابته او همان ظل بوده است نه اصل
این مانع عدم نیز بعدم مطلق رود و فنانی اتم حاصل آید اطفی المصباح فقد طلع الصباح

والسلام

مکتوب (۲۱۳) دو صد چهارم

۱۱

بخواه عبد الصمد کالی در جواب کتابت اوله متضمن بر بعضی اذواق و دید قصور بود و اشارت به نشانی
بعده الحمد والصلوة و از سال التحات میرساند صحیفه شریفه رسیده مسرت بخش

گروید مقدمات کسب نفس و دید قصور که مرقوم نموده بود بوضوح پیوست این دید قصور نعمتیست عظمی سبب
 تنویر باطن است و وسیله قبول طاعات حق سبحانه این دید را ثمرات دهد و این کسر الکسیر گرداند و
 چون این دید غالب آید عارف کاتب بین خود را معطل و بیکار میا بدست نیاید که بر سر کار کاغذ
 ثبت نماید و کاتب شمال را همواره در کار می بیند این دید از ظم نور قدیم است و از مشاهد کمال
 و جمال لایزال است که در جنب آن همه نقص و شر بنظر می آید و از آنجائی که الله تبارک و تعالی خضع که از
 ثمرات این دید است آنچه نوشته آید که این نسبت جمیع لطائف امر و خلق را فرو میگيرد که ازین کسب هیچ
 نام و نشان عین و اثرباقی نمی ماند و بجز ذات بحت و کمالات ذاتیه او سبحانه و تعالی امری دیگر
 مفهوم و معلوم نمیکرد و بجز تبارک و تعالی و نقص ذاتی خود آگاهی نیابد و صفات کمال از وجه بین کمال و
 جمال لایزال پرده نکشاید و بذات و کمالات ذاتیه او راه نیابد و با خدا و ما هنگام تسوید این سطور
 برینت و خلعت عجب بنظر آمدید معلوم شد که شمار از مقام خلعت نصیب است و این تزیین از این
 است که مانا که ولایت شما ولایت ابراهیمیست علی نبینا و علی الصلوٰۃ و السلام و الغیب
 عِنْدَ اللَّهِ نَعَالی و السلام عَلَیْكُمْ و عَلَی سَائِرٍ مِّنْ اتَّبَعَ الْهُدَى و اللَّهُ أَعْلَمُ

مکتوب (۲۱۵) و وصد با نردم

بمیرزا محمد صادق پسر نصیر خان در اندرز بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ
 و ارسال النبیات میرساند مکتوب مرغوب رسید مشرت بخش گردید مصرع از هر چه میرود سخن
 دوست خوشتر است و تمامترین عبارات در سیر سلوک اهل این طائفین آیه که میم است ما عندکم
 ینفخذ و ما عند الله باقی طالب صادق تا از مناسبات تهنیت و وجود و سایر کمالات که بر تو کمالات
 اوست تعالی جمل حواله نماید و با نجاب قدس سپارد و با نوار لایزال بقا نیابد پسیت
 اگر بر سر کوسه عشق با کشته شوی و شکرانه بده که خون بهاسی تو منم و تنها باز می باید که در بحار
 این کریمه غواهی نماید و از عموم و کل ما که در آن کریمه واقع است بهر در که رود دیگر از آزار خود نوشته بود

سبب تشویش خاطر گردید حمد الله سبحانه که بصحت تبدیل یافت بقیه که مانده است امید است
که آنهم بر طرف گردد و شکر حق جل و علا بجای آید دیگر وصحت شیخ محمد حسین بطریق اکابر آشنا
شدید و قوای کثیره اخذ نمود و ترقیات گردید اکنون مختارید اگر وصحت شیخ عبدالحق که صاحب
کمالات است بشینید و توجهات بگیری خوب مناسبت سر چشمه یکست بوظائف طاعات
از کار سرگرم بانشید و حیوة چند روزه را غنیمت شمردید و توشه آخرت را مهیا سازید و دوستان
بدعا خیر یاد آرید والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی +

مکتوب (۱۱۶) دوصد شانزدهم

بخدمت مزاده عالی جاه شیخ خلیل الله در ترغیب انزوا + بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال بهمه حال مستوجب حمزدی الجلال ستا میدست
که آن فرزند عزیز نیز بیافیت باشد و بر جاده سنت مستقیم بود و در مارج قریب بمواره مرقی
مشتاقان زیر بار انتظار اند که کرده ایشانرا بسکارسازند و عمر چند روزه را در اویه گمنامی و
بمحاورت مزار سامی صرف نمایند و از برکات انوار آن بقعه بهره گیرند و اقتباس نور نمایند
تا همه نور گردند اللهم اجعلنی نوراً نوراً نوراً که سبب اظهار و ظهورت خلقت من نور الله
و المؤمنون من نور ربی بزرگی نور را از کرمه الله نور السموات و الارض و حدیث
نورانی آرا که را در باب معامه بقا باشد که مستفاد از حدیث من قتلته فانه یثنه و کریم
فاجیناه و جعلنا له نوراً بیان فرمود مامل از دوستان دعاست والسلام اوکلا

اخراً

مکتوب (۱۱۷) دوصد هفدهم

سیادت پناه سید محمد شریف در صلوات الله او که پرسید بود بعد الحمد و الصلوة نموده آید
که سیادت پناه سید شریف صلوات الله چند ازین درویش خواسته بود باندازه فهم خود در صلوات

ند
اند

مانع

مانع

مانع

نوشته آید الْمَسْئُولُ مِنَ اللَّهِ بِسُحْنَانِهِ الْعِصْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ سَوَالُ الْقُلُوبِ بِنِصْفِ صِفَتِ
 جمادات دارد و روح از لطافت است این هر دو در حالت مفارقت از هیچ حالت خبر نمیدهند
 و در حالت اتصال که متکلف و متکلم اند چه طور است اجواب دینا یکنون مع الا اجتماعهما
 لا یکنون مع الا نفرا د سوال دومیم بعد از موت که بدن و روح را مفارقت و قطعیت
 حاصل شد ثواب قبر و عذاب قبر که بر حق است چه طور است جواب قبر روح را یا بدن تعلقی و
 اتصالی میبخشد که سبب ادراک ثواب عذاب شود نه آن قدر که موجب حس و حرکت بونمی
 بینی که در خواب متکلف و متکلم میشوند و هیچ اثر لذت و الم بر ظاهر او پیدا نیست سوال سوم
 ترقیات سلوک نهایت پذیرست یا نه جواب اگر سیر سلوک در تفصیل آسمان و صفات افتاد
 پس مراتب وصول بر حق و نهایت پذیر نیست لهذا گفته اند منازل الوصول لا تنقطع
 ابداً الا بدین و اگر قطع مراتب آسمان و صفات اجمالاً شود پس منازل وصول انقطاع پذیرست
 چنانچه تحقیق آن در مکاتیب حضرت ایشان کانست سوال چهارم در میان حال و علم
 چه تفاوت است و ازین هر دو کدام بهتر است جواب حال اشرف است از علم و علم مقدمه حال
 علم خاص و عوام راست و حال خاصه اهل و جهد و کمال است علم اگر مقتضای آن عمل نشود
 حجت است بر عالم و اگر علم منقلب بحال شود از حجیت می بر آید هکذا سمعت من سیدی
 و مرشدی رَضِیَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوَالِ پنجم نزول کمال گمراهی چیست و گمراهی را میگویند
 در شریعت گمراه همانست که خلاف شرع شریعت ورزد اما گمراه طریقت گمراه همانست که گمراه
 طریقت آنست که خلاف شریعت کند و یا خلاف طریقت ورزد و از اطاعت پیر بیرون شود
 سوال ششم بعد حصول جمیع کمالات و کمال شدن انسان توجیه او بکدام جهت میباشد و بکدام
 جانب متوجه میگردد جواب بعد حصول کمالات که بعروج تعلق دارد بکلیت متوجه حق است بکل
 و علماً و اگر کمالات عروج طے کرده و بنزول آرد و برائے تکمیل ناقصان بعالم باز نش برگرداند
 اگر کمالات ولایت را طے کرده و بنزول میکند پس بظاهر متوجه خلق است و بیاطن متوجه حق مخلوق

و اگر کمالات نبوت را با انجام رسانده بنزول آمده است پس بظاهر و باطن متوجه خلق است و
 بکلیت روبرو است و در سوال هفتم مسئله تجدد امثال که در خصوص بیان نموده است گماهی
 از حقیقت آن التفات فرموده واقف سازد جواب تجدد امثال که بعضی صوفیه بآن قائلند
 نزد ما به ثبوت نه پیوسته است این معامله اگرست در شهر سالک است و پس در نفس امر چه
 اگر این معامله نفس امری باشد لازم می آید که معصیت یکم کند و معذب دیگر بود و این قضیه
 عدالت بعیدست و منشأ این دید که بعضی سالکان را روستی در در مکتوبات قدسی آیات تفصیل
 مذکور است از اینجا طلب نمایند سوال ششم بیاد این ضعیف آمده که عزیز فرموده گوش بند و هوش
 بند و چشم بند پس این هر سه را که است کدام چیز مشغول شود و باز ازین مشغول نتیجه که حاصل
 میشود چیست جواب همین بند کردن ذکر و مشغول است گفته اند دل از دشمن بازدار و دوست را
 طلبیدن حاجت نیست و نتیجه آن نتیجه ذکر است بعد از آن موافق حال طالب هر چه پیر بآن است
 نماید مشغول باشد سوال نهم آنکه نفس ولایت چیست و صفت ولایت کدام جواب نفس ولایت
 فنا و بقا است و ستن پیوستن و صفت ولایت التجافی عن دار الشر و دار التاهب و

بکلیت روبرو

کلیت روبرو

بکلیت روبرو

و السلام

مکتوب دوشم (۲۱۸)

لدار القمار

بمحمد باقر اهوی رحیمین احوال او بیان کمالات محبت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 لله ذی الانعام والصلوة والسلام على رسوله سيد الانام وعلى ائله الكرام و
 صحبه العظام الى يوم القيام اما بعد مکتوب شریف سید فرحت زاده ان سانیة بعافیت جمعیت
 باشند و بر جاده شریعت علیه وسعت سنیة مستقیم بوند آنچه از اذواق و واجبه خود در مکاتیب
 نوشته اند بسیار عالیست عقل عقیل مشکل که باین قافیه بایده الهی جل شانیه پی برود و دیده دیگر
 باید که در کمال این معانی نماید نور الهی جل شانیه که حدیث یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ اِيْمَاءُ بَانَ دارد

یعنی نفوس الحکم که از تالیفات حضرت شیخ محی الدین عربی است قدس سره ۱۱

که فهم این سرای میفرماید لا یَحِلُّ عَطَايَا الْمَلِكِ إِلَّا مَطَايَا نُوشْتَهٗ بُوْدَن دَرِیُوْلَانِسْتَهٗ خَاصَّ از
 جناب سرور علیه و علی اله افضل الصلوات و التسلیمات در حق خود فائز می بیند و
 آنحضرت را بخود می دهد و نیز عنایات و الطاف از حضرت مجید و الف تانی که میاید و
 چیز مانع که در مراتب عروج و منازل نزول که مددک میشود و سیلای سکر آجیان و صحو آجیاناً
 همه بوضوح پیوست و خوشوقت ساخت اللهم زد هر چیز رشته محبت و رابطه معنوی
 قوی تر بود و اخذ فیوض و برکات بیشتر نماید و بدرجات علی ترقیات فرماید مدار کار بر محبت
 خصوص در طریق که نسبت مانع کاسی و نصباغی است فرید بر رابطه محبت که به پیروان و بر و
 ایام پرنگ او می بر آید و بجایزه محبت اخذ معافی خفیه از باطن او مینماید المزمع من احب
 معیت هیچ دقیقه را نمیکند از که نصیب محبت صادق نگردد هر چند محبت بیش معیت بیش و هر چند محبت
 بیش جذب صفات بیش علی الخصوص محبت که با صحبت جمع شود که صحبت پیر نیز از از کان و
 شرائط این راه است و چون این طریق منسوب بصدیق الکبر است رضی الله تعالی عنه و آن
 حضرت در محبت و فدویت بهیمن بود و لاجرم او را در قرآن مجید معیت یاد نمود و الذین معه
 فرمودنا چار مورد ماصت الله فی صدیقی الا وقد صبیته فی صدای بکر و ما
 ظنک یاشین الله ثالثهما گر دید و شرافت ثانی اثنین سر بلند گشت مدار این طریق
 نیز بر محبت آمد و این محبت معامله ایشان را از همه پیش برد

طریقه

نامی

مکتوب (۲۱۹) دو صد نوزدهم

بملا فصیح الدین در تعمیر واقعه و توجیه قول حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره که فرموده از مشرق
 تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله خفی ندید نیست جز و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاٰیَمِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى اَفْضَلِ اَنْبِیَآئِهِ وَعَلَى اٰلِهِ وَعَلَى اَصْحَابِهِ
 وَ سَاِیْرِ اَحْبَابِهِ اَمَّا بَعْدُ مَكْتُوبِ مَرْغُوبِ سَیِّدِ خُشُوقِ سَاخْتِ اَظْهَارِ شُوقِ تَعَطُّشِ نَمُودِهٗ بُوْدَن

موقوف بر وقت است لکن اجل کتاب امید است که آتش شوق مشتعل شود و ناره محبت بلند
 گردد تا از ماسوی تمام بر نهد و بطلب اعلی برساند اوقات را با یتم امور معمور دارند و در رضایند
 حق خل و علایجان کوشند و نوشته گور و قیامت آماده سازند جَاءَتِ الرَّاحِفَةُ تَتَّبِعُهَا
 الرَّادِيَةُ فَتَرَجَّمَةُ الْمَوْتِ بِحَذَائِفِهَا آنچه در واقعه دیده آید که برادر خور و شمار صلت نموده است
 میتواند که برادر خور و عبارت از شیطان همراهِ شما باشد و خور و بودن او باعتبار آنست که در وجود
 و ولادت تابع شماست و مرگ او عبارت از عدم ظفر اوست بر شما و نارسیدن او برادر خود
 اضلال و اغوا و متوجه شدن سرور کائنات علیه و علی افضل الصلوات و اکمل
 التَّحِيَّاتِ و اعزّه دیگر نماز جنازه او کنایت از اكمال مرگ و اتمام خسران اوست میگویند
 که بر آن چیز چهار تکبیر گفتیم یعنی آنرا دواع کردیم و از آن خلاصی یافتیم مصراع چهار تکبیر دوم
 یکسره بر سر چه است بدو این حضور آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گویند بر اسف
 بیشیر و تهنیت شما بوده است به تنمیکم شما از شر آن لعین و سلامت ماندن شما از کید آن و
 نیز میتواند که مراد از برادر خور و قلب باشد و خور و بودن او باعتبار آنست که قلب عالم اصغر گویند
 و انسان را عالم اصغر گفته اند آنچه در عالم کبیر است در عالم اصغر کائن است که انسان باشد و آنچه که در
 عالم صغیر است در عالم اصغر ثابت که قلب انسان بود و در صلت نمودن او فناء اوست که مأمور است
 در حدیث مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا و نماز جنازه او عبارت از شفاعت است در حق او یا اكمال
 فناء او و حصول بقا و ترقی درجات مر او را و بعد از فراغ از جنازه که بمسجی جامع در جماعت مسلمانان
 در آید گویند کنایت از آن است که بعد تخلص از شر لعین و یا بعد از حصول فناء قابلیت آن پیدا
 گردید که در عباد صالحین که باسلام حقیقی مشرف اند و در جنت وصال که مسجد که بیت الله است کنایه از آنست
 و آید فَاذْخُلِي فِي عَمَكَدِي وَاذْخُلِي جَنَّتِي و خدا و دیدن سرور کائنات و منظر موجودات علیه
 و علی افضل الصلوات و اکمل التَّحِيَّاتِ در خواب واقعه مشروط بان نیست که بصورتی که
 در مدینه منوره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دید شود امید است که از تشل شیطان

در مدینه منوره مدفونند بهمان صورت دیده شود بهر صورتی که دید شود امید است که از تشل شیطان

محفوظ باشند لیکن باید دانست که وقایع و سننات پیشتر اند و مخیر استعدا و دلالت بر حصول ندارند
جانی باید کند که معامله از قوت فعل آید و از گوش باغوش رسد و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره
فرموده که از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء الله خفی ندیده نیست جز فی می تواند که معنی عبارت
چنین باشد که امروز هیچ ولی از رجال الغیب جز فی نیست چه مخیط طالب جال الغیب بوده است
موافق طلب او با سخن کردند و الغیب عند الله عز وجل والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دوم (۲۲۰)

بخدمت و مزاده عالی درجات صاحب تکمیل و ارشاد صاحب الوقار و تمکین شیخ سیف الدین محمد درین
احکام عروج و نزول و دقائق سیر مریدی و مرادی شمه از احوال بادشاه دین پناه سلمه در کتب بنیم
الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب شریف فرزند ارجمند
رسیده مسرت بخش گردید آنچه از اذواق و مواجید قلمی نموده بودند در اشارت راه از مزارات متبرکه که آثار
اشفاق و مهربانیها مشاهده نمودید خصوص از مزار متبرک حضرت خواجه اقدس سیرت که نماینده کرده
نوشته همه بوضوح انجامید و مسرت بر مسرت افزود نوشته بودند که نسبت این فقیر بنزول باطل است
بلکه نزول شما انتم ظاهر میشود و این ارشاد و وصول فیض خلق الله اثر آنست که هنگام عروج و نزول
روحی است جل و علا از خلق بیگانگی و بیگناستی است لاجرم نشستن و توجه نمودن بطلایه حیرت
و غیر مطبوع این معنی در اولیاء عزلت و غیر مرجوعین بیشتر است در اولیاء مرجوعین و اهل عشرت که
کتاب عروج واقع میشود کمتر چه غیر مرجوع را به مناسبتی تمام است بخلق و مرجوع را که عروج واقع شود
آنقدر نیست چه ممکن و ما و اے او در مراتب نزول است آنچه نوشته اید که درین روز با عروج
خاص واقع شد و راه وصول خود را در نهایت علو و ترش یافت و حسن نصارت آن از بیان خارج
است و این مسلک مخصوص برادر آنست که میزد از اینجا قدم گاه نیست مطالعه آن بسبب آنست
مضویه گشت آری مجرب از انقلاب محبت بر اهتجاب ایشان کشان میبزد و مردان بر اهتجاب است

بیای خود میروند از رفتن تا بر دل فرق بسیار است **اللَّهُ يُجِيبُنِي إِلَيْهِ مَنْ تَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَى**
مَنْ يُنِيبُ در راه انابت چون بیای خود رفتن است ریاضت و مشقت بیشتر است و در راه انابت
 چون بر راه بر دل است ریاضت و مشقت آنقدر در کفایت ریاضت و انشای احکام شرعی و اتباع
 سنت نیست است و اجتناب از بدعت نامرغوبه مراد از امیر نذر ریاضت کندی است و در راه خواهند
 گذاشت خوش گفت **ع** عشق معشوقان نه است و تیر و عشق عاشق با دو صمد طبل و
 نفیر و لیک عشق عاشقان تن زده کند عشق معشوقان خوش و فیه کند به آس و حریه که در صحت
 مراد افتد و فانی اشخ حاصل کند و شرایط صحبت همگان بجا آرد سیر و نیز مشابه سیر مراد از
 باشد و در نیک شایع خود محتاج مشقت و ریاضت نبود همان محبت شایع را سیر و باشد و کمالات او
 مستحق سازد مصرعه خاص کند بنده بصلحت عام و صاحب سول صلی الله علیه و آله و سلم میرکت صحبت
 او کمالات او رسیدند و از اولیاء امت بوقت گردن آنچه در احوال پادشاه دین پناه سکه رتبه و قوا
 نموده بودند از سران ذکر در لطائف و حصول سلطان ذکر و رابطه و قلب خطرات و قبول کلمه
 حق و دفع بعضی منکرات و ظهور لوازم طلب همه بوضوح پیوست شکر خداوندی جل شانه بجا
 آور و در طبقه سلاطین این نوع امور حکم عقاب مغرب دارد و حدیث آمده است **مَنْ أَحْبَبَ**
سُنَّتِي بَعْدَ مَا أُمِيتَتْ فَلَهُ أَجْرُ مَائَةِ شَهِيدٍ اللهم زده توفيقاً و طلباً و شوقاً و
 ترقیاً فی مکراتب قریب این درویش از آنچه وظیفه فقیر است از دعا و توجه فارغ نیست و صلح
 ظاهر و باطن شانزاد یوزه گریا بطن ایشان را به نسبت اکابر مرموز میاید و امیدوار است که درین نزدیکی
 بقائے قلب مشرق شوند که درجه اولی است از درجات ولایت و این معنی را در حق ایشان
 قریب الحصول میاید مصرع باکریان کار بادشوار نیست **وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا**

مکتوب (۲۶۱) دو صمد بیست و یکم

بسلطان وقت سکه رتبه در اظهار محبتها و روابطها معصومیه و در بیان اذ ابکی القلب من

الْفَقْدُ ضِجْكَ الرَّؤُوسُ مِنَ الْوَجْدِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَوْلَى مَا يُقَدَّمُ حَمْدُ اللَّهِ
 بِسْمِ اللَّهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْآلِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ
 اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ وَبِكَ وَمَا أَعَدَدْتُ لَهَا قَالَ مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَالَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ أَنَسٌ فَمَا رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرَحُوا
 بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِهَا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَفِي الْحَدِيثِ أَيْضًا عَلَى مَا نُقِلَ أَصْحَبُوا
 مَعَ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَصْجَبُوا مَعَ اللَّهِ فَاصْجَبُوا مَعَ مَنْ يُحِبُّ مَعَ اللَّهِ حَتَّى
 يُوصِلَكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمَّا بَعْضُ كُتُبِ دُعَاؤِ بَنِي مُحَمَّدٍ مَعصوم بعض باریا فیکان حضور پر نور
 کھف العالمین ظل الله علی العالمین حضرت امیر المؤمنین اَنَارَ اللَّهُ تَعَالَى
 بُرْهَانَهُ میرساند فرمان عالیشان که از کمال غایت مہربانی مرقوم قلم غنبرین تم گشته بود خواجہ
 محمد شریف بخاری در اعتراف از منہ رسانید و فقرائے مینوار بہ تشریفات علیہ بنواخت قد وصل
 الینا کتاب کریم کتاب تعرف فی وجوہ عبادتہ نضرۃ التَّعِیْمِ از فحوائے آن شوق
 و طلب این راہ ہویا بود انا بخا امید واری وصول بحصول انجا مید عزیز سگفتہ است اگر خواست
 داوند دے خواست قالوا اِذَا بَكَى الْقَلْبُ مِنَ الْفَقْدِ ضِجْكَ الرَّؤُوسُ مِنَ الْوَجْدِ گر یہ دل
 از راہ شوق و طلب حاصل شود از ادبیل شریافت روح کوشش اند بایش آنست کہ لطائف خمسہ
 عالم افر حکم ہمسایہ و ہم نشین دارند و بعضی از انہا لطیف تر اند از بعضی دیگر و ہر کدام کہ لطیف تر
 بے عالم غیب نزدیکیست و در اخذ فیوض از حضرت و ماب غرض شائہ بسبقت وارد و چون بر لطیفہ
 ازین لطائف عطیہ وارد میشود لطیفہ دیگر کہ نزدیک است از ان واقف گشتہ بر آن دولت شک
 غیظہ منور و در طلب آن کوشش مینماید و گر یہ شوق و انگیز میشود اگر بہیچ یک ازین لطائف
 وارد غیبی رونے نیند و ہمہ غافل میبوند و راہ طلب مند و میبویس گر یہ قلب لیل است بر یافت
 روح چہ قلب و روح را یکدگر نسبت ہمسایگی و اتصال است و از یافت یکے دیگرے واقف و از
 نایافت آن دولت نالان و در طلب آن دوان الحمد لله و المیتہ کہ فقیر زاہد منظور نظر قبول گشتہ

و این صحبت بحصول انجامیده و از امر معروف و نهی منکر که شیوه فقیر زاده است اظهار شکر و رضامندی
نموده است شکر خداوندی جلّ شأنه برین عطیه بجا آورد و بسبب از یاد دعا گوئی گردید چه نعمتی
است که با این طمّ ارق بادشاهت و دبیره سلطنت کلمه حق بسبع قبول افتد و گفته نامراد
مؤثر شود و بشیر عبادی الذین یستمعون القول یتبعون احسنه اولئک
الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب صلّی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و
اله اجمعین و بآرزوی سلام

مکتوب دوم در وصیت دوم

بکمال شرف الدین سلطان یوی در سر مجوس شدن مالک مقامی و علاج آن بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال همه حال مستوجب حمد ذی الجلال است
المسئول من الله تعالی عافیتکم و استقامتکم و ظاهراً و باطناً نوشته بودند
که وقت تحریر توجیه حال خود گشت مقامی نمودار شد هر چند خواست که دخول نماید میسر نشد و ما
چون نمودار شده است و در شما خواست دخول پیدا شده است که داخل شوید و حظ ازان فی الکریم
اگر نخواسته و اونداده خواست از گرمی حلقه اصحاب ترقیات ایشان برنگاشته بودند شکر
خداوندی جلّ شأنه بجا آورد اللهم زد بیت آسمان سجد کند بهر زینتی که در و بیکد
کس بکیر نفس بهر خدایشینند از مجوس شدن عزیزه که بهر توجیه او تاثیرات عظیم بمردم
روئے میداد رقم نموده بودند و ما بسبب عجز اصدور زلت و ارتکاب گناه است علاج آن توبه و
انابت و توجیه پیرست یا انتقاء طلب شوق است علاج آن نیز توجّهات پیرست که از
برکت آن هم شوق و طلب هم میرسد و هم ترقیات بحصول انجامد یا عدم مناسبت استعداوت
بفوق علاج آن نیز صحبت و محبت تام است به پیر که از فوق نصیب یابد و توجیه و مهر بانی پیرست
آن از استعداود خود بالارود و بجا ذبه محبت جلب معافی خفیه پیر نماید این سیر قسری است نه
طبعی یا جمل در عقداست داین را علاج نیست همان سستی عقیده که ناسو نیست قوی سدا راه او

تا اعتقاد تام و فانی الشیخ حاصل نکند ترقی صوت پذیر نیست و بحسب دایمی گرفتار فقیر منکام
این تحریر توجیه و تخلص آن عزیز کرد و تخلص او معلوم گردید امید که باز گرفتار حبس نگردد و السلا

اولاً و آخراً

مکتوب (۲۲۳) و وصیت سیوم

بایضا

بمشیخت آبا شیخ محمد یوسف گردیزی در تعمیر و قانع او و ترغیب حلقه و ذکر و صحبت با طالبان
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اوصیایه گرامی که
بدست ملا عبد اللطیف مرسل داشته بودند رسید مسرت بخش گردید و آنچه در واقع دیده اید که این
فقیر میان جو کلان اقدس سیر کرده و داشته بر سر شام گذاشته است و شما آنحضرت را بر سر خود داشته
میسرید و شما را کیفیت و حال شکر و روع داده است و لذت بهم رسید که در کتابت نگنجی مخدوما
ظاهر فیوض و برکات از ایشان بشمارسد و نسبت بیاید لیکن کسی که ایشان را بر داشته بر سر شما
گذاشته فی الحقیقه آن نسبت از آن کس است فلیعلم فانه ینفع جدا و در واقع دیگر که
دیده اید حضرت خواجه بزرگ و فقیر بشما شمشیر و سپر داده ایم و شما بران سپر تکیه ده نشسته اید
شمشیر و سپر حرزست از دشمن پناه است از شر آن و تکیه دن اعتماد است بران و فیلهای بسیار
یا علم و نقاره و قرنا و شرنکه پیش پیش شما میروم و مردم بسیار جمع اند و همه منتظر شما اند اشاره
بعلمو شان شما و سر داری و محبت شما لیکن خواب مخیر است و دست حق بجان از قوت فعل
آرد و از گوش ناخوش رساند آنکه قریب مجیب حلقه ذکر را بر پا دارند و اهل طریق را سر گرم سازند
سودی و خنکی نصیب اعدا و باطل فکر و طالبان صادق صحبت دارند و بغیر ایشان بضرورت
نیز دارند بیت با عاشقان نشین همه عاشقی گزین با هر که نیست عاشق با او مشوق قرین
و بمقتضیات اعمال پر دارند و طالب قیامت بوند من استوی یومناه فهو مقبول واجب
و در افتاده را بدعا خیر یاد آرند و السلام و الا کرام

بایضا

بایضا

دو بیت

مکتوب (۲۲۴) د وصیت و بیعت

بیعت

بموجب علی ملتانی در شرح احوال سنجیده او: اللہ تعالیٰ براتب کمال و کمال ترقیات دہاد
کتابت ہے کہ ارزاہ محبت و ستادہ بودند و احوال سنیہ مرقوم نموده رسیدہ خوشوقت ساختن کتاب
و توار و فنا و بقا با احکام قیاسیہ ہر کدام و ظہور نمودن معنی تَخَلُّقُوا بِاِخْلَاقِ اللّٰهِ تَعَالٰی
بروجہ کمال کہ نوشتہ بودند بوضوح انجامید اللّٰہُمَّ رِزِّ و آنچه نوشتہ اند پس از ان کیفیت روئے
داد ماہیت خود را ماہیت از کان صلوة بخشوع باز یافت و از کان مذکور و خشوع را اجزائے
ماہیت خود ذوقی نمودہ این دید و این یافت خیلے غالب ست مبطالعہ آن بسیار خوشحال
ساخت امیدت کہ این فنا و بقا کہ باز کان نماز بحصول پیوستہ است وسیلہ وصول بحقیقت
آن شود و تحقق بصورت ہم آغوشی حقیقت رساند نماز معشوقی ست در اباد عالم غیب الغیب
حقیقتہ و از کہ فوق ہمہ حقائق ست حدیث نفیس قَفَّ يَا مُحَمَّدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي
ایمانیت بآن حقیقت بیعت چکہ مشک تر از دستم گر آن کیسو سچنگ افتد +
و د صبح از گریہ ام گر آن مہ در کنار آید + وَالسَّلَامُ وَالْاُكْرَامُ

۱۲۱

۱۲۲

بیعت

مکتوب (۲۲۵) د وصیت و بیعت

بسیادت پناہ میر محمد ابراہیم ولد شیخ میر در شرح حال و بیعت اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ صَحِیفَہ
گرامی رسیدہ سترت بخش گردید از شوق ملاقات بر نگاشته بودند ازین جانب نیز آجہ را مشتاق
دانند و حدیث نفیس وَاَنَا إِلَهُهُمْ لَا تَشَدُّ شَوْقًا مِنْهُمْ بِرِخْوَانِهِمْ نوشتہ بودند کہ گاہے میا کہ
نورے در سینه بس و شوق است و گاہے آن نور را در تمام اعضائے خود میا بد چنان متخیل میشود
کہ گویا تمام وجود نور محض است از بے ہر فیض و نور کہ از عالم غیب برین کس مے آید اول پر سینه
مے آید کہ محل علم و دانش ست و موضع لطافت عالم امر کہ اقرب است بعالم قدس ہر چند بعد

حصول کمالات نبوت و ولایت قرب نصیب عالم خلق میشود و عالم آخر تابع او لیکن این قرب بعد کمال است و قرب عالم آخر خلقی و جلی و بعد ورود بقدر سینه به سائر اعضا میرود و تمام وجود را نور میسازد و آنکه گویم که مضغه قلبیه از عالم خلق است و محل آن سینه است پس سینه مخصوص بعالم امر نشد چون آیه کریمه نازل شد اَوْ مِّنْ كَانَ مِثْلًا فَاحْيَيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ الاية رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله وسلم فهو النور اذا داخل القلب انفتح فقبل هل لذلك علم يا رسول الله فقال عليه و آله الصلوة و السلام التجاني عن دار الغرور و التاهب لدار الفكر و دين حديث ايمائے ست بآنکه نور اول بر سینه فرست آید از وید قصور اعمال و افعال و اقوال و نيات خود و خراب ابر یا فتن خود را مرقوم نموده بودند نیکست این وید قصور قیامت اعمال را میفرایند و بقبول نزدیکتر میسازد چه توان کرد نصیب ممکن بچاره تصور نقص است و ابر و خراب تر از عدم چه چیز خواهد بود کمالات همه با بل آن عادت کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ اللَّهُمَّ اِنْ اَحْقَاتِ الْاَشْيَاءُ كَمَا هِيَ تَوَشَّهَ بُوْدَنَدَ كَهْ شَخْصَ اَزَارِ صَنْبِ داشت و محالجات کارگر نمیشد روزی تو به با نیجانب نموده و خود را از میان کشید متوجه آن مریض شدم بعد از توجه خفته طمان مریض بهم رسید یک جزه از او در خود یافتیم باز توجه با نیجانب نمود از ار از فقیر هم طرف شد واضح گردید و وفق اعتقاد شما بشما بنمایند انا عند ظن عبدي بی آنچه در باب فرزندی ابو القاسم نوشته بوضوح پیوست الله تعالی جزائے خیر داد و السلام و الا کرام

مکتوب دوم در حدیث و شتم

بسمات پناه میر محمد اسحاق ولد شیخ میر در بشارت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الشکور و المنة و الصلوة و السلام على حبيب محمد و آله و الثنية مکتوب مرغوب سیده خوشوقت گردانید الله تعالی بجافیت و تهافت وارد و در مراتب قرب رقیات کرامت فرماید بشارت که هنگام رخصت بشما گفته بودم الحال بهم که ملاحظه مینمایان معنی در شما ملاحظه میکنم و شمارا

مورد آن التوار و الترار در میاید بلکه بیشتر از سابق معلوم میگردد و ترقی در آن مقام بفهم می در آید
اما دخول در مقام فوق واضح نمیشود و فقیر درین باب توجه نیست امیدوار باشند جواب اسئله
شمار امیان حضرت یا مقصوب فقیر نوشته است مطالعه خواهند نمود و فقیر خالی از ضعف نیست
و کتابهای بسیار نوشته بودی بنابر آن خود نتوانست نوشت بخوت راغب باشند و اوقات
در این امور صرف سازند و از تذکر موت و قیامت فارغ نبوند بجاء التراجفۃ تشبیهها
الزادۃ جاء الموت یحذا فیرۃ مامل از دوستان و علمای سلامتی خاتمه است والسلام
علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و البرکات

دو بیت

مکتوب دوم در حدیث و تم

العله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْطَانِ قَت مَذْظَلَهُ الْعَالِي دَرِیَانِ مَعَارِفِ كِتَعْلُقِ بِنْعَانِ دَرِیَانِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِدِكْرِهِ وَأَنْطَقَ السِّنِّتُمْ بِشُكْرِهِ وَ
عَمَّرَ جَوَارِحَهُمْ بِحُجْمَتِهِ وَسَقَاهُمْ بِحُبِّتِهِ شَرَابَ مَعْرِفَتِهِ وَاشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ نَجْوَمِ الْهُدَى صَلَوَةٌ وَسَلَامٌ مَا دَامَ أَمِينٌ أَبَدًا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَسَلَّمَ وَلَقَدْ مَقَالَ كَيْبِدُ شَيْءٍ إِلَّا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ مَا سَوَى حَقِّ حِلِّ عِلْمِ
مَالِكِ لَا شَيْءَ مُحَضَّرَ بَاطِلِ حَقِّ نَافِعِ عَدَمِ حَقِّ وَجُودِ سَادَاتِ أَعْدَمِ حَقِّ مَا وَائِ هَر
شَرَفِ نَقْصِ حَقِّ وَجُودِ تَوَالِجِ وَجُودِ صِفَاتِ كَمَالِ دَرِیَانِ مَعَارِفِ تَتَارِزِ مَرْتَبَةِ وَجُودِ وَبِرْتَوِ
كَمَالَاتِ وَتَعَالَى بِسْ خَيْرِ كَمَالِ هَمَّ عَالَمِا بِخِجَابِ قُدْسِ بَاشَدِ وَشَرَفِ نَقْصِ بَتَامِ رَاجِعِ بِمَكْنِ بُوْدِ كَرَمِ
فَأَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَفَأَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ مَوْجِدِ أَيْنِ مَعْنَى
مَكْنِ كَمَالِ نَافِي ذَاتِ خُودِ فَرَامُوشِ سَافَهَةِ هَرِ وَتَشَارَاتِ نَقْصِ ذَاتِ خُودِ شَرَفِ بَشْتِ كَمَالَاتِ

عاریتی خود را خیر و کامل خیال کرده است مبدء اخیرات دانسته و بنیاد دراز برین بنیاد نهاده ازین
 رگبزر و عوی همسری بولای خود جل شانه پیدا کرده در عونت و انانیت اماره ازینجا ناشی گشته
 عجب معامله است اصل که بکمال جمال رسیده است در پرده است و از نظر پوشیده و ظل که منشأ
 نقص و شرارت است خود را به تمهت بعنوان اصل هویدا کرده و بر نظارگیان جلوه داده است
 پیری نهفته رخ و دیو در کثره و ناز + بسوخت عقل نه حیرت که این چه نوع عجیبیت + و چون بسبب
 غایت سالک بر عدمیت ذاتیه خود اطلاع یابد و صفات کمال را بر تو کمالات اویقین نماید و
 این کمالات را دست باطل حواله کند و خود را که مرآت این کمالات بود خالی محض باید و عدم
 صرف مینه بقتل حقیقی مشرف شود و از انانیت اماره و اماره بتدریج باطمینان
 رسد این زمان نعمت در حق اتمام شود لکن لوی قدس سره میست چون بدستی که ظلم
 کیستی + فارغی که مودی و وزیر نیستی + اما بعد فرمان عالی شان در اسعد از منبر تو نزول انداخته
 فقر بینوار انواع بهمت و شرف رسانید بیت از آمدنش چو گل شکفته + دامن دامن
 بهار رفتم + و از فصاحت نظم رنگین و لکش و بلاغت معانی و نکات آن چه توان نگاشت
 فقی کل لفظ منه روض من المئی + و فی کل سطر منه عقد من الدرر
 کیفیت سبق باطن را در کتابت فقیر زاده پیش نوشته است بنظر عالی در آمد باشد ستم و توجیه
 غائبانه ازین شکسته فرموده اند هر چند از راه دعا گوئی قهرمی سابقا هم اکثر بدعا و توجیه آنحضرت
 مشغول بوده درینولا که این قسم هر یار نیاید و خصوصیت در میان آمده خود جمع است بطریق معهود
 این سلسله علیه در ترقی باطن و از دیار کیفیت آن در مقامات و نصرت ظاهر نیز مقتضاست
 و بهیچ وجه بتقصیر ضایع ندارد از بار که انبار جهان داری و حسن خاتمه اظهار کرده بود چون در اینجا
 از گرم خویش خوف درین باب عنایت فرموده است امیدواریم حاصل گشت این خوف
 کارهای صغیر آسان میگردد و در حدیث آمده است که یختم خوف فان خوف الدنيا و خوف
 الاخرة آدای خدمات و لوازم خیر خواهی فقیر زاده چون بنظر نظر عالی شده موجب سعادت و بار

اقتیازا گردیده و الحق که فقیر زاده که صاحب کلمات صوری معنویت بعزت و عدم احتیاط خود
و بصحبت چندانی سر نه داشت لیکن محض خیرخواهی او را برین معنی آورده است در باب برادر دینی
که نیز بکلمات ظاهر و باطن آراسته است که فرموده بودند سابقا هم حق صحبت بمشار الیه هم او را
الحال بموجب امر عالی بیشتر از پیشتر خواهد کوشید برتی حقیقی اوست جل شانه خود در طلب مید
و در طلب خود میدواند و خود را وصل میکشاید مصراع از او شما بهانه بر ساختن اند
آفتاب سلطنت و کوه معدلت تابند و در خشتان باد

در کتاب
در فضائل
و مناقب

مکتوب دوصد نسبت و تم

در نیت

بدست محمد بیگ در فضائل نماز و در بیان آنکه لذت آن فرض آن روید به اصل است ابواب
ترقیات مفتوح باد و کتابت شاپی در پی رسید خوشوقت ساخت آنچه از جمیع در نماز و کرمی
در ذکر و حلقه یاران نوشته بودند نسبت عظمی است شکر این نعمت بجا آرند و در از دیار جمیع آن
کوشند و مانند آنکه در نماز خصوص در نماز فرض روید به اصالت نسبت شمرت و از انجام
کار مخیر نوشته بودند نوافل که به نیت تکمیل فرض کرده شود همان لذت می بخشد بعد از آن هر چند
نیخواهد این نیت در نوافل دست نیسد به فکر تکلیف لحنانیت میکند بیجا واتی می انجامد آید
طرح کار بر فرض است گو در نوافل آن نیت دست نهد هیچ فکر نکند و در تکمیل نسبت فرض
و لذت آن کوشند وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

در کتاب
در فضائل
و مناقب

مکتوب دوصد نسبت و نهم

نخواجه کلان خواجه مزاری نقشبندی پسر خواجه عوص مزاری بخاری در بیان آنکه نخل هر چه وار و از
اصل است لیکن از کمال ناولی اصل خود را فروش کرده است در حل واقعه او و بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلی الاعلی و الصلوٰة والسلام علی نبیه وحبیه المصطفی وعلی

در کتاب
در فضائل
و مناقب

در کتاب
در فضائل
و مناقب

الله واصلها به البركة التقى اما بعد و صحیفه گرامی از ان جناب باین درویش دلریش رسید
 مشرف ساخت سلامت و بجا فیت باشند و بر جاده شریعت علیه و سنت بنیه مستقیم بودند و
 ظل باصل آیند و از لفظ معنی گرانید و خوش گفت بهیت قومی و وجود خویش فانی و رفت
 ز خروف در معانی و حصول ولایت مربوط است بوصول باسمی که مبدأ تعین سالک است و فنا
 در ان اسم و سالک ظل ان اسم است و ظل هر چه دارد از خیر و کمال و حسن و جمال همه بر تو اصل است بخود
 و هیچ چیز استقلال ندارد و لیکن ظل ان کمال نادانی اصل خود را فراموش کرده است و بخود فنا
 گشته و کمال و جمال که از اصل ستاز خود بسته خود را کامل و مبدأ خیرات تصور نموده است و ربوبیت
 و انانیت پیدا کرده و ازین رهگذر همسری شرکت بمولای خود بسته بهیت پیری نهفته رخ و
 دیو در کرشمه و ناز به بسوخت عقل زحیرت که این چه بوی عجیبی است و چون سابقه رعایت در رسد کمال
 و جمال اصل هویدا گردد و این کمالات انکاسی را دست باصل سپارد و بر صفت فائیه خود عالم
 و دنیا گردد و خود را باک لاشه یا با زمان سرشته سعادت بدست آید و از شرارت آماره امید
 نجات یابد و بلووی قدس سر و بهیت چون بدستی که ظل کیستی فارغی گردی و درستی
 الله تعالی مثال او و از کار از اطفال شمشاد میازان که جانشین بزرگانه و بجا و رب و روضه مقدسه
 مستعید ایمان باین معانی و ما و مشرب ازین مشرب روزی کن و از انوار و برکات آن موطن
 همواره چشم انتظار در راه است و از فیوض و اسرار آن جاسه امید بهیت درین دیار بدین ننده
 ام که که گاهی به نسیم عاطفته زان دیار آید و آینه طویل که بر نگاشته اند نیک است و از مناسبات
 معنویه مخیر و خیره سوال مقطعات قرآنی هم مشعر از انست اجتماع حلوائی تر باد و پیازه در
 یک طبق گویا ایمانیت به نسبت خاص آن حضرت که مقتبس از انوار خاتم الانبیاست علیه و
 علیهم الصلوٰت و البرکات و خواجہ ہاشم علیہ الرحمۃ اشارہ بان نمود و آنجا که گفته بهیت
 بشیر بنی نمک بیان یابد چه اعجاز است کاین لب بنیاید و شمار که از ان نعمت داده اند بشمار
 است شرکت باید دانست که بزرگان ما بر وقائع و مناسبات چندان اعتبار نهاده اند و معتبر نیست

که در بیداری روئے نماید خواب بیشتر استعداست جانے باید که محال از قوت بفعل آید از
گوش یا غوش رسد والسلام اولاً و آخراً

درست

مکتوب دوم در سیام

نیلویه

بحاجی حبیب حساری در تعبیر قانع و منامات و با شرح احوال یاران او و مایه نایب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على افضل
انبيائه وعلى آله واصحابه وسائر احبابه اما بعد مكاتيب شريفة بتاقت يكدمگر رسیده
مسترت بخش گردید آنچه از منامات و وقائع و احوال خود و احوال یاران خود و اظهار شوق و آرزو
و مقدمات کسیر نفس خود و دید قصور و استفسار در آیات فقهیه در باب ارسال فتن بین الکفتین
و الصاق کعبین در رکوع و جز آن همه بوضوح انجامید و فرحت بر فرحت بخشید و آنچه نوشته اند
که روزی بنظر رسید که یا اینهمه گفتگوئی خلق و مست نهادی یاران حال تو چون خواهد شد الهام
بگوش رسید فسیکفینکم الله الى اخره ای بسیار خوشوقت ساخت و امیدوار گردید
این کلام مبارکه جامع خیرات و برکات است و بیشتر درجات و قربات و آنچه دید و امید که شمار تحت
نشسته آید و تجویز بادشاهی بر شما کرده اند و برین معنی اتفاق نموده و همه مردم رؤیای شما آورده اند و
تعظیم میکنند و مبارکباد میدهند و شما تعجب میکنید که این محال چگونه صدق داشته باشد حال آنکه
محال درین ایام بیاس کشیده است و خود را لاشه محض مییابم مخدوم هیچ جائے تعجب نیست
این بیاس این لاشیه مفید سلطنت معنوی است هر چند معدوم و لاشه تر ظهور کمالات و حریت
از بر قیامت و خلق باخلاق که از جمله آن ملکیت است زیاده تر و هر چند مایوس تر از ظلال و ارسنه
و در خبر پادشاه که شما عقد کرده اند میتوان که مبدا تعین شما باشد عقد بستن بآن متحقق شدن است
بآن فنا و بقا است بآن چون آن مبدا تعین جز نیست از جزئیات نشان کلی که مبدا تعین
پیغمبر است که شما بر قدم او ستمید لاجرم از اید خضر نموده اند که این جزئی از ان کلی بنظر آمده است

متولد شدہ و ان شان گلی حکم بادشاہ دارد بر جزئیات بے واسطہ بواسطہ خود واقعہ دیگر کہ نوشتہ شد
 خود عریان شدید و مرانیز عریان ساختہ در آغوش کشیدید و بدن روتے خود را بر من میمالید و با ہم در
 جامہ خواب خوابیدہ راز نامے پنهان با ہم میگفتیم الخ بسیار خوب است و از مناسبت تمامہ مخبر و از
 نصیب یافتن اسرار نہانی مشعر واقعہ کہ برادر شما دیدہ است رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم
 اور در کنار کشیدہ اند و حضرت ایشان قد سنا اللہ سبحانہ کیسرتہ از یک جانب ایشان فقیر از جانب
 دیگر و فقیر زادہ و سایر یاران فقیر ہم ہمراہند الخ خوشوقت ساخت امید کہ از برکات آن حضرت
 علیہ الصلوٰۃ والسلام بہرہ تمام یابد مطالعہ احوال مشارالین نیز خوشوقت ساخت و همچنین
 احوال ملاحظہ اللہ کہ نوشتہ بودید نیک و صلی است احوال یاران دیگر ہم خوب است حق سبحانہ و تعالیٰ
 روز بروز ترقیات دما دختہ و آنچه حضرت ایشان در باب صعوبت تخلص از دقایق شرک خفی و عود
 نمودن کلمہ اثبات کہ در ضمن کلمہ نفی و اثبات است از ہمہ بذاتہاے ایشان عدم لیاقت آن بجناب
 مقدس یعنی بکلمہ لا الہ الا اللہ اثبات الوہیت خود میکنند و الا اللہ ایشان ہم با ایشان عالم
 است نہ بان درودہ علیا فرمودہ اند و خود را ازین حکم استثناء نمودہ و نیز آنچه برین فقیر در حرم
 کعبہ معظمہ روتے وادہ نوشتہ بودند و نیز ظہار نمودہ بودند کہ از ان مان کہ این معارف شکر و دیدہ
 میان خوف و رجاست و ترسان لرزان است نمیدانند کہ از کلام طائفہ باشد سعادت آثار این ترس
 و لرزہ رجاست و در است کہ در مان ندارد و دانست کہ دواید نیست شجر لقد عصمت
 حیۃ الهوی کیدی فلا طیب لہا ولا راق سمیت ہمہ صبح وصل جویان من شام امید
 کہ سیاه بخت ہجرم شب من سحر ندارد و شب بازے باید کہ خلیل دار علیہ الصلوٰۃ والسلام از ہمہ
 ماسوی روتاقتہ و برترانہ لا احب الا فلین مترجم گشتہ از دقایق شرک دارد و تبتیری گردد و
 قبلہ توجیر احدیت ذات تعالیٰ ساختہ بر زبان در شان آرد اتنی و جہت و جہی للذی
 قَطَر السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَاَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ این معنی را اکثر مردم بتمام معنی اند
 اما کسی کہ بحقیقت این معانی برسد از دقایق شرک و از ہم حکم غفای و مغرب دارد دیگر از آمدن خود

مکر مینویسد و آنجا را خالی گذاشتن معقول نمینماید هر حال اگر شوق غالب آید تا هفت استخاره بکنند بعد اقبال قلب تجرین حدود کردند و ملا فتح الله را بجای خود نصب نمایند بعد استخاره والسلام

عَلَيْهِ مِنَ اتَّبِعِ الْهُدَى

مکتوب دومی و حکیم

بمیرالطیف بخاری در آنکه سلطان فکر از مختصرات نیست از بزرگان آمده است و در مقامات کفرش و بی قصور و بسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباد الله الذین اصطفوا
علی سید الوالی بند الدجی صاحب قاف قوسین او اذنی و علی اله و اصحابه نجوم الهدی
مکتوب شریفه تعاقب یکدیگر رسید بسبب مسرت گردید الله تعالی سلامت دارد و بر جاده شریفه علی
و سنت سینه مستقیم کند و ابواب ترقیات را مفتوح سازد و آنکه قریب تحجیب مرقوم نموده بودند که در
وقت زیارت بزرگان از جانب دیدن صبح چیز تازه فرو میگردد و کیفیت و حضوری معلوم میشود
لیکن نمیدانند که آن چه چیز است و این انوار و برکات نسبت است که از بزرگان بشما میرسد شکرانه
بجا آید و قبول نمایند و بترانه هل من مزین من ترجم باشید و آیه دور و از شے که دیده و نوشته آید
که چهار باغی است آراسته از بوید از پیدار شدن از خواب خود را غرق فیض بافتید نیک روشن است
حق سبحانه از واقعه بوقوع آرد و از گوش باغوش رساند نوشته بودند که روزی از حقائق و معارف
ایشان میگذاشت سخن از سلطان فکر مذکور شد رئیس اهل مجلس سؤال کرد که تا حال باین اسم ذکر
مسموع نشده و در کتابها نیز بنظر نگرفته آمده آیا این سخن اولیا سابق است یا حالت ایشان است و خود
سلطان فکر در طریقه ما بنیان زد و شایع و ذائع است و ما از پیران خود شنوده آمده ایم مختصر نیست
هر چه هست از بزرگان است حدیث شیخ عبد القدوس که از اکابر مشایخ هند بوده اند قریب بزمان
حضرت خواجه آخر اقدیس سترها در آخر عمر استغراق و بیخودی بر ایشان غالب شد چنانچه اکثر روز
در استغراق میبودند و اوقات نماز یا و از بلند ایشان از ایدار میساختند ستر از ایشان پرسیدند
فرمودند دل بند بسیار کوفتم سلطان فکر بهر زمان غالب آید و مرا از من میر باید مرقوم نموده بودند

اگر ده تنه از یاران خُلفائے تو درین ملک باشند گنجایش دارد که وصیت این حدود بسیارست خبر
گرفتن طالبان حق بتو مقوض داشته اند ضرورت که از ربع مسکون خبرگیری محمد و این مسکین
خود را از بیع شمار نماند و مالک و لاشه می پندارد و بنابران با مرے نمیتواند پرداخت و بشرکت
مولائے حقیقی جلّت عظمت خود را نمیتواند منصوب بخت بیت من هیچم و کم از بیع هم بسیار
و از بیع و کم از بیع نباید کارے و مرقی حقیقی اوست تعالی و ربع مسکون جز آن همه در تحت تصرف
اوست عزّ برمانه مصرع از ما و شما بهانه بر ساخته اند هر کس را میخواهد که بتوسط یکبار
دوستان خود فیض مند و کمال برساند آنکس را بصحبت او میرساند یا این یا آنکس میرساند
اگر ما مورخیم نشود و دیگر است آن مان موافق افزاگر نیست با جمله امثال ما همچو آن دور
از کار را سوگ بچروا تم عصیان شستن از همه چیز ضرور و لابد است و گوشه نامرادی با مراعات
شریعت اسم خلق را با و سپرده که نمیت را در کسب فرضیات او بجان چیت باید تربیت و ذکر
اسم ربّک و تبتّل الیه تبتّل درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد برد و الا لا والسلام
اولاد و اخرا

مکتوب دوصدسی دوم

در بعضی اسرار است که در شرح احوال که بخند و مراده عالی درجه شیخ سیف المله والدین سلمه برقم
فرموده اند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَارْسَالِ النَّبِیَّاتِ میرساند
مکتوب مرغوب که مستطین اذواق علیه و اذواق سنیّه بود خوشوقت ساخت و سبب حجت دل و
راحت جان گردید نوشته بودند که با وجود نسبت محبوتیت و اثر استغلقه آن جانب تکمیل و ارشاد
روز افزون است چرا روز افزون نبو که افضل محبوبان سرور دین و نیاز است و جانب ارشاد و
تکمیل در و علیّه و علیّه افضل الصلوات و اکمل النجیات از همه زیاده تر بود مرقوم
نموده بودند که بعضی اوقات بمباشرت امور مباحه نزول واقع میشود و تا بان امور ثبت ننهاد
مؤالنه تکمیل زبون افتد بے ارتکاب خص و مباحات تقویت جانب بشریت که مجد تکمیل است

میکند و از کتاب عزیمت و مستحب پرورش جانب ملکیت نماید که باز شاد کار ندارد و لکن و جهته
 اولیاء غیر مرغوبین در تکمیل جانب ملک و ملکیت کوشش مینمایند و از کمالات بشریت و عوالت حفظ
 ندارند و اولیاء مرغوبین تکمیل سر و جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساخته اند این کار
 بمراحتی عمل و علقا قام اند شاعر لاتی فی الوصال عجبید نفسی و فی الهجران مولی لم یور
 سمیت بحرس که بود مراد محبوب از وصل هزار بار خوشتر بمشغول حدیث است ان الله کما یحب
 ان یتوئی بغزیمه یحب ان یتوئی برخصیه باید دانست که مباح که مقرون بترت صحت
 شود و خل مستحبات میگرد و در نصرت عزیمت میشود نوم العلماء عباده شنوده باشند علی
 الخصوص مباح که بامر و تعالی بوقوع آید و خل فرائض و واجبات میگرد و چنانچه این معنی بتفصیل از
 مکتوبات جلده ثانی حضرت ایشان واضح و لاج است نوشته بودند که در مجالس سلطانی طرفا سرار لازم
 الاستیثار جلوه میدهند و مجرد و خل بآن محافل بروج و نزول خاص ممتاز میسازند ببل اهل کمال
 از هر بقعه فیوض و انسار مناسبت آن بقعه اخذ مینمایند و از هر زمین کمال مناسبت آن زمین میگیرند
 زمین را مناسبت بمعاملات فناست و زمین را موافقت بمکالات بقا بقعه ایست بروج مناسبت
 دارد و بقعه بنزول حرم که را کمالات معاملات جداست و حرم مدینه را فیوض و کار و بار جداست
 هر خوش پیرا حرکات درست و در احوال بندگان حضرت برگاشته بودند که از وسعت لطیفه
 اخفی و مناسبت تام بآن خبر میدهند از مطاعه آن فوهار و لطیفه اخفی اعلای لطافت است
 و ولایت آن فوق سائر ولایات است و این لطیفه را خصوصیت است خاص بسور کائنات و مغیر
 موجودات علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات و البرکات فقیر نیز ایشان را مناسبت
 بلطفه اخفی در میابد و الغیب عند الله سبحانه

مکتوب دویسم و بیستم

بکاشانه مراد پیشاوری در غایت گماشتن بر توجیهات بر طلب فیض نایب قوم گردید بسم الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِير ساند مکتوب مرغوب سید
 مسرت بخش گردید بعافیت باشند و بر جاده شریعت علیہ وُسْنِ سَنَیْهِ مُسْتَقِیمِ بوند و از ظل یاک
 آیند و از اسم بیستنی گرانند و بکار خود سرگرم باشند و در تعمیر باطن بجان کوشند تا راه ترقی مفتوح بود
 و از سرگرمی یاران خود نوشته بودند شکر خداوندی علی شانۀ بجا آرند و توجہات بحال شان
 بگمارند و در ترقیات شان کوشند بیت آسمان بجز کند به زمین که در و یکد کس یکد نفس
 بهر خدا نشینند لیکن کمال خود بیشتر سعی نمایند و خلوت را غیب بوند که تکمیل دیگران
 فرع کمال خودست وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

بکار بند

مکتوب دوسم در مقام

دوست

بخواه محمد و فاضلاری و از جاع حوادث باراده او تعالی و تعبیر واقعه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعَوَاتِ مِير ساند مکتوب مرغوب حصول یافت آنچه از تفرقات
 و حوادث روزگار مرقوم نموده بودند بوضوح انجامید محمد و ما همه از حق باید دید تعالی و کشایش کار
 هم از سبحانه باید جست و ان یمسک الله بصری فلا کاشف له الا هو در کتابت سابق
 دو واقعه نوشته بودند در یک پیغمبر خود را و در دیگر حضرت عیسیٰ را علی نبینا و علیہ الصلوٰت و
 التسلیمات بسیار روشن و عالی است خوشوقت ساخت و امیدوار گردانید و از واقعه دوم متنا
 شما حضرت روح الله ظاهر میشود علی نبینا و علیہ الصلوٰت و التسلام حق سبحانه و تعالی از
 برکات و انوار ایشان بهره ورسازد و التسلام محمد و ما در کتابت خود نام فقیر را بالا دست از نام
 حق جل و علا نوشته ایم خوب واقع نشده است توبه کنید بن بعد چنین واقع نشود ظاهر بطریق
 سهو واقع شده باشد بهر حال توبه و انابت در کار است ابواب ترقیات مفتوح باد

دست

دست

مستقیم

مکتوب دوسم در مقام

دست

بملا قاسم پسر صوفی مغربی در شرح حال او کتابتی که از راه محبت ارسال داشته بودید رسیده
خوشوقت ساخت از تصفیه عناصر از بجه عموما و تصفیه عنصر خاک خصوصا نوشته بودند مطالعه
آن بسیار محظوظ ساخت حالتی است بس شگرت و همچنین حالتی که در نماز رو میاید به صلی است
از حالت معراجیه است که خواص عباد را رو میاید به نوشته بودند که در ابتدا محبت حق را چل و چلا
آن قدر مشاهده میکرد که از بیان خارج بود و الحال نه محبت او را خود مشاهده میکنند و نه عدم محبت را
به محبت و عدم محبت از نسب و اعتبارات است تا مآله در صفات و اعتبارات است
محبت را گنجایش است و چون از صفات و اعتبارات مآله فوق رود محبت و عدم آن ساقط
شود و در رنگ سایر نسب محبت نیز در راه ماند و التماس

مکتوب دوصدسی و هشتم

بیر عثمان کولابی در حل سوال او که در ابتدا ظاهر در رنگ باطن سرگرم است بعد از آن رفته رفته
سرگرمی سابق در ظاهر نمایانند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ادعای
التحیات میرساند صحیفه شریفه که نامزد این مسکین نموده بودند رسید مسرت بخش گردید سلامت
و بعافیت باشند و بر جاده شریعت و طریقت مستقیم بودند و از ظن باطل آیند و از لفظ مجنی
گرا آیند نوشته بودند پیش ازین که در سکوت می نشستم عجب کیفیت و جمعیت در جمیع لطائف
حاصل میشد اکثر بجز بهایش که به شعور میساخت و شب و روز ظاهر بکار مقید بود و الحال که نسبتها
به کیفیت شده است و دل را به تعلقی از دنیا و آخرت بر وجه کمال پیدا شده است ظاهر در کار
به پروائی میکند و سستی مینماید سبب چیست بدانند در ابتدا ظاهر و باطن مختلط اند و از انوار و
برکات باطن ظاهر سیراب و بهر و است بنابراین ظاهر نیز در رنگ باطن یا حضور و سرگرم است
چون باطن از ظاهر جدا نگردد و قلوب او ازین گسسته نشود و مآله از ابتدا بتوسط آید حضور
آگاهی باطن بظاهر کمتر سرایت کند لاجرم ظاهر اگر به پروائی نماید و سستی پیدا کند گنجایش دارد

که حرارت و سرگرمی او عارضی بوده نه ذاتی نوشته بودند الحال که در سکوت و نشیمن خود را گم می‌نمایم
و بعضی تجلیها و نورانیتهای دست میدهند یک است عزیز که گویید گم شدن گم شدن و نیست
و دیگر که گویید اشتیاقی عداً قالا اعود ابد امید است که این گم شدن و عدیت شمول پیدا کند
مراقبه و غیر مراقبه

مکتوب دویست و سی و هفتم

با ان بیگ در آنکه از تفرقات صوریه از آنجناب مقدس محبوب نباید شد و در تعبیر واقعه که دیده
بود به بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و ارسال التَّحِيَّاتِ میرساند مکتوب
شریف رسید خوشوقت ساخت از تفرقات دنیا و دنیاوی و کثرت قروض و بدسلوکی اهل خانه شکایت
نموده بودند همه را از حق باید دید تعالی و تقدس و بعرض این امور از و سحانه نباید محبوب و باین علاقه
تفرقات صوریه را از اسباب جمعیت معنوی باید ساخت بیت درل غم دنیا غم معشوق شود
باده کفام بود چخته کند شیشه مایه را بر سر و از راه دانه پرسید که از هجوم خطرات پریشانم گفت بمقتضای
اللا اله الا الله بکل شیء یخفی طعن احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطر را از اسباب فصل باید شد و نه از
موجبات فصل پیوسته آتوب مشاهده مفتوح باید داشت و روزن غفلت را مسدود این جواب هر چند
بر قاعده توحید و اتحاد است لیکن علاقه طلبیت اصالت پیچ چار فقه است از طلب اصل مشاهده
و آنچه در خواب دیده اید که پیش فقیر بساط شطرنج پهن کرده گذاشته اند و فقیر بشما میگویم که همه مردم
که حاضرند همراه ما شطرنج بازی کرده اند الحال نوبت شماست بیایید همراه ما بازی کنید و شما شروع در بازی
کرده اید که بیدار شدید و ما بساط شطرنج و بازی کردن بآن گویا عبارت از باختمن وجود شمریت
در حق جل و علا یعنی دیگر آن باخته اند الحال نوبت است این باختمن عبارت از تخلص است از تعلقات
بشری و فانی است از صفات انسانی است پارسا ما را مقام گفت و الله است گفت او بدید و چهار اسن بیک با هم

مکتوب دویست و سی و هشتم

این

دو صد

یا این بیگ
من شایسته بودم و حال را که میگویم

بشیخ محمد باقر لایسوی در شرح احوال او که بر نگاشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة
 و از سالیان تجلیات میرساند احوال به حال مستوجب حمدت السؤل من الله سبحانه عافیتکم و
 استقامتکم ظاهر و باطن از آزار فقیر بیک پنج ست فرصت ظاهر نیست غایب الامر به همین احوال
 بروشته بیرون بزند و بنا بر جمع هم حاضر میکنند آنرا فرصت گویند یا نه شغلی کینک تکلوا و الحیوة
 هر بیره کینک ترخصه و الا نام غضاب کیت الذی یبنی و بینک عامر و ویتنی و
 بین العالمین خراب و کما تب شریفه پی در پی رسیدن و قین ساخت خرطوم نموده بودند که
 گاه گاه قسم دوم مقام رضای رضای انظر به خواست پر توان از میگرد و فقیر نیز یاره املاد در
 از دیار این کیفیت نموده حق سبحانه و جبر کمال رندی گردانید باید دانست که این ضامه قدم است بر رضا
 دوم که رضای بنده باشد چه تقدم از انظر است پس برین تقدیر اگر این قسم ضامه را قسم اول بگویند
 انسب بود گویند که در پیشانی مشهور میگردد و چون پیشانی محل ظهور شقاوت و سعادت است میتوان
 که نور ایمان در پیشانی متمثل بگویند باشد چون سینه محل علوم و اسرار است پس گویند که در
 سینه و سراسیمه مشهور است اشارت بود با حاطه نور علوم و اسرار سینه را از مشاهدۀ برکات
 ماه مبارک رمضان و عشره اعشکات کیالی ختم قرآن مجید مشاهدۀ انوار و خلقات بخود و بمرور
 جوار و گاهی با نام جمیع صفات اول معلوم کردن خوشوقتی جناب قدس نسبت بخود معلوم نمودن رضای
 ماه مبارک ازین کس مغفرت و نوب سابقه و یافتن مناسبت با اسرار تشابهات و مقطعات و
 و شب اخیر بحسرت و دواع نمودن که نوشته بودند همه بوضوح بیست و خوشوقت ساخت و در
 شوال که مکاشفه عظیمه روئے داد و مکرر کر این خطاب به جهت شنیدید که صریح خطاب بشما نمودن
 که این کلام شفا ما بوده و کان فضل الله علیک عظیم از خواندن این معنی ذوقهای و در داد
 که چه نویسد اعلموا ان داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و آنچه از احوال یاران خود
 و ترقیات بعضی از ایشان و گرمی مجلس نگاشته بودند بوضوح بیست اللهم زد بسبب
 آسمان بخند بهر زبانی که در و یکد و کس یکد نفس بهر خدا بنشیند والسلام اولاً و آخراً

مکتوب (۲۳۹) دوست سی ہم

دوست

سلامات

سلامت

بشیخ ابوالخضر رانی نوی در جواب کتابت او و ششم در بیان انوار و اسرار و صنف منورہ حضرت محمد
 الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یاد کر مجھے از احوال مقامات یاران حضور و اشعار کمال
 خود بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و از سائل التخیلات میرساند صحیفہ
 گرامی رسید خوشوقت ساخت حمد اللہ سبحانہ کہ بغایت بوطن مالوف رسید و اوقات
 بجمیعت میگردد و یاران سرگرمند و واردات و کیفیات گوناگون رو میدہد و بعضی عقدہ مائے وقیہ
 کہ از مدتی آرزو مائے حل آن داشتند درین سفر حل شد لیکن تفصیل آن نوشتید و شرح واردات
 و کیفیات نہ نمودید بہر حال ہموارہ در ترقیات باشند و جمیعت و استقامت ظاہر و باطن صوف
 گردند اظہار شوق ملاقات و شوق زیارت روضہ منورہ نموده بودند فقیر را نیز مشتاق دانند و از
 انوار و اسرار و صنف متبرکہ ہموارہ استفیض و مستنیر بودند این درویش دلریش برکات و فیوض این
 بقعہ مبارکہ را چہ تواند بیان نمود کہ از فہم و وہیم امثال قاصر فہمان بیرون ست مصراع
 الی از خیال بیرون در تو خیال کے رسد ہنم ولایت ست کہ در زمین ہند سبز گشتہ است و آب
 زمزم و کوثر تریت یافتہ لاجرم رشک ہند و ولایت شدہ است و ثمرات و نتائج آن کماثل
 ثمرات و نتائج حرمین شریفین آمدہ و مجاولان و زائران اوازیں برکات بہرہ مندند و ازین
 ثمرات مستمند مصراع ہنئیا لآذ باب التعجیم نعیہا فقیر مدتی ست کہ بصفت بدنی
 گرفتار ست و از کار اتم فروماندہ مع ذلک اہل طلب از اطراف و اکناف در رنگ مورخ
 میریزند بقدر طاقت باحوال آنہا پرداختہ میشود و آثار عظیم و شہرہ شان پیدا میشود و شعلہ
 شوق و آتش شان افزاید و ہر بندہ میشود و تخلص از علائق و آزادی از ماسوی در اول قسم
 حاصل مینماید خنکی و گرفتاری نصیب این بیچارہ شدہ است فقر و ہجر و دوری بنام و برآمدہ
 چہ توان کرد ہمیت ہجر یکہ بود و مراد محبوب از وصل ہزار بار خوشتر است این ہجر سبب وصل

جمع کثیر است و این دوری باعث قرب حضوری دیگران این جنکی و گرفتاری وسیله شوق
و آزادی خلق بسیارست فهم من فهم والسلام و لا و آخراً

مکتوب دویست و چهارم

دوشنبه

بمحمدرک بیک بخشی گزیدار و ذکر احوال حافظ محمد صادق کابلی بعد الحمد والصلوة
و ارسال التحيات میرساند که احوال همه حال مستوجب حمد است المسؤول من الله سبحانه
سلامتکم و استقامتکم ظاهر اوقباطنا معلوم شریف باشد حقائق و معارف آگاه
اخوی اعز شیخ محمد صادق از اخضر اصحاب خالص احباب این جانب است بلکه از راه ولادت
معنوی داخل فرزندان است بالتماس شمار و آن حد و دهنده شده است امید که یاران دوستان
از صحبت مشارالیه مستفید و تقیض خواهند شد والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب دویست و پنجم

دوشنبه

بحافظ محمد صادق کابلی در جواب کتابت او و در آنکه اجازت مقید یا شخاص محدوده داخل خلافت
نیست الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی الله تعالی ابواب ترقیات را بنمود
مفتوح دارد کتابت شریف که نامزد این مسکین نموده بودند بمطالعہ متوج و مسرور گردید از تعمیر
اوقات به تلاوت قرآن مجید برنگاشته بودند اللهم زد از تکرار کلمه طیبیه نوشته اند از ان هم
خالی نباشند و بیاران هم صحبت دارند و توجهات را از آنها دریغ نکنند و درآمدن آنحال نمایند
و هر جا که باشند آجته را بدعا یاد دارند و باب اجازت اهل سپاه نوشته بودند که مردم گفتگو دارند و خود
آنچه شمار جواب آن مردم گفته اند سخن بهمانست بزرگان اهل ابرار که رشد در صحبت آنها
می بیند این قسم اجازت مقید یا شخاص محدوده داده اند که درین طریق علیه صحبت بشرط فنا
در یکدیگر به از عزالت است چندیکه یکی مشغول شده بنشینند اولی است از آنکه تنها مشغول باشند چه

کلام

بهدیه

اجتماع فیض یکدیگر بهر همگر منعکس میشود و این اخل خلافت نیست که آنرا اثر انطاست و این قسم
خصت هم شرط باستقامت است بر شریعت و رسوخ بر محبت شیوخ و السلام

مکتوب دوم (۲۸۲) در وصف چهل و دوم

دو بیت

الله

بمخدومه زاده عالی درجه شیخ سیف الدین سلمه الله و آبگاه در شرح احوال سلطان وقت
سلمه که در آنجا با ذکر بعضی معارف مناسبه آن بعد الحمد و الصلوة و از سال النجیات
میرساند مکتوب مرغوب سید خوشوقت ساخت آنچه از احوال پادشاه دین پناه مرقوم نموده بود
همه بوضوح انجامید در طبقه سلاطین و ملوک این نوع امور از غلب روزگار است اللهم زد سلاک
چون صفات خود را بر تو صفات حق باید جل شانه تجلی صفات بود و کمال این تجلی آنست که
این صفات را ملحق چهل باید و خود را که مرآت آن کمالات بود خالی محض باید و عدم صرف
بیند این زمان نه ذکر بود نه توجه و حضور چه بعد از حق کمالات چهل این امور نیز عائد بان
جناب مقدس میشوند بعد از آن اگر ذکر است خود بخود است و اگر توجه و حضور است هم خود بخود
عارف دین هنگام رخت بصحرا که عدم کشید است و از همه منتسبات تهی گشته این حالت بهر
بقائے نفس است خوش گفت بهیت معشوق اگر چه گشت بهخانه ماه ویران تر از اول است
ویرانه ماه نوشته بودند که مبدی تعیین خود را صفت علم یافته اند و میفرمایند که باین صفت مبارک
بیشتر مناسبست یافته میشود از مطالعه آن حظها نمود نزدیک بود که رقص کند حق سبحانه اند
برکات این صفت بزرگ بهره تام عطا فرماید ان الله قریب مجیب و السلام

مکتوب سوم (۲۸۳) در وصف چهل و سوم

دو بیت

نیز بمخدومه زاده بآستخاق شیخ سیف الدین سلمه الله و آبگاه نامه نامی آن فرزند گرامی
رسیده بهجت افزا اگر دید کتابت محبت الفقراء و کارخان جوابی که متضمن فوائد و مصالح

ضروری است نوشته فرستاده است حق تعالی تاثیر بخشید به نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست دارند + جوانان سعادتمند پند گیر دانار + وَالسَّلَامُ +

مکتوب دوم و چهل و پنجم

دولت

به بخدا و رخاں در ذکر بعضی اسرار کلمه مَا عِنْدَكَ كَمْ يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ + حَامِدًا و مُصَلِّيًا + الله تبارک و تعالی مشمول الطاف و عنایات خویش داشته بجزایات قویه معنویه مکرّم و ممتاز دارد استماع اخبار توفیق و حسن نشاء حق طلبی و خدمت و رعایت فقرائے باب الله آن مشفق بے اختیار بران مآرد که بدعائے ظہر الغیب از دیا و این امور مشغول باشد و توجیر غایبانہ برائے ترقی درجات صورتیه و معنویه ایشان بر کار و مصالح از هر چه میرود سخن دوست خوشتر تمامترین عبارات در سیر سلوک اهل الله این آیه کریمه است مَا عِنْدَكَ كَمْ يَنْفَعُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ + طاب صديق تار منتهیات تهی نگر دو وجود و سائر کمالات که بر تو کمالات اوست تعالی حاصل حواله تمایذ و یا بجناب قدس سپارد با نوار لایزال بقایا بدست گریز بر کوئے عشق ما گشته شوی + شکرانه بده که خون بهائے تو منم + شایان زباید که در بچار اسرار این کریمه غوصی نماید و از عموم دو کلمه ما که در آن کریمه واقع است بهره ور گردد و اشفاق پنا مشج محمد باقر که بجا فرزند است و کمالات صورتیه و معنویه آراسته شکر گذاری اشفاق ایشان را مکرر نوشته سبب مسرت فقر گردید و باعث از دیا و دعا گوئی گشت خدمت و رعایت درویشان باب الله وسیله ترقی دارین است و سبب کشایش مشکلات دولت دارین مکمل و متصل باد +

مکتوب دولست و چهل و پنجم

بخدمت و مزاده عالی و رحیم صاحب کمالات صلییه و اهل اسرار و معاملات بلند حضرت خواجه محمد نقشبند و جواب بعضی احوال اذواق آن محمد مزاده که بزبان قلم با حضرت سرور من آشته بودند با بشایات

حصول این اسرار عالیہ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ
 اصْطَفٰی آنچه از اذواقِ عالیہ و مواجیدِ سنیہ و ثمولِ عنایات و مواهب که در ماده خود احساس
 نموده اند و سرفرازی یافتن با سُرِ طُلّت و ملقب شدن بالقاب بزرگ و مشاہدہ نمودن عجایب
 غنیج و دلال و مہم شدن بنزول بے کفایت بعد از ان احصای این نزول و در میان آمدن امور
 کہ لَا عَیْنَ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ کہ رنگاشته بودند ہمہ بوضوح پیوست و سبب لذات
 معنویہ گردید علو رتبہ این اسرار را چه بیان نماید کہ از حیطہ درک عقل و تصویر خیال بیرون است
 مَنْ کَمِیْدٌ قَدْ کَمِیْدٌ فَقِیْرٌ زَوِیْکَ بَايَ چیرہ در ماده شما معاموم میکند وَالْغِیْبُ عِنْدَ اللّٰهِ
 تَعَالٰی ہرچہ نوشتہ اید یا جمال نوشتہ ظاہر تفصیل را بشتافہ حوالہ نموده اید بلای نوع امور
 بنوشتن راست نمی آید بلکہ یہ بیان ہم نمی در آید ہمان قصہ است کہ نوشتہ اید وَ یَصْدِیْقُ
 صَدَائِیْ وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ وَ یُکْرِیْ فَقِیْرٌ اَزْ دُعَا وَ تَوَجُّہٌ دِرْبَارَہٗ مَرَضٌ شَاغِلٌ غِلْمِیَّتِ وَ شَفَا
 شمارے خواہد بلکہ مے بیند وَالسَّلَامُ

مکتوب دویست و چہل و ششم

نیز تصدیق بعضی اسرار لازم الاستتار محمد و مزادہ بر جادہ حضرت خواجہ نقشبند کہ بزبان
 قلم معروض داشتہ بودند الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی چہ نویسد کہ از
 مطالعہ رقعہ شریفہ کہ مشتمل بر الہامات عجیبہ و القاب غریبہ و خطابات عالیہ و تشریفات و
 تکریمات سنیہ کہ بآن ممتاز سر بلند شدہ اند چہ قدر خوشوقت و متلذذ گردید و آنچه از اسرار
 طُلّت و محبت و تحقیق بآن کہ از اسرار لازم الاستتار است یا جمال مرقوم نموده بودند و از
 مشاہدہ احوال انوار و برکات این شہر مبارک و محایم نمودن فتح ابواب آسمانہا و ابواب
 جنان ہمہ بوضوح پیوست امور است کہ دیدہ عقل و فکر درک آن خیرہ و در راہست جز بانوار
 الہی و تائیدات نامتناہی بآن چہ نتوان برد احتیاج بتصدیق این فقیر ندارد مہم ذلک

تصدیق در تصدیق است و آنچه که دیده اید و تعبیر آن خواسته محتاج به تعبیر نیست از کمال نسبت
معنوی خبر میدهم تا بجای رسید است که با اتحاد کشید و شرکت در معاملات پیدا شده و جهت
تاکید بر رویا کفایت ناموده الهام باین معنی فرموده والسلام

مکتوب (۲۳۷) دو صد و چهل و هفتم

نیز بمحمد و مراده برگزیده صاحب اسرار و مقامات علیه حضرت خواجه نقشبند سلمه الله و
ابنائه در بشارت بحصول صحت بعد الحمد والصلوة ابواب ترقیات همواره مفتوح
باد و آنچه که در باب ترقیات معنویه خود دیده اید مبارک باشد شتاق استماع آنیم فقیر از دعا
و توجیه غافل نیست و ترقی باطن و استقامت ظاهر شما در یوزه بیناید و در بعضی اوقات
صحت و شفای شما معاین میشود و اطمینان برین معنی بحصول انجامد و الغیب بعدد
الله سبحانه خاطر خود جمع دارند و صحت را یقین تصور نمایند العاقبه بالاعافیه

مکتوب (۲۳۸) دویست و چهل و هشتم

بمحمد و مراده بر جاده شیخ عبد الاحد در بشارت حصول مناسبت بعضی اسرار و معاملات
بعد الحمد والصلوة نموده می آید رقعۀ شریفه رسید و ضامین دلکش آن دل نشین
گردید و اشعار رنگین آن متلون و ذوقین ساخت و در آشنای این نوشتن شمار است
بمقام صباحت یافت بلکه نصیب از آن معلوم کرد و بعضی لوازم آن مقام شگرف در شما
مشاهده نموده و نیز مناسبت بمقطعات قرآنی مفهوم میگردد هر چند ندانم که این مناسبت
از کدام برگذر باشد چه مقطعات کنایات از معاملات است هر که اعماله حاصل است
مناسبت نصیب هر چه گفته شود در حق او صادق است و الا مناسبت چگونه باشد درین
حیران است و مسموع نشده است که معاملات عبارت از چه چیز است تا اثبات و نفی آن

نموده آید و در باب اشتراط تلقین طلب بامر یا عدم اشتراط پیش حکمی نمیتواند کرد نه در
 ماده خود و نه در دیگر بیهیمن نمیداند که این فقیر را اشتغال باین امر مرضی است یا غیر مرضی
 و این تصرف در ملک او عز شأنه و صرف وقت که عزیزترین اشیاست در پی حشلق
 چگونه است ازین نظر جگر کباب دیده پر آب است نوشته بودند که خود را از خاصان بنیدارم
 که خاصان را قرب عظیم باشد این فقیر شمار از خاصان می شمرد و قرب شمار بیش از پیش
 می فهمد بیشتر هر چه بنویسد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دوم و صد و پنجاهم

بشیخ محمد باقر لاهیوی در جواب عریضه او بحال و مصلیاً و مسلیماً اما بعد میرساند
 مکتوب شریف رسید بهجت افزا اگر دید کیفیت که در نماز عشار و داده بود از مشاهده خواست
 از انطراف و ظهور آثار آن در خود و نیز شنودن آواز بکرات از سینه در نماز و ترک ماترانی خواتیم
 بوضوح پیوست اللهم زد حمداً لله سبحانه على ذلك وعلى جميع نعمائه
 والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى

مکتوب دویست و پنجاهم

بحاجی شیخ محمد فضل الله در جواب عریضه او که مشتمل احوال خود و احوال یاران خود بعد
 الحکم والصلوة و ارسال التَّحِيَّات میرساند مکتوب مرغوب که متضمن واقعه روشن احوال
 پسندیده یاران بود رسید مسرت بخش گردید حق سبحانه همواره در ترقیات دشته از کمالات
 سابقان بهره ور کند و یاران طریق هم در ترقی باشند تو جهات را از ایشان دریغ ندارند اینان
 را مریای کمالات خود اند و از ترقیات شان شکر بجا آرند و آنچه نوشته اند که در راه رضای
 در سجد مضت بودم در واقعه می بینم گویا شب جمعه است و نور ساطع شده که از روز هم روشن

گشته و من شب قدر گمانم برم الزمیک مبارک است و شب قدر معجزه وصال است از بزرگان
آن زیاده ازین چه باشد که خدمت سرور دین و دنیا داران شب مشرق شدید و شهادت نبوت
و رسالت اوست و الله تعالی علیه و آله و سلم داده اید و آنچه خود را بعنوان رسالت دید اید
و در عداد رسل و خل یافته علیهم السلام بمشترکالات رسالت نبوت است نه منصب
رسالت و نبوت که ختم یافته است و السلام

مکتوب دومیت و پنجاه و یکم

در بیان طریق توجیه نصیحت به فقیر حقیر جامع این مکتوبات شریف حاجی محمد عاشور بخاری احمدی
معصومی نقشبندی که الحمد لله و السلام علیه عباد الله الذین اصطفی اخوی اعز می محمد عاشور سلام
عافیت انجام خوانند کتابی که از راه محبت فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت از اجتماع
یاران نوشته بودند حق سبحانه دوستانه جمعیت دارد و راه ترقی بکشاید نوشته بودند که طریقه توجیه
بمن نگفته حق و توجیه امر است ظاهر احتیاج به بیان ندارد هر روش که بدیل خود متوجه شوید بدیل طالب
نیز همان روش توجیه باید کرد و در حلقه یاران بشینند و خود را در میان بنیند و به باطن بزرگان متوجه
باشند و در تعمیر اوقات و نفی وجود و بشریت بجان کوشند و دوستان را بدعا یاد آرند و السلام او لا

و آخر

مکتوب دومیت و پنجاه و دوم

دوستان

ارسل الى الشيخ عمر الحضرمي في النصيحة والدعاء على سبيل البشارة الحمد لله
وسلام على عباده الذين اصطفى انا لله عرفت وجل عنك وعمما انساب اليك و
انقائك بهم وكمالات اسمائهم وصفاتهم وهذه الدوائر القصوى لا تتيسر الا
بمتابعة السنة ولا جتناب عن البدعة والرسوخ على محبة الشيخ والفناء فيه
رزقك الله سبحانه هذه المعاني ذوقا وشوقا وادما نانا و احسانا بحرقه

سَيِّدُ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ

مکتوب^{۲۵۳} دوست پنجاه و بیستم

بمخدوم مزاده عالی در جمیع الکمالات اصولیه و المعنویه نعم الخلف محمد اشرف در اندرز و نصائح نافعه بابتشاره عالیّه در مشرب محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التّحیّۃ + الحمد لله و سلام علی عبادہ الذّین اصطفیٰ مکتوب مرغوب محبت أسلوب فرزندی ارشدی نور چشمی رسید خوشوقت ساخت و مضمون آن بوضوح بیست احوال انویسان باشند اوقات را بوظایف طاعات مراقبات معمور دارند و از دال و ظلال باصل مدلول حقیقی رُو آرند و از علم بحیرت و از گفت بنجاموشی و از پوست بضر و از لفظ بمعنی گرانید خوش گفت بیت قوی ز وجود خویش فانی + رفته ز حروف در معانی + هر چند مطلوب حقیقی چنانچه در لفظ معنی و بیرون پوست و مغز است و اصل از ان دولت نیز در رنگ ظل در راه است اصل و فرع زان سرای روز بهی + هر دو مانند و حیث یکسره تهی + اما چون کس باهل این نسبت علیّه فی الجمله محبت و ارادت درست گردانند امید است که باندازه آن نقاب از جمال این معنی با و بکشایند و بشرب از ان مشرب عطا فرمایند و آنچه نوشته بودند که خود را محمدی المشرب میا بم مبارک است سعادت آثار افضی نیز این معنی را بشنایند فهمان ربّک واسع المغفرۃ

مکتوب^{۲۵۴} دوست پنجاه و یکم

بمخدوم مزاده بر جاده عارف بالله شیخ صبیحه الله در ترغیب تربیت طلبه و رضامندی اخوان طریق فرزندی توفیق آتاری لا زالت کرامتک واستقامتک بحمیت باشند حمد الله سبحانه که اخوی محمد حنیف از شمایل بسیار رضامند و رضامندی اخوان طریق از نعم جلیله او نبجانه است و حدیث نفیس آمده است مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ یقین که پیشتر هم در رضامندی

له این مکتوب از شیخ خواجہ ابوالحسن محمد طاهر بنقل آمده

ایشان خواهند کوشید و دیگر چون جمع مستورات از آریاب طلبه بشمار بوط اند خود را بهر نوع مجتهد
داشته آن جماعه را سبب جمعیت گردند و احوال با نویسان باشند و الله سبحانه و الموفق

مکتوب دولیت و پنجاه و پنجم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله و اصحابه
اجمعین ترقیات ظاهری و باطنی و عروجات صوری و معنوی ایشان از حضرت و اب العیاش
جل ربانه مساکت نموده آید با جابت قرین با و مجرمة جد که الا تجد علیه و علی الیه
الصلوات و التسلیمات و البرکات مصرع از هر چه میرود سخن دست خوشترست
آدمی تا زمانه که گرفتار مادیات و دنیای و ساحت سینیه و به نقوش ماسوی منقش
بمرض باطن گرفتارست و از قرب و تعالی دور و بهر فکر از آله این مرض دین فرصت سیر
از اہم مقامست و علاج دفع این علت معنوی در مهلت قلیل از عظم مقاصد از آله این مرض
را مربوط به ذکر و شریعت است و اندو طهارت باطن را از لوث ماسوی منوط بیا و تعالی گردانیده
یا ایہا الذین امنوا اذکروا الله ذکر اکثر و سحوة بکرة و اصیلا ذکر کثیر و قتی
محقق گردد که غفلت در قفای آن نبود که دین اہم قاتلست و مہم مرض باطن عزیزست
فرماید که لو اقبل مقبل علی الله مددة عمیرة ثم اعرض عنه لحظتہ فکان ما فاتہ اکثر
مما ناکہ و کمال این ذکر آنست که ماسوی مذکور از ساحت سینیه رخت بر بند و کوس صلت زند
و از جمیع بایستنیہا پاک و مصفا شود و از شادی دنیا شادان گردند و از غم آن غمگین بگریه
اگر تکلف اخطار ماسوی نماید میسر نیاید بواسطه نسیان که باطن را از ماسوی حاصل گشت
و بدون این نسیان ذکر او سبحانه بایاد ماسوا مختلطست و هر چه دران شرکت غیرست ثلایان
جناب قدس و تعالی نیست الا لله الذین الخالص قال الله تعالی و اذکروا ربکم اذا
نسیت لے ماسوا تعالی ای الخالت مہر بھناست و قدیم اقلست دین اہم سیران شد اینجا بانجام

میرسد بعد ازان شروع در سیر فی اللہ و سیر در کمالات اسمائی و صفائی اوست تعالیٰ این سیر
 سیر معشوق در عاشق نیز گویند چه عاشق درین موطن از سیر سیر گشته است بیت آینه صورت
 از سفر دورست + کان پذیرائے صورت از نورست + و کمال این سیر مربوط بنشأہ اخرویست
 معاملات این نشأہ فانیہ نسبت بمعاملات آن نشأہ شیعہ پیش نیست علم شیعہ دارد
 نسبت بدریغ محیط پس نظر عالی ہمتان مقصود بر نشأہ اخرویست و کمالات این
 نشأہ مغتر و سیر این بگرداند از حال انس و جان خبر داد و اندکان رسول اللہ
 صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم دَائِمُ الْحُزْنِ مُتَوَاصِلُ الْفِکْرِ باوجود این ہمہ کمالات کہ
 اورا عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ حاصل بود خورسند نبود و ازین نشأہ اغراض نموده
 اَللّٰهُمَّ الرَّفِیقُ الْاَعْلٰی گویان رخت با خرت بُرد و در آخرت ظاہرست کہ این حُزْنُ مُتَعَفِّی
 خواهد شد انشاء اللہ تعالیٰ چه آن موطن موطن حُزْنِ نیست موطن حُزْنِ دنیاست کریمہ و کُفُو
 یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَرَضَ مَوَدَّیْنِ معنیست و شرع معاملہ کہ با خرت موعودست از دوست
 الْمَوْتُ جَسَدٌ یُوصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَى الْحَبِیْبِ کریمہ مَنْ کَانَ یَرْجُو الْفِقَاءَ اللّٰہِ فَإِنَّ اَجَالَہِ
 اَلَا تَ اِیْمَانِست ازان رُفَعِ آن معاملہ اگر بعضی را در نماز کہ معراج مومنست و از دُنْیَا
 گسستن و با خرت پیوستنست رُود بگنجایش دارد و در حدیث شریف آمده است کہ در وقت
 نماز حجابیکہ در میان بنده و خداست حُلَّ عَلَا مرتفع میگردد و اِرْحَمْنِیْ یَا بِلَالُ وَ قُوۃٌ عَلَیْہِ
 فِی الصَّلٰوۃِ نیز اشارہ است بآن با جملہ محل رضا و شادی آخرتست و محل درد و فقدان
 دُنْیَا بہترین اَمْتِنُوْا اِنِ موطن درد و اندوہست و گوارا نَعْمِ اِنِ مَادَہِ سوز و گداز آرام اینجا در
 بے آرامیست و بہار و سوز وصال اینجا طلبیدن دریا را در کوزہ جستنست و آفتاب را در پشت
 آب دیدن این نشأہ پیش از مُزْعَمِست مرآن نشأہ را ہر قدر افزونی رزاعت نموده آید
 تَوَقُّعِ ثَمَرَاتِ بے اندازہ است این دارد اِعْمَلْست و راہِ در پیشست در وقت عمل حسنا
 طلبیدن بے حاصلست اَلَا مَنْ اَعْطَاہُ اللّٰهُ سُبْحَانَہُ لَدُنْیَا حُکْمِ اٰخِرَتِہِ فِیْجُوْزُ

أَنْ يُرْسِمَ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرِهِ الْمَعْدِي فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ وَلَمْ يَقْصُصْ مِنْ أَجْرِهِ فِي الْآخِرَةِ
 كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي شَأْنِ خَلِيلِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَآلَتِهِ
 أَجْرُهُ فِي الدُّنْيَا وَآلَتُهُ فِي الْآخِرَةِ لَكِنَّ الصَّالِحِينَ مَيِّتَ الرَّجُلِ ابْنِ لَحْظَةٍ مَكْنُوكِ
 نَيْتٍ مَزْنَجَتٍ مُقْبِلَانِ ابْنِ مَعْجَبٍ نَيْتٍ بِذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَقَرَأْنَا مَا أَخْبَرَنَا عَنْ مَحَارِفِ أَكْأَبِي مُحَمَّدٍ
 كَرَاهِيَةٍ مَعْتَمَدَانِ رُوزْكَارِست وَاَزْخُورْدِي دَرْخُورْدِي وَتَرْبِيتِ اَهْلِ الشُّكْلَانِ شَدِيدٍ وَهَمَّوَارِهِ
 اَوَقَاتِ اَوْصُرُوفِ طَاعَاتِ سِتِّ وَبُورِطِهِ قَلَّتِ اسْبَابُ مَعِيشَتِهِ وَكَثُرَتْ مُتَعَلِّقَاتُ خِلَاقِهِ
 مُشْتَوِشِ الْاَوَقَاتِ يَبَاشِدُ جَوْنِ اِطْلَاعِ ابْنِ اُخْوَالِ ابْنِ قَسَمِ مَرْدَمِ بَايِشَانِ كَهْ مُرَبِّي وَهَمَّوَارِ
 فَخْرِ اَنْدَازِ حَمَلَةِ ضُرُوبِيَاتِ بُوْدِنَا بَرَانِ جَرَاتِ نَمُودِهِ كُتَاخِي مِينَا مِدْكَهْ اَكْرَازِ سَرْكَارِ اَنْدَاوِ
 بِمُتَعَلِّقَاتِهِ اَوْ كَهْ قُوْتِ لَا يَمُوتُ اَيْشَانِ مِشْدِهْ بَاشْدُ شُوْ مُوْجِبِ تَرْقِيَاتِ دُنْيَاوِ اُخْرِيَّتِ
 چِهْ نَعْمَتِ سِتِّ كِهْ دَرِيشِ نَانِ اَزِ اَيْشَانِ بَخُورِ دَوْ قُوْتِ اَنْزَا صَرْفِ عِبَادَتِ

و طَاعَاتِ خُدا وَنَدِي جَلِّ سُلْطَانِهِ نَامَايِد
 وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَآخِرًا
 بِرَحْمَةِ سَيِّدِ كَوْنِ وَارِثِ عِلْمِ وَفَرْخِ اَمْنِ

قَدَامَةُ الْحِجْزِ الثَّالِثُ مِنَ الْمَكَاتِبِ الْمُعْصِمَةِ بِعَوْنِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَمَنْعِهِ وَكُومِهِ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ وَجَمِيعِ نِعَمَائِهِ كَمَا يَنْبَغِي وَبِحُرِّيٍّ وَبِلِيَةِ الْحِجْزِ الْأَوَّلِ فَالْثَانِي النَّشْأَةُ
 اللَّهُ تَعَالَى هَذَا مِنَ التَّرْتِيبِ الْمَعْكُوسِ الرَّجُوعِ مِنَ الْآخِرِ إِلَى الْأَوَّلِ وَالْاِشْتِغَالِ بِالْأَهْلِ
 فَالْأَهْلُ وَقَدْ اَفْرَغْنَا الْوَسْمَ وَالطَّاقَةَ لِتَصْحِيحِهِ وَتَقْيِيحِهِ وَكَانَ التَّهْتِدِي لَوْلَا اَنْ هَذَا اللَّهُ وَ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَسَلَّمْ وَبَارَكَ أَفْضَلُ الصَّلَاوَاتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ وَالْبَرَكَاتِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِهِ وَهُوَ رَحِمُ الرَّاحِمِينَ وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنْ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنَا الْعَبْدُ الْمَصْحُوحُ الْمَدْعُومُ بِرَأْسِ اَحْمَدَ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَسْلَافِهِ
 وَعَنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ نَسْأَلُهُ مِنَ الْبَرَكَةِ النَّبَوِيَّةِ عَلَيْهِ صَلَاتُهَا
 اَلْفَ اَلْفَ تَحِيَّةٍ

CALL No. { ١٩٤٥ ٢٩٢٥١ } ACC. No. ١٢١٤٨

AUTHOR { ٣٤ } محمد معصوم خواجه

TITLE { ٣٤ } مکتوبات معصوم الخیر الثالث

١٩٢٥ ٣٤ ١٢١٤٨ ٢٩٢٥١

٣٤ مکتوبات معصوم الخیر الثالث

AT THE TIME

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

